



# آینه

جلد پانزدهم  
شماره ۶ - ۹

مجله فرهنگ و تحقیقات ایرانی  
(تاریخ، ادبیات و کتاب)

سال ۱۳۶۸



نقل از روی جلد مجله مشهور سوئیس (Redelfpalter) سال ۱۹۸۳  
در سالگرد یکصدمین سال مرگ کارل مارکس

فهرست مندرجات  
شماره ۶-۹ (شهریور - آذر ۱۳۶۸)

زبان فارسی

- ۴۲۱ - دفاع از زبان فارسی  
دکتر غلامعلی سیار  
۴۲۳ - گنجینه زبان فارسی  
عبدالمعلی ادیب برومند

عقاید و آراء

- ۴۲۵ - قرن آرمانی حافظ  
دکتر مهدی پرهام

شعر

- ۴۴۳ - هفت قطعه از: عزت‌الله فولادوند - پرویزخانی - رحمت موسوی گیلانی - محمودرضا احمدی - عبدالحسین فرزین - محمد فشارکی - چنگیز میرزائی

دیدارها و یادگارها

- ۴۴۹ - به یاد برادرم  
علی پاشا صالح  
۴۵۸ - چند آگاهی درباره ظهیرالدوله  
اسماعیل نواب صفا  
۴۶۴ - جراحی نوین اروپائی در ایران  
دکتر غلامحسین مصدق  
۴۶۷ - به یاداللهیار صالح (واپسین بخش)  
دکتر مهدی آذر

گزارش

- ۴۷۴ - گزارش کنگره ژاپون  
دکترهاشم رجب‌زاده  
۴۸۱ - نمونه نادرستی علمی  
محمدتقی دانش‌پژوه

اسناد و مدارک

- ۴۸۴ - ایران در سال ۱۳۲۳ از نگاه عبدالحسین هژیر  
ایرج افشار  
۵۰۰ - دوناامه ازقوام‌السلطنه به‌تقی‌زاده  
-  
۵۰۱ - یادداشتی از دکتر امین‌الملک مرزبان  
-  
۵۰۲ - دفتر تفتیش فرقه دموکرات ایران  
احمد شعبانی

باب کتاب

- ۵۰۴ - مطالعات خزری  
همایون صنعتی  
۵۰۶ - اشعار حکیم کسائی مروزی (قسمت دوم)  
احمد اداره‌چی گیلانی

یادداشت، نکته، حاشیه

- ۵۱۹ - بیست و چهار مطلب جدا جدا  
از بیست و چهار نویسنده

یادبود نویسندگان

- ۵۹۴ - درگشتگان سال ۱۳۶۸  
۶۲۶ - یادبود نامه شهریار  
مهدی برهانی و دیگران

نامه‌ها - معرفی کتابهای تازه

بخش آینده برای کتابفروشیها

توسط نشر گستره - ۶۶۰۳۸۸ - ۶۴۰۰۷۰۶



## شاد باش نوروز و آینده ما

باز آمدن بهار را که بانوروز باستانی آغاز می شود به ایران دوستانی که فرهنگ ملی را گرامی می دارند و نگاهبانی از مآثر گرانبار پیشینیان را ارج می گذارند شادباش می گوئیم .

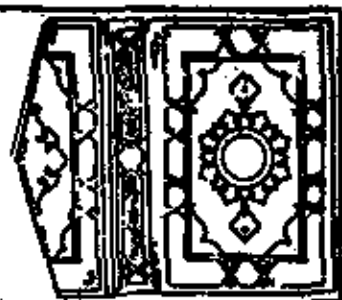
\*\*\*

از این که انتشار چند شماره از سال ۱۳۶۸ با دیر رسیدن کاغذ دیر شده است پوزش می خواهیم . برای اینکه این دفتر که بخشی است از مجله سال پیش بیش ازین به مناسبت نرسیدن کاغذ سهمیه ( که وعده تحویل کاغذ حواله صادر شده آذر به خردادماه سال ۱۳۶۹ موکول شده است ) در چاپخانه نماند و زودتر به دست خوانندگان برسد به خریدن کاغذ گران - یعنی آزاد - تن در دادیم و خود را به دشواری انداختیم تا دوستداران گمان نبرند آینده خاموش شده و مرده است .

دوستان ، دوستداران ، خریداران چشم به راه و ای نگاهبانان فرهنگ ایرانی !

اگر می خواهیم و می خواهید که مجله بماند ظاهراً یگانه چاره آن است که مشترکان بهای اشتراك را اول هر سال پردازند تا مایه دست شود و کاغذ گران را به موقع تهیه کرد . نه آنکه هنوز هستند بیش ششصد نفر از مشترکان سال گذشته که وجه اشتراك را نداده اند . امیدواریم با این یادآوری وجه اشتراك پارسال و امسال را با هم مرحمت کنید . ورنه آینده به آسانی از میان می رود و آنها که مجله را نمی پسندند خم به ابرو نخواهند آورد .

# آینده



شهریور - آذر ۱۳۶۸

شماره ۶ - ۹ جلد پانزدهم

## دفاع از زبان فارسی

در پی گفت‌وگویی که داشتیم پیشنهاد می‌کنم بخشی زیر عنوان «دفاع از زبان فارسی» در مجله «آینده» اختصاص داده شود، این کاری بود که چهل و چند سال پیش روزنامه معروف «لوموند» انجام داد. در آن هنگام یعنی بلافاصله پس از پایان جنگ، برای فرانسه - زبانان دفاع از زبانشان در برابر هجوم لغات انگلیسی - امریکائی مطرح می‌شد. اگر آن هجوم به سبب غنا و استحکام و قدمت زبان استخواندار فرانسه که همراه با لاتین مادر زبان انگلیسی به شمار می‌آید، خطری عمده محسوب نمی‌شد اما برای زبان بی‌حفاظ و بی‌دفاع کنونی ما سیل بنیان‌کن لغات و تعبیرات خارجی که بیشتر از طریق ترجمه راه خود را می‌گشاید و رفته رفته خطه زبان فارسی را فرومی‌گیرد، باید خطری جدی تلقی شود. این موضوع را اخیراً با چند تن از استادان ادب و نویسندگان و مترجمان بنام در میان گذاشتم و همگیشان را با این نظر کاملاً موافق یافتم. به گمان من باید از کلیه علاقمندان به آینده زبان و ادبیات پارسی و سرنوشت فرهنگ ایران از ادیبان و استادان و نویسندگان و مترجمان و اهل قلم، دعوت شود که در این بخش نظر خود را ابراز و راه‌حلهایی پیشنهاد کنند. در توضیح این پیشنهاد نکات زیر را یادآور می‌شوم:

۱- منظور بهیچوجه جلوگیری از رشد و تکامل و غنای زبان فارسی نیست زیرا این، چه ما بخواهیم و چه نخواستیم، امری است قهری و موافق ناموس تطور زبان. بنا بر این بازگشت به شیوه قدما و کهنه پرستی مطلقاً مورد نظر نمی باشد چرا که من خود از چهل سال پیش هوادار نوجوئی و توانگر کردن و پهنای ساختن زبان فارسی بوده ام.

۲- نظر اینست که این تحول و تکامل جبری به مسیر مطلوب و طبیعی خود بیفتد و رکب و ریشه زبان از هم نپاشد و استخوان بندی آن یعنی قواعد دستوری و ترتیب اجزاء کلام درهم نشکند.

۳- ضمناً گزینش یا وضع لغت‌های جدید و تعبیرات نو که برای بیان مفاهیم تازه از آن گزیری نیست بر طبق قواعد و اصول زبان فارسی و از روی بصیرت و ذوق و با تفحص کافی و دقت وافی انجام پذیرد تا بر کالبد و روح زبان خدشه‌ای وارد نشود.

۴- اغلامت متداول و اصطلاحات و ترکیبات نادرست و ناهنجار که هر روز شاهد شیبخون آنها نه فقط به عرصه جراید و مجلات و رادیو و تلویزیون و میدان محاورات روزمره بلکه به ساخت زبان ادبی هستیم تذکر داده شود تا خوانندگان بر آن آگاه شوند و نویسندگان و گویندگان و مترجمان از استعمال و رواج آنها برحذر گردند. مردم مثلاً به سخافت تکیه کلام‌های مبتذل مانند «در رابطه با» که نقل و نبات روزانه‌شان شده است پی ببرند و بجای و بیجا کلمات «جمع-بندی» و «پیاپی کردن»\* و نظایر آنها را در نوشتار و گفتار بکار نبرند.

اینک این مجله شما و این پیشنهاد من! تا که قبول افتد، و چه در نظر آید!

غلامعلی سیار

## گنجینه زبان فارسی

(بخشی از همبسته)

.....  
.....  
هر آن ذخیره که داریم از جواهر فکر  
ز دولت سر گنجینه زبان داریم  
بدین زبان که کلید خزائن هنر است  
ز نظم و نثر، بسی گنج شایگان داریم  
بدین زبان سخن از علم و حکمت و آداب  
ز هر نمونه که خواهی یکان یکان داریم  
ز بحر طبع سخن گستران دریا دل  
چه بهره‌ها که ز امواج در فشان داریم  
وز آن گروه که شد نامشان به چرخ اثیر  
چه برگزیده اثرهای جاودان داریم  
چو شاعران چمن آرای این چمن گشتند  
نشاط جان ز «گلستان» و «بوستان» داریم  
ز بهر ترجمه گفته‌های نغز دری  
به هر دیار، گرانمایه ترجمان داریم  
به حفظ جائب گفتار پارسی، بسیار  
به شرق و غرب، هوادار نکته‌دان داریم  
زبان نغز بسی فکر نو پدید آورد  
به فکر نو سزد از نیروی جوان داریم  
زبان نغز بود پهن‌دشت خیل خیال  
هزار شکر که جولانگهی چنان داریم  
زبان نغز بود ظریف نکته‌های ظریف  
کز آن ظرافت گفتار، در بیان داریم

ز فکر خوب تدارك شود معیشت خوب  
 زبان خوب چو داریم ، هر دو ان داریم  
 زبان ساده و زیبا و دلنشین و فصیح  
 بزرگت موهبتی دان که رایگان داریم  
 زبان وثیقه ملیت است و ما بسی شك  
 بقای وحدت ملی رهین آن داریم  
 زبان ماست اساس حیات ملی ما  
 گر این اساس نباشد چه در جهان داریم

\*\*\*

به حیرتم که چرا این گزیده کالا را  
 نه ایمن از خطر کاهش و زیان داریم  
 به حیرتم که چرا در طریق پاس زبان  
 قیام و سعی نه در خورد آرمان داریم  
 به حیرتم که چرا با اساس وحدت خویش  
 ستیزه‌ای که بود تنگت خاندان داریم  
 اگر به ضعف و زبونی کشد زبان را کار  
 کجا به پاس وطن قدرت و توان داریم

\*\*\*

ز غفلت از سر شرم آستین به رخ گیریم  
 اگر نه در سر او سر بر آستان داریم  
 عبدالعلی ادیب پرومند

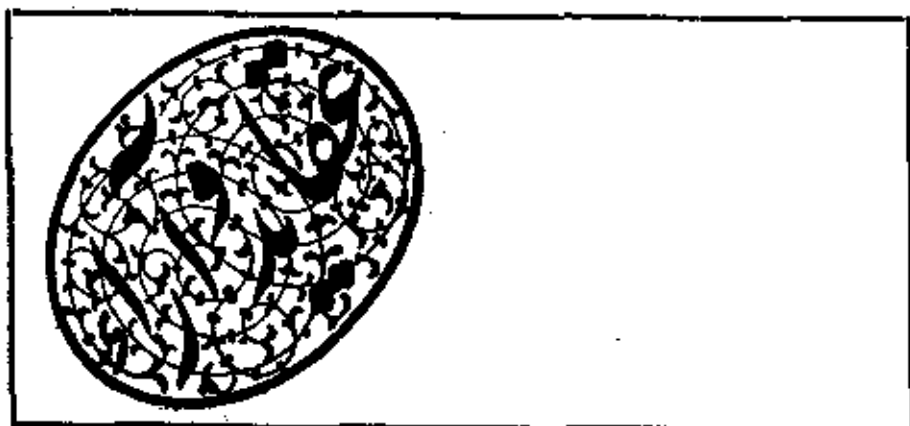
گفت دو گوینو

### وطن پرستی ایرانی

به عقیده من ایرانیان از نوعی میهن پرستی برخوردارند  
 که جاودانی است.  
 یکدیگر را در داخل کشورشان دوست دارند و کشورشان  
 را در وجود خودشان مجسم می بینند.

(ص ۲۸۵ سه سال در آسیا)

ترجمه دکتر عبدالرضا هوشنگ امصاری



دکتر مهدی پرهام

## قرن آرمانی حافظ

مقدمه‌ای بر دهم‌زیستی مسالمت‌آمیزه نوشته کلود دلماس<sup>۱</sup>

اهمیت صلح برتر از آنست که سر نوشتی  
در کاخ سفید یا در کاخ کرملین تعیین شود  
(چونوس - نوردبرگ)

تقریباً تکاملی قرن بیست و یکم دیگر مبتنی  
بر بقای صلح و انس نیست، بلکه بر بقای  
سازگاران و مسالمت جویدان است.  
(مصاحبه از گزارش کلوب رم)

— چندی پیش در مقاله‌ای که برای حافظ شناسی<sup>۲</sup> می‌نویشم این تمنای دلم را بر قلم آوردم، که چه خوبست حافظ خوانی هم مثل شاهنامه خوانی که بروزی در قهوه‌خانه‌ها و اماکن عمومی مرسوم بود، در مکانهائی که مرسوم اوقات فراغتشان را می‌گذرانند بطرز پایسته‌ای معمول گردد. چون عصر، عصر حافظ است، یعنی عصری که «دهم‌زیستی مسالمت‌آمیز» انزویهای پندار و شمار و مانور به دنیای واقع‌گام می‌دهد. دلیل آن چرمانی است که اکنون در اتحاد جماهیر شوروی می‌گذرد و بیشتر به دریا شهادت پیدا کرده تا به واقع و عجیبتر اینکه آمریکا و اروپا هم بر آن مهر نالید و قبول می‌زنند، چون عراق‌دلی که انجام می‌گیرد نشانه‌ای از مسالمت جوئی در آنست، منتهی مسالمتی آگاهانه و حساب شده.

زمانی که شاهنامه خوانی مرسوم بسود روح حماسه سرائی و حماسه گرائی نیز در مردم پالندگی داشت، فرد قهرمان صحنه، جنگها تن‌به‌تن، مرکب اسب، اسلحه گرز و شمشیر و ستان بود. هنر نقالی آرزندگی و خریدار داشت و محل گذرانیدن اوقات فراغت توده مردم قهوه‌خانه بود. امروز تمام اینها در دیار ما دگرگون شده است، ولی متأسفانه نه با تطور و تکامل طبیعی که

۱- کلود دلماس از نویسندگان سیاسی - اقتصادی فرانسه و از خانواده شهبان دلماس نیست

وزیر و رئیس مجلس ملی پیشین فرانسه، مؤلف کتاب مورد بحث.

۲- مخصوصه‌ای که به همت و مدیریت آقای سعید نواز کرمانی منتشر می‌شود.



بهر از آن نصیبان کند و مارا در قافله تمدن جای دهد. بلی با تقلید و تمسک که حاصل آن با دنیا له روی به افراط است، یا تکثیری به تفریط، شعر مرعی شده ایم که در هریدن و دیدن پلا- تکلیفیم و اغلب در جای خود استفاده ایم.

امروز دیگر با وجود انواع سلسلهها، موشکهای چندبیمکانه، طیاره مافوق صوت، اشعه لیزر و مهمتر از همه « بمب اتمی » فرد خود به خود از سجنه خارج شده است. دیگر برای امثال رستم تهمتن و اسفندیار روئین تن جای دلآوری و هیابوردی باقی نمانده است. سرنوشتها بیشتر در گردهما آنها تعیین می شود و مغزها به جای بازوها سرنوشت ملتها را می سازند.

حرف بر سر بود و نبود کرة زمین و پنج میلیاردم جمعیت است که با فشار يك نكمه فاجعه رخ می دهد. لاجرم سخنها در این زمان سخنهای دیگر است. وقتی در لحظه و دم زندگی کردیم باید هر وقت خوش که دست دهد منتقم شمریم. چون واقع نوشتیم که انجام کارمان تا لحظه دیگر به چه دست است. فرصتها از لب به دهان است، آفتاب کوتاه که اگر ساقی سیمین ساق آنی درنگ کند و آب حیات به کاممان نریزد، از لب به حرفها به پهنای آن فرو می غلطیم. وقتی تحصیل رفاه و دولت مندگی به پهای شرف و آبروی مرد دانا تمام شود، اوجنی عطای فسر چنان را به نقاشی می بخشد و به کلمه احزان خویش و فرصتی که دارد قناعت می کند و به مخاطب خود می گوید:

پنجه روزی که درین مرحله فرصت داری خوشی بیاسای زمانی که زمان اینهمه نیست

— البته این بدان معنی نیست که درین روزگار محتوای شاهنامه فردوسی اهمیت خود را از دست داده باشد. هر فردید مقام شامخ فردوسی تا زبان فارسی در گفتار و نوشتار مردم ایران زمین به کار است، همچنان در اوج رفت خود بر جای خواهد ماند. چون بیکره ای که فردوسی از زبان فارسی در میان زبانهای زنده جهان افرشته، مانند تندیس خود کلمگان نیست که بشود به سهولت آنرا به زیر اشکند. بخصوص که درین بیکره، نامور دیگری همتراز خود فردوسی روحی دیده که در حد عظمت بیکره عظیم است. این روح تنمهای دری و دمنده آن خواهد شمس الدین محمد حافظ است.

چو عند لب فصاحت فرود ای حافظ نو قدر او به سخن گفتن دری بشکن  
ز شعر دلگش حافظ کسی بود آقا که لطف طبع و سخن گفتن دری داند

اینکه اشاره شد عصر، عصر حافظ است چون عصر همزیستی مسالمت آمیز است، تصور نرود پش به آن درجه از رشد فکری رسیده که با وجدان سلیم چون حافظ تشخیص داده باشد که با هم باید در صلح و سلم زندگی کند. اینطور نیست، درست عکس آن است. این همزیستی مسالمت آمیزی که امروز مطرح است مصلحتی و در پناه قدرت پمهای مضرب اتمی - نیدروژنی است. چون اگر جنگی درگیرد متماقب آن نابودی دوطرف و قسمت اعظم ساکنین کرة زمین حتمی است. لاجرم برای گریز از نابودی است که به همزیستی تن داده اند و خوشبختانه اجبار دارند که آنرا جدی بگیرند و همین نقطه امید مردم جهانست.

اما این صلح مصلحتی يك حسن عمدت دارد و آن نفی « ضرورت » جنگ در مفهوم کلاسیک آنست. یعنی آنچه افلاطون از جنگ استنباط می کرد و آنرا نعمتی می پنداشت که شهروندان آتمی را از تن پروری و فساد می رها کند یا مالکوس کشیش و اقتصاددان انگلیسی قرن هجدهم که تصور می کرد جنگ هم مثل امراض مهلك چون طاعون و وبا، ضرورتی طبیعی برای ایجاد تعادل بین جمعیت جهان و مواد غذایی در آن می باشد و بعدها فیلسوفی شهیر آلمانی،

هگل جنگ را برای تحصیل خود آگاهی و اعتلای روح ملی که نتیجه آن در اطاعت آوردن و تهذیب ملل دیگر است ضروری می‌انگاشت. و متأسفانه این نظریه در قرن بیستم مستمسک خوبی برای آدلف هیتلر و فلسفه نژادی او شد. بالاخره کارل مارکس که برای پیروزی پرولتاریا در جنگ طبقاتی، جنگ را عادلانه و حتمی می‌دانست. این برداشتهای خام از جنگ اکنون رو به به افول می‌رود و جای خود را به «ضرورت» همزیستی مسالمت‌آمیز می‌دهد و معلوم می‌دارد که هر قدر تکنیک ترقی کند مفهوم جنگ نامعقولتر می‌شود و درک صحیح همانست که ششصد سال قبل حافظ از جنگ داشته است:

يك حرف عارفانه بگويم اجازت است اي فوردیده صلح به از جنگ و داوری

مخاطب این‌رند جهان‌بین آینده‌نگر فقط شاه شجاع و شاه پشیمی و شام‌محمود و امثال این تفرقه‌های تاریخ نیست. بر کل آدمهائی خطاب می‌کند که می‌پندارند با تهدید و اذعاب و جنگ می‌شود. بر جهان و خلق جهان حکومت کرد. این حافظی است که انسان به وضوح می‌بیند عصر، عصر اوست و می‌توان قیاس کرد که فردا هم باز به همین دست است چون او معصرف زمان است همان‌کاری که هر قومی کنند. و گذشته و آینده را در حال بهسولت می‌نگرند، کاری که بعدها امکانش را آن‌شعین بطریق علمی اثبات کرد.

واقفاً عجیب است! مثل اینکه سازمان ملل متحد تعریفی از همزیستی مسالمت‌آمیز را به مسابقه گذاشته و فرمول جامی از مباحیان ذوق و اندیشه خرواسته و حافظ این بیت را در جواب فرستاده است:

آسایش دوگیتی تفسیر این دو حرف است با دوستان مروت با دشمنان مدارا

این شعر از جامعه‌ی پر خوردار است که می‌تواند نماد (سمبل) همزیستی مسالمت‌آمیز واقع شود و جا دارد که اولیاء امور از طریق یونسکو، که کننگره حافظ را برپا کرد، به سازمان ملل پیشنهاد کنند که آنرا در کنار شعر شکوینده سمدی، «پی‌آدم اعضای یکدیگرند ... در قنار مجمع عمومی سازمان ملل متحد جای دهند.

نوشتن مقاله برای مجبوعه حافظ‌شناسی مقارن شد با انتشار کتابی زیر عنوان «همزیستی مسالمت‌آمیز» که اینجانب سال قبل آنرا ترجمه کرده بودم و امسال منتشر شد. این ترجمه از مجبوعه «چه میدانم» فرانسوی است که تا حال بیش از دوهزار پانصد کتاب در زمینه‌های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فنی انتشار داده است.

چون کتاب در سال ۱۹۸۰ نشر شده است ضرورت داشت که مطالبی در کنار آن گفته شود تا خواننده امروز با آن آشنایی بهتر بیابد. اینک آنچه می‌خواستم در مقدمه آن بیاورم اینجا می‌نویسم.

محور نظریه‌هایی که در کتاب آمده نظریه جنگ گلاوژویسکی سردار پروسی زمان ناپلئون است که معتقد بود:

۱- Clausewitz ( ۱۸۲۱ - ۱۷۸۰ ) در جنگهای ناپلئون شرکت کرد، در وانلو

جنگید، در همین حال نویسنده‌ای زبردست بود. کتابش به نام «دریاره جنگ» پس از مرگش توسط همسرش انتشار یافت (لاروس) نظریه جنگ عادلانه، در این کتاب (همزیستی مسالمت‌آمیز) منطبق از نظریه اوست.

... جنگ دنیا به سیاست است اما به گونه‌ای دیگر ، یعنی مثل سیاست امری ضروری است .

رمون آرون ، جامعه‌شناس مشهور فرانسوی ، که در این کتاب از او چندین جا نقل قول شده است ، نظریه سردار پروسی را به علت اینکه لنین آن را درست تأیید و هم نمونه نموده سخت به یاد انتقاد گرفته ، ثابت‌کننده لنین و بطور کلی ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم ، که مظاهر مبشر صلح می‌نماید در باطن پنهان‌کننده جنگ است . اما این جنگ طلایی را مزورانه در ایدئولوژی خود زیر لعاب شیرین جنگ طبقاتی پنهان داشته است .

رمون آرون و مؤلف کتاب (کلود دلباسن) و بطور کلی اکثر سیاستمداران غربی همه بر برخلاف نظر این سردار پروسی پیرین عقیده‌اند که جنگ هیچ‌وجه دنیا به سیاست نیست ، بلکه شکست سیاست وعدم کفایت کوشش‌های دیپلماتیک است . اصولاً جنگ چه عادلانه و چه غیر عادلانه امری غیر ضروری و ناموجه است .

مؤلف کتاب از استفاده رندانه‌ای که شورویها از ایدئولوژی خود می‌نمایند پرده بر می‌سازد و در مقدمه از قول وایزمن سریع می‌نویسد : هم‌زیستی مسالمت آمیز از سوی رهبران کم‌ترین شکلی از مبارزه علیه اردوگاه سرمایه‌داری تلقی می‌شود ، نه وسیله‌ای برای آشتی برادرانه آنها . سرکوبی قیام مسردم مجارستان ، سپس مردم چکسلواکی و بالاخره تصرف افغانستان ، به علیر دعوت دولت افغانستان ، همه نمونه‌ای از تجاوز و جنگ طلایی شوروی است که برای همه آنها محملی ایدئولوژیک تراشیده شده است . سپس با شرح تفکیلات عظیم استراتژیک شوروی در دریای شمال و مدیترانه مؤلف با درایت موقعیت جنگی شوروی را ترسیم می‌نماید که چطور مانند گروشنکی ، اروپا را چون گردولی در میان گرفته و با این موقعیت حساس درصدد است اروپا را هم مانند فنلاند در عین استقلال زیر سلطه نگاه دارد (فنلاندیزاسیون) .

همانطور که اشارت رفت ، چون کتاب در سال ۱۹۸۰ تألیف گردیده ، با سلطه شوروی بر افغانستان و اوج تشنج شرق و غرب و محکومیت شوروی پایان می‌گیرد و حال آنکه بعد از آن تاریخ ، حوادث بسیار مهمی رخ داده ، من جمله خروج شوروی از افغانستان و تحولات داخلی شوروی و کنار آمدش با غرب و حوادثی که در چین گذشته و هم اکنون می‌گذرد همه بر روی یک کلی‌جهت کتاب را تغییر داده است . این حوادث تاریخ‌ساز به اجمال اینها هستند .



چهار سال قبل دولت چین هیتی را مأمور ساخت تا پیامدها «انقلاب فرهنگی» مشهور دوران مائو را که در جهان سروسامان بسیار راه انداخت ، از جهات اقتصادی ، سیاسی و اجتماعی ارزیابی نماید ، پس از یکسال هیئت گزارش خود را داد و در آن تصریح کرد که انقلاب فرهنگی جز شرر و زیمان حاصل دیگری به بار نیاورده است . البته همانوقت که این انقلاب مصنوعی برپا شد ، صاحب نظرانی در جهان بر مائوتسه تونگ خرده گرفتند که انقلاب را نمی‌شود با فرمان برپا ساخت ، ناچار همه مثل آب به نقطه فلان نرسد به جوش و خروش در نخواهد آمد . وانگهی جامعه چین روزی به چنین نقطه غلیظی رسیده و انقلاب سومیا لستی خود را با موفقیت انجام

تمایل چین به  
اقتصاد آزاد و نفی  
ضمنی مارکسیسم  
لنینیسم و تأیید حق  
مالکیت

داده ، دیگر انقلاب دوم غیرشوری و زائد است. چنانچه فرض مداوم انقلاب است، آنطور که شکل و به شکل دیگری مارکس گفته است و آن را فرمول و رمز پیشرفت و نمایی دانسته اند . منظور آنها بحث و انتقاد مداوم می باشد که خود صورتی از جنگ است، منتهی جنگی سازنده و بی کشت و کشتار. در واقع تضاد و برخورد آراء و عقاید در مفهومی که هشتصدسال قبل مولانا در نهایت درایت و روشنگری آن را درک و بیان کرده است،

این جهان جنگ است کل چون بنگری  
ذره ذره همچو دین با کافری

دولت پس از دریافت گزارش هیئت مذکور، به آن مأموریت جدیدی محول کرد تا پژوهش گسترده ای در مورد تکریر کل نظام فعلی چین بنماید . این مأموریت هم پس از یکسال خانمه یافت و دو سال قبل گزارش آن داده شد و خلاصه آن این بود که مارکسیسم - لنینیسم جوابگوی خواستها ، بخصوص خواسته های اقتصادی چین نیست . دولت بلافاصله اعلام کرد که یک بخش خصوصی بر مبنای عملکرد بازار (هر شه - تقاضا - رقابت آزاد) در اقتصاد چین ایجاد می شود تا در صورت موفقیت کل اقتصاد چین را دربرگیرد . برای رفع کمترین توم در مقایسه بازار و بازاریان که در ذهن داریم ، با این بازار باید عرض کنیم که اقتصاد بازار به وجه ملازمه با احتکار و قاچاق ارز و صادرات و واردات بی حساب و کتاب و عدم پرداخت مالیات ندارد و بازار آزاد و غارت آزاد دارای معنی و مفهوم متعبرک نمی باشند . خیر ایجاد بخش خصوصی در اقتصاد چین سرعت برق از تمام خبرگزاری های عالم بخش شد و این توم را در اذهان برانگیخت که چین اقتصاد کاپیتالیستی غرب را پذیرفته و از فردا به سوداگری خواهد نشست . توهنات واهی بود ، معلوم شد این تصمیم آگاهانه و در کمال هوشمندی اتخاذ شده و نه فقط تقلیدی از غرب نیست ، بلکه تهدیدی ضمنی هم به غرب کاپیتالیست و هم به شرق کمونیست است . بدین معنی که مدل او اقتصاد آزاد (لبرالیسم) می باشد ، آنچه کاپیتالیسم امرورزی مسخ شده است . هدف چین اقتصاد آزادی است که هنوز گرفتار دانه خواره گرائی نشده و در آن رقابت آزاد و قانون عرضه و تقاضا بدون رادع و مانع به کار باشد.

به خصوص توضیح داده شده بود که دولت این بخش را زیر نظر می گیرد تا افراد به سوی انحصارات متمایل نگردند . بدیهی است چنین اقتصادی برای غرب در آینده رقیبی سرسخت خواهد بود و از طرفی با قبول مالکیت (مالکیت حاصل از کار) بنیاد مارکسیسم را در هم خواهد ریخت و جبهه سوسیالیسم را متزلزل خواهد نمود . نقش دولت درین میان نقش ارشادی است نه دخالت و مزاحمت.

اتحاد جماهیر شوروی به سرعت واکنش نشان داد . بدین معنی که دولت موافقت کرد تا مردم اوقات آزاد خویش را به کاری که میل و تمیزی دارند صرف نمایند و محصول کار خود را در بازار آزاد به فروش رسانند . این واکنش فوق العاده کوچک بود . واکنش جدی و اصلی تصمیمی بود که از سوی دفتر سیاسی (پولیت بورو) اتخاذ شد و نهایتاً منجر به انعقاد کار باجف و انقلاب دوم شوروی گردید

## انقلاب دوم شوروی

این نکته را نباید از نظر دور داشت که علت اصلی حرکت کمونی در شوروی تنها تصمیم چین در ایجاد بخش خصوصی نبوده است. اتحاد جماهیر شوروی سالهاست که در حال نوعی رکود پسر می‌برد چون کشاورزی با صنعت همگام نبوده و هازده واقعی ندارد تا شوروی را خود کفا سازد، و انگهی کشیدن کماذی بر قدرتی تمام در آمد ملی را

تقریباً صرف وسائل دفاعی و جاسوسی می‌کند. اینست که زندگی مردم هفتاد سال است شباهت به زندگی دوران جنگ پیدا کرده و خفقان و سانسور هم مزید بر علت است.

اینها مجبوعاً گردانندگان مملکت را در اواخر زمامداری پرژنف به فکر انداخته بود و همانطور که میخائیل گارباچف در کتابش (پراسترویکا) بدان اشاره کرده، از مدت‌ها پیش در دفتر سیاسی (پولیت بورو) اطراف آن بحث شده بود و کاری فوری و ناگهانی نبوده است و گرفته تغییرات و تبدیلات و اتخاذ تصمیمها به این سهولت انجام نمی‌پذیرفت.

به قول او این انقلاب دوم انقلابی از بالاست، درست عکس انقلاب اول هیچ پروژات خلقی در آن سهمی ندارد و یکپارچه ترواش فکر عقلای قوم است. اما چه ایجاد بخش خصوصی در چین و چه انقلاب دوم شوروی، حاصل تجربه است که پس از هفتاد سال یک رژیم در دو جلوه مختلف اعمال کرده و به این نتیجه رسیده است که «مانگیت» عامل محرک چرخهای اقتصادی و ایجاد کننده شخصیت و استقلال فردی است و به موازات آن آزادی بیان یعنی هست و انعقاد آزادمنش ضرورتی مکمل آنست و هر دو با هم پشت و روی یک سکه اند که یکی بدون دیگری سکه را از ارزش می‌اندازد. ایجاد بخش خصوصی در چین اگر در شوروی تأثیر عمیق بخشید، آزادسازی (گلاسنوست) شوروی هم که با تدبیر و درایت عمل می‌شود، در چین تأثیر متقابل نموده و نظایرات اخیر دانشجویان و مردم با وجود تلفات و کشتار منگین، همداری است به اولوای امور چین که اقتصاد آزاد بدون بیان آزاد ارزشی ندارد. عمل و عکس العملهای چین و شوروی بر یکدیگر و بخصوص توافقات شوروی با آمریکا در گلشن یا امحاء موشکهای میان برد و دور برد و آزاد سازی سریع که اراده ملیتها و اجرای مراسم مذهبی را منعکس می‌نماید و اعضا بهار می‌پذیرد، همه بیانگر حالی است که همزیستی دارد از پندار به واقع می‌گراید و این بزرگترین حادثه عصر ماست و دارد جهان را آماده ورود به قرن بیست و یکم می‌نماید.

حادثه چرنوبیل از رویدادهائی بوده است که راه همزیستی

جهانی را هموار کرد. واقعه هیروشیما برای اروپا و دوا بر قدرت شوروی و آمریکا داشت فراموش می‌شد، یا حداقل به فضای ژاپن محدود می‌گردید که حادثه شکاف کوره اتمی شهر چرنوبیل شوروی دنیا را تکان داد. در اروپا و آمریکا و آسیا وحشی اسرائیل عبور

## حادثه چرنوبیل

ابراهای حامل رادیو اکتویته گزارش شد و تلفات جانی در وسط و معالک اطراف شوروی و خطری که در آینده مردم جهان را بر اثر چنین غلطی تهدید می‌کند کلاماً مصوس گشت.

اما آنچه در ضمن امید آفرین و مایه مسرت همگان شده همکاری متخصصین و دانشمندان جهان بخصوص آمریکائیان بود که اثری عمیق در مردم دنیا و شوروی بر جای گذاشت. معلوم شد

انسانها تمایل و توانایی باهم زیستن را بیش از تحمل جدائی و ریسک با هم مردن دارند و آنچه آنان را از این خواست محروم می‌نماید ، افزون طلبی فرهنگ سرمایه‌داری است که برای رشد سرطانی مصرف و تحصیل منفعت ، خطر باهم مردن را به جان می‌خرد ، ولی سود باهم زیستن را نمی‌تواند و نمی‌خواهد ادراک نماید .



جزاین سه حادثه که اثر قدرتها را اکنون برسر عقل آورده دو گزارش است که یکی توسط ویلی برانت صدراعظم پیشین آلمان قریب و دیگری توسط کلوب رم تهیه شده و هر دو در تغییرات کنونی اثری شگرف داشته است .

بانک جهانی از ویلی برانت که چهار بون المظلی دارد و به علت سیاست شرقی او (Ostpolitik) که هنگام سدارتش اتخاذ کرد و راه آشتی شرق و غرب را گشود ، دعوت به عمل آورد تا گزارشی تهیه نماید و درباره آینده جهان که جنگ سرد اثر قدرتها از یکسو و آلودگی محیط زیست از سوی دیگر ، آن را در لوله برنگاه آورده

## گزارش برانت

چاره اندیشی کند.

گزارش فراهم شد و بعداً به صورت کتابی زیر عنوان «شمال - جنوب» انتشار یافت. سپس کتابی دیگر مکمل آن از او به نام «جهان گرسنه - جهان مسلح» منتشر گردید و در سال ۱۹۸۵ جایزه صلح جهان سوم سازمان ملل متحد به او تعلق گرفت. ۱.

شرح تفصیلی کتاب و گزارش درین مختصر نه ممکن است و نه ضروری ، آجمالاً اینکه سخن برانت بر محور رابطه نامعقول شمالیهای مترقی و جنوبیهای عقب افتاده می‌گردد. آنچه این رابطه نامعقول را به وجود آورده ، تولید عظیم و بی‌امان سلاحهای مغرب جنگی است. بیش از یک هزار میلیارد دلار در سال هزینه تسلیحاتی شرق و غرب است که بایک پنجم آن یعنی دویست میلیارد دلار می‌شود گرسنگی را از صفحه جهان برانداخت . هم اکنون پانصد میلیون نفر مردم گرسنه جهان در آستانه مرگند و هر روز چهل هزار کودک زیر پنج سال از گرسنگی و تشنگی می‌میرند. باقیمت یک نانک سی هزار کودک می‌توانند آموزش ببینند ، ولسی ۹۲۰ میلیارد دلار قرض دنیای سوم برای او جز پرداخت فرع ، جای هیچگونه فعالیتی باقی نمی‌گذارد.

برانت با دلایل قوی اثبات می‌کند که چنانچه درین رابطه جهانی تجدیدنظر بشود تمام مشکلات دوطرف حل می‌گردد ، ولی غرب قدمی درین راه بر نمی‌دارد و همانطور که پیرترود ، نخست‌وزیر پیشین کانادا ، که از سیاستمداران آگاه جهان است ، هنگام کناره‌گیریش گفته بود ، در مدت اشتغالش هیچ کنفرانسی و مجمعی از رهبران غرب را ندیده که آمادگی مذاکره درباره صلح و جنگ داشته باشند. ۲.

شاید آنچه در چین و شوروی می‌گذرد و مشاهده قدرت تحرک اقتصادی زاین و آلمان قریب زنهاری باشد برای تغییر این رابطه و گرفته قرب همچنان در رؤیای استعماری خود خفته و بر آنچه می‌گذرد اعتنائی ندارد .

۱ - هر دو کتاب توسط آقای هرمز همایون پور ترجمه و انتشار یافته است .

۲ - جهان گرسنه - جهان مسلح - صفحه ۸۳ - ترجمه آقای هرمز همایون پور

## آخرین گزارش باشگاه رم

باشگاه رم امروز مجمی است مرکب از صد دانشمند برجسته دنیا که در سال ۱۹۶۸ با عضویت سی نفر به دعوت مدیر عامل کمپانی فبات، در رم حضور بهم رسانیدند تا درباره مشکلات جهان چاره اندیشی نمایند. اولین آماری که درین زمان از وضع اقتصادی ممالک صنعتی تهیه نمودند و به بزرگترین مرکز کامپیوتری جهان در ماساچوست (M - I - T) دادند جواب گرفتند که چنانچه با این آهنگ رشد ممالک صنعتی همچنان پیش روند و آب و هوا و زمین این چنین آلوده شوند، تا یکصدسال دیگر امری از بشریت روی کره ارض باقی نماند. از این تاریخ بود که مشکلات زیستبومی (اکولوژی) امری جدی تلقی گردید و در برنامه‌ها دولت‌ها قرار گرفت.

چندی بعد گزارشی دیگر زیر عنوان «استراتژی برای فردا» منتشر کرد که خلاصه آن تشریح بزرگترین مسأله فاضل جهان بود، یعنی بیوستگی و وابستگی کشورهای جهان با یکدیگر و فقدان نهاد هائی متناسب با این بیوستگی برای همکاری و تفاهم، که مسأله‌ای پس بشری است.

در یک کلام، بشر از جهت فرهنگی، اجتماعی و سیاسی برای زندگی در چنین جهان متصل و نامتوازنی آمادگی ندارد. چون از یکطرف ممالک صنعتی مویلا به رشد سرطانی شده‌اند و مرتب تشکیلات فنی و صنعتی خویش را گسترش می‌دهند و از طرف دیگر ممالک عقب افتاده در جاسی زنده و قادر نیستند حتی یکقدم به جلو بردارند. این عدم تعادل علت الملل تمام آشفته‌گی‌هاست. چاره منحصر به فرد است. تبدیل رشد سرطانی به رشد اندام‌آوری (ازگانیک)، یعنی رشدی همانند اعضاء و جوارح آدمی که همه متناسب با یکدیگر و در همین حال در حمایت یکدیگر باشند.

نتیجه این عدم توازن بیکاری، تورم، رکود و «تروریسم» است. اما تروریسم به نظر نگارنده پدیده‌ای تازه نیست که غرب مرتب با وحشت از آن یاد و اعلام خطر می‌کند. این از ابتکارات خود غرب است، تاریخ جنگهای استعماری و بخصوص جنگ نفت را مطالعه کنید، ریشه آن را خواهید یافت. امروز هم غرب ابتکار عمل را رها نکرده و جاتی که به توافق برسد آنها یک گلوله شلیک نخواهد شد.

آخرین گزارش باشگاه رم زیر عنوان «معمای بشری» در سال ۱۹۷۹ منتشر شد و در کتاب دکتر ائودلیو پچی به نام «آینده در دستهای ما» در سال ۱۹۸۱ انکلی یافت. گزارش برین محور می‌گردد که بشر تنها زمانی می‌تواند به جهات خود ادامه دهد که بتواند معنی توسعه و رشد بحرانی را بفهمد و آنرا در جهت مطلوب هدایت کند. این معنی را متأسفانه هنوز فرهنگ سرمایه داری دریافته و اگر دریافته به روی خود نیاورده است.

ملاحظه می‌کنید، گزارش‌ها همه با منطق و استدلال و معاصبه فراهم شده و بشریت را درست در لبه پرتگاه نشان می‌دهد و بی‌تردید در تفاهم اخیر ابرقدرت‌ان تأثیری مثبت داشته است.

۱ - جهان در آستانه قرن بیست و یکم - ترجمه آقای علی اسدی - سازمان انتشارات و

آموزش انقلاب اسلامی، صفحه ۷۹ (۱۳۶۷)

## آشتی چین و شوروی

نزدیک دو ماه است که با مسافرت رهبر شوروی، به چین گذشت چند ساله چین و شوروی از میان برخاسته و عصر جدیدی در روابط آن دو آغاز می شود که بدون شك یکی از نقطه های عطف تاریخ جهان خواهد گردید. هر دو کشور به سرانده در انتظار چنین روزی می بودند. مراسم آشتی در موقعیت جالبی اتفاق افتاد که برای انحاء جهان شوروی زمینه مناسبی هم از جهت سیاسی و هم از جهت ابراز حسن نیت تشریفاتی فراهم ساخت. این موقعیت هنگامی دست داد که دانشجویان در میدان صلح آسمانی برای آزادی بیشتر به اعتراض برخاسته و کارگران و سایر مردم هم کم کم به آنها پیوسته بودند. سخنرانی گارباچف برای اعصاب کنندگان وهم برای دولتمداران انباشته از نکات و ظرائف دقیق سیاسی و روانشناختی بود. او مردم چین اطمینان داد که قصد ارائه الگوی سیاسی ندارد و اصولاً دوران صدور الگو سپری شده است. درباره اعصاب کنندگان، خواست دانشجویان در داشتن آزادی بیشتر را تأیید کرد و ضمناً برای تحریک دولتمداران اظهار داشت که دانشجویان باید آگاه باشند که درین مواقع به مزدورانی که در صف آنها رخنه می نمایند فرصت خرابکاری ندهند و ما اخیراً از این خائنین صدمه بسیار خورده ایم.

گارباچف درین سخنرانیها و مذاکراتش اثبات کرد که مرد کارآمدی است و همانست که گرومکو در یک جمله او را معرفی کرده است:

د مردی که حزب را به قرن بعد هدایت خواهد کرد.

آشتی چین و شوروی پس از خروج شوروی از افغانستان و کنار آمدن با سافرب و ترتیب کار و پیمان انجام گرفت و خروج بموقع از افغانستان بیشتر در جهت جلب نظر چین بود تا رضایت آمریکا.

هر چند سیاستمداران کهنه کاری چون نیکسون، رننن جهموری پیشین آمریکا و هنری کسینجر وزیر خارجه اش به امریکا و دنیا هشدار داده اند که به نر مشهای گارباچف خام نشوند، چون او هرورده ایدئولوژی و جامعه ایست که هیچگاه آشتی پذیر نبوده است، ولی نظر اکثریت سیاستمداران غرب خلاف نظر اینهاست و همه بر آنند که آنچه در شوروی می گذرد تصمیم قبلی قاطعی است که به اجرا درمی آید.

حتماً سافله عکس العمل چین در مقابل تظاهرات دانشجویان در تصمیم عجولانه ای که هم اکنون در مورد پخش خصوصی اتخاذ نموده و اقتصاد آزاد را دارد در نقطه خفه می کند، با موفقیت همراه نخواهد بود. همانطور که ابتکار پخش خصوصی او در شوروی تأثیر نمود و عصر گورباچف را تحقق بخشید، آزادسازی (گلاسنوست) شوروی و نحوه عملی که در آذربایجان و ارمنستان و ازبکستان و اخیراً در لتونی و استونی پیش گرفته در چین انعکاس خواهد یافت.

اما آنچه حائز اهمیت است گرایش سوسئالیستی جهان می باشد. پارلمان اروپایی که در راه یگانگی سیاسی و اقتصادی اروپا گام برمی دارد، اکثریت اعضاء آن را سوسئالیستها تشکیل می دهند، در انتخابات اخیر ژاپن، پس از اقتضاحات مالی که در دولتهای اخیر پیش آمد و منجر

۱- تحولات سیاسی در اتحاد جماهیر شوروی (از برژنف تا گورباچف) - یانزدی شایر-



به کناره گیری نخست وزیر شد ، سوسیالیستهای کرسیهای بسیاری بدست آورده اند و آشتی چین و شوروی و همکاری آینده آنان زمینه رشد سوسیالیستی که دارد خود را تبدیل می کند بیشتر فراهم خواهد ساخت.

اگر این شش حادثه مهمی را که شرح آن به اختصار گذشت جمع بندی کنیم می بینیم آنچه می گذرد ، هر چند همه در نطفی جنگ و ناپدید همزیستی مسالمت آمیز است ولی قسمتی از محتویات کتاب همزیستی مسالمت آمیز ( نوشته کلود دلماس) را نفی می نماید، چون به خلاف نظر مؤلف کتاب (کلود دلماس) ارتش شوروی اکنون از

## اقتصاد و سیاست در قرن بعد

افغانستان خارج شده و شوروی در برچیدن موشکهای میان برد و دور برد از اروپا و تقلیل تسلیحات و خروج کوبائتها از انگولا با آمریکا کنار آمده است و با توجه به ملیت گرائیها و عدم حساسیت به تمایلات مذهبی و آزادسازی در اقمار خود ، گوئی با دنیا سر آشتی دارد . اینها همه مسائلی بود که بنظر مؤلف کتاب بعید می نمود ، ولی اکنون به واقع گرائیده و دلیل روی بر تافتن از موضع ابر قدرتی و جهان مداری شوروی است. اما نباید ارتفاع حسن نیت را آنقدر بالا برد که شوروی را یکسره از مقاصد قبلی خود منصرف دانست . شوروی اکنون درست مانند همه از جنگ جهانی دوم دارد با غریب در تقسیم حوزه های نفوذ کناره می آید و دارند با احتیاط همزیستی مسالمت آمیز را با هم تجربه می کنند.

این مقدمه خوب است برای ورود به قرن بیست و یکم و بعنوان دستون اصلی این عصری که پانزده سال دیگر در آن قدم خواهیم گذاشت از هم اکنون پیش بینی کنیم ، یکی اقتصادی که دنیای آینده بر محور آن خواهد گشت ، دیگر سیاسی که کمابیش با سیاستهای دیگر هم آهنگی خواهد داشت .

۱ - اقتصاد آینده جهان - این اقتصاد از هم اکنون دارد شکل می گیرد و پیداست که بر محور اقتصاد آزاد (لیبرالیسم) تحرك خواهد داشت. سوسیالیسم با دها کردن تدریجی اصل اجتماعی کردن وسائل تولید و قبول مالکیت معقول (حاصل از کار) خود را به مرور تبدیل می می نماید و سرمایه داری (کاپیتالیسم) روش مستمراتی و انحصار گرائی را با لاجبار ترك خواهد گفت ، همچنانکه اکنون دارد کارتلها و تراستهای انحصار گرای نامشروع را تدریجاً به شرکتهای چندملیتی مشروع ، که راه جهان وطنی می پیمایند ، تبدیل می نماید .

نقش این شرکتهای چند ملتی در آینده نقشی حساس و تعیین کننده خواهد بود . این شرکتهای هدیریت را از سرمایه جدا کرده اند و سود متوسط را بر سود کلان ترجیح می دهند. دیگر صاحبان سرمایه تصمیم گیرنده نهائی نیستند و اتخاذ تصمیم بر عهده هیئت فنی و مدیران متخصص است که بقای شرکت را بر عهده گسستگی سرمایه با سود کلان و بهر قیمت ترجیح می دهند. به طور کلی اقتصاد آینده اقتصادی کلان و در جهت فعالیت گروهها و محاسبه روی مقادیر کلی است ، فعالیتهای کوچک فردی دیگر به محضه بر نخواهند گشت و اگر جسته گریخته فعالیتی داشته باشند در لای تشکیلات بزرگ است .

حوزه فعالیت تجاری که روزی سواحل مدیترانه بود و بعداً به کرانه های اقیانوس اطلس انتقال یافت ، همانطور که تجبور منده پیش بینی کرده به کرانه های اقیانوس کبیر منتقل خواهد شد و سهم سهمی در اقتصاد جهان افزایش خواهد یافت و چین و جمهوری ازمانکی هستند که در قرن

بیستویکم به سوی صنعتی شدن گام برمی‌دارند.<sup>۱</sup>  
 از هم اکنون اتحاد چهار غول بزرگ جهانی ، آمریکا ، شوروی ، چین و ژاپن قابل  
 پیش‌بینی است و اروپا نقش میانجی خواهد داشت.  
 مدتهاست که دنیای سرمایه‌داری با محاسبه و فراست نام در اتحاد جماهیر شوروی واقف  
 آن سرمایه‌گذاری کلان‌کرده است . باید دانست که دیالکتیک تجارت با دیالکتیک فلسفی فرقی  
 ندارد ، جمع اشداد در همه احوال امکان پذیر و بارور است .<sup>۲</sup>

اولین شرکتی که در آنجا سرمایه‌گذاری کرد کمپانی فبات دویست سال قبل بود و اکنون  
 با پیدایش عصر گارباچف تمام مراکز مالی اروپا و آمریکا نظر بر سرمایه‌گذاری در اتحاد جماهیر  
 شوروی و اقمارش دارند . این تمایل به ظاهر عجیب می‌نماید ، اما برای آنها که به نحوه تنقل و  
 تگرش سرمایه‌گذاری آشنائی دارند جای تعجب باقی نمی‌ماند ، سرمایه‌دار به قول آدام اسمیت  
 پدر علم اقتصاد ، وطن ندارد . جایی که سرمایه‌اش کار کرد همانجا وطن اوست . بدیهی است  
 جایی که امتصاب نیست ، کارگر ارزان است و مهمتر از همه کارگر ماهر فراوانست و طرف  
 معامله هم یک واحد آن دولت است که می‌شود از قسمت ممالکات و سایر عراض با او کنار آمد ،  
 کجا برای سرمایه‌گذاری ازین جا بهتر ؟ مواد اولیه که از مسائل عقب افتاده به ثمن پتشی  
 خرید می‌شود محیط امن و کارگر ارزان و ماهر را هم که شوروی تأمین می‌کند ، اینها برای  
 سرمایه دار از صد معدن طلا و مس و ارنیوم ارزنده‌تر است .

— شوروی در تمام سرمایه‌گذاریها ۵٪ شریک است و میلیاردها ارز خارجی از این تولید  
 مشترك عایدش می‌شود .

— اگر ارتباط سیاسی هم مثل ارتباط اقتصادی بین دولت‌ها اینچنین برقرار می‌شد و ایجاد  
 تفاهم می‌نمود ، ناخال جهان بهشت برین شده بود . قرن بیستویکم ، قرن شرکتهای چندملیتی  
 است که هم‌اکنون نقش آنها از نقش سیاستمداران تعیین‌کننده‌تر خواهد بود . این همان نوع  
 شرکتی است که روزی از مخته مارکس ، با شنیدن ابداع شرکتهای سهامی در آمریکا ، گذشته  
 بود و خیال می‌کرد قاعدت مالکیت خصوصی را به مالکیت اجتماعی تبدیل کند .

— این شرکتهای چند ملیتی که امروز تولید مشترك جهانی می‌کنند ، همیشه نیست فردا  
 نیز حکومت جهانی پایه ریزی نمایند .

۳- سیاست جهانی - عصری که در آن زندگی می‌کنیم عصر ارتباطات و اطلاعات  
 ( انفورماتیک ) است ، یعنی عصری که تمام جهان به نحوی پایکدیگر در ارتباطند . وسائل  
 ارتباطی بسیار ظریفتر و پرمه‌تر از آنچه بود ساخته می‌شود و استفاده از آنها مستلزم داشتن  
 آگاهی دقیق و حداقل دانشی است که بتوان با آن علامات را خواند ، یادداشت کرد و به‌دورنگها  
 فرمان داد . عصر ارتباطات در دانش کمپیوتر خلاصه نمی‌شود ، هر جامعه با جوامع دیگر از  
 جهت اقتصادی سیاسی ، چه نتواند چه نتواند ، مرتبط است . توج ارزش دلار و طلا ارتباط

۱- اقتصاد سیاسی - تألیف رمون بار - ترجمه آقای دکتر منوچهر فرهنگ ، صفحه ۱۱۳  
 انتشارات سروش - ۱۳۶۷ شمسی .

۲- وداکولا - تألیف شارل لووشن - ترجمه آقای دکتر غلامعلی سهار - صفحه ۱۷۶ -  
 انتشارات جاویدان

به يك مملكت خاص ندارد و تهديد به جنگه اتمی محدود به سرزمین دو ابرقدرت نمی‌شود . ارتباطات تقریباً بصورت سبیر نئیک درآمده که هر يك بردیگری اثر متقابل و خودکرا دارد . هیچ دولتی نمی‌تواند خودرا کنار کشد و در هیچ عاج زندگی کند . ولی این پیوستگی و وابستگی هماطور که اشارت رفت ، دارای نهادهایی نیست که نظم عمومی برقرار کند ، اما قرنی که داریم به آن نزدیک می‌شویم حسستد است که این نهادها در آن بوجود آید .

امکان دارد مجسمی چون پارلمان اروپائی در سطح جهانی تأسیس شود و نهادهایی چون حقوق بین‌المللی که امروز به کار است وضع نماید و ممالک جهانرا به شکل فدراتیو درلوان يك سیاست کلی پارژیهای مختلف اداره کند . جز این هم چاره‌ای نیست و افرادی چون هرل موترا که از اعضاء برجسته باشگاه رم است ، درست استنباط کرده که : تمدن جهانی تازه‌ای در حال پیدائی است . همانطور که اشاره نمودیم سوسیالیسم در قرن آینده تقریباً جهانگیر خواهد شد ، منتهی نه سوسیالیسم روسی و چینی که از مارکسیسم نشأت می‌گیرد ، بل سوسیالیسمی که ریشه در لیبرالیسم دارد و هم اکنون کمابیش در اروپا رو به گسترش است و شوروی دارد خود را به چنین سوسیالیسمی نزدیک می‌نماید .

برای خواننده عزیزیی که از اصول سوسیالیسم نا آگاه است ، اجمالاً این نکته جای توضیح دارد که در این نظام اجتماعی مصالح و اهمیت جمع مقدم بر فرد است ، اما فرد شخصیت و حیثیتش محفوظ و عقیده و نظر او مورد احترام می‌باشد .

در چنین جامعه‌ای هر کس به مدد دانشی که دارد و زحمتی که متحمل می‌شود دستمزد می‌گیرد و در خرج آن آزاد است .

تمام وسائل تولیدی مثل زمین در امر زراعت و کارگاه در امر صنعت متعلق به تمام مردم است . نه افرادی معین و دولت بر این امر نظارت می‌کند . اما همین اشتراکی بودن وسائل تولید بود که مشکلات بسیار ، خصوصاً در کشاورزی پیش آورده است . بتیان گذاران این نظام پیش بینی کرده بودند که پس از اجرای این سیستم در يك جامعه ، آن جامعه از جهت فرهنگی و عواطف انسانی به چنان رشد چشمگیری خواهد رسید که هر حقوق‌پگیری اعم از کارگر و روشنفکر دیگر از آینده ترسی ندارد ، چون زندگی او را جامعه تأمین خواهد کرد . لاجرم اجرت و مزدی که به او تعلق می‌گیرد فی‌المثل اگر ده هزار تومان است او با طلب خاطر و صفای باطن می‌گوید با دوهزار تومان کفایت زندگی مرا می‌کند ، بقیه را به دولت مسترد می‌دارم تا در اختیار آنهایی که به آن احتیاج دارند قرار گیرد . این ایشار و اتفاق و بزرگواری ، که حرکتی صد درصد عارفانه است ، فرهنگی به وجود می‌آورد که تمام مردم فقط به قدر احتیاجشان که آنرا به دولت صورت می‌دهند حقوق می‌گیرند نه بقدر ارزش کارشان . وقتی جامعه به این سطح از فرهنگ رسید دیگر نام چنین نظامی سوسیالیسم نیست ، نامش « گمونیسم » است ( که هنوز در عالم پندار مانده است ) .

اتحاد جماهیر شوروی در هفتاد سال قبل که انقلابش به ثمر رسید ، از همان تاریخ تا گه‌ها بدون طی مراحل معنوی از سوسیالیسم به کمونیسم پیش کرد ، منتهی فقط در آنچه مربوط به اجرت و دستمزد در حد احتیاج بود ، آنهم بنا بر تشخیص دولت نه تشخیص فردی که اینارو اتفاق می‌کند و چالشی اینکه همه در يك زمان باهم ایشارگر و بخشنده شدند . مردم که در صفوف طولانی برای

دریافت خوراک و پوشاک می‌ایستادند و اعتراض می‌کردند که این مقدار ارزاق و پوشاک کفاف احتیاجات ما را نمی‌دهد، دولت جواب می‌داد که می‌دهد ولی خودتان نمی‌فهمید. درجه‌ایثارگری مردم را دولت تشخیص می‌داد، دولت می‌گفت شما بیش از این احتیاج ندارید، درواقع بوسید ابوالخیرید و دارید ایثار می‌کنید، اما نمی‌فهمید مردم فریاد بر می‌آوردند که ما مردم عادی هستیم و احتیاج به بیش از این داریم. این تخطئه و شامورتی‌های سیاسی هفتاد سال به طول انجامید.

آنچه امروز در شوروی می‌گذرد پرده برداری از این کارگاه عارفی نما سازی است که دوست و پنجاه میلیون عارف ظاهرأ مستغنی، ولی اندرون مملو از احتیاج و خواسته‌های دنیوی به دنیا معرفی می‌شود و امروز معلوم می‌شود این عرفی‌های بی‌نیاز و ایثارگر چنان نیازمند و فارغ از ایثار بوده‌اند که جز اندیشه زندگی بهتر و آزادی‌گفت و شنود اندیشه دیگری نداشته‌اند.

هفتاد سال تبلیغ و تلقین در برابری انسانها و حذف ملیت و نژادها ناگهان به محض آزادی گفتمان، چنان درگیری و جدال هولناکی بین مردم جمهوری ارمنستان و جمهوری آذربایجان در گرفت که صدها کشته برجای گذاشت و هم‌اوقات آن مردمی که الحاد و ایدئولوژی حزبی را جانشین آراء و عقائد مذهبی آنها نموده بودند، چنان تمایلات مذهبی در آنان به‌جوش آمده که عن قریب پاپ به آنجا سفر خواهد نمود. و بالاخره آنچه امروز در لهستان و حکومت غیر کمونیستی آن می‌گذرد میزان علاقه مردم به کمونیسم را نشان می‌دهد.

## معضلات

### قرن

### بیست و یکم

اما بزرگترین و اصلی‌ترین معضل بشری در قرن آفیسده

معضل «فرهنگی» است. متأسفانه فرهنگ با سایر ترقیات علمی و

فنی انسان رشد نکرده است و همچنان در مفهوم فرهنگ قرن نوزدهمی

یعنی افزایش لاینقطع علم و عمل بدون افزایش روابط انسانی باقی

مانده است، تفریقاتی که از فرهنگ شده بسیار است و این مختصر

جای نقل آنها را ندارد. اجمالاً اینکه فرهنگ واقعی درجه‌ای از آگاهی آدمی است که

علم و عمل به خدمت انسانیت درمی‌آید. جلوه آن همان است که توده مردم ما آن را

«معرفة» می‌گویند - چیزی است والاثر از تمدن و برتر از علم، یعنی ارتباطی معنوی که

انسانها هنگام غم و شادی باهم دارند و در آن غرض مادی متعکس نیست. پدید می‌آید مردم

جهان با این فرهنگ قرن نوزدهمی که هنوز تعفن استعمار از آن بر می‌خیزد، نمیتوانند با هم

مرتبط گردند - معیاری برای همه امور غیر از معیارهای قرن نوزدهم باید پیدا کرد. یافتن

چنین معیارهایی بزرگترین رسالت قرن بیست و یکم است، چون در جهانی متصل و مرتبط با

قرانین خصوصی محلی نمیتوان تصمیمات بین‌المللی گرفت. - معضل دیگر بشری که با فرهنگ

ارتباطی تنگاتنگ دارد، مسأله «جمعیت» و درک مسؤلیت افزایش آنست. چنانچه بازتوزیع

سوم محل پرورش کارگر ارزان و محل نصب کارخانه‌های مسومیت‌زا و صنایع جنگهای عقیدتی

باشد. افزایش جمعیت همان کاری را می‌کند که بمب اتمی در هیروشیما کرد. اکنون یا بعد

میلیون انسان گرسنه و در شرف مرگ در دنیا وجود دارد که هیچ مملکت مترقی برای رهایی

آنها از گرسنگی قدیمی بر نمی‌داند، درحالی که هر سال میلیاردها دلار بر هزینه‌های تسلیحاتی خود

می‌افزایند.

تصمیم برای کنترل جمعیت از عهده دولت‌ها خارج است ، يك مركز جهانی ، همانطور كه اشاره شد باید به وجود آید و تصمیم اساسی اتخاذ نمایند و دول دیگر خود را ملزم به اطاعت از آن نمایند .

معضل دیگر بشری كه باز با فرهنگك مرتبط است مسئله « محیط زیست » و تعارض آن با پیشرفت تکنولوژی و علم است .

— هر قدر توسعه و رشد فنی و علمی بالا رود محیط آلوده تر و زیست مشكلتر می شود . اکنون با مصرف بی تناسب دهه هفتاد و هشتاد و نهمای بی رحمانه منابع طبیعی تعادل زیستبومی جهان بهم خورده است ، آب و خاک و هوا نیروی خود پالائی خویش را ، از فرط آلودگی ، از دست داده اند . برای جلوگیری از این خطرات امروز تمام ممالك جهان می کوشند ولی اقدامات انفرادی منتهی به نتیجه نخواهد شد . این هم همانند مسئله جمعیت باید از سوی يك مركز جهانی تصمیم گیری شود . عده ای از جمله حکومت اشعوت صدراعظم پیشین آلمان غربی رشد «صفر» توصیه کرده اند كه بعدها نالدريكان رئیس جمهوری سابق آمریکا هم آنها تائید كرد . عده ای دیگر توصیه نمودند كه بجای سوخت فسیلی (مثل نفت) سوخت آتمی توسعه یابد كه این در واقع دفع فاسد به افسد است و فاجعه چرنوبیل دلیل واضعی بر خطای آنست . هرچگونه از اینها تا فرهنگ انسان گرا آن را نفهم نكند و دنیای سرمایه داری تغییر بنیادی نیماهد و این رشد سرطانی خاتمه نیابد تحقق پذیر نخواهد شد . درین باره توصیه آقای یوئی چی گایا ، استاد دانشگاه توکیو ، كه از برجستگان كلوب رم است قابل توجه می باشد :

« حل مسائلی كه جهان امروز با آن روبروست به زمان و پیش

جهانی نیاز دارد و با سیاستهای ملی گرایانه و تنگ نظرانه امکان

پذیرفت . ازین رو در كنار كمیته «مخردندان» سازمان ملل متحد

باید هیئت دیگری نیز برپا شود و پیشنهادهای اعضاء آن مورد توجه

قرار گیرد و تصمیماتشان از سوی تمام كشورها پذیرفته شود . من در

اینجا (در كنفرانس توکیو) پیشنهاد می كنم از گائی وائمی به نام « شورای نسل آینده » تشكيل شود .»

## شورای نسل آینده

آقای یوئی چی گایا برای نشان دادن قدرت اجرایی ارگان پیشنهادی خود بطور مثال به اتحادیه كارمندان ژاپن اشاره می كند كه می تواند كارمندان ژاپنی را موظف نماید تا از اختصاص چشم پوشی كنند .

ملاحظه می كنید كه به تمام مسائل باید درجهاد خوب جهانی نگریت . دیگر حتی نمیتوان در حد منطقه ای مشكلات را حل و فصل كرد . بدیهی است مملكت واحد ، فرد واحد بكملی از مسئله بیرون رفته است . همچنین نظریه تكاملی قرن نوزدهم كه در آن بقای اصلح و انطباق محور است دبرد با قوی تر و جنگاورد تر بود ، بكملی مطرود و منسوخ شده است .»

آن‌کس و آن مملکت شانس زنده ماندن و زیست کردن دارد که بتواند با سایر موجودات و سایر ممالک به بهترین وجهی سازگاری داشته باشد. نظریه تکاملی قرن بیست و یکم بر محور «سازگاری» می‌گردد و همزیستی مسالمت‌آمیز سربقای ممالک جهان خواهد بود. استواری بر این نظریه است که همزیستی مسالمت‌آمیز پدیدار می‌شود و قرن آرمانی حافظ شکل می‌گیرد.

همچنان‌که اشارت رفت همزیستی مسالمت‌آمیز و گریز از جنگ و خونریزی محور «جهان زیستی» حافظ است. جنگ هتادو دو ملت را عند می‌نهد و میداند آنهایی که بر سر حطام دنیوی یا بنیاد های عقیدتی با هم می‌جنگند بی‌خبر از حقیقت زندگیند، چون اینها نمی‌دانند نه جاودانگی عمر خضر به کسی عطا شده است و نه ملک دارا و اسکندر برای آنان و دیگران بر جای مانده تا برای جنگ و جنگاوری محلی بتوان تعبیه کرد. نزاع بر سر یوغ اندر یوغ است. لاجرم فرمول بزرگ همزیستی را عرضه می‌کند:

### قرن بیست و یکم عصر آرمانی حافظ

آسایش دوگیتی تفسیر این دو حرف است با دوستان مسرور با دشمنان مدارا

یکی از متفکران فرانسوی «رژه گارودی» که در همین راه همزیستی حرکت می‌کند، کتابی ده سال قبل زیر عنوان: «برای گفت و شنود تمدنها» منتشر کرد، در آن بر تمدن سرمایه‌داری غرب ناخسته بود که خیال می‌کند جز تمدن یونانی که پدر تمدن اروپائی است تمدن دیگری در جهان نبوده است و حال آنکه تمدنهای کهنی چون تمدن چین، هند، ایران و مصر بسیار آموختنیها دارند که بما بیاموزند. در فصل دوم این کتاب خصوصیت دنیای سرمایه‌داری را از قرن شانزدهم تا عصر حاضر در سه اصل بیان می‌کند.

۱- اصل تقدم کار و عمل بر همه امور

۲- اصل تقدم عقل بر احساس عاطفی

۳- اصل تقدم بی‌نهایت بر اندازه و نهایت

بدین معنی که رشد و توسعه، تولد و بهره‌وری، کسب ثروت و ایجاد منفعت حدیقف و اندازه ندارد و عقل آدمی در همه امور حلال مشکل است و عشق و ایمان و عاطفه در مقابل آن خنثی و بالاخره کار و عمل است که سعادت و ارزش نصیب می‌کند. متأسفانه سیستمی که باید با آن در تضاد باشد به شکلی واژگونه در راستای آن قرار گرفت، تجوری ارزش مارکس هم کار را تمام ارزشها قرار داد و همین تجانس، تضاد دیالکتیکی را به سازش برآگما هستی تبدیل کرد.

این تجانس و سازش منطقه‌های نفوذی پس از جنگ دوم جهانی پدید آورد که تجاوز به حریم هر یک دیگری را وادار به تهدید اتمی می‌نمود و تهدید آنچنان بالا گرفت که دنیا را بر لبه پرتگاه فضا آورد و شوخی شوخی امکان داشت که هوس آمیخته به جنون و حسابی غلط بشر را از صفحه روزگار براندازد.

امروز اصل سوم این اصول سه‌گانه دارد نفر می‌شود ، چون خطر جنگ اتمی و آلودگی محیط زیست که ناشی از تولید و مصرف دیواندار و بی‌نهایت است دنیا و بخصوص ابر قدرتان را بر سر عقل آورده که به کجا می‌روند. رشد «صنعت» از سوی علوم و شصت صد اعظم پوشین آلمان فریب و گزارشهای کلوب رم همه دست به دست هم داده و آنچه امروز در شوروی می‌گذرد پیش آورده و غرب سرمایه‌دار را به تبدیل افزون طلبیها و بی‌رحمیهای خویش مجبور ساخته است . اقدامات سیاسی چون سرمایه‌مان دادن به کار فلسطینیان ، توافق به حکومتی متعادل در افغانستان ، ایجاد دولتی ترقی حواء در پاکستان و فیلیپین ، هموار کردن راه سازش در آنگولا و کامبوج و تهاکارا کرته و برکنار کردن رژیم جمهوری آفریقای جنوبی و بالاخره روی کار آمدن حکومت فخر کمونیستی در لهستان همه نشانه‌های تمایل به رفع تشنج و ایجاد اتمسفر همزیستی مسالمت آمیز است.

اما کندی در انجام این اقدامات و گاهی عقب‌گرد یکی از دو ابر قدرت طبیعی است. نمی‌شود ناباوری بچاه سال اخیر را با برداشتن یکی از دو قدم به اطمینان و حسن نیت تبدیل کرد، ولی زمینه و جهت معلوم است که به معاصمه و مجادله منتهی نمی‌شود.

اما اصل اول و دومی که کارودی ذکر نموده ، ریشه اصلی تشنج و درگیر بهاست و اگر بدان توجه نشود باز افزون طلبیها و کشت زکشتارها از آن جوانه خواهند زد. نقش اساسی پس از این بر-عهده مجامع فلسفی و ادبی و ایمانی هر مملکتی است که باید به نحوی با جوامع سیاسی و اقتصادی خود در ارتباط رسمی باشند. پیشتهاد شورای نسل آینده از سوی آقای توتی چی گاتا در خود توجه بسیار است . تأسیس کلوب رم روشن بینی مردمی را میرساند که با وجود توفیق در امری اقتصادی (مدیریت عامل کیپانی نرات) مع هذا تشخیص می‌دهد که کار او ناقص است. باید امور اقتصادی را با امور انسانی در آمیخت و از محدودیت تنگه ملی بدر آمد و در سطح جهانی به تفکر نشست . این نوع کلوبهای علمی و انسانی باید در تمام ممالک به وجود آیند و با هم مرتبط گردند.

اهمیت اصول سه‌گانه کارودی، بخصوص اصل دوم که عقل آدمی را حلال تمام مشکلات می‌داند برای حافظ در دیوان او از اول تا آخر در جهان عشق بر عقل است .

اما عشق چه در جهت آمیزش تن با تن و چه در سایر مقامات عرفانی، گویای یکنوعی بیش نیست و آن دوست داشتن «دیگری» در حدی است که بتوان جان خود را آسان فدای او کرد. عقلی کم در مقابل با این عشق قرار می‌گیرد ، همان عقل جزئی در فلسفه کانت است که بعدها مورد فلسفه پراگماتیسم قرار گرفت و آن حاصل گرائی سطحی و تأمین منافع آنی در هر کاری است. دنیای سرمایه داری باید این عقل جزئی را در هاکند و عقل کلی که با عشق دمساز و همکار است و «دیگری» را می‌بیند روزی به جایش برگزیند . دنیای سومی که در دفتر «زمن فرو رفته و گلاویز با مرگ است باید دنیای سرمایه‌داری آنرا ببیند و بداند کمک به آن مالا به نفع خود اوست . ولی عقل جزئی او نفع آنی را تا امروز بر نفع آنی ترجیح داده و از عقل کلی خود کمک نگرفته تا به او بفهماند منفعت مالی در مقابل منفعت مائی صفر است. گوئی مخاطب حافظ همین دنیای کود و کز سرمایه داری بوده است که به او زهار می‌دهد:

تو ایت باشد ای دارای خرمین اگر رحمی کنی بر خوشه چینی

تو آب ، در واقع یعنی درک همین نفع مائی ، که عقل کلی آنرا ارزیابی می‌کند و عقل جزئی قادر برین ارزیابی نیست. همین عقل جزئی است که حافظ همیشه بر آن می‌تازد و عشق را یعنی دیگری را بیش از خود دیدن ، بر آن مقدم می‌داند.

جناب عشق را درمی بسی بالاتر از عقل است  
 کسی آن آسمان بوسند که جان در آسمین دارد  
 خسرود هر چند نقد کائنات است  
 چه سازه پیش عشق کیمیا کار  
 مشکل عشق نه در حوصله دانش ماست  
 حل این مسأله با فکر خطا نتوان کرد  
 دل چو از پیر خرد نقل معانی می‌گردد  
 عشق می‌گفت به شرح آنچه بر او مشکل بود

دیوان حافظ از اینجا تا انتها در نفی ستمشخصهٔ دنیای سرمایه‌داری است. همانطور که عقل نزدیک بین را نفی می‌کند، کار و عمل صرفاً مادی را هم نفی می‌نماید. چون چنین‌کاری فقط کمیت در آمد را پیشتر می‌کند، ولی بر کیفیت اندیشه چیزی نمی‌افزاید تا خون دل و ملال نصیب نکند.

دولت آن است که بی خون دل آید به کنار

ورنه با دسعی و عمل، خسر جنان اینهمه نیست

او ضد کار و کوشش نیست، سعی و عمل معنوی که کیفیت اندیشه را بالا برد و مستلزم زحمت آموختن و تعلیم استاد باشد، ضروری و لازمهٔ زندگی می‌داند و به‌روزی که در چنین راهی نرفتند به نظر او به منزل مقصود نخواهد رسید.

سعی ناپرویه درین راه به جهانی فرسی      مزد اگر میطلبی طاعت استاد بپر

متفکرین غربی هم همانطور که اشارت رفت مثل حافظ نظر بر فرهنگ انسان‌گرائی دارند که کیفیت اندیشه را بالا برد و همین مفضل بزرگ امروز است. با تفاهم نسبی که اکنون بین شرق و غرب پدید آمده به نظر دور نمی‌آید که روزی چنین فرهنگی از پندار به واقع گراید. وقتی دوا بر قدرت در کاهش تسلیحات به توافق رسیده‌اند می‌توان امیدوار بود که در آینده‌ای نزدیک در برچیدن آنها به توافق رسند و به این اقتصاد جنگی خاتمه دهند. خاتمه اقتصاد جنگی آغاز کرائی چنین فرهنگی است. امروز جهان به زرادخانه‌های عظیم مبدل شده است و هزینهٔ تمام امور ضروری صرف تسلیحات و تجهیزات می‌شود. دست است که خطر جنگ جهانی با نصب نیروگاه‌های اتمی در اروپا و آمریکا و شوروی منتفی است، ولی ابرقدرت‌ان و دنیای سرمایه‌داری جنگ را به خارج از حوزه امنیت خود منتقل کرده و همچنان بازار اسلحه را گرم نگاهداشته‌اند. جنگ‌بمب‌الک کوچک و اقلیها و گروه‌های مذهبی در واقع دیالوگ ابرقدرت‌ان است. به‌وضوح پیداست کی با کی صحبت و تسویه حساب می‌کند و تا این گفتگوی جهانی خاتمه نپذیرد و کارخانه‌های اسلحه سازی تعطیل یا تبدیل نگردند، فرهنگ انسان‌گرا تحقق پیدا نمی‌کند. توافق نسبی ابرقدرت‌ان در برچیدن موشکها از اروپا و تقلیل تسلیحات و تفرات آرتش همه امید تحقق چنین فرهنگی را افزایش می‌دهد. در فاصلهٔ پانزده سالی که به آغاز قرن بیستویکم مانده، امید فراوان است که نرس دو طرف از یکدیگر بریزد و یک اعتماد نسبی و تضمین شده از سوی اروپا بخصوص، در طرف را برای بازسازی جهانی ترغیب نماید. نگارنده آینده را روشن می‌بیند و به قول حافظ بوی بهبود ز اوضاع جهان می‌شود، دنیای سوم دارد از میان گردوغبار عقب افتادگی ظاهر می‌شود



و به چشم ابر قدرت‌تان می‌آید تا این دنیاى ستمکشیده خوب رؤیت نشود و گرد و غبارش گسترده نگردد، جهان روی آرامش و صلح نخواهد دید .

هم‌ان ایدئولوژی شرق و غرب دارد پایان می‌گیرد و هر دو طرف برین امر واقف شده‌اند که رسالت تهذیب در رهبری جهانی را باید رها کنند و همزیستی مساومت آمیز داشته باشند . صلح جهانی بسته قول نمی‌دهد ، سر نوشتش در کف سفید و کف گریه‌مین تمهین نمی‌شود ، ضرورتها و الزامات اجتماعی است که آنرا تعیین می‌کند و دوا بر قدرت را وادار به همزیستی می‌نماید و امروز چنین کرده است .

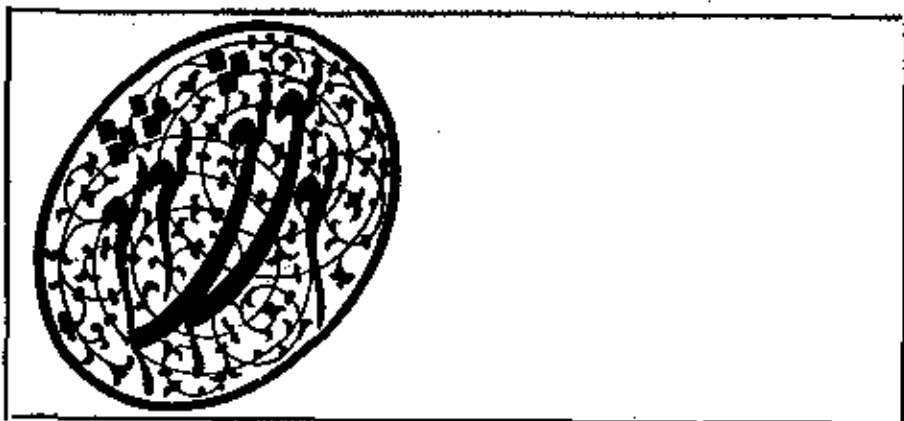
وقتی در لهستان حکومت غیر کمونیستی به قدرت می‌رسد و مسکو آنرا تأیید می‌کند جای امیدواری بسیار است، این همزیستی خوشبختانه نه فقط در گرو فرهنگ انسان‌گرا نیست که اگر بود سالها تحقق آن طول می‌کشید، بلکه ضرورتی الزامی و امری طبیعی است . چون هزینه‌های جنگی و آلودگی محیط زیست طوری چهره‌گریه خود را نشان داده که هیچ يك از دو طرف پیش از این توان پایداری ندارد و هر دو مشتاقانه از اقدامات یکدیگر استقبال می‌کنند . اینها نشانه‌های عصری است که روزی آرمان حفاظت بود و دارد آرام آرام به واقع می‌گراید . اگر در گریه‌ها و کشت و کشتارها و گروگان‌گیریها یکدفعه فیصله نمی‌یابد جای نگرانی نیست، اینها درد زایمان است ، دارد دنیاى جدیدی متولد میشود .

\*\*\*

### دو توضیح

۱- \* آنچه اکنون از بازتاب دو اصل بازسازی (پرمتروریکا) و آزاد سازی (گلسنوت) شوروی در اروپای شرقی می‌گذرد به نسبت پیشرفت تکنولوژی شدت عمل بیشتر است . در آلمان شرقی که دواى تکنولوژی پیشرفته است قیامت بمعنی کلمه برهاست و این بیانگر ضرورت «آزادی» با جهشهای تکنولوژیک است که هرچه جهشها بیشتر بود درك آزادی و تلاش برای بست آوری آن بیشتر است .

۲- \* در کتاب «همزیستی مساومت آمیز» که این مقاله در حکم مقدمه آنست تشکر این جانب از ویزاستار گرامی آن آقای دکتر ایرج علی‌آبادی بست فراموشی سپرده شده بود . چون کتاب دیگری از اینجانب زیر عنوان «جغرافیای نابرابریها» از همان مؤسسه انتشاراتی خوشف انتشار است ، برای گریز از چنین غفلتی قبلا از ویزاستار گرامی آن ، دوست عزیزم آقای جمشید ارجمند سپاس فراوان دارم .



داغ آشنای لاله باغ شما منم  
 حلقوم زخم خورده زندانیان خاک  
 دستی به سوی ساحل و چشمی بر آسمان  
 دامن زبان شیون باران و باد را  
 مبهوت و سوت و کور بر اعماق آبها  
 دبری است ای نوازش لغزنده «گهر»\*  
 زرف نجیب آبی عشق آفرین نویی  
 تو بوسه گاه مهری و باز بچه نسیم  
 بر بالش سپیده ساحل لمیده خوش  
 تا در تو بنگرم نفسی نقش آرزو،  
 گم شد دلم چو قطره در انبوه موجها

آری به داغ و درد شما آشنا منم  
 فریاد خون گرفته شهر شما منم  
 تنها ترین جزیره این آبها منم  
 سنگ صبور ساحل پر ماجرا منم  
 تبعیدی زمان و زمین خدا منم  
 کز موج گیسوان تو دستی جدا منم  
 زخم صبور کاری درد آزما منم  
 دور از لب کرانه سبز تو تا منم  
 غافل که بر تلاطم شب مبتلا منم  
 هر صبحدم فراز تو، مرغ هوا منم  
 ای سبز دنواز بگو تا، کجا منم؟  
 عزت الله فولادوند

( کرج )

\*\*\*

نقدینه ، عمر دادم و بازنده ام هنوز  
 شب زنده دار این شب پاینده ام هنوز

من مرده ام ، اگر چه به تن زنده ام هنوز  
 دستان نور ظلمت شب را دری نکوفت

\* - گهر ، بر وزن نظر دریاچه ای است همچون زمرد بردامن اشترانکوه که در مشرق  
 شهر دورداد لرستان قرار دارد ، این دریاچه در تداول عشایر کوچ نشین « گله گهر » نامیده  
 می شود .

چون شمع، گریه می‌چکد از خنده‌ام هنوز  
این طرفه بینا که می‌روم و زنده‌ام هنوز  
طفلانده در سراغ تو، جوینده‌ام هنوز  
سردای آفتابی آینه‌ام هنوز  
تنهایی ز بوی تو آکنده‌ام هنوز  
آییند شکسته تابنده‌ام هنوز  
آن آتش نهفته سوزنده‌ام هنوز  
از صبر سنگ چشمه جوشنده‌ام هنوز\*

### پرویز خاکی

(شیراز)

\*\*\*

ز چشم دور نگردد، آستین ما را  
کمی نکرد، نفسهای آتشین ما را  
ندیده است کسی با تو همنشین ما را  
نمی‌فکند کندش ز پشت زین ما را  
پلنگ زخمی این بیشه در کمین ما را  
چراغ راه نشد چشم دورین ما را  
به کام زهر شود جام انگبین ما را  
اگر دوباره بکارند در زمین ما را  
نه باغبان بشناسد، نه خوشه چین ما را  
که نیست راه‌گریزی کنون جز این ما را  
کشوده‌اند در آغوش چون نگین ما را  
مگر به خویش گذارد در این سنین ما را  
یکی است عرصه جولان مهر و کین ما را  
که مانده است بجا در جهان همین ما را  
اگر خبر رسد از پیک فرودین ما را  
گشاده‌است چو سجاده گر جبین ما را

### رحمت موسوی گیلانی

(رشت)

تا این دریچه بال گشاید بر آفتاب  
افتاده‌ام چو قامت لادن بنوش باد  
ای اسب سرخ کودکی‌ام، مخمل خیال  
چون ساقه تن به روزن خورشید می‌کشم  
کس نیست، عطرنام تو درخانه ریخته است  
در من هزار چشم تماشا شکفته است  
گر بایدم که شعله زد این کشتگاه خشک  
گر برگ نور بر دهد این بیخ بن درخت

نماند، جز غم ایام، همنشین ما را  
اگرچه خرمن دلها بسوخت، لیک هنوز  
مگر به خلوت آغوش ره برم ز خیال  
اگر نبود جدائی میان ما و رکاب  
حذر ز بیج و خم کوه‌کن که می‌باشد  
ندیده‌ایم همان پیش پای خود چون شمع  
نه قصه است نه افسانه کز طبیعت تلخ  
چو دانه بال کشان سر نمی‌کشیم از خاک  
گیاه خود روی دشمن، کز سیه بختی  
زدیم چنگ به دامان خود فراموشی  
مدام باد! که خوبان زر بسند ز شوق  
سری به بستر راحت نهم که عشق شریف  
همان به فطرت خود قائم، همچون بحر  
شور به رشته شمع سخن دهم ز نفس  
به برگریز خزان می‌توان شکبیا بود  
ز حسن خلق بود آهتی دگر «رحمت»

\* - فلما کثر افعالها با کلمه اصلی قافیه می‌کردند، بنظر من شاعر امروز ملزم

به چنین قیدی نیست. ح

فصل خزان، بهار دل انگیز دیده ایم  
 یعنی شبی بلند و طرب خیز دیده ایم  
 نائی هنر فزای و گهر ریز دیده ایم  
 بر طرف باد دامن گل بیز دیده ایم  
 در زیر طاق ناو که خونریز دیده ایم  
 بس کاسه های صبر که لبریز دیده ایم  
 چندی به زیر چکمه چنگیز دیده ایم  
 پرویز را پساده ز شبدیز دیده ایم

محمود رضا احمدی

( کرمان )

سرا و خاندام و خاندان من اینجاست  
 کجاروم من از اینجا که جان من اینجاست  
 تبار و خویش من و دودمان من اینجاست  
 ملاکه سنجش سود و زیان من اینجاست  
 فراخ و راحت و امن و امان من اینجاست  
 ندیم و همدم و یار و جهان من اینجاست  
 که سجده گاه من و آستان من اینجاست  
 بهار و صیف و شتا و خزان من اینجاست  
 قضای سیز و گل و بوستان من اینجاست  
 که مرتهن، دل و جسم و روان من اینجاست  
 مآثر همه پیشینیان من اینجاست  
 قرار قوم و نژاد و زبان من اینجاست  
 حدیث حلو و مر باستان من اینجاست  
 نشان و نام و دل و دلستان من اینجاست  
 و دیعه و سند من، ضمان من اینجاست  
 که عزت و شرف و قدر و شأن من اینجاست  
 مطالب چرخ زمان و مکان من اینجاست  
 سرودم این اثر، آخر بیان من اینجاست  
 که خانه و وطن و آرمان من اینجاست

عبدالحسین قزوینی

( بیرجند )

ما جلوه بهار به پاییز دیده ایم  
 با وصل دوست در شب یلدا نشسته ایم  
 با نغمه های یار به معراج رفته ایم  
 دامن به باده از غم ایام شسته ایم  
 دل را به طاق ابروی دلدار بسته ایم  
 از فتنه زمانه و غمهای روزگار  
 خوارزم را ز کجروی دور چرخ دون  
 چون یزدگرد طعم تغافل چشیده ایم

\*\*\*

کجا روم که همه آرمان من اینجاست ؟  
 چو جان عزیز بود خاک پاک ایرانم  
 علائق و پسر و مادر و زن و فرزند  
 کجا روم؟ به که روی آورم؟ چرا بروم؟  
 کجاست راحت فکر و قرار و آسایش ؟  
 روم ز خانه مألوف خود کجای جهان؟  
 بر آستان کدام اجنبی بسایم سر؟  
 در این دیار و در این آب و خاکه کردم رشد  
 من از شمار هزاران این گلستانم  
 من و برینت از صادر وطن؟ هیبت !  
 مفاخر ادب و دین و دانش اجداد  
 توام یافت در ایران مظاهر فرهنگ  
 از آن به سینت تاریخ داستانها هست  
 منم که باختم دل به عشق میهن خویش  
 به عهدی که سیارم نگاجانی ملک ؟  
 به خصم دون نگذارم. هرگز این ناموس  
 رها نمیکنم این سر زمین خاطره خیز  
 به اتفکسای سخن شمع نکته پردازی  
 نمیروم، من از اینجا نمیروم « قزوینی »

## سوکنامه کتابخانه\*

آتشی چون اژدهای هفت سر از شش جهت  
کاخ دانش را به یکدم چار ارکان سوخت سوخت  
همچو خون آلوده گرگی زوزه کش از بام و در  
خانۀ امید ما را تا به پایان سوخت سوخت  
یوسفستان بود دارالکتب ما آه ای دریغ  
در بر یقوب ناگه یوسفستان سوخت سوخت  
اندوین طوفانکده دارالامانی داشتیم  
آه کز جور فلک دارالامان سوخت سوخت  
آتشی افتاد ناگه در شبستان خسرد  
روز دانش تیره شد جان شبستان سوخت سوخت  
خون گری ای هموطن در سوک حکمت کائزمان  
کنز دانش کبف بینش در سپاهان سوخت سوخت  
اصفهان زنده رودی کن روان از دیده زانک  
چلستون معرفت را اصل و بنیان سوخت سوخت  
غیز صائب در رثای شعر شعری گوی ازانک  
جلوه گاه شعر در آتش غریوان سوخت سوخت  
غیز خاقانی سوم دجله بران از دیده زانک  
خاک جی را چون مدائن کاخ و ایوان سوخت سوخت  
یوعلی، یونصر، هزالی، نصیرالدین، رشید  
هریکی در گوشه ای در نار سوزان سوخت سوخت  
مولوی، سعدی، نظامی، حافظ و استاد طوس  
پنج ارکان ادب در کسب نیران سوخت سوخت  
انوری آتش گرفت اندر کنار بوالفرج  
جامی و سلمان و پور معد سلمان سوخت سوخت  
سوخت عطار شکسته دست در دست میبند  
ناصرخسرو هم آنجا جنب قطران سوخت سوخت  
رودکی با فرخی و عنصری یکجا سوخت  
جای دیگر ازرقی یا فخر گرگان سوخت سوخت  
سوخت یکجا هم جمال و هم کمال اصفهان  
اصفهان را پکسره هم زیب و هم شان سوخت سوخت  
سوخت پوریحان بیرونی کنار یوعلی  
سهروردی در کنار حی یقظان سوخت سوخت

آه ای زردشت پیس آریائی خون‌گری  
 کاهرم‌ن پیروز شد ناگاه و یزدان سوخت سوخت  
 یشتها، یسنا، درخت آسوریک و پندهش  
 خرداوستا، و سپرد، گاهان، زیران سوخت سوخت  
 درد دل را با که گویی اهل دردی نیست نیست  
 تا به کی گویی فلانی سوخت بهمان سوخت سوخت  
 محمد فشارکی (اصفهان)

• گزیده‌ای است از قصیده‌ای (آینده)

### حق اشتراك آینده

سخت انصاودایم در بیکسار  
 من بدکار و لاجرم آنکار  
 لیک وجدان من کند اقرار  
 همچنان مه بکنید دوار  
 غیر افلاس و محنت و ادبار  
 مسکت هست مشیخ و هنجار  
 جز خریداری ضیاع و عقاد  
 میفروشد بقیمت خسروار  
 از محارم و یا که از اغیار  
 نیست باقی ز پول من دینار  
 «لاقتا» رینا عذاب النار  
 زن و فرزند از سفار و کبار  
 تا نمائیم راه را هموار  
 کیف و بیراهن و کت و شلووار  
 جمع دینار و شاهی و سنار  
 صدق این قول نغز و این گفتار  
 «اندک اندک بهم شود بسیار»  
 گرچه واجب بندم چو شام و نهار  
 با دو چشمی زانتک گوهر بار  
 همه آینده را مسلسلوار  
 نفسی گر کشم به دیگر بار  
 گر نباشد کسی سر دیوار

مدنی هست من و آینده  
 او طلبکار و لاجرم داعی  
 گرچه من نفی میکنم طلبش  
 ای که دور جهان بگردیدی  
 در کجا از مجلسی دیدی  
 بهر آنکس که اهل علم بود  
 اهل سرمایه کی دهد پولی  
 میخرد یک دو مشت کالای  
 همه دانند و نیست پوشیده  
 که پس از هفته‌ای ز هرامی  
 در زمستان سرد آینده  
 الفرض خانواده جمع شدیم  
 تا گشاییم بند این مشکل  
 دست در جیب جملگی کردم  
 بعد بشکستن سه چار قلک  
 تازه گردید باور همگی  
 «قطره قطره بهم شود دریا»  
 بملفی جور شد خدا را شکر  
 بفرستادش باشتک و به آه  
 بپذیر این رقم ز من بفرست  
 شاید از عمر من بود باقی  
 بفرستم چکامه‌ای بهتر

چنگیز میرزائی (قرین)

تالیف محمد مصوم بن خواجگی اصفهانی

به کوشش ایرج افشار

چاپ انتشارات علمی - ۲۶۰۰ ریال

خلاصه السیر

(تاریخ روزگار پادشاهی شاه صفی)

(۱۰۳۸ تا ۱۰۵۱)



علی پاشا صالح

## به یاد برادرم\*

دو چیز حاصل عمر است ، نام نیک و ثواب  
از این دو در گذری کل من علیهما فان

خاطرات مرا از برادر از دست رفته ام بارها خواسته اند و اطاعت امر بموقع نه مقدر  
بوده است ، نه مقدور . هشتاد سال اسروالفت و دلپستیهای برادری در گنجایش این سطور  
نیست ، آنهم در اوضاع و احوالی که ضعف مفرط و ناتوانی در آخرین لحظات زندگانی  
از هر جهت بر این تن نحیف چیره و مستولست . به ویژه اینکه به فرموده مولوی :

خوشر آن باشد که سر دلبران      گفته آید در حدیث دیگران

و دوستان او بتفصیل نوشته اند روحی شمناک از عالم خاک جسته و به عالم پاک  
پیوسته است . چه بنویسم که دلی آزرده داشت و آزرده تر نشود؟ از دنیا و مافیها دل کنده  
بود . افسرده بود و در واپسین دیسدارش از این برادر کهنتر به هنگام بازگشت با لحنی  
اندوهگین اشاره اش به همین معنی و منظور بود ، و دیری نگذشت که ناگهان از این جهان  
پر شر و شور رخت بریست . مقدمه اش فاجعه خونین خرمشهر بود که پشت او را شکست  
و به سکنه قلبی دچار گشت . در بیمارستان نخستین کلمه ای که چون دیسه گشود از او  
شنیدم همین کلمه بود : « خرمشهر ... آتش افروزیهای دد منشانه عراق ، دست اندازی

---

\* - آقای علی پاشا صالح مقدم برین مقاله ، مقاله ای با عنوان « زادگاه و مهر میهن »  
در باره کاشان یا پیوستن در شرح احوال پدر ( میرزا حسن خان مبصر الممالک ) نوشته اند که  
در جلد پنجم نامواره دکتر محمود افشار چاپ شده است .



۲. عترب قناتقوی قیل ۱۳۰۰

نفسه راست : میرزا حسین خان میرزا الدوله عموی صالحها  
نفسه چپ : میرزا حسن خان میرزا الممالک پدر صالحها  
ایستاده از راست به چپ : اللهیار صالح ، علی پاشا صالح ، دکتر جهان شاه صالح ،  
سلیمان صالح (شریف الممالک)



به آن شهر و فجایع متجاوزین وحشی صفت درخوزستان و بیابان شهرهای دیگر لکه‌های ننگینی است برصحنای تاریخ که هرگز زودده نخواهد شد ...

دیری نیاید که در نیمه شب سیزدهم فروردین ماه ۱۳۶۰ هجری شمسی:

وقت رحلت آمد و جستن ز جو      کل شیء هالک الا وجهه

در آن تیره شب ، کاشان فرزندی برومند ، فداکر و از خود گذشته را که هشتاد و سه سال پیش در آران دیده به این جهان گشوده بود از دست داد.

او رفت و رویم و کسی نماند      و امی که جهان دهد سعادت

او نیز گذشت از این گلرگاه      و آن گهست که کلرد بر این راه

( نظامی گنجوی )

آزادیخواهان ایران چهره آزاد مردی را که از پیشروان راه استقلال میهن به شمار می‌آمد دیگر ندیدند . دریغا دریغ ! مردی بود فقیرنواز ، وارسته ، پارسامش ، مردم دوست ، شیفته و فریفته آزادی و آبادی کشور به ویژه کاشان و توابع آن شهرستان : چه دلپذیر و آرامش بخش است کلمات بزرگان :

در جهانی که عقل و ایمانست      مردن جسم زادن چنانست \*

در روزگار کودکی و نوجوانی بسا هم به يك مدرسه می‌رفتم . نخست در مدرسه مظفریه سه سرپرستی شادروان میر سید محمد پرورش ، نازنین مردی آزادمنش معروف به منیر . سپس در مدرسه علمیه که آنهم بطرز مدارس امروژه ولی به مدیریت مرحوم شیخ غلامرضا معارفی روشنفکری دیگر از نیکمردان کاشان اداره می‌شد و خانه اجنادی ما بود . بروایت یکی از همشهریان دانشمند «خانه وسیع و مجللی را مرحوم میرزا حسن نخان میصرالحمالک ( پسرما ) به رایگان به آن مدرسه واگذار نمود ، ( تاریخ اجتماعی کاشان تألیف آقای حسن نراقی صفحه ۳۰ ، چاپ خانه دانشگاه تهران ، مهرماه ۱۳۴۵ ) و این اقدام مفارن سال اول انقلاب مشروطه بود .

بازی ، دوره آنجا را گذرانیدیم و جداگانه با يك سال فاصله برای ادامه تحصیل رهسپار تهران و مدرسه آمریکایی شدیم . آن مدرسه زیر نظر تیزبین دکتر جردن ۱ با تنی چند از استادان آمریکائی اداره می‌شد . پس از پایان دوره آن مدرسه نیز دیر زمانی زیر یک سقف شب را به روز می‌آوردیم و محل خلعت ما به میهن عزیز باز زیر یک سقف این بار

\* - نقل از کتاب معارف مجموعه مواظ و کلمات سید برهان‌الدین محقق ترمذی  
بهمراه تفسیر سوره محمد (ص) و فتح با تصحیفات و حواشی بدیع‌الزمان فروزانفر استاد  
دانشگاه تهران ، از انتشارات اداره کل نگارش وزارت فرهنگ ، چاپخانه دانشگاه .

در ساعات کار در خیابان اویاب جمشید بود. در آن ایام و سالیان متمادی، بعد از خداوند منان چشم امید همه آزادیخواهان به آنجا دوخته بود، به سفارت آمریکا در باغ و عمارت استیجاری از سردار معتضد در همان خیابان. قرارداد ۱۹۱۹ میلادی که کشور کهن سال ما را عملاً بصورت تحت‌الحمایه انگلستان درمی‌آورد، به پایمردی و مقاومت ملیون و پشتیبانی و همت آن کانون متزلزل و ملغی گشت. ستایش و نیایش خدای بزرگ ایران زمین را سزااست که در این آزمایش تاریخی ما را هم بی‌نصیب نگذاشت. به فرموده مولوی:

اول و آخر توئی ما در میان هیچ هیچی که نیاید در بیان

سالی چند سپری گشت و جای خلعت ما جدا شد. او به دادگستری رفت و مقامات مهم مملکتی را گام به گام پیمود. شرح زندگی اداری و اجتماعی آن مرحوم را در عرصه مبارزات سیاسی همراهان و همکاران نزدیک او بتفصیل نوشته‌اند و برکسی پوشیده نمانده است. اکنون نه در برابر چشم است نه غایب از نظر.

چنان زندگانی کن اندر جهان که چون مرده باشی تگویند مرد؟

سرور پرهیزکاران اسلام علی بن ابیطالب علیه‌السلام فرموده است: اصدقوا فی اقوالکم و اخلصوا فی اعمالکم و در تفسیر این معنی سعدی علیه‌الرحمه چه نیکو سروده است:

بصدق و ارادت میان بعه دار  
قدم باید اندر طریقت نه دم  
زطامات و دعوی زبان بسته‌دار  
که اصلی ندارد دم بی قسم

در اینجا ذکر این نکته بی‌مناسبت نیست که بحکم الضرورات تبیح المحظورات، همچنین برعایت مقتضیات زمان و ندای وجدان، یکی از دلایل شکیبائی و تأمل نگارنده در کناره‌گیری از سفارت آمریکا در تهران و تحمل ناملازمات فراوان عوارض و عواقب آن بوده است. اینکه گوشه‌ای از رنجها و تلخکامیها، و درود به روان سعدی که فرموده است:

در خاک بیلقان برسیدم به عابدی  
گفتا برو چو خاک تحمل کن ای فقیه  
گفتم مرا به تربیت از جهل یا تک کن  
باهر چه خوانده‌ای همه در زیر خاک کن

کارها را گذار به خداست<sup>۴</sup>. از مواردی که حاکی از صدق این مدعاست و فراموش نشده است، یکی دو مورد را می‌آورم که کاشف از اوضاع آن روزهاست.

۲- دیوان خواجه حافظ شیرازی با تصحیح و مقدمه و حواشی و تکمله و کشف - الایات باهتمام سید ابوالقاسم انجوی شیرازی، ص ۱۱۰ - انتشارات محمدعلی علمی.

۳- گلستان، باب هشتم در آداب صحبت، چاپ دانش، ص ۱۶۱.

۴- قرآن کریم سوره مؤمن (۴۰) آیه ۴۴: افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد

مصائب و مشکلاتی که جنگ جهانی دوم برای کشور ما به بار آورده بود دولت را بر آن داشت که باردیگر از امریکا مستشاربخواهد. همه امید داشتند امریکائیا جلو زور - گوئیها و تحمیلات و تظبیقات ناروا را بگیرند.

یکی از مستشاران سابق امریکائی را که در مأموریت اول دکترمیلسیا ۵ پیشکار مالیة آذربایجان بود برای ریاست کل مالیة ایران در نظر گرفتند. مرحوم حسین علاء وزیر دربار بود. یوسیلۀ تلفون برسد او را می شناسید. پاسخ دادم نمی شناسم و یادآوری کردم که خود دکترمیلسیا در پایان کتابش ۶ قریب بدین مضمون نوشته است: دوران بهره برداریهای سیاسی و اقتصادی دول استعماری سبری شده است و این درست همان چیز است که آرزوی همه ماست. مجلس قرارداد استخدام دکتر میلسیا را به سمت ریاست کل مالیة با اختیارات فوق العاده تصویب کرد. معلوم نبود پس از انقضای مأموریت اولش بر او چه گذشته و در اوضاع و احوال اضطراری جنگ چه روشی خواهد داشت. مرحوم اللهیار صالح رئیس هیات اقتصادی ایران در امریکا بود و قوام السلطنه نخست وزیر. آن مرحوم شاید بتصور اینکه سابقاً برادرم سالیانی چند منشی اول سفارت امریکا در تهران بوده است بهتر خواهد توانست یا رئیس کل مالیة امریکائی همکاری کند، او را بوزارت مالیة برگزید و از امریکا فراخواند. لکن بزودی معلوم گشت که تعارض اختیارات وزیر و رئیس بعهدت که برای او قابل تحمل نیست. زنگه تلفون بصدا درآمد. آجودان شاه بود که با تعجب فراوان اظهار داشت و برادرشما وزارتخانه را ناگهان ترك کرده، اتصال تلفون قطع شده و نمی شود با او تماس گرفت، بگوئید فوراً با دربار تماس بگیرد. « حدس می زدیم که احتمالاً خود شاه می خواهد با او صحبت کند. گوشه را برداشت و اشکالات خود را شرح داد. نتیجه اش این بود که برای خرید نیازمنیهای کشور عازم هندوستان شود.

در اینجا از ذکر این نکته ناگزیرم که در آغاز مأموریت دوم او هنگام نخستین دیدار علت انتخاب شدنش را به او تذکر دادم. بدعوت کاردار امریکا در ایران عده ای از وزیران و نمایندگان داخله و خارجه و رجال دیگر برای معارفه در سفارت حضور یافتند. کلنل شوارتسکف ۷ و معاونش کلنل بون که بعنوان مستشاران ژاندارمری استخدام شده بودند هنگام صحبت نگارنده با دکترمیلسیا کنار او ایستاده و گوش می دادند (سرهنگ شوارتسکف بعداً سرتیپ شد) شوارتسکف خطاب به معاونش گفت: باید حواسمان را خوب جمع کنیم که فلانی مراقب است. غافل از اینکه با شعله ور بودن آتش جنگ جهانگیر بسیاری از

(در ایران نام او را معمولاً میلسپو تلفظ می کنند). Dr. Arthur C. Millsbaugh - ۵  
The American Task in Persia, New York, The Century Co., 1925. - ۶

Colonel H. Norman Schwartzkopf - ۷

اصول اخلاقی و آداب اجتماعی زیر پا گذاشته خواهد شد و آنچه مطمح نظر بود مصالح جنگ و پیشرفت و پیروزی متفقین بود نه احترام قوانین و رعایت موازین ، زیرا علی رغم پیمان اتحاد ما با آنها در واقع نفس الامر کشور ما عملاً از بسیاری جهات محکم اشغال شده را داشت بصورت متحد جنگی .

فراموش نمی شود در ایستگاه راه آهن قم خواستم برای خودم و خانواده و فرزندان خرد سال بلیط تهران بگیرم . سر باز امریکائی متصدی بود . گفت قطار منحصر آدر اختیار سربازان است . معرفی نامه سفارت را نشان دادم . اثری نداشت . عجله داشتم که زودتر برسم . حاضر نشد تلفون را بدهد با فرمانده اش صحبت کنم ولی پیشنهاد کرد آن قسمت از واگونهاى خالی قطار که مخصوص حمل مواشى است قسابل استفاده است . خوشبختانه فرماندار قم شاهزاده اعظم الدوله رکنی رسید و چون ماجرا را شنید ما را به جایگاه ویژه ای برد که برای فرهادار و خانواده اش در قطار آماده نگاه می داشتند و متصدی قطار متوجه نشد یا اگر دید به روی خود نیاورد و آن کوبه در اختیار ما قرار گرفت . همان سرباز که شرح گفتگویش گذشت بعنوان بازرس به جایگاه ویژه فرماندار نیز سرکشی کرد و بسیار متعجب شد . قصص از نقل این سرگذشت توجه به ناپه سامانیهای کشور ما در جنگ جهانی دوم بود که نظامیان اساساً نه به سفارت خود اعتنا می کردند نه به دولت ایران و نمونه ای دیگر از بی اعتنائیهای آنها را که در حکم گستاخی و قوانین است و باز به راه آهن مربوط می شود اکنون نقل می کنم .

اشارت است به واکنش شدید وزارت دادگستری در برابر مداخلات عجیب نظامیان : مرحوم اللهیار صالح وزیر دادگستریست و دکتر شمس الدین امیر علانی دادستان دیوان کیفر . مرحوم محمود نریمان وزیر راه خواسته بود برای راه آهن مدیرکل دیگری برگزیند و با اشکال مواجه شده بود . شاید به این نظر که اگر نگارنده به هیچ نیرزنده را پیشنهاد کند ربح اشکال خواهد شد . لابد می دانست که اداره امور آنجا عملاً در دست نظامیان امریکا بوده است . گفته شد يك سرهنگ امریکائی می خواسته است پرونده مربوط به مدیرکل را که در دادگستری مطرح بوده از جریان خارج کند ، به دیدار دادستان دیوان کیفر و وزیر می رود و پرونده را می خواهد و یا خواستار عدم تعقیب می شود و این عمل بیفایده و ناهنجار او با اعتراض شدید مواجه می شود و عذر او را می خواهند . دکتر امیرعلانی بعداً به وزارت دادگستری نائل گردید . اجمالاً شی که مرحوم نریمان قدم رنجه نمود و مرا از این پیش آمد ناخوشایند آگاه ساخت تصمیم به استعفا گرفتم . فردای آن شب اول وقت به تنظیم استعفا نامه سرگرم بودم که یکی از دبیران امریکایی وارد شد و با تعجب گفت در روزنامه چنین خبری انتشار یافته است . گفتم من آنرا پس از اینکه « قاپ » شود خواهم خواند . گفت

سفیر<sup>۸</sup> از عمل سرهنگ بی اطلاع بوده و نگرانست از اینکه چطور نمی دانم در زمان جنگ نظامیان با سفارت کاری ندارند و تحت نظر فرمانده خودشانند . مطلب دیگرش این بود که در چنین اوضاع اضطراری سفارت را نیاید مسئول اعمال آنها دانست و استعفای شما اعتراض است به سفیر و در مقام دلجوئی برآمدند و روز دیگر سفیر ضمن صحبت اطمینان داد که با کمی حوصله « یواش یواش » کارها درست می شود و این دو کلمه را به فارسی ادا کرد . والله بکل شیء علیم .<sup>۹</sup>

روزی دیگر مهدی اکیاتانی رئیس بازرسی مجلس تلفون کرد که مشکلی پیش آمده و سردار فاخر حکمت رئیس مجلس مایل به ملاقات با شما هستند . رفتیم . سردار گفت برادر شما در مجلس تعصن اختیار کرده و بعنوان اعتراض به آزاد نبودن انتخابات دست به اعتصاب غذا زده است . ضمناً معلوم شد رئیس مجلس هر چه برای انصراف او کوشیده است نتیجه ای نبخشیده و ناچار به کمک برادر نیاز دارند . به راهنمایی اکیاتانی نزد او رفتیم . آیه شریفه ولاتلقوا به ایدیکم الی التهلکة ۱۰ را یادآوری کردم . پاسخ او به اختصار این بود که در کار من دخالت نکنید . رئیس مجلس چون شنید گفت « قا ظهر در مجلس می مانم ، بعد می روم و هر چه پیش آید به من مربوط نخواهد بود » . در این حیض و بیض مرحوم حسین علاء نخست وزیر آن وقت تلفونی بسا سردار صحبت کرد خواست قوراً به ملاقات ایشان بروم . در اطاق انتظار او امیر اسدالله علم وزیر کشور از طرف رئیس دولت پیام آورد که کمیسیون امنیت در حضور ایشان مشغول رسیدگی به همین مسأله است . آن مرحوم جمله ای بصیغه جمع ادا کرد که لحن تهدید آمیزی داشت قریب بدین مضمون: « اگر برای شما نبود یا برادر شما رفتار دیگری داشتیم ! » باید بگویم که با مرحوم علم سابقه خصوصیتی نداشتیم و هر گاه به احتمال ضعیف واقعاً ملاحظه ای در کار بوده شاید از آنروست که هنوز در سفارت بودم . ضمناً تذکر داد که دولت نیز همان انتظاری را از من دارد که رئیس مجلس داشته است .

خلاصه می کنم . با دلی السرده و خاطری آشفته و پریشان به خانه باز گشتم . خیر رسید که نظامیان به مجلس رفته اند و برادر را با ماشین جیبی به خانه اش برده اند و همانجا تحت نظر قرار داده اند . چاره ای جز این ندیدم که دست نیاز به درگاه خداوند بخشنده دستگیر دراز کنم و ناگزیر از دوتن از دوستان روحانی و همکاران دانشگاهی بخواهم برای عیادت به بالین برادر دل شکسته ام قدم رنجه فرمایند . روان هر دو نیکمرد نازنین شاد باد که در

۸- Ambassador Ieland Rey Morris

۹- قرآن کریم : سورة البقره (۲) آیه ۲۸۲

۱۰- قرآن کریم ، سورة البقره (۲) آیه ۱۹۵

پرشانعالی و درماندگی به داد رسیدند و دیر زمانه‌ست که روی در نقاب خاک کشیده‌اند. حجج اسلام آقا محمد سنگنجی و آقا سید محمد مشکوة استادان فقه و اصول معارف اسلامی در دانشکده حقوق آمدند. بیرون در سربازان مسلح کشیک می‌دادند. داخل خانه حتی جلو اطاق خواب او نیز سرباز ایستاده بود! هنوز به عقل ناقص نگارنده نرسیده است که جلو اطاق خواب از جان گذشته‌ای که با اعتصاب غذا در انتظار مرگ خود است چرا سرباز مسلح باید بایستد؟

باری مرحوم سنگنجی با جمله‌ای کوتاه و لکن، پرمغز، دلچسب و دلنشین، برادرم را منقلب و متصرف ساخت. فرمود: «آقای صالح! شما يك عمر از باطل روزه گرفته‌اید و اکنون بحق افطار کنید.» بی‌درنگ چای آوردند و به ایشان نوشاندم و شکر خدای را به جای آوردم که آن ماجری هم به خیر گذشت. در آن گیرودار و محیط خفقان آور، اوضاع و احوال بهمین متوال بود که لسان‌الغیب فرموده است:

ای مجلسیان سوز دل حافظ مسکین از شمع پیرسید که در سوز گداز است

باز آنچه در شئون عاطفی و امور اجتماعی به این بنده شرمنده ارتباط پیدا می‌کند: در مرداد ماه ۱۳۳۲ هجری شمسی حرلشکر فضل‌الله زاهدی به ترقیبی که همه می‌دانیم نخست وزیر شد و به درجه سبهدی نیز ارتقاء یافت. برادر از دست رفته‌ام مرحوم اللهیاری صالح در آن تاریخ سفیر کبیر ایران در واشنگتن بود و پس از تحولات خلاف انتظار از مقام خود استعفا کرد و به کشور خود بازگشت. انتخاب او به وکالت کاشان از نظر اولیاء امور منتفی بود، زیرا در پاسخ تلگرام دولت جدید که ادامه خلعت او را در آن کشور و القای او را جداً در مقام سفارت خواستار شده بود نپذیرفت و دلیل موجهی داشت که نپذیرد. پاسخ داد که سیاست تغییر کرده است و شایسته نیست از آنچه تا آن روز در این مأموریت دفاع می‌کرده است عدول کند، و سیاست جدید را سبیری جدید نباید عهده‌دار گردد. این صراحت و شهامت و از خودگذشتگی در امور مملکتی در خور ستایش است. برای آن روح پراندوه آموزش ببخواهیم و این بیت را از نظامی گنجه‌ای بشنویم:

از هر چه طلب کنی شب و روز پیش از همه نیکنامی اندوز

احتمالاً تنی چند از دوستان ایشان همچنین عده‌ای دیگر از وجوه مردم کاشان با آبراز حسن نیت و پیشهاد نمایندگی آن شهرستان به جای برادرم مرا شرمنده احساسات خود نمودند. حرفشان این بود که «نمایندگی تحمیلی نمی‌خواهیم و اگر شما بی‌ائید قول می‌دهیم هرگز مزاحم نشویم حتی برای نوشیدن يك فنجان چای!» عجیب‌تر اینکه حاضر بودند «آراء زنده را» یعنی خود رأی دهندگان را به تهران بیاورند و به رخ دولت بکشند! طبعاً عذر خواستم زیرا چه بگویم که حمل بر خود ستائی نشود:

در کوی ما شکسته دلی می‌خرند و بی  
باز از خود فروشی از آن سوی دیگر است

برادرم زندگی را وقف بر مردم کرده بود و مردم هم او را میخواستند. دوره حکومت سیهبد به سرآمد و حسین علاء نخست وزیر شد. حسین اطمینان بازرگان سرشناس کاشان از منسوبان و برادر ارشد مرحوم عباسعلی صالح جداگانه به دیدار نگارنده آمدند و پیشنهاد فوق را تجدید کردند، با این بیان که چون برای اللهیار صالح مواعی در پیش است مردم محل به شما روی آورده اند و جنگی عقیده دارند و چنین صلاح دیده اند که شما جانشین ایشان باشید. عرض کردم دولت اهدا و قانوناً حق ندارد ایشان را از حق مسلم خود محروم کند و گذشته از موالم برادری چگونه می توانم خودم نیز با روی قانون بگذارم و شریک جرم شوم و به مجلس بروم و سوگند وفاداری به همان قانونی یاد کنم که بی پروا نقض می شود؟ مقصود قانون اساسی و آزادی انتخابات و عدم محرومیت نماینده دلخواه مردم است. گفتم می توانید همین نکته را بمقامات مربوطه گوشزد کنید و ظاهر آ جریان مذاکرات را عیناً برای مرحوم علاء نقل کرده بودند که لائمی بعلمی که ذکر می کند حاضر نیست جای برادر خود را در انتخابات مجلس بگیرد و آن مرحوم پاسخ داده بود چه کسی گفته است که دولت مانع است؟ و چنین چیزی نیست!...

لا بد آن مرحوم از نظر حکومت نظامی آگاهی نداشته است که با این مراحت منکر شده است ، زیرا مأمورین از رفتن ایشان به حوزه انتخاباتی خود در کاشان جلوگیری کرده و عاقبت الامر به تعصن و اعتصاب غذا کشید که شرح آن پیش آمد دردناک گذشت . نوبت به حکومت مهتلس شریف امامی رسید و بهمت مردم کاشان نماینده مورد علاقه مردم به دوره بیستم مجلس راه یافت و همان رئیس دولت را مورد حمله قرارداد..

برادر افسرده دل و غم زده ام در وصیت نامه ای که به جا گذاشت نخواست به سوگ او مجلس ترحیمی ترتیب داده شود ، لکن دوستان اران ماتم زده و وفادارش چه در تهران چه در کاشان و شهرستانهای دیگر چنین مجالسی را برگزار کردند و در رثاء او غننامهها سرودند و بار دیگر این کلام مولوی مصداق پیدا کرد :

آزمودم مرگ من در زندگیست      چون رهم زین زندگی پاینده است

فی الجمله پس از انتخاب او از کاشان در دوره بیستم مجلس شورای ملی که زود برچیده شد ، حبیب یمنائی مدیر مجله یضا پیرامون « برترین نعمت » و آزادی دو پایان قطعه ای چنین گفته است :

نبات بود و وفا بود / سرخدای بزرگ      بزرگ مره نماینده ای به کاشان داد

تهی مباح از آزاد مردمان کاشان      که شهر کاشان درسی به شهر ایران داد

## چند آگاهی دربارهٔ ظهیرالدوله

خیز ای ساقی و پرکن زکرم شیشه ما  
بهر یک جرعه می منت ساقی نکشیم  
همچو فرهاد بود پیشه ما کوه کنی  
دائم ای عشق قوی پنجه چه خواهی کردن

عشق شیری است قوی پنجه و می گوید لاش  
هر که از جان گذرد بگذرد از پیشه ما

این غزلی که بطور مسلم از مرحوم ظهیرالدوله منقوب به «صفا علی» است از غزلهای باشعور و عالی اوست که نخستین بار دوست ادیب و سخنور با فوق ما شادروان « به زمان بختیاری» آنرا بهمین صورت در مجموعه‌ای به نام «بهترین اشعار» ص ۳۴۸ در سال ۱۳۱۳ خورشیدی به چاپ رسانیده است.

پس از ایشان مرحوم جهانبانی در «گلچین جهانبانی» که چاپ اول آن مربوط به سال ۱۳۱۶ خورشیدی می‌باشد، باز این غزل را بنام ظهیرالدوله درج کرده و در چاپ چهارم آن (ص ۳۵۶) نیز موجود است. منتهی علاوه بر اینکه بیت نخست را ندارد، بیت سوم بدین صورت بجای مطلع غزل قرار گرفته :

همچو فرهاد بود کوه کنی پیشه ما  
سنگ ما سینۀ ما ناخن ما تیشه ما

نگارنده غزل را بهمین صورت، بار نخست از مرحوم حسین تهرانی استاد بی‌مانند ضرب شنیدم که همراه با آهنگی که «شیدا» موسیقی دان و آهنگساز معروف بروی آن گذاشته است و برخی از موسیقی‌دانها به آن شیوه آهنگسازی «کار و عمل» می‌گویند اجرا می‌کرد.

بی‌متاسف نیست در مورد ترکیب «کار و عمل» توضیحی بدهیم و بعد سخن خود را دنبال کنیم. عندهای از موسیقی‌دانهای معاصر این نوع آهنگسازی را «کار عمل» یا کسر حرف راه می‌گویند ولی صورت صحیح آن بقول آقای حسینعلی ملاح «کار و عمل» و بنوشته‌های دکتر سامان سپنتا استاد دانشگاه اصفهان در کتاب «تاریخ تحول ضبط موسیقی در ایران» «کار با عمل» می‌باشد که بنظر ما هر دو نظریه درست است. زیرا در گذشته که ترانه سرایی بصورت دوران ما متداول نبود، ابتدا آهنگساز بروی شعر کار می‌کرد، یعنی آنرا می‌ساخته و بعد مرحلهٔ عمل می‌گذاشته و اجرا می‌کرده است.



باری بعدها این غزل بصورتی که در «گلچین جهانیانی» چاپ شده است و بهمان طرزى که حسین تهرانی اجرا میکرد توسط خوانندگان دیگر بمورد اجرا گذاشته شد و بوسیله شادروان روح الله خالقی نیز «تنظیم» و در برنامه «گلها» عرضه گردید.

البته همه اهل موسیقی آهنگ را از مرحوم «شیدا» میدانستند ولی عده‌ای غزل را از ادیب نیشابوری ذکر کرده‌اند و این اشتباه از آنجا ناشی شده است که آقای دکتر نیرمین در سالهائی که مجله رادیو منتشر میشد (از سال ۱۳۳۶ تا ۱۳۴۲ خورشیدی) در چندین شماره مقاله‌هائی تحت عنوان «سرگذشتی از سرود» و «توانه در ایران» می‌نوشتند که با ارزش بود. ولی در یکی از شماره‌ها که درباره کارهای «شیدا» بحث کرده بودند این غزل را از ادیب نیشابوری دانسته بودند. در حالیکه علاوه بر دوستند معتبر مورد گفتگو سبک و طرز غزل عارفانه ظهیرالدوله مشابهی بسبک و طرز سخن ادیب نیشابوری ندارد و «شیدا» که خود از «اخوان صفا» و عارف مسلک بوده بر روی غزل ظهیرالدوله آهنگی دلپذیر گذاشته و بین اعضاء «انجمن اخوت» که عده‌ای از آهنگسازان بنام هم در آن عضویت داشته‌اند زیانزد شده و سینه بسینه به‌ما رسیده است.

متأسفانه همین اشتباه نیز موجب گردیده که شادروان داود پیرنیا در مقدمه برنامه شماره ۱۷۲ گلها که ترانه آن از نگارنده و آهنگ آن در دستگاه شور از آقای پرویز یاحقی است غزل را پیش از شروع آهنگ بوسیله گوینده از ادیب نیشابوری اعلام کند. بهاست اگر بگویم این آخرین آهنگی است که استاد نجید و گرامسی ابوالحسن عبا در اجرای آن شرکت داشت.

ظهیرالدوله به احتمال زیاد این غزل را در استقبال از غزل مشتاق اصفهانی ساخته که مطلع آن اینست:

ما حریف غم و پیمانہ کشی پیشه ما      دیده ما قبح ما دل ما شیشه ما

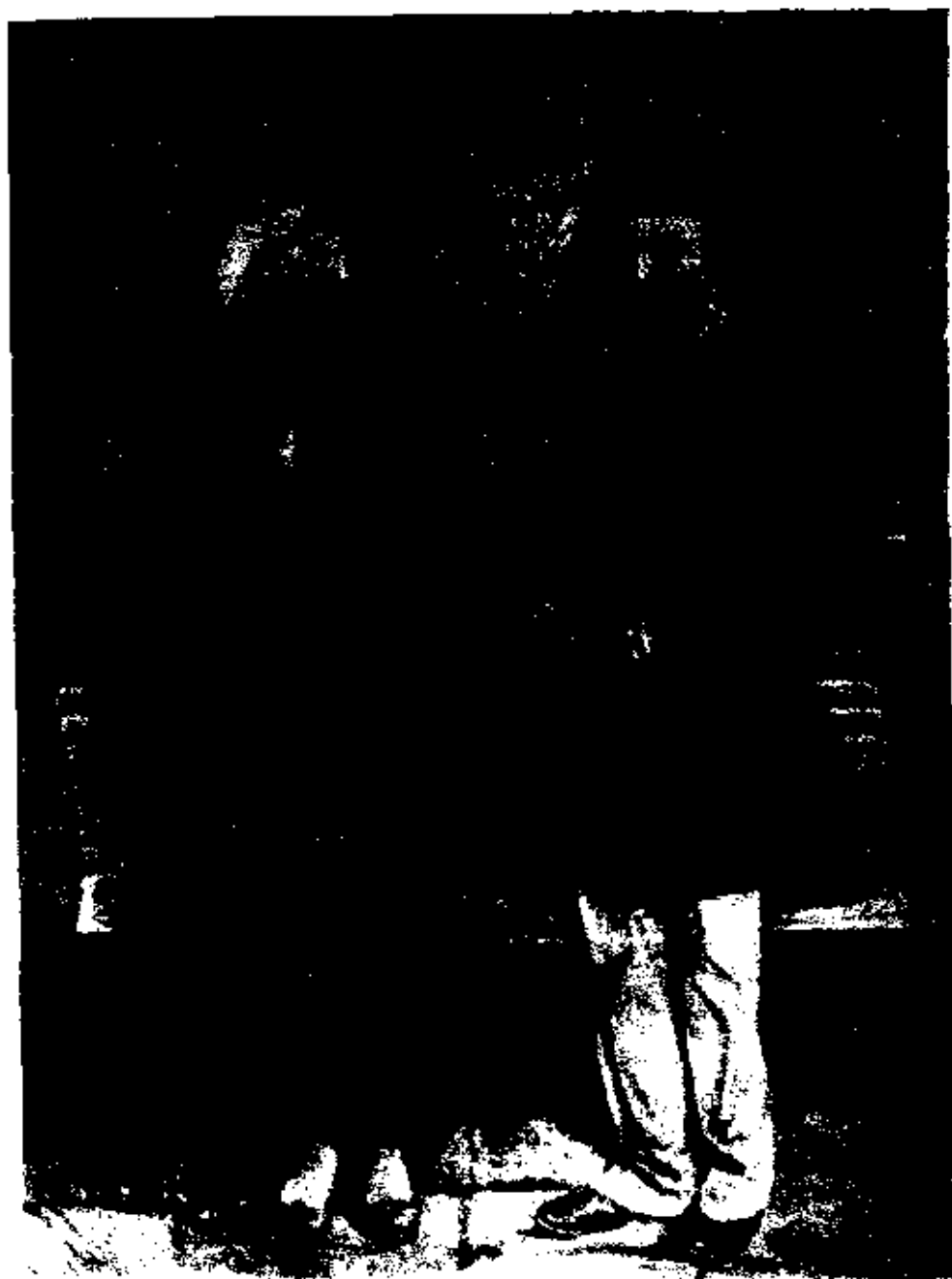
صاحب «گلچین جهانیانی» هم ابتدا چهار بیت از غزل مشتاق را که در اصل بالغ بر هفت بیت است نقل کرده و پس از آن چهار بیت از غزل ظهیرالدوله را درج کرده است و چون غزلی را که در آغاز مقاله آورده‌ام سه سال پیش از غزل مندرج در گلچین جهانیانی توسط پژمان بختیاری انتشار یافته کاملتر است و دارای مضامین مرتبط و دلپذیر تر، ما آن را دارای اعتبار بیشتری میدانیم، مضافاً بر اینکه مرحوم پژمان خود از شعرائی برجسته و ادبای نامدار محسوب می‌شود.

از مرحوم ظهیرالدوله غیر از «واردات» و «مجمع الاطوار» که بصورت منظوم ساخته شده و ما جداگانه درباره آنها بحث خواهیم کرد، آثار دیگری مانند غزل، رباعی، دو بیتی، مخمس و مسجع باقی مانده که بعضی را به‌مراه «واردات» آقای «ایرج افشار» در کتاب «مخاطرات و اسناد ظهیرالدوله» نقل کرده‌اند.



بگردیدون دل شد رکعت در کار صیانتای صفا  
۱۳۲۲

در تاریخ محرم ۱۳۴۲ زیارت حضرت آقا قدس سره مشرف بودم این نشان را  
مرحمت و فرمودند (دیگر از برداشتن عکس خسته و ما یلم این را اگر او را  
نموده برسم یادگار بسوم آقایان اخوان بدعم) همانطور که اراده فرمودند  
شکرت یا مولی فقیر بانجام این خدمت موفق و حضور آقایان محترم تقدیم میسازد



صفيہ علی شاہ

تاج محمد الدولہ

## رساله میزان المعرفة و واردات

«واردات» که بروژن «خسرو و شیرین» نظامی ساخته شده از آثار منظومی است که ظهیرالدوله در مواقع بیکاری یا در مسافرت‌هایی که داشته سروده است. اثری است که علاوه بر مطالب عرفانی و اخلاقی جنبه سیاسی هم دارد.

نخستین بخش آن مربوط سال ۱۳۲۲ هجری هنگام سفر به «برژوم» (روسیه) و آخرین قسمت منظومه در رجب سال ۱۳۳۲ یعنی مدت کوتاهی پیش از فوت در جعفرآباد شمیران پایان رسیده است.

ظهیرالدوله داعیه شاعری نداشت و همانگونه که خود در مقدمه «واردات» سروده‌اند آن اشعار منعکس کننده اعتقادات ایشان است. اعتقاد به اصول آزادی، برابری، برابری و رفع ستم، ستم شریکی و ستمگری و نکته جالب این است فردی برجسته و متشخص از خاندان قاجار و داماد ناصرالدین‌شاه و وزیر تشریفات، شدت از آن شیوه حکمرانی انتقاد کرده است و پیداست که این قبیل آثار در میان روشن بینان جامعه ایران نفوذ فراوانی داشته است و ازین جمله شرحی است که پنوم در مقدمه رساله «میزان المعرفة و برهان الحقیقه» نوشته‌اند.

این رساله در آداب سلوک می‌باشد و از آثار متنوع صفیعلی‌شاه بشمار می‌آید و چون بعد از چاپ اول (۱۳۳۰ هجری) نایاب شده بوده است، در سال ۱۳۳۲ هجری آن را برای بار دوم پنوم که در گمرک کرمانشاه مأموریت داشت با اجازه ظهیرالدوله و با سرمایه ناچیز خود در مطبعه سعادت آن شهر چاپ می‌رساند و به رایگان در میان اخوان صفا توزیع می‌کند. رساله دارای مقدمه و مؤخره‌ای است که در مقدمه سه قسمت از واردات را نقل می‌کنند و در دیباچه رساله آمده است:

«... در سنه ۱۳۳۰ هجری که بعزم زیارت و آستان یومی طهران رفته، پس از حصول مقصود به هنگام حرکت برای کسب اجازه مرخصی و طلب همت به جعفرآباد شمیران که محل سکونت حبیب ولی سبحان بود مشرف و از طرف قرین الشرف خداوند اشفاق و مریب اخلاق، حامی آزادی و مردمی، مروج مساوات و برادری سراج الهدایه و مصباح‌الولایه حضرت آقای ظهیرالدوله و صفاعلی‌شاه» به لقب طریقت «نواعلی» مفتخر و سرافراز گردیدم و بعد چند قطعه رقیقه شیوا و چندین منظومه دقیقه زیبا که از واردات قلبیه و الهامات غیبیه و اثر فکر بکر و تراوش قلم معجز شیم بود امر به استنساخ فرمودند.

اینک برای تیمن و محض تزیین سرلوحه و دیباچه این رساله طبع می‌گردد که بر سالکان شاهره طریقت روشن‌تر شود که مقصود از درویشی اینست، آنچه را بر خود نمی‌پسندد برد دیگری هم روا ندارد:

پسندد بر همه بیگانه و خویش

بود درویش آنکو هر چه بر خویش

در پایان رساله نیز پس از معرفی خود عزلی را که ظهیرالدوله در جعفرآباد شمیران ساخته بوده است و پیداست که در همان سفر که آخرین دیدارشان بوده به ایشان داده بوده اند درج شده است :

اندر این غمگانه دهر دلی بی غم نیست  
غمی از هست مرا هست ازین ره که چرا  
غم کجا در دل درویش کند رخنه که غم  
غم و شادی جهان فرع قبول من و تست  
زخیم شمشیر فراقش بوصلش به شد  
شد بیابانی ازین شهر صفا و چه بجاست  
جز دل بی غم این بنده و این هم کم نیست  
کشتزار همه سرسبز و چو من خرم نیست  
اندر آن خانه که جای تو بود محرم نیست  
شادمان باشی و راضی دگر آن دم غم نیست  
زحمتی نیست دگر حاجت بر مرهم نیست  
شهر اینان چه بود جای بنی آدم نیست

رخت بیرون کشد از خانه بصعرا ناچار  
هر که دانست که بنهاد بنا محکم نیست

در صحنه ۱۳۶ که پایان رساله است چنین آمده :

والسنا! بدبختانه در موقعی که مشغول طبع این رساله مقدسه بودیم تلگراف مرقومه ذیل از طهران به کرمانشاه به حضرت عارف کامل آقای « حاج عبدالله مستشار علی » دام ارشاده واصل گردید :

« آقای حاجی مستشار : دو ساعت بعد از ظهر شب ۲۳ ذی قعدة الحرام ۱۳۴۲ حضرت آقای ظهیرالدوله قلمن سره در جعفرآباد به مرض سکتة رحلت فرمودند ، انجمن اخوت به عموم اخوان تسلیت می گوید : بعین علی - دفتر انجمن اخوت ، »

پس از این کتاب مرحوم حاج عبدالله مستشار علی نعمتی معروف به « حاج داداش » که کرمانشاهی المولد و اصفهانی الاصل بود و از سوی ظهیرالدوله اجازه ارشاد داشت ، تمامی واردات و مجمع الاطوار را بطور مستقل ضمیمه مجله « اخوت » که ناشر افکار خانقاه اخوت بود در سال ۱۳۰۸ خورشیدی چاپ و منتشر ساخت.

پس از این هم « واردات » تا آنجا که بخاطر دارم در مجله اخوت به تدریج چاپ می شد. این مجله توسط عده ای از فضلای آن شهر مانند سید عبدالکریم غیرت که در سال دویم در واقع سردبیری مجله را داشت ، میرزا علی خان کاردوش ، میرزا حسن خان مدنی معروف به « دبیر اعظم » و جمعی از شعرا مانند محرم کرمانشاهی منتشر می شد.

مرحوم « حاج داداش » مردی بود بسیار نالذالکلمه و خوش نفس و خدمتگزار که پیشه پدری خود یعنی تجارت را دنبال می کرد و در بین رجال ایران حتی عراق از احترام زیاد برخوردار بود. در سال ۱۳۲۷ خورشیدی که محسن صدر الاشراف امیرالعاج بود ، حاج داداش

بعنوان نایب امیرالحاج برای بارششم به مکه رفت و پس از انجام مناسک حج و توقف يك ساعته درغار حرا ، هنگام بالا آمدن از پله‌های مهمانخانه با عارضهٔ سکتة درگذشت و با تجلیل فراوان به‌خاک سپرده شد. ایشان درسالهای ۱۳۲۳ تا ۱۳۲۶ نیز روزنامهٔ «کوکب غرب» را در کرمانشاه منتشر می‌کرد. در زمان جنگ دوم با ایجاد نوانخانه و تأمین رفاه مستمندان و ایتمام خدمات با ارزشی انجام داد.

در «واردات» بغیر از شرح حال ظهیرالدوله و حاج داداش وغزلی از «شیدا» و اشاره و نقل نوشتهٔ خانم «ولیده صفا» مبنی بر اجازهٔ نشر و واگذاری این اثر به حاج مستشارعلی چند ماده تاریخ دربارهٔ فوت ظهیرالدوله درج گردیده که قطعهٔ سرودهٔ آقای «دکتر الهامی» دارای سه بیت است و از همه بهتر است .

بیت آخر آن در ذیل عکس ظهیرالدوله که تقدیم می‌گردد نوشته شده است و از سایر اشعار خوبتر می‌باشد . بهمین دلیل حتی در زیر عکس نقاشی شدهٔ ایشان نیز که در خانقاه «صفا» موجود بود نقل گردیده و چنین است :

در کنار صفا است جای صفا  
۱۳۰۲ شمسی

یکی اندر درون دل شد و گفت  
ذیفعدۀ

دکتر الهامی که چشم پزشکی بود (برادر ، لاهوتی‌خان معروف است که از ایران گریخت و به روسیه رفت) تخلص الهامی را از پدر خود گرفته است. غیرت کرمانشاهی در ص ۸۳ دیوان خود در مورد الهامی و پسرانش می‌نویسد:

«مرحوم میرزا احمد الهامی شاعر عالیقدر که کتاب «باغ فردوس» را در مرثیاتی حضرت ابی عبدالله‌الحسین (ع) به وزن و سبک شاهنامهٔ فردوسی سرود. شیوایی و جذابیت و تأثیر عجیب این منظومه طوری است که خالی از الهامات غیبی نمی‌تواند بود. آن مرحوم پدر لاهوتی‌خان معروف و آقای دکتر الهامی (اقبال‌الحکما) است.»

سندی را از قول پدرم در مورد تعداد اعضاء انجمن اخوت بعد از فوت ظهیرالدوله ارائه می‌دهم که با توجه به قرابتی که به واسطهٔ معتمدالدوله نشاط باخاندان صیفعلی شاه‌دشت و از مشایخ سلسلهٔ صفائی محسوب می‌شد دارای اعتبار است ، در دفترچهٔ خود چنین نوشته‌اند :

«آخرین نمرهٔ تعرفه که به حضرت آقای ظهیرالدوله تقدیم شده و بعد از این

دیگر تعرفه صادر نشده است ۳۱۳۲۱ عدد می‌باشد. ۱۹ محرم ۱۳۳۳»

دکتر غلامحسین مصدق

## جراحی نوین اروپائی در ایران

خاطرات نویسی در ایران بیشتر محدود و معمول شده است به بازمآین جریانهای سیاسی و اداری و اجتماعی ، درحالی که اگر متخصصان و معلمان رشتههای مختلف (پزشکی، کشاورزی ، بازرگانی، معماری و ...) اطلاعات خود را بنویسند کتابهای خوبی پیدا خواهد شد که برای آشنایی آیدگان دهلادپرست و تحولات مدنی جامعه در آنها ثبت و ضبط می ماند .

خوشبختانه آقای دکتر غلامحسین مصدق به نگارش خاطرات خود مخصوصاً در زمینه پزشکی ایران پرداخته است و ما توانستیم گوشه ای از آن را از ایشان بگیریم و نمونه وار چاپ کنیم .

یکی از مهم ترین جریانهائی که از اول بازگشتم به تهران پیش آمد پیشرفت جراحی در ایران بود . چون خودم علاقه مند باین حرفه و جراح بودم موضوع برام خیلی مهم بود. در ۱۳۱۴ که وارد دانشگاه شدم امراض زنان تدریس می کردم. در آن روزگار در بیمارستان های دانشگاه عملیات جراحی مهمی انجام نمیشد. جراحان زیاد بودند اما از ترس عقوبت ورم برده صفاق معمولاً شکم باز نمی کردند.

عملیات جراحی در آن روزگار بیشتر به عمل نسی ، بواسیر ، باز کردن دملهای چرکی و شکسته بندی و گچ گیری بود. به خاطر دارم يك روز که کمک عمل یکی از جراحهای معروف تهران در يك عمل آپاندیسیت بودم از ساعت هشت صبح تا پانزده صبح در اطاق بودیم . بالاخره با تمام دقت و پیشگیری و اعمال ضد عفونی ، بیمار در عصر همان روز ۳۹ درجه تب داشت. یا اینکه جراح دیگری يك عمل جراحی کرد و مرده را زن کرد و در تمام جراید ساز و تقارن زدند.

جراحی نوین در ایران دورکن اساسی داشت که هر يك تأثیری مهم در پرورش جراحان قابل کردند و علم جراحی را در ایران رو به کمال بردند.

رکن نخستین و پیشقدم این رشته دکتر یوسف میر بود که خانفانش از مردم ایروان تقاضا بودند. خودش در لوزان (سوئیس) درس خوانده بود و نزدیکی از معروفترین جراحان

اروپا در اول قرن بیستم به نام پرفسور رو کار کرده و به دستگیری او رسیده بود و در سوئیس مقام و نام خوبی یافت. اما چون جنگ بین المللی اول پایان گرفت ایران را برای زندگانی آینده خود برگزید و راهی ایران شد و در تهران مطب باز کرد و چون باجمعی از هم دوره های ایرانی خود در سوئیس آشنا بود (مخصوصاً علی اکبر داور) آرام آرام با رجال و خاندانهای مهم تهران رفت و آمد یافت و به سبب قابلیت علمی و تشخیص طبی بزرگی شهرت یافت و نتیجه خوب جراحیهای مهم او زبان به زبان می گشت.

دکتر میر در تهران همسراختیار کرد. دختر موثق السلطنه دفتری را که با من نسبت دارد به عقد خود در آورد و سه فرزند پیدا کرد به نامهای محمدعلی و علی محمد و هما. دکتر میر، محمدعلی و علی محمد را که دو قلوی هستند پس از تحصیل حقوق در تهران به سوئیس فرستاد و واداشت که در همان مکتب و دانشگاهی که خود درس خوانده بود به تحصیل پزشکی بپردازند و خوشبختانه رشته پند را به بهترین وجه آموختند و به تهران بازگشتند و به استادی دانشگاه رسیدند و اینک از جراحان میرز قابل اعتماد و مشهور تهران اند.

دکتر میر بزرگ ، ابتدا در بیمارستان احمدیه و پس از آن در بیمارستان وزیر پندی در بیمارستان پهلوی (شماره ۲ ارتش) کار می کرد و بخشهای جراحی آنها را قاعدی که امکان داشت به طرز نوین مجهز کرد. وقتی دانشگاه تهران تأسیس شد دکتر میر با سابق علمی و شهرت نیکی و نیکوکاری به استادی انتخاب کردند و کرسی جراحی را در بیمارستان بزرگ دانشگاه اداره می کرد. دکتر میر در طبابت دلسوزی و دقت نظر مخصوص بخود داشت. روحیه علمی او موجب شده بود که از تظاهر و دخالت در امور غیر پزشکی خودداری می کرد.

دکتر میر به من محبت خاصی داشت زیرا با پدرم خویش و مانوس بود و جز نیکی و بزرگواری از او ندیدم. معتقدم که پزشکی ایران مخصوصاً جراحی بسیار به او مدیون است. پدرم نسبت به دکتر احترام بسیار قائل بود و بهمین مناسبت در دوره حکومت خود با خواهش توانست عضویت شورای عالی پزشکی کشور را به دکتر میر بقبولاند، زیرا دکتر میر به کلرهای دولتی تمایل نداشت.

\*\*\*

رود پروفیسور یحیی عدل که اولین ایرانی انترن بیمارستانهای پاریس بود در سال ۱۳۱۷ مصادف بود با ایجاد تشکیلات دانشکده پزشکی بست پروفیسور او برلن که از معروفترین استادان دانشکده پزشکی پاریس بود و به استخدام دانشگاه درآمد بود. او بود که برنامه های تدریس پزشکی و سازمان بیمارستانهای دانشگاه را داد. یحیی عدل در آن تشکیلات استاد جراحی شد و توانست چاقو به دست شاگردان خود بدهد و عمل جراحی چندین بیمار مؤرد. شاگردان که دیدند از و کار یاد میگیرند به دورش جمع شدند و مکتب جراحی عدل تشکیل شد.



نپاید فراموش کرد که پیداشدن پنیسلین و سولفامینها و اتی بیوتیکها موجب پیشرفت سریع جراحی در ایران شد. اصول بیهوشی جدید باست يك متخصص بیهوشی فرانسوی و آقای دکتر علی فر در مکتب عدل به کار رفت. درحالی که سابقاً بواسطه نبودن وسایل بیهوشی، عمل جراحی می بایست حتماً در حدود يك ساعت انجام شود. والا بیمار «شوکه» می شد و نبضش پائین می افتاد. درحالی که امروزه اگر بیمار چندین ساعت به زیر بیهوشی باشد حالش کاملاً خوب است و جراح با داشتن وقت کافی عمل جراحی را به خوبی انجام می دهد. یحیی عدل جوانی بود فوق العاده باهوش ، فهمیده و علاقه مند به هر قهقه مقدس خود. ایشان از خانواده خیلی محترم تبریز و برادر زاده دکتر حبیب عدل رادیولوژیست معروف است .

حبیب عدل اولین کسی بود که با سرمایه خود دستگاه رادیولوژی به ایران آورد و بواسطه علاقه مفراطی که به این فن داشت در راه گسترش آن زحمت کشید. خودم از موقیعت کار او استفاده کردم و عکسهای وحی که تشخیص نازائی در آن معلوم می شد برای اولین بار در ایران انداختم.

متأسفانه حبیب عدل بواسطه نبودن وسایل کامل ایمنی در مقابل اشعه به مرض سرطان خون فوت کرد. خداوند او را غریق رحمت کند ، که بسیار به طب در ایران خدمت کرد .

در مکتب عدل جراحان متبحر و قابل بالیده شدند . عدل همیشه سعی می کرد عده ای از آنها را به ولایات بفرستد. شاگردان بسیار خوب او همه خادم جامعه اند ، امثال دکتر خداوردی کیاقر که من چندین سال در بیمارستان نجمیه منتخرفریدهسکاری ایشان بودم. مرحوم پدرم هم فوق العاده به ایشان علاقه مند بود .

از جراحان مشهور مکتب عدل دکتر باقر نصیرپور ، دکتر احمد فلسفی ، دکتر محمد حسین منصوری ، دکتر غلامحسین زهتاب را باید نام برد که در کار جراحی کسم نظیرند .

من همیشه خوشوقت بودم از اینکه شاگردانم را در فرا گرفتن جراحی عمومی که جزو برنامه تخصص زنان ضرورت داشت به بخش جراحی عدل می فرستادم و همه جراحان خوبی شده اند .

يك نکته را نباید فراموش کنیم که در تاریخ ایران چنانچه کسی بخواهد کار مهم مثبتی انجام دهد احتیاج به مساعدت مقامات دولتی دارد تا بتواند موفق بشود . پروفیسور عدل چون جوان عالم و سالمی بود و اهل توقع نبود مورد توجه قرار گرفت و با آن امکانات توانست وسایل کار بخش جراحی بیمارستان سینا را مرتب کند و آن را توسعه بدهد .

## به یاد الهیار صالح

(واپسین بخش)

معن خاطرات دکتر مهدی آذر در شماره پیش پایان گرفت. اینکه چند یادداشت حاشیه مانند را که مانده و مربوط به زیر صفحات بوده است به چاپ می‌رسانیم و از ایشان پوزش می‌خواهیم که نتوانسته‌ایم این یادداشتها را به موقع خود و در جای خود ( یعنی زیر صفحات ) چاپ کنیم. خوانندگان و مراجعه‌کنندگان طبعاً به این تصور توجه خواهند داشت. آئینده

### مربوط به صفحه ۲۲ سال ۱۳

سرپرست پاسبانان زندان قصر از قبول سرپرست پیش از خودش نقل کرده که زندان شماره ۳ قصر و حیاط محصور و مشجر آن در ابتدا خانه یکی از افسران متنفذ قزاقهای سابق و عمارت آن عبارت بوده است؛ از یک تالار بزرگ واقع در طرف شمال غربی که از طریق دالان وسیع غربی شرقی که این روزها عده‌ای از آقایان در آن جا گرفته‌اند به در ورودی شرقی ساختمان مربوط بوده است و در طرف ضلع جنوبی دالان عده‌ای اطافهای کوچک و بزرگ که اطافهای خواب و نشیمن و پذیراییهای خصوصی افسر مزبور و اطاق غذاخوری و اطافهای اثاثیه و ظروف و اطافهای مستخدمان و غیره بوده است و حالاً هم عده دیگری از آقایان توقیفی در آنها جا دارند و یکی از آنها چایخانه و فروشگاه زندان و دیگری در ورودی دفتر رئیس زندان و المار کشیک شب است و در طرف ضلع شمالی آن آشپزخانه و اجاقها و فرطبخ نان و لوازم دیگر پخت و پز و دستشویی ظروف و غیره است و امروز هم به همان وضع باقی است و در شرقی این زندان ساختمانهای بزرگتر که منزل افسران دیگر قزاقخانه و اجتماعات آنها و غیره بوده است.

بعد از روی کار آمدن سردار سپه (رضاشاه) و تعطیل قزاقخانه و تغییر وضع آن به دستور او، تمام ساختمان‌های کهنه قزاقخانه تبدیل به زندان بزرگ قصر و محل اداره آن منزل افسران قزاق مذکور زندان می‌شود و تالار بزرگ آن را با ساختن یک تیغه وسطی

دو قسمت می کنند که چنانکه می بینید توسط يك در يك تلی به هم مربوط است و در گامهای سه پنجره آن را به قدر يك متر و نیم مسدود می کنند و فقط يك کسی کمتر از نیمه پنجره برای روشتائی و تهویه اطاق باقی می گذارند و پنجره چهارم را سراپا پرومی بندند. این اطاقها محل توقیف زندانیان سیاسی از جمله عمدهای از توده ایها بوده است.

رضاشاه به تیمورتاش ، بعد از سفر او به اروپا و برگشت از طریق روسیه شوروی به ایران ( که شاید گذرش از آنجا کمی پیش از معمول طول کشیده بود ) بدگمان می شود و بازگشت او را از روسیه حمل بر سوء نیت او و سازش نهانی با بیگانگان و مخصوصاً با روسها می کند. به این جهت از وزارت دربار طردش می نماید و به سرپاس مختاری امر می کند که او را دستگیر و در جائی مطمئن حبس کند. سرپاس مختاری هم که شیفته قدرت تمامی و دواوی سادیسیم بود و بلافاصله امر شاه را اجرا و به رئیس زندان شماره چهار قصر امر می کند که با عجله اطاقهای بزرگ مجاور و مربوط به آنجا را تخلیه کرده و تیمورتاش را در اطاق عقبی آنجا حبس کند و در اطاق جلوی چند نفر به تراسولی بگمارد تا مواظب او باشند.

تیمورتاش که شخص جاه طلب و بنفرتار و هرزه بود و در زمان فرمانفرمائیش در ایالتهای مختلف ایران و نمایندگی مجلس شورای ملی از تمدی و تجاوز و اعمال نفوذ خود داری نکرده بود مخالف زیاد داشت. آنها در ایام اقتدار او ساکت و تسلیم بودند ولی همین که از گرفتاری و مورد خشم شاه شدن او باخبر می شوند بگفته سعدی :

ناسزالی را که بینی بختیار      عاقلان تسلیم کردند اختیار  
باش تا دستش ببیند روزگار      پس به کام دوستان مغزش برآر

در حضور شاه ستایش کنان دست بر سردل گذاشته از بداندیشیها و خیانت پیشه بودن او شکایت و تمامی آغاز کردند و بر بدگمانی و خشم شاه نسبت به او افزودند. رضا شاه وقتی مطلع می شود که کاراخان ( از دیپلماتهای معتبر روسیه شوروی ) به ایران می آید، چون حدس می زند که سفر او به ایران به قصد وساطت و شفاعت برای آزاد شدن تیمورتاش خواهد بود، دستور می دهد که تیمورتاش را به ترتیب دیگری از حبس آزاد کنند تا دیگر احتیاج به وساطت کاراخان نباشد. بلافاصله سرپاس مختاری دو نفر از آدمکشهای مخصوص شهربانی را مأمور اجرای امر شاه می کند و آنها اول شب به زندان شماره چهار تصرافته و سرزده وی صدا به اطاق تیمورتاش وارد می گردند و با او گلایه شده و خنداش می کنند. پس از اینکه تیمورتاش از حال می رود و به زمین می افتد و آدمکشهای مزبور از مردن او مطمئن می شوند ، از اطاق خارج شده بی کار خود می روند و شایع می کنند که تیمورتاش در زندان در اثر سکنه قلبی قوت کرده است.

معروف است که در ایام زندانی بودن تیمورتاش مرحوم میرزا طاهر تنکابنی هم در زندان شماره چهار قصر توقیف بوده است و او و تیمورتاش گاهی در موقع گردش در باغ

زندانیان با هم ملاقات می کرده اند. تیمورتاش روی سکویی زیر چفت تالک ( مو ) جلوس می کرده است و مرحوم میرزا طاهر جلو او چهارزانو روی زمین می نشسته و کتابی را که در دست داشته روی زانویش می گذاشته با تیمورتاش بحث و از اذیتها و جور و عدوان او به مردم گله می کرده است و گاهی هم به او پرخاش کرده از پیش او می رفته است.

در حال کارخان پس از چند روز از «سکنت قلبی» تیمورتاش از ایران می رود و از ناحیه سفارت شوروی شایع می شود که او برای رسیدگی به وضع سفارت شوروی و سر و صورت دادن به آن به ایران آمده بوده است و در ظرف چند روز سرگذشت تیمورتاش هم از زبانها می افتد و فراموش می شود. \*

عینی به رهی دیده یکی کشته فتاده  
حیران شد و بگرفت به زندان سراسر انگشت  
کای کشته کرا کشتی نا کشته شلی زار  
تا خود که کشد زار مر آنرا که تور انگشت

### مربوط به صفحه ۳۰ سال ۱۴

من هیچ حدس نمی زدم بعد از مدت کوتاهی از فوت صبیحه مرحوم کریم آبادی و خبر دهشت اثر فوت برادر بزرگوار و رنجورم محمد رضا را در حالی که در زندان قصر توقیف بودم خواهم شنید و همسر و فرزندان او برای تسلیت گفتن به من به زندان خواهند آمد. همچنین تسلیت گویهای دوستان و آشنایانم را درجراید خواهم خوانند و چند سال بعد از آن در حالی که مجبور به جلای وطن گردیده و در غربت می باشم به مصیبت فوت همسر ستم دیده ام مبتلا خواهم شد. حادثه شوم فوت همسر شگسارم و غم غربت طاقتم را تمام کرد و در خلوت شبهای تار تنها گریستم :

خوردیم زخمها که نه خون آمد و نه آه  
و ه این چه نقش بود که تا استخوان بر رفت  
فروغ اصعبارا حیث کنت مفارفا  
و هذا فراق لا یمانع بسا صبری  
سعدی

### مربوط به صفحه ۳۱ سال ۱۴

در جلسه مهمانی که آقای میرزا علی اصغر خان حکمت وزیر خارجه سابق برای خدا حافظی از آقایان شاعران و سخنوران پاکستانی در منزل خود ترتیب داده بود آقای مشایخ فریدنی صرفاً برای خوش آمدن به او و به امید آنکه هر گاه آقای حکمت در آینده به وزارت خارجه منصوب شود از حالا توجه او را جلب کرده باشد، در ضمن صحبتی که راجع به تشکر از آقایان مهمانان که دعوت وزارت فرهنگ را پذیرفته و به ایران سفر

✻ نقل اقوال مختلف درباره تیمورتاش برای محققان و مورخان فایده بخش خواهد بود.  
( آینده )

کرده بودند ایراد کرد. گنت که دعوت آنان به ایران برحسب اقدام جناب آقای حکمت و به دستور او به عمل آمده است. در صورتی که در نظر من دعوت آنان فقط به مناسبت پیشنهاد آقای دکتر مشایخ فریدنی و اقدام خود من صورت گرفته بود و چنانکه همه می دانستند آقای حکمت هیچ دخالتی در آن نداشت.

تشکیل جلسه ضیافت او هم فقط به این تصد بوده است که چنین مطلبی به آقایان مهمانان وزارت فرهنگ گفته شود و ضمناً تبعیت وزیر فرهنگ از فرمایشهای آقای حکمت و عدم استقلال او وزارت فرهنگ به آنان تلقین گردد. به این جهت من از آقای مشایخ فریدنی سخت رنجیدم و حق داشتم. لذا در موقعی که او تقاضا کرد که از طرف وزارت فرهنگ مبلغی به عنوان فوق العاده هزینه سفر او به ایران ، که اصلش از طرف وزارت خارجه پرداخته می شد پرداخته شود ، به او گفتم هزینه سفر شما و فوق العاده آن از مرجهت برعهده مقامی است که شما گفتید که دعوت آقایان پاکستانی به دستور او شده است و او چنین دستوری به وزیر فرهنگ داده است .

او دیگر چیزی نگفت و خدا حافظی کرد و رفت ، اما بعد از رفتن او من فکر کردم که گیرم که او فقط به خاطر خوش آمدی به حکمت خطائی مرتکب شده و سختی گفته است ، ولی مضایقه و امتناع من از پذیرفتن تقاضای او محملی جز غرض شخصی و مضایقه کاری نداشت. لذا هر وقت که رفتار حقیرانه خویش را به یاد می آورم هشیمان می شوم و رنج می برم ، زیرا به فرض آنکه پذیرفتن تقاضای او واقعاً خلایق بود و کار ناروایی به شمار می آمد ، جز اینکه به نفع کسی بود که به بسط روابط فرهنگی ایران و پاکستان خدمتی کرده بود به کجا ضرر می زد ؟ و عمل کردن به گفته وادامدانه حافظ که گفته است :

امر شراب خوری جرعه ای فشان بر خاک از آن سناه که نفی رسد به غیر چه بالک

چه عیبی داشت ؟ و می اندیشیدم که من در حقیقت ظلمی کرده و حق خدمت او را نشاختم . اما او در زمانی که در اثر کاردانی و صلاحیتش ترقی کرد و به سفارت ایران در عربستان سعودی منصوب شد ، روزی که ملاقاتی بین ما اتفاق افتاد از التذات و احترام به من کوتاهی نکرد و من او را با گذشت تر از خویش یافتیم و ممکن نشد که من متذکر گذشته شده و به نحوی از مضایقه کاری خود عذر بخواهم و طلب پوزش بکنم و همواره آرزو می کنم که ای کاش او از تأسف و هشیمانی من آگاه شود و از رفتار نامواجم درگذرد. السوس .

اعلن النفس بالآمال ارقبها ما ضیق العیش لوالفحمة الامل

طفرائی اصفهانی

## مربوط به صفحه ۵۲۹ سال ۱۴

زمانی که اعضای شورای جبهه ملی در طبقه سوم زندان برج مانند جنب عمارت شهربانی که قسمتی از آنرا چنانکه گفته شد به بهداری زندان دادگستری اختصاص داده شده، در یکی از اطاقهای دیگر آن یک تاجر کلیمی (زهاییان یا ذهابیان) ظاهراً به اتهام تقلب در تأدیه گمرک مربوط به اموال وارداتی خود، عده‌ای از عدل‌های محتوی قماش و البسه را از گمرک خارج کرده و عده دیگری را بعنوان گرووی گمرک آنها در گمرک ودیمه گذاشته بود و دیگر برای تأدیه بدهی خود به گمرک و از گرو در آوردن عدل‌های گرووی بانی مانده در انبار گمرک به آنجا نرفته بود و گمرکچیان مأمور حفاظت عدل‌های گرووی ظاهراً بعد از انقضای مهلت مقرر آنها را باز کرده و دیده بودند که همه آنها محتوی البسه مندرس و سرآبجهای مختلف بی ارزش و غیرقابل فروش است و تاجر قماش فروش متقلب را دستگیر برخلاف معمول در یکی از اطاقهای واگذار شده به بهداری زندان دادگستری توقیف کرده بودند تا سهم خود را از درآمد تقلبی او وصول بکنند. به نظر ما این جریان از روز اول قیامی و تقلب بوده است. زیرا متصدیان مربوط گمرک بدون بررسی عدل‌های گرووی به ودیمه سپرده شده و تعیین ارزش آنها را به عنوان گرووی قبول کرده و عدل‌های قیمتی محتوی قماش را مرخص کرده بودند و فقط برای دریافت سهم خود از درآمد ناشی از تقلب و به قول مرحوم میرزا عبدالشمان مستولی «حق البرچین» خود چنانچه گفته شد تاجر همنست تقلب خویش را به عنوان بیمار تحت الحفظ قرار داده بودند و بعد پس از چند روز رفت و آمد که قرار تأمین و وصول سهم خود را دادند او را آزاد کردند.

## مربوط به صفحه ۷ سال ۱۵ ( بطور خلاصه )

من بعد از استماع سخنان علم و تهنید و وعده‌های او و جواب متین و مصممانه مرحوم صالح اجازه خواستم و گفتم کفشهای مرحوم احمدشاه مدتی پیش از کودتای سوم حوت (اسفند ماه) پیش پای او جفت شده بود. بجهت آنکه او مخالفت فرار دادی بود که وثوق الدوله رئیس الوزرا و وزیران امور خارجه و سایر دولتی او (که از دولت انگلیس پسول گرفته بودند) طبق منظور سیاست استعماری انگلیستان وضع و تسلیم کرده و می-کشیدند که آن را به صحنه همپوئی شاه و به تصویب مجلس شورای ملی که انتخاباتش با تقلب انجام شده بود برسانند...

من در پایان سخنم افزودم که به یاد دارم چندماه پیش از کودتا وقتی که در دارالفنون تحصیل می کردم، عصرها موقع رفتن به اطاقم در مدرسه صدر می دیدم که چند بزرگی در پنجره طبقه بالای عمارت شمس‌الضواء گذاشته شده است و مردم به تماشای آن می ایستند و آن را برای سلسله تاجاره به بفال بد می گیرند. آقای علم با دقت به سخن من گوش می داد و گاهی نگاهی به مرحوم صالح می کرد، مثل اینکه می خواست نظر او را استنباط بکند.

## نمونه نادرستی علمی برای انگیزه‌های سیاسی

دانش پژوه ایراندوستی است که به حق از هر نادرستی علمی برمی‌آشوبد و بیتابانه می‌خواهد هرستمی را که از آن راه به ایران وارد می‌شود دفع کند. این است نمونه‌ای از آن.

این دانشمندی که در سال ۱۹۸۱ در متن کتاب هزار ساله‌ای هست برده است اینگونه تصرف سیاسی ناچاراً برچه حمل کرده؟ آیا او پیش خود نیندیشیده است که چنین عمل نامناسب نوعی از تقلب و تقلب حرام است و چیز بیشتری نامی بر آن نمی‌توان نهاد. آفتاب به بال شب پره پوشیده نمی‌ماند. خلیج فارس نامی است که در متون تاریخی و جغرافیایی هزار ساله، آن هم به زبان همین عربها، ضبط و ثبت است. امروزه دانش پژوه مقاله خود را در روزنامه‌های آشکاره نامیده است دفتر مجله برای آنکه حاق مطلب گفته شده باشد عنوان دیگری را مناسب دانست.

(آینده)

در این روزها که از چاپ سه مجلد متطقیات فارابی (متون و شروح) و گزارشهای دیگران بر آن آسوده شده‌ام و بر سر آنم که آنچه را در آغاز مجلد یکم نوید دادم در مجلد چهارم (از پیشینه و تاریخ آن متون و گزارشها) بیاورم ناچار شدم که به مجموعه‌ای مورخ ۴۶۱ و ۴۶۳ کتابخانه ملک هم بگیرم و نکته‌هایی که وائس دربارۀ آن در آغاز گزارش گرانتهای انگلیسی خود برآراه مدینه فاضله فارابی آورده است بخوانم. دیدم او می‌نویسد (ص ۲۳ حاشیه ۲۸) چند صفحه پایان این مجموعه رسانه‌ای است ناشناخته در زمین پیمایی.

در شکفت شدم. چه ما می‌پنداشتیم که در آن تنها بخشی از الهی ثنوفرستس و آراه مدینه فاضله فارابی است و بس. روشن شد که آراه فارابی در آن ناقص است و بس این رساله گمنام سروته افتاده آمده است. این یازده صفحه گمنام را چند بار خواندم. دیدم به هیچیک از نگارشهای سیاسی و اخلاقی فارابی که گفتاری دربارۀ آنها در مجله فرهنگ داده‌ام نمی‌ماند و رساله سخنی است از شهر و اقلیم شناسی و اندکی از سیاست مدنی و نزدیک است به کارهای علمی دیگر فارابی. گمان بردم که آن شاید بخشی از «المعاشی و الحروب» اوست که در «عیون الانباء» (۲: ۱۳۹) از آن یاد شده و مؤرگان (ص ۷۷) و آنتی (ص ۵) در فهرستهای خود از آن یاد کرده‌اند، یا پاره‌ای از «صناعة الکتابه یا الاجتماعات المدنیة» اوست که نامش را اشتاب‌شناسید (ص ۲۱۸ و ۲۱۹) از فهرست اسکوریال و قفلی و این ابی‌اصبغه آورده است.

سرانجام آن را نزدیک با خراج قدامه بن جعفر یافتیم و نساگزیر شدیم که آن را هم بخوانیم. این دفتر قدامه را محمد فواد سزگین در ۱۹۸۶ از اول نسخه یگانه شماره ۱۰۷۰ کتابخانه فؤاد کوپرولو (استانبول) که از سده هفتم است عکس چاپ کرده است. از نگریستن بدان دریافتیم پراست از آگاهیها درباره ایران از رهگذر تاریخ و جغرافیای تاریخی و شناخت اقلیم و شهر و تاریخ اقتصادی و مالی و جغرافیای ریاضی در آغاز ورود عربها به ایران که در نوشتههای دیگران کم است و سزاوارست که این کتاب باستانی دوباره چاپ شود و به زبان فارسی هم درآید و نکتههای تاریخی آن روشن گردد. چه نکتههای تاریخی در آن هست که بایستی شهر شناسان و جغرافیادانان آن را روشن سازند.

دسلان M. De Slane در مجله آسیایی J.A. پاریس در ۱۸۶۲ گفتاری درباره آن به فرانسوی دارد اما نتوانست از رهگذر اژدهکنر و اژدهشناسی جغرافیائی همه تاریخهای آن را بزداید. چون نسخه بی نقطه است و اعراب ندارد و خواندنش بسیار دشوار است.

اشهرنگر در ۱۸۶۴ درباره آن گفتاری دارد که متن آن را یافتیم. دانشمندان دیگر هم چنانکه سزگین در دیباچه چاپ خود نوشته است درباره آن چیزهایی نوشته اند که باید همه آنها را خواند. شارل شفرآن را از روی همان نسخه با دست عبدالله بن میرزا محمد خوبی در استانبول نویسانده است و این نو نویس در کتابخانه ملی پساویس به شماره ۵۹۰۷ هست.

قدامه گویا نزدیک سال ۳۱۶ تا ۳۲۰ آن را در روزگار فارابی ساخته و در آن هشت منزلت است. افسوس که نیمی نخستین آن از میان رفته و آنچه مانده است نیمه دوم است از منزلت پنجم تا هشتم. افسوس نمیدانیم که دو منزلت نخستین آن در چه باره است. از گفته خود قدامه برمیآید که منزلت سوم آن در ثرو بلاغت است و منزلت چهارم آن در مجلس انشاء و مکاتبات خراجی (ص ۱۱ دیباچه زیندی).

در آن از مسانک و ممالک این خردادبه و فتوح البلدان بلاذری و الاموال ابو عبید قاسم بن سلام و خراج یحیی بن آدم قریشی بهره برده است.

دخویه چند فصلی از منزلت پنجم و ششم را برگزیده و در دنیال مسانک و ممالک این خردادبه درلین در ۸۸۹ (ص ۱۸۴-۲۶۶) چاپ کرده است.

ده فصل از منزلت پنجم آن را شادروان خدیو جم با ترجمه فارسی فصل نخستین آن در تهران به چاپ رسانده است. تصویر منزلت هفتم آن را علی بن شمش با ترجمه انگلیسی درلین در ۱۹۶۵ چاپ کرده است. من از خواندن آن دریافتم که بخشی از آن مانند اختلاف الفقهاء طبری و طعاوی است و از آراء ناسازگار قهیهان در آن یاد شده است.



## نادرستی نخست

این دفتر را محمد حسین زبیدی در ۱۹۸۱ به چاپ رسانده و گمان برده است که نسخه‌های پاریس و استانبول دو تا است و ازین رهگذر به نوشته سزگین لغزشهایی در نوشته‌های او راه یافته است .

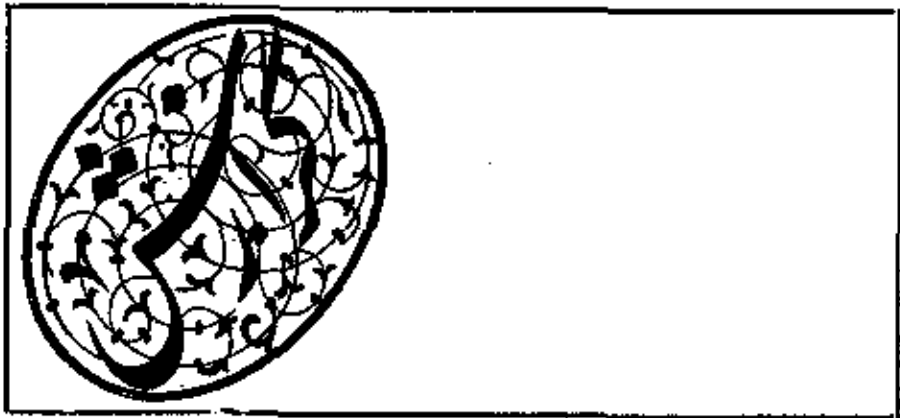
اما لغزش آشکار غیر علمی او این است که قدامه در باب سوم منزلت ششم (ص ۱۱۲ عکسی) يك بار از «الخلیج الفارسی» و دوبار از « بحر فارس » یاد کرده است. زبیدی در اینجا (ص ۱۴۸) به جای این دو واژه تاریخی و درست دو نام دروغین « الخلیج العربی » و « بحر العرب » را گذاشته که جزخیانت ادبی نتوان بدان نامی دیگر داد. این مردم تعصب برای آنکه رندی کرده باشد در پانویس شماره ۱۹ گفته است در سه نسخه عکسی «الخلیج الفارس آمده است» ولی عربها آن را «الخلیج العربی» میخوانند ! ولی درباره «بحر فارس» (دوبار) - که راه بحر العرب « چاپ کرده است چیزی نگفته است. از لغزشهای دیگر او باید مورخان و جغرافیادانان و مترجمان پرده بردارند .

قدامه در همین منزلت (ص ۱۹۵) از «دل ایران شهر» یاد کرده که پای تخت کشور ایران است و گفته که « عراق » همین جا است و معرب «ایران» است و ریشه آن را بسا گواهی سخنی از موبد آورده است. زبیدی در اینجا گویا نتوانست سخن قدامه را در گون سازد . پس از سخن قدامه چنین برمیآید که سرزمینی بنام عراق جز ایران نداشته‌ام .

## نادرستی دوم

لغزش آشکار دیگر از اسعد طلس است . او که چندی در ایران زیسته و نسخه «المبید والقنص» را در کتابخانه مجلس شورای ملی یافته که نسخه ناقص همان « المصابد والمطارده » کشاجم ابوالفتح محمود بن محمد بن حسین بن سندی بن شاهک سجزی بلخی شامستبانی شیعی در گذشته ۳۵۰ تا ۳۶۰ می باشد و آن را چاپ کرده و به سبب گرایش عرب‌مآبی خود کشاجم را «رملی» خوانده و او را عرب دانسته است. یا اینکه کشاجم در همان کتاب نیاکان ساسانی خود را شمرده و گفته است که «قومی بنی ساسان لیس حماهم بالمستباح» .

خواهشمندیم وجه اشتراک نبرد آخته را بپردازید  
تا مجله بماند



دکتر هاشم رجب زاده

(اوزاکا - ژاپن)

## آخرین مجالس خاورشناسی و ایرانشناسی ژاپون

(۱)

انجمن خاورشناسی ژاپن سی‌امین مجلس سالانه خود را روزهای ۱۲ تا ۱۴ نوامبر ۱۹۸۸ در دانشگاه مطالعات خارجی کیوتو برگزار کرد و پژوهندگان تاریخ و تمدن و فرهنگ و زبان مشرق زمین را برای تازه کردن دیدار و گفت و شنودها باز گرد آورد. نخستین روز این مجلس، بشیوه هرساله، به آیین گشایش و دوست‌خیرانی اقتصادی و برداشتن عکس یادگاری و مهمانی شبانه و دادن جوایز جوانان کوشنده در مطالعات شرقی گذشت، که مانند هرسال پیش درآمدی بود بر کار این مجلس و ارائه مقاله‌های تحقیقی در روز یکشنبه ۱۳ نوامبر. حال و هوای گرفته روزهای بیماری فرزند آسمان، امپراطور در گذشته ژاپن، که به پایمردی سیاست پیشگان مصلحت جو و هماوایی رسانه‌های گروهی برهه‌جا سایه انداخته بود، در این گردهمایی جا و جلوه‌ای چندان نداشت. نگارنده نیز که به بهانه همراهی با کاروان شرقشناسی ژاپن در کنفرانس سالانه خاورشناسی امریکا و کانادا روانه قاره جدید شده بود، با اینکه شتابان رفت و تند باز آمد، باز به نخستین روز مجلس علمی کیوتو فرسید و هم از گشت و گذار در مکانهای تاریخی و جاهای دیدنی این پایتخت قدیم ژاپن که به همت میزبان مجلس برای روز سوم تدارک شده بود، در گذشت و به همان روز کار و مقاله خوانیهای یکشنبه ۱۳ نوامبر بسنده کرد که گفته‌اند «خیر الامور اوسطها».

کار اصلی این مجلس علمی مانند هرسال میان سه کمیته تقسیم شده بود که چنانکه پیدا بود به ترتیب باستانشناسی، فرهنگ و تمدن باستان و فرهنگ و تاریخ و تمدن قرون

میان و معاصر می برداخت. پژوهشهای اسلامی و مقاله‌های ایرانشناسی در کمیته‌های دوم و سوم ارائه شد، که مروری تند و کوتاه بر سخن و پیام آنها در زیر می‌آید :

کمیته دوم نائو تانی ایچی از دانشسرای سانیو به انتقال هنر شیشه سازی ایران و سرزمینهای اسلامی به چین پرداخت. سخنران گفت که در چند سال گذشته شیشه‌های ارژنده ساخته شده در غرب آسیا فراوان در چین پیدا شده، اما در اینکه این ساخته‌ها دقیقاً از کجا آمده هنوز نکته‌های تاریک هست. این پژوهنده شیشه‌های یافته شده در سه نقطه را بررسی کرده و آنها را آثار بلست آمده در غرب آسیا برابر نهاده است تا مگر کلیدی برای گشودن این رمز بیابد.

نوبوئو ساتو از دانشسرای یاماناشی بعضی درباره زبان ارمنی به میان آورد، و آکی نوری او کادا مسأله نام زردشت و مایه و پیشینه و تاریخ آنرا مطرح ساخت. سخنران دو نظریه معروف درباره ریشه کلمه زردشت، یکی از آن « بلی » ( Bailey ) و یکی پیش نهاده پروفیسور ایتو ژاپنی را مطرح ساخت و کوشید تا به بحث و نقد و روشن ساختن جهات ثبوت و ضعف هر یک بپردازد.

نگین سخن و حسن پایان کار کمیته دوم بحث و تحقیق شهرین و نغز و عمیق پرفیسور گیکیو ایتو استاد ممتاز و پهلوی شناس برجسته ژاپن درباره یافته‌های تازه در فارسی میانه بود. پرفیسور ایتو یاد آور شده که زمینه سخنش بسیار گسترده است، اما می‌کوشد تا با نقد نظریه‌های دانشمندان و ریشه‌یابی واژه‌ها درجه اهمیت یافته‌های تازه خود در این زمینه را روشن سازد. سخنران بر این پایه و با استناد به متون تاریخی مانند پازند و ریگ ودا به شرح ریشه و مفهوم واژه‌هایی که به شناخت و دریافت آنها رسیده است، پرداخت.

در کمیته سوم کی جی او کازاکی پژوهنده دانشگاه بین‌المللی بودایی از شعر این قتیبه گفت و سپس کوچیرو ناکامورا استاد دانشگاه توکیو از تئوری کلام و مقایسه معتزله با اشعری سخن به میان آورد. آنگاه هاروئو کوبایاشی از دانشگاه توکیو به نگرش این سینا به انسان پرداخت و گفت که در نظر این سینا حکمت با دوچینی وجود انسان سروکار دارد؛ یکی عناصر و جلوه‌های هستی او، و دیگر خود او یا « نفس ». تحلیل نفس پایه و مایه فلسفه این سینا شناخته شده است.

خانم توشیکو اودا محقق و مدرس دانشگاه توکیو به پیش مسلمانان از تاریخ پرداخت و نتیجه گرفت که تصور تاریخی از پیامبر اسلام از مایه‌های مهم موازین اسلامی است.

آنگاه شیکه رو کاماتا دانشیار دانشگاه توکیو درباره ملاحظه‌ها و بابا افضل کاشانی سخن گفت و به مقایسه اکسیر العارفین ملاحظه‌ها که بحرینی نوشته و جاویدان نامه بابا افضل که بفارسی نگاشته است، پرداخت، و با بررسی چگونگی استفاده‌ای که ملاحظه‌ها در تئودین

اثر خود از نوشته‌ها با افضل کرده است مقایسه‌ای در افکار این دو دانشمند هست داد.

پرفسور مینوبو هوندا اپرانشناس والامقام ژاپن و محقق برجسته تاریخ مغول در ایران با حضور و سخن خود در کنگره امسال آنرا پربارتر ساخته بود. پرفسور هوندا که سالها در دانشگاههای هوکایدو (شمال ژاپن) و کیوتو پیشدار مطالعه تاریخ و فرهنگ ایران بوده و چند سالی است که کرسی تدریس در دانشگاه دولتی را به اجبار مقررات بازنشستگی به جواتسرها سپرده، اما کار تدریس را در دانشگاه علوم بازرگانی ناگویا دنبال کرده است، و همچنان محبوب و مرجع دستداران تاریخ و فرهنگ ایران می‌باشد.

استاد هوندا این بار از ستاره شناسی و رونق آن در دوره ایلخانان سخن گفت و با شرح احوال ایران پس از هجوم مرگبار مغول گفت که در گذر این رویدادها و دگرگونی‌های خطرناک بسیاری از ایرانیان مستعد توانستند زمینه تازه‌ای از فعالیت بیابند، و خواجه نصیر طوسی (۱۲۰۱-۱۲۷۴) یکی از آنان بود که با حمایت هلاکو خان به از میان برداشتن فدائیان اسماعیلی پرداخت و در حمله هلاکو به بغداد که دستگاه خلافت را برانداخت نیز مشاور خان مغول بود. خواجه نصیر دفتر و دیوان مالیاتی برای حکومت ایلخانی ترتیب داد و پس به ایجاد رصدخانه مراغه و ترقی علم نجوم که این سینه آنرا بنیاد کرده بود همت گماشت، و پس از دوازده سال تلاش زنج ایلخانی را پرداخت و آنرا به اباقا خان تقدیم کرد. زنج الخ بیک در سمرقند دنباله بنیاد و سنت مراغه است. آثار رصدخانه مراغه که کارهای نجومی گوناگون در آن می‌شده هنوز باقی است. رشیدالدین فضل‌الله همدانی (۱۲۴۷-۱۳۱۸) نیز در جامع التواریخ پایه دانش نجومی خواجه نصیر طوسی را ستوده است. پرفسور هوندا در دنباله سخن به بررسی ستاره شناسی ایلخانی که با طرح و محاسبه خواجه نصیر بنیاد شد و نیز تاریخ ایران در اوایل سده چهارده میلادی در دوره حکومت ایلخانان پرداخت.

سه مقاله پایانی کمیته سوم همه در باره ایران بود. شوهی کوماکی بنیاد سلسله تاجار را بررسی و در آغاز سخن گفت که مطالعه تاریخ ایران در دوره تاجار اکنون بالا گرفته، اما بررسیها بیشتر در احوال قرن نوزده و پس از آنست، یعنی سالهایی که رقابت قدرتهای اروپایی در ایران اوج گرفت و در ایران هم توجه به مغرب زمین بیشتر می‌شد و این موجبات دگرگونیهای بزرگ فرهنگی و سیاسی و اجتماعی فرا آورد. سخنران پژوهش بنیاد و آغاز کار تاجار به را برای فهم جریان و فراز و نشیب تاریخ ایران سده ۱۹ تاکنون مهم می‌داند.

پرفسور موریواتو استاد بازنشسته دانشگاه توکیو و محقق اقتصاد و جامعه‌شناسی

روستایی ایران و چهره آشنا و صمیمی ایرانشناسی ژاپن که اکنون در مؤسسه علمی «دایتو بونکو» کرسی تحقیق و تدریس دارد، از دیگر گویهای اجتماعی در روستاهای ایران سخن گفت. پرفسور اونو از ۲۵ سال پیش که نخستین بار به ایران رفته و با زندگی مردم و کشاورزان الفت گرفته هیچگاه رشته مهر و پیوند خود را با روستاهای ساده و پر صفای دهکده آشناى خود، خیرآباد فارس درهشتاد کیلومتری شمال شیراز، نگسسته و بیهوشانه و هر فرصت دیدار را تازه کرده و کار تحقیق را دنبال گرفته است.

پرفسور اونو روستای ایران را تخته‌بندی‌نمایشی زنده و رنگین می‌بیند که کشاورزان بازیگران آنند و او خود دو کتار به دیدن و نمونه برداری ایستاده است. این نمایش چند صحنه‌ای است :

صحنه اول آن از سال ۱۳۴۲ با اعلام اصلاحات ارضی شاه آغاز شد و صحنه دوم در سالهای ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۴ می‌گذشت که اوج حکمروایی شاه بود. صحنه سوم سالهای ۱۳۵۶ تا ۱۳۵۸ را نشان می‌دهد که روستاها نیز دستخوش انقلاب بود. صحنه چهارم در سالهایی می‌گذرد که جنگ ناخواسته زندگی روستا را نیز دگرگون کرد. پرفسور مورپو اونو دهکده خیرآباد را نمونه‌ای از جامعه روستایی ایران گرفته و روند رویدادها را در گذر سالهای پرفراز و نشیب این ربع قرن در آنجا بررسی کرده و خواسته است تا با جزء نگری و از راه تپاس حقیقت احوال کشاورزی و وضع روستائیان ایران را به روشنی دریابد. او می‌پذیرد که با گذشت سالها و در گذر تجربه‌ها و رویدادها دگرگونی شگرف در اندیشه و بینش و برخورد و سرانجام درخویشتن خود وی نیز روی داده است.

پایان مجلس فرصتی بود برای خانم میسائه ناکائیشی پژوهنده جوان که سخنی در باره وضع زنان در ایران و پاکستان بگوید.

## (۲)

روزهای ۷ و ۶ ژانویه ۱۹۸۹ گردهمایی و دیدار دوستانه ایران در مجلس نوروزی ایرانشناسی ژاپن بود که امسال نیز بهمت والای استاد تاکه‌شی کاتسوفوجی در میان طبیعت ژنده، اما غنوده دانشگاه مطالعات خارجی اوساکا در کوهپایه آرام شمال این شهر برگزار شد. این بار نیز شیفتگان فرهنگ و ادب پارسی از هر گوشه ژاپن آمده بودند، و باز همراه با جوانانی که تازه در این راه گام نهاده‌اند. جدا از مدرسان رشته فارسی دانشگاه مطالعات خارجی اوساکا، پرفسور تسوئوناواتا از دانشگاه کوماموتو در کیوشو جنوب غرب ژاپن، دانشجوی پیشین و همکار تازه تحقیقی خود، یوکویاما، را به مجلس امسال معرفی کرد و این هردو پژوهنده در دو روز کار این مجلس نکته‌هایی دقیق از زبان فارسی را در میان

نهادند. ماشاشی میزوتا و خانم توپوکوکاواسه، عضو و نایب این مجلس، امسال نیز آمده بودند. میزوتا اکنون به تکمیل رساله دکتری خود درباره بنیادگرتن نظام بانکی در ایران می‌کوشد. آقای هامه گاوا از دانشگاه بین‌المللی ژاپن نیز چهره جوان دیگری در دیدار امسال بود، و نیز آقای یاماچیکا که بیست سالی می‌شود که رشته فارسی دانشگاه مطالعات خارجی اوساکا را گذرانده و سالها پیش گزارش به مجارستان ارائه و در دانشگاه بوداپست به تدریس زبان ژاپنی و تحقیق سرگرم شده است. این محقق جوان که روزنامه‌های ژاپن چندی پیش او را بنمونه ابتکار و کوشایی به خوانندگانشان شناساندند. تحقیق در زبان و ادب پارسی را هم از دست ننهاده و این کار را با پژوهش در متون دنبال کرده، که از آن میان است کاری با همکاری میثورو یامادا.

استاد کانسو فوجی در سخن از شیوه فارسی‌نویسی قطعه‌ای از داستان «۲۴ ساعت خواب و بیداری» نوشته صد بهرنگی را به بحث کشید و نیز از الگویی که بیشتر در زبان گفت و گو با آمدن فعلی پیش درآمد فعل اصلی دیده می‌شود، مانند درآمد و گفت، گذاشت و رفت، گرفت و خوابید ... سخن گفت و بحثی شیرین به میان آورد.

پرسش و پاسخ به درازا کشید و مجال سخن به آقای تاکامیتسو شیما موتو که می‌خواست بحثی درباره متون فقهی فارسی به میان آورد، نرسید، اما پرسش کوجی کاسیو کا پژوهنده مؤسسه تحقیقات بین دانشگاهی یافته‌های تازه خود را در بررسی محلی بازارهای روز در شمال ایران همراه با متون و نمودارها و نقشه‌های مفصل ارائه داد.

کازونو تاکاهاشی، محقق سیاست معاصر ایران و خاورمیانه که چند ماه پیش با فرصت شرکت در کنفرانسی دیدار از ایران را تازه کرده بود با نمایش اسلایدهای خود از این سفر و شرح دیدها و شنیده‌ها و یافته‌هایش بال اندیشه یاران مجلس را ساعتی به دشتهای گسترده و آسمان نیلگون و شهرها و آبادیهای ایران وزندگی در آنجا کشاند.

مهمانی شبانه در پایان روز نخست کنگره به سنت هر سال فرصتی بود برای گفت و گوهای نزدیک‌تر با یاران یک‌زبان و دل‌آگاه در کنار میز «نابه». نابه در ژاپنی یعنی دیگ است اما در اصطلاح خوراکی است که آنرا در فارسی آش درهم جوش می‌شود گفت. دیگری پهن و لبه کوتاه بر چراغ‌گازی روی میز کوتاه ژاپنی (میز میرزایی) می‌گذارند و کنارش در بشقاب بزرگ از هر گونه رویدنی که به دست‌آید و نیز تکه‌های گوشت از هر چه که فراهم باشد، می‌نهند و هر کس با دوچوب غذاخوری خود که سس لوییا و ترپ و هویج رنده شده و پیاز خرد شده در آن ریخته است می‌گذارد و می‌خورد. بر گزار شدن این شام آهسته آهسته چند ساعتی می‌کشد، و با ریختن رشته نرم و خیس‌انده در آب اندک و پرمایه بازمانده در ته دیگ و خوردن این آش رشته نوری، شام به پایان می‌رسد. این بار هم با آقای کواچی هاندا

استاد مؤسسه تحقیقات بین دانشگاهی « هم نابه » بودیم و بی در بی یادآوری می کرد که توه فو بخورم . توه فو که آنرا در ژاپن با شام « نابه » می خورند ، از خمیر لویسا درست می شود که مانند پنیر ، اما نرم تر از آن و مانند لوزانک ، بسته شده و خودش را گرفته است . « راهبان سنت پرست بودایی که از خوردن گوشت پرهیز می کنند ، مایه اصلی خوراکیشان توه فو است .

### درگذشت امپراطور ژاپون

مجلس ایرانشناسی امسال بر خورد به رویداد بزرگ در تاریخ ژاپن با درگذشت امپراتور هیروهیتو که از مرگ خود چاره نیست .

اگر قجاج ساییم و گر خود و ترگه  
وهایب نیاییم از بیم مرگ  
( فردوسی )

شنبه ۷ ژانویه ، روز دوم گردهمایی ، در تاریخ روشن صبح و هنوز گوش و چشمی با موج رسانه های گروهی آشنا نکرده ، روانه دانشگاه شدم . یازان مجلس هریک از گوشه های فرامدند و سخن آغاز شد ، چنانکه روز پیشین . در میان بحث ، حرف از تعارف و بیان احترام آمیز پیش آمده که استاد کاتسوفوجی پرسیدند که اگر می خواستم عنوان خبری برای روزنامه فارسی برای واقعه مهم امروز در ژاپن بیدا کنم ، چه می نوشتم . نگاه پر مشم زباد نکشید که افزودند : « درگذشت امپراتور ، دانستم که امپراتور ژاپن که ماهها در بستر بیماری با مرگ متمیز داشت ، با مداد آنروز در گذشته است .

در فارسی برای رویداد مرگ آدمی تعبیرهای گوناگون و شاید بیشمار هست که بیشتر از فرهنگ اسلامی ما برآمده است ، اما برای امپراتور ژاپن که روزگاری فرزند خدایانش می دانستند ، شاید به تناسب بتوان گفت که مرغ روحش به آسمان پر کشید ، یا که شعله ای خاموش شد یا خورشیدی غروب کرد . این شعر کهن فارسی یادم آمد که در سوگ مرگ پادشاه وهم در شادی به تخت نشستن جانشینش ، ایزد را نیایش می کنند که :

گر چراغی ز پیش ما برداشت  
باز شمع بی جای آن بنهاد  
( ابوالعباس فضل بن عباس ربیعنی )

به گفته پرسور کاتسوفوجی ، زبان چینی برای مرگ امپراتور کلمه یا نشانه نگارشی ویژه ای دارد که « ما » خوانده می شود . این واژه در ژاپنی هم بکار می رود .

امپراتور هیروهیتو که شصت و سه سال بر تخت بود به راستی پادشاه صاحبقران بود . در ایران سی سال را یک قرن می دانستند و بر این پایه امپراتور هیروهیتو که شصت سال پادشاهی را پشت سر گذاشت نواقرنین روزگار خود بود .

همان روز درگذشت امپراتور هیرویتو ، آیین موقت آغاز پادشاهی امپراتور تازه ژاين ، آكي هیتو ، نیز انجام گرفت و شمشیر و نگین مقدس ، دو گنجینه از سه نشانه پادشاهی ژاين به او داده شد . سومین نشانه باستانی آيينه مقدس است . آیین اصلی جانشینی پس از سهری شدن سوگواری یکساله می‌تواند امپراتور برگزار می‌شود .

با جایگزینی امپراتور ، ژاين دوره تاریخی و تقویم تازه‌ای را هم آغاز کرد . سال شمار تقویم ملی ژاين بر پایه سالهای پادشاهی هرامپراتور است که يك دوره تاریخی شمرده می‌شود . دوره امپراتور هیرویتو « شووا » نام داشت . او روز ۷ ژانویه ۱۹۸۹ برابر روز ۷ ماه ۱ سال ۳۰۹۴ تقویم ژاين ، درگذشت و این دوره ۶۳ ساله به پایان رسید ، نام دوره تازه از سوی دولت ژاين « هئی - سهئی » اعلام شد . این دوره از روز ۸ ماه ۱ آغاز گشت ، و سال ۱۹۸۹ در تقویم ژاين سال يك از دوره هئی - سهئی شد .

پروفسور کانسو فوجی در یازده نام‌های تاریخی شووا و هئی - سهئی یا پژوهشی در تاریخ چین باستان شرح زیر را نگاشته‌اند :

« هئی - سهئی ، شووا و تائی - کو ( که این يك لقب موقت امپراتور در گذشته می‌باشد تا هنگامی که لقب یا نام خاص پس از مرگ برای او اعلام شود ) از نام‌های خانوادگی دولفظی یا دو هجابی است که در چین کم است . در باره ریشه هئی - سهئی گفته‌اند که :

( Shi - ba Sen ( Ssu - ma Ch' ien ), Memoirs of History, Chap. I, Five Emperors. )

امپراتور شون ( یکی از پنج امپراتور افسانه‌ای در تاریخ چین باستان که پس از امپراتور شون - SHUN - فرمان راند ) هست مرد فرزانه را برگماشت تا پنج فرمان او را در چهار جهت ( یعنی در سراسر کشور ) پراکنده سازند . این پنج فرمان چنین است . پسر باید سلیم باشد؛ مادر باید شفیق باشد؛ برادر بزرگتر باید رحیم باشد؛ برادر کوچکتر باید مطیع باشد ؛ و ، فرزندان باید به پدر و مادرشان حق گزار باشند به این موهبت ، امن در درون و صلح در بیرون خواهد بود .

دوباره نام شووا : در دوره امپراتور گیو ( یائو ) - GYO ( YAO ) - یکصد تن از کشور سالاران و خانواده‌هاشان هوشمند و فرزانه بودند و اینان همراه با ده هزار خدمتگزار دربار را یاری می‌کردند . بنا به ضبط منابع چینی هئی - سهئی از نظر ترتیب تاریخی هم پس از شووا می‌آید .

درباره نام تائی - کو Tai - KO : این واژه بمعنی « کردارهای والا » است و به امپراتور یا پادشاه تازه در گذشته چنین نام می‌دهند ، تا هنگامی که لقب خاص پس از مرگ



او معین شود . کردارهای والا شایسته نامی بلند است .

«هروهیتو امپراتور در گذشته ژاپن سه هفته پس از مرگش به نام دوره پادشاهی خود امپراتور شو - وا ، نامیده شد .

شو - وا یعنی « صلح شکوهمند » است . اما سرنوشت ژاپن آن بود که در این سالها بزرگترین جنگ تاریخ خود و نخستین شکست خارجی را تجربه کند ، شکستی که از شهرهای بزرگ و آباد آن تل خاکستری باز گذاشت . اما مردم و زمامداران سخت کوش و دوراندیش ژاپن واقفیت را پذیرفتند و این بار از راه صلح به هدفی دست یافتند که با جنگ به آن نرسیده بودند . بر این زمینه بود که سخن دبیرکل سازمان ملل متحد در آیین اعلام آتش بس جنگ عراق و ایران در دل مردم ژاپن نشست ؛ « از راه صلح می توان به پیروزی ای رسید که با جنگ دست یافتنی نیست . » در گذر چهل سال از پایان جنگ ، ژاپن به اعتلا و تنفوق اقتصادی دست یافت ، در علوم و فنون پیشرو جهان شد ، در کیفیت و قدرت تولید صنعتی غرب زمین را پشت سر گذاشت ، مرد وزن ژاپنی بالاترین متوسط عمر را پیدا کرد ، و در سال ۱۹۸۹ ، رقم کمکهای خارجی ژاپن ثروتمند و پیشتاز صنعت و بازرگانی از میزان کمکهای خارجی هیولای دنیای سرمایه داری جهان ، آمریکا ، بیشتر شد . این همه نیز در دوره امپراتور هیرهیتو انجام گرفت ، و در سالهایی که وارث کهنترین پادشاهی تاریخ به ملت خود گفته بود که روزگار افسانهها و باورهای کهن گذشته است و اودیگر فرزندان آسمان نیست و آفریندایست همچون دیگر مردم .

ژاپنها با هوشمندی بسیار نه تنها از احوال مساعدی که فراسوی آنان آمده بود سود جستند ، که بر دگرگونی و پیشامدی که پریشانی و تیره روزی برای مردم گوشه های دیگر جهان آورد ، بخت پیداری برای این جزیره نشینان آینده نگر شد . قانون اساسی پس از جنگ که نیروی فاتح و اشغالگر آمریکا به ژاپن شکست خورده تحمیل کرد ، مجال داد تا ژاپن آزاد از فشار هزینه نظامی همه توان اقتصادی خود را در کار شکوفایی صنعت و رفاه اجتماعی بگذارد . اگر بالاترین فضیلت ژاپنیان را در دنیای معاصر ، سازش پذیری آنان با احوال روزگار و برآوردن پیروزی از شکست و کامیابی از ناکامی بدانیم ، سخنی به گزاف نگفته ایم .

چند سالی بیشتر نیست که غرب خود باخته کوشید تا با کاهش دادن ارزش پول جهانگیر خود و ، با این کار ، گرانتر ساختن کالای ژاپن ، راه را بر ورود کالا از ژاپن ببندد ، اما افزایش صادرات این کشور باز نایستاد و ژاپن در گذر سه سال چنان خود را با وضع تازه تطبیق داد که اکنون بر ادامه وضع کنونی پای می نشاند .

رمز پیشرفت و اعتلای ژاپن در چیزی است که غرب مغرور اگر هم آنرا شناخته باشد ماهه و جوهرش را در خود سراغ ندارد. غربیان در این چند ساله همواره به ژاپن فشار آورده اند که از دیگر جاها زیادتر کالا بخرد، بیشتر مصرف کند و کمتر کار کند. قصه دوندۀ دوندۀ و امانده است که به حرف پیشتازش فریاد برمی دارد که قدمها را آهسته کن تا همگام شویم. ژاپنی ها براه خود می روند، هر چند که در پاسخ این ناله ها نماوشی از مدارا داده اند.

کسانی می گویند که تصویری که ژاپنیان اکنون از خود دارند حال کوشنده است که از نفس افتاده است و باز می دود؛ و نیز می گویند که در انتخاب نام دوره تازه، همنی - سهئی، یعنی « صلح و بهرمندی »، این گرایش پنهان است که ژاپنی اینک فرصتی برای آسودن و برخوردار شدن می خواهد. اما واقع اینست که آوای دل این مردم پرتلاش می گوید: ما زنده به آنهم که آرام نگهیم.

\* \*  
\* \* \*

آینده: خوانندای متعجبانه پرسیده است چه رمزی است که شما سالی دو گزارش از وضع ایرانشناسی ژاپون منتشر می کنید، ولی از آن کشورهای دیگر که سابقه طولانی « ایرانشناسی دارند ( انگلیس، شوروی، فرانسه، ایتالیا، آلمان و اطریش ) چیزی درج نمی کنید. جواب خوانندۀ عزیز آن است که فرد ایراندوست نازنی چون هاشم رجب زاده دلسوزانه و به شوق خدمت به وطن بی پرسش و درخواستی چنین مقالات نغم می فرستد، ولی ایرانیان مقیم ممالک دیگر چنین لطف و همتی ندارند. کاش فرخ غفاری ( فرانسه )، رضا نواب پور ( انگلستان )، جلال خالقی مطلق ( آلمان )، منصور سید سجادی ( ایتالیا )، جلال متینی ( آمریکا ) بتوانند ما را منظم در جریان مجامع ایرانشناسی آن ممالک بگذارند.

میان خیمه مجنون و خیمه لیلی  
مسافتی است که چون طول آه کوتاه است  
چه رفته است که عاشق در این ره نزدیک  
چو باد می رود اما هنوز در راه است  
رضا الفضلی



همایون صنعتی  
(گرمان)

## مطالعات خزری

تحقیقی دربارهٔ اصل و نسب خزرها از دیدگاه فقه‌اللمغه تاریخی.  
تألیف پیتر. به. گلدن.

جلد اول تحقیقات مؤلف (مقدمه و چهار فصل در دوپست و شصت و سه صفحه) است و جلد دوم تصاویر متون خطی آثار قدیسی که مورد استناد در تحقیقات او است. قسمت اول جلد اول کم‌وبیش تکرار همان مطالبی است که در کتاب نسبتاً مشهور «تاریخ خزرهای یهودی» کتاب دنلپ D.M. Dunlop آمده است. خمیرمایه اغلب نوشته‌هایی است که در بیست سال اخیر راجع به خزرها منتشر شده و بر یهودی بودن آن قوم اصرار دارد.

از آن جمله است کتاب «عشیره سیزدهمین» یا «میراث امپراطوری خزر» تألیف آرتور کوستلر که دوبار به فارسی ترجمه و چاپ شده است.

قسمت دوم کتاب (یعنی فصل چهارم) تحت عنوان «فهرست واژه‌های خزری» تحقیقی است دربارهٔ فقه‌اللمغه پنجاه و دو اصطلاحی که در منابع مربوط به تاریخ قرون وسطی به زبانهای فارسی و عربی، ترکی، عبری و لاتین آمده است. تعدادی از این اصطلاحات مانند پیگه، خاقان، خاتون، هزار، طرخان، برای فارسی‌زبانان ناآشنا نیست.

کتاب بیانی عالمانه و صادقانه دارد. معلوم است که مؤلف با زبانهای مختلف مورد لزوم این بحث آشنا است و آشکار است که مؤلف در رجوع به منابع گوناگون سعی و کوشش فراوان کرده است. متأسفانه علیرغم این کوشش بعد از خواندن آن،

از مجهولات خواننده کتاب درباره اصل و نسب و سرگذشت خزرها گاسته نمی‌شود،  
 بخصوص در موضوع مشکوک یهودی بودن یا یهودی شدن خزرها.

اگر روزی دانشجویان فارسی‌زبان بخواهند درباره تاریخ خزرها کنجکاوی و  
 جستجو کنند، کتابخانه این کتاب می‌تواند بر ایشان مفید باشد.

تا آنجایی که نویسنده این سطور می‌داند گنجینه ادبیات فارسی یکی از غنی‌ترین  
 و دست‌نخورده‌ترین منابع اطلاعاتی درباره خزرها است. مقصودم تنها آن دسته از  
 کتابهای زبان فارسی نیست که در زمینه تاریخ و جغرافیا است. مرادم متون ادبی  
 و مخصوصاً شعر فارسی است. شاهنامه فردوسی، خمسه نظامی و دیوان‌خاقانی شیروانی  
 آکنده از موضوعات و ارجاعات به خزرها است.

مثلاً این ابیات از سمسط منوچهری که می‌گوید:

شاد باشید که جشن مهرگان آمد      بانگش و آوای درای کاروان آمد  
 کاروان مهرگان از خزران آمد      یا ز اقصای سیاه چینستان آمد  
 نه از این آمد، بالله نه از آن آمد      که ز فردوس برین وز آسمان آمد

یا آنجا که نظامی گنجوی در اقبال‌نامه می‌گوید:

یکی لشکر انگیخت از هفت روس      به کردار هر هفت کرده عروس  
 زهر ملأس و آلان و خزران گروه      برانگیخت سیلی چو دریا و کوه

تصورم بر این است که فقط در دیوان خاقانی شیروانی چند برابر «کتاب مطالعات  
 خزریه» می‌توان مطالب و موضوعات جالب درباره خزرها دید. در شاهنامه فردوسی هم  
 مستقیم و غیرمستقیم نکات فراوان درباره خزرها آمده است.

اگر در روایت رایج شاهنامه درباره سرگذشت بهرام چوبین و طفیان او با دقت  
 مطالعه شود نقصی منطقی در ساختمان آن به نظر می‌آید. اختلاف بین بهرام چوبین از  
 يك طرف و فیروز و پسرش خسرو پرویز ناشی از کدورت بین ساو شاه و پسرش  
 پرآمده - خاقانهای ترك - و بهرام چوبین سرچشمه می‌گیرد. درین روایت آمده است  
 که بهرام چوبین در جنگ با خسرو پرویز بعد از ناکام ماندن به خاقان ترك پناه برد  
 و همین نقص منطقی داستان است. زیرا معقول نیست که لائلی به پدر کشته پناه  
 ببرد.

از طرف دیگر می‌دانیم بهرام چوبین پیش از آنکه از سوی فیروز مأمور دفع  
 حمله خاقان ترك - ساو شاه بشود مرزبان «پردعه» در مرز ایران آنروز و خزران  
 بوده و با خاقان خزر روابط حسنه داشته است. علت اینکه فیروز از میان همه مرز-  
 یانان ایران زمین بهرام چوبین را جهت فرماندهی سپاه ایران در جنگ با خاقان  
 ترك برمی‌گزیند، شجاعت و حسن تدبیر او در خواباندن غائله خزرها در مرزهای  
 شمال غربی کشور بوده است. با این ترتیب فرض اینکه بهرام چوبین بعد از شکست  
 از خسرو پرویز به خاقان خزر پناه ببرد (نه خاقان ترك) غیرمعقول نیست.

اگر چنین موضوعی محتمل باشد وصفی که فردوسی از وضع اجتماعی و سیاسی  
 دربار خاقان (به هنگام پناهندگی خسرو پرویز) کرده است جلوه خاصی می‌یابد و جالب  
 نظر است که این توصیف فردوسی با آنچه راجع به نظام سیاسی و اجتماعی خزرها

## اشعار حکیم کسایی مروزی

تحقیق در زندگانی و آثار او  
از دکتر: مهیوی ترخشان

(بخش دوم)

احمد ادارچی کیلانی

(رشت)

ص ۵۲ ب ۲۰۷ - «پیری آفوش یاز کرده فراخ تو همی گوش با شکافه غوش»  
«... پیش و پس این شعر معلوم نیست، ظاهراً معنی آن است که پیری سخت فرا رسیده  
تو بر زخمه تار و مضراب و کونک کردن سیم تار پرداز و بعیش و شادی بکوش.» /  
۱۰۲

باز بخش بیت‌های منقول از لغت فرس مصحح اقبال است و «روش التقاطی»  
محقق دانشمند، در لغت فرس «گوش» ضبط است نه «گوش». شعر هم «پیش و پس»  
نیست تا نیاز به کلمه قیده «ظاهراً» افتد. کسایی می‌گوید: «با آن که پیریت دریافته  
است، هنوز هم گوشت به زخمه ساز است.»

پیری آفوش باز کرده فراخ تو همی گوش با شکافه غوش  
از بحث در زیبایی بیت و استادی شاعر در ترصیح کوتاه آمده، به تذکر نکته‌ای  
بسنده «میکنم» می‌پردازم معنای «غوش» در بیت مذکور غیر از معنای متعارفی باشد که  
فرهنگ‌ها از این واژه کرده‌اند، چه از «غوش» تشسته در این بیت معنی آلتی از  
آلت‌های موسیقی مستفاد می‌گردد.

ص ۵۲ ب ۲۰۸ - «می‌تند گرد سرا و در توغنده کنون»  
بیت منقول از لغت فرس مصحح اقبال است. در آن فرهنگ چنین آمده است:  
«می‌تند گرد سرا و در توغنده کنون» / ۴۳۲

ص ۵۲ ب ۲۰۹ - «پتیاره: بلا باشد و چیزی که دشمن دارند»  
بیت منقول از لغت فرس است. آنجا چنین ضبط است: «برگشت چرخ بر سر  
من بیچاره». اما مؤلف «برگشت چرخ از من بیچاره...» آورده است. گویا از صحاح  
نقل کرده باشد. بازی، سخن در معنی «پتیاره» است. این بیت در لغت‌نامه زیرمعنی  
«شور و آشوب و غوغا» بدین صورت آمده است:

«برگشت چرخ بر سر بیچاره و آهنگ جنگ دارد و پتیاره»  
که بر تابتند چنین معنایی هست، اما اگر به ضبطی که در متن منقول است و لغت  
فرس هم آورده و آن را «بلا...» و چیزی که دشمن دارند خوانده، در بردارنده هیچ  
یک از دو معنی فوق نیست، برعکس «دیو مخلوق اهریمنی و غول» معنی میدهد چنانکه

استاد زنده‌یاد پورداد نوشته‌اند: «پتیاری در پهلوی پتیاریک [Paryārik] ر در اوستا پشیتیاره... می‌باشد بمعنی نکبت و آفت و زشتی است. بسا از آن دیو و غول اراده شد فردوسی گوید:

جهانی برآن جنگ نظاره بود که آن اژدها طرفه پتیاره بود

پشت‌ها، ج ۱، ص: ۱۴۲ ح

ماخذ مؤلف در نقل بیت مذکور فرس مصحح اقبال است، چون زیر شعرهای منقول از آنجا آمده است، ولی ضبط مصرع نخست از فرهنگی دیگر است.

ص ۵۲ ب ۲۱۲ - «تو ز نامرده‌ای شگفتی کار (کذا) راست با مردگان یگونه شدیم با آنکه از لغت فرس مصحح اقبال نقل شده است ولی با اصل تفاوت دارد. آنجا

چنین است: «تو ز نامرده شگفتی کار [کذا] ۴۹۸/۱. علامه دهندا «یگونه» را «غلط»

و «یگونه» را صحیح دانسته و شعر را هم بدینگونه تصحیح نموده‌اند: «تو ز نامرده،

ای شگفتی کار». اما زنده‌یاد استاد دکتر محمد معین را در این مورد نظری بدینگونه

صائب است: «صحیح «یگونه» (منقح: یک + گونه) است. «یگونه یکسان بود...

نگارنده تصور میکند که مصراع اول چنین باشد: تو ز نامرده، از شگفتی کار...»

برهان ص ۲۴۴ ح شاعر میگوید: از شگفتی کار این که هنوز نمرده با مردگان برابری

یا یکسان گشته‌ام. توضیحی ضروری: تنها دو بیت (۲۱۱ و ۲۱۲) از یک «متنومه»

نیست، بلکه چهار بیت (۲۸۸، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۸۹) مانده از قصیده یا قطعه‌ای است.

در ضمن شماره «۲۱۱» برای بیتی تحریف شده از مجموع الفرس که پای بیت اصلی

«۲۱۰» آمده اشتباهی است که در این کتاب بسیار رخ داده است. ص ۵۳ ب ۲۱۲ -

معنی آن: «پیشته: کسی که راه بجائی نبرد مگر بستنی...» ۸۶/۱

در این‌جا به معنی: لنگدکوب شده، پایکوب شده، پای‌خست است چنانکه گوید:

گرفته را گرفتند و سوخته را سوخت وین تن پیخته را به‌تیر پیخته‌ست.

از قلم پیخستن: لگدمال کردن. پایمال کردن.

ص ۵۳ ب ۲۱۵ - مصرع دوم: «بباید نیز پیمودن همان یکروز پیمانه» ح:

«لغت‌نامه، در لغت فرس: زیر نمودن... سپس می‌نویسد: «پیمودن و پیمانه:...

مصراع دوم این بیت «نباید زیر پیمودن» «بباید زیر نمودن...» و غیره ضبط شده

که هیچ‌یک معنی موجبی نداشت. شاید «بباید نیز پیمودن...» باشد که قیاساً تصحیح

شد اگر این حدس درست باشد ظاهراً معنی چنین میشود: چون هرچه از عمر میگذرد

تن ضعیف و رنپور و آدمی بمرگ نزدیک میشود (و من نمره ننگسه) باید که پیمانه‌ای

پیمود و عمر را بپایه‌گساری و خوشی و نشاط صرف کرد...» ۸۶/۱

شرحی که ایشان از شعر کسایی بدین صورت داده‌اند با بیان پیشتر ایشان که

او را گوینده‌ای مذهبی و پارسی خوانده‌اند سازگار نیست. در لغت‌نامه: «بباید زیر

پیمودن» ضبط است، و چون پای «پیمانه» و «پیمودن» هم بدین ضبط آمده است،

برمی‌آید که تصحیح علامه رسیده باشد. به‌علاوه ضبط «زیر» در مصرع درست است.

و نیازی به دخل و تصرف ندارد، چه «زیر» در اینجا «عقل» معنی می‌دهد. کسانی گوید: پیمانۀ تن آوسی اندازه‌گیرندهٔ عمر است همان یکروزی هم که به پر شدن پیمانۀ عمر مانده است باید با خرد و دانش سپری گردد. بیت مذکور و بیت ۲۱۸ یاز مانده از قصیده‌ای حکمی است که پنج بیت از آن در ص ۲۵ نقل شده است (ب ۷۱ تا ۷۵) مضمون آن‌ها مؤید تغییر است که از شعر کرده‌ام.

ص ۵۳ ب ۲۱۶ - «یا تو نه پیمانۀ بجا نه قفیز»

اگر ماخذ لغت فرس مصحح اقبال است (که هست) آنجا که مصرع دوم بدینگونه ضبط است. «یا تو نه پیمانۀ بماند، نه قفیز»/۴۸۴. اگر از چاپ دبیرسیاقی است که بصورت مضبوط در متن است چرا با چند بیت منقول از آنجا و در صفحه ۶۵ نیامده است. و اگر از لغت‌نامه است، آنجا که چنین است: «یا تو نه پیمانۀ بجا نه قفیز (در اصل: بماند و. (متن تصحیح قیاسی است).» - پاری، علامۀ دهخدا هم ضبط لغت فرس مصحح اقبال را درست دانسته‌اند و هم مصرع را به ضبطی که در بالا آمده تصحیح کرده‌اند. رک لغت فرس چاپ دبیرسیاقی. ص: ۱۶۹ ح و لغت‌نامه ذیل پیمانۀ.

ص ۵۳ س ۱۳ - «انگشته: و مدرس (بر وزن شعری)... بیاد دهند...»

لغت فرس «(بر وزن شعری)» ندارد. «بیاد بردهند»/۵۲

ص ۵۳ ب ۲۱۸ - مصرع دوم: «صیاد از دورنك دانه برهنه کرده لوسانه» شعر یا آنکه در بخش شعرهای منقول از لغت فرس مصحح اقبال آمده است، لیکن بی‌اشارتی متن مضبوط لغت‌نامه لغت فرس چاپ دبیرسیاقی نقل شده است. چون در لغت فرس شعر بدینگونه ضبط است: «صیاد از دور يك دانه...»

مؤلف در ص ۱۰۶ زیر لوسانه می‌نویسد: «چاپلوسی کردن. مصرع دوم این بیت در صحاح چنین است: «صبا از دور يك دانه برهنه کرده لوسانه». که کلمه صبا و يك مناسب نیست.»

خواننده‌ای که صحاح‌الفرس را ندیده باشد گمان میبرد که شعر شاهد «لوسانه» در آن فرهنگ است، در صورتی که چنین نیست. چونکه بیت مذکور در حاشیۀ ص ۲۸۹ صحاح آورده شده و منقول از فرهنگ وفایی است. سکوت مؤلف و ندیده گرفتن این امر با آن که به نسخه‌های یا نسخه‌هایی از فرهنگ وفایی دسترسی داشته شگفت‌آور است.

ص ۵۳ ب ۲۱۹ - مصرع دوم: «زحلق مرغ بساعت فروچکیدی گل»

در حاشیۀ نوشته‌اند: «در لغت‌نامه «خون» و «گل» تیز کنایه از خونست.»

نظر مؤلف به دلیل‌های زیر مصلح است. بنا به حاشیۀ برهان پای «زواله» علامۀ دهخدا «گل» را به «خون» تصحیح کرده‌اند، ولی «گل» مضبوط در این بیت نیز درست است، چه یکی از معانی «گل»: رنگ سرخ است و شاعر در این‌جا نظر به معنی مجازی آن یعنی «خون» دارد؛ چنانکه هثمان مختاری نیز به همین معنی به‌کار برده است:

«گر ز پشت تو سادۀ نسوی کرد شنکرف روسی و گل، حل

پشت از دل بقوت جلیل است لاله روید هر آینه ز جیل  
و استاد همایی در حاشیه افزوده اند که: «شکوف رومی» و «گل» اینجا و «لاله» در  
شعر بعد هر سه کنایه است از خون سرخ فام که در «ماده دومی» گفتند. دیوان عثمان  
مبتدائی. ص: ۳۰۹

ص ۵۴ ب ۲۲۱ - مصرع دوم: «چون خویشتنی را چه بری پیش پرسته»  
لغت فرس: «پیش پرسته». همچنین آنجا «پرسته» پرستیده بوده آمده است نه  
«پرستیدن». چون شعر در بخش شعرهای منقول از لغت فرس مصحح اقبال است رعایت  
امانت باید کرده آید. دیگر آنکه با بیت ۲۲۰ از يك شعر به نظر می رسد.

ص ۵۴ ب ۲۲۲ - «امروز باسلیق مرا ترسا بگشود بامداد به نشکرده»  
معنی بیت: ... بقیه شعر در دست نیست، ولی گویا شاعر قصد دارد همان  
تقاضایی را بکند که در شعر «خون بچه تاک» کرده است  
کجای شعر چنین تصویری را پیش آورده است نمی دانم.

ص ۵۵ ب ۲۲۹ - مصرع دوم: «همی گداخته همچون کناغ تاخته تن»  
کناغ و تاخته - «چه کناغ: تار ابریشم» است و «تاخته: تافته، تاپیده (ریسمان،  
ابریشم)» باشد. رک: لغت نامه. فرهنگ معین.

ص ۵۵ ب ۲۳۰ - «با دل پاک مرا جامه ناپاک سزاست...»  
در صفحه ۱۲۳ ماخذ را «مجمع الفرس و لغت فرس» شمرده است. در لغت فرس  
مصحح اقبال ص ۳۷: «با دل پاک مرا جامه ناپاک رواست...» می باشد. نیز چاپ  
دبیرستانی ص: ۱۴

ص ۵۵ ب ۲۳۲ - [خوانچه] تتماج باید و سربریان  
شعر جزو شعرهای منقول از «مجمع الفرس» است. دکتر درخشان در حاشیه همین  
صفحه می نویسد: «تصحیح قیاسی: در ماخذ: خواجه و این کلمه گذشته از اینکه معنی  
ندارد وزن را نیز ناقص می کند.»

شعر در «صحاح الفرس» و لغت نامه چنین ضبط است: «خواجه تتماج باید و  
سربریان». و این درست است و هیچگونه نیازی به «تصحیح قیاسی» ندارد. چه کسانی  
از ستوده خویش «تتماج و سربریان» خواسته است.

خواجه، تتماج باید و سر بریان سود ندارد مرا سفر جل و چکری  
چنانکه ملاحظه می شود وزن مختل نشده است.

مؤلف «سفرجل» را «گلایی» معنی کرده است (ص ۹۵). «سفرجل: به یا آبی»  
است. نکته ای که گفتنی است این که کسانی بار دیگر از همین خواجه «خون بچه تاک»  
خواسته است:

ای خواجه مبارک، بر خواجگان شفیق فریادرس که خون رهی ریخت جانلویق  
با جام خون بچه تاکم فرست، از آنک هم بوی مشک دارد و هم گونه عتیق  
ص ۵۶ ب ۲۲۶ - «دره من شده است از نعمت چون ز نندان خصم پر غنره»  
معنی آن در ص ۹۲ ص ۲۰: «دره = شکم و شکنجه گوسفند، نعمت (بفتح دوم و



موم) = نعمتهای تو جمع نعمت + ت ضمیر  
در این بیت «شکم و معدۀ انسان است. پارهٔ دوم جمله هم باید چنین باشد:  
«نعمت = نعم + ت ضمیر»

ص ۵۶ ب ۲۲۷ - «کسی که سایهٔ جبار آسمان شکند

چگونه باشد در روز محشرش سامان؟»

مؤلف، این بیت محرف را از دو مأخذ پی هم نقل کرده است. در مجموع آن س که  
بیت از آنجاست «سایه» به جای «سانه» آمده است. فرهنگ جهانگیری نیز که محقق  
دانشمند بدان استناد جسته‌اند به جای «جبار»، «چهار» دارد، پیداست که خطای  
ناسخان است.

دکتر رخشان در این‌باره می‌نگارد: «در فرهنگ رشیدی و حواشی قاطع نیز  
پهمین صورت ضبط شده ولی معلوم نگردید «چهار آسمان» کنایه از کیست و مراد و  
مقصود شاعر چیست؟ سپس در حاشیه افزودند: «ظاهراً صحیح آن را در فرهنگ  
قواس می‌بینیم که نوشته است: سایهٔ جبار آسمان».

پس چرا ضبط درستی را که خود معترف به صحت آن گردیده به متن نبرده‌اند؟  
سبب روشن نیست. نکته‌ای که باید گفته آید این است که دکتر رخشان به حاشیه  
برهان رجوع نکرده است، شاید هم به چشمشان نیامده است، زیرا اگر چشمی بدان  
می‌گردند هیچگاه به استاد گرانقدری چون دکتر محمد معین آن هم با وسواس و امانت  
علمی آن‌چنانی نسبت نقل شعری مفلوط را نمی‌دادند. در حاشیهٔ برهان شعر کسایی  
چنین آمده است:

کسی که سانهٔ جبار آسمان شکند چگونه باشد در روز محشرش سامان

استاد نفیسی نیز در احوال و اشعار رودکی همین را آورده است.

ص ۵۸ ب ۲۴۴ - «کوهسار خشینه را بیبار که فرستد لباس حورالعین»  
معنی آن: «در بیبار خاک سیاه کوهساران را (طبیعت) گاهی لباس سبز و الوان  
زنان سیاه‌چشم می‌پوشاند.» ۹۱

«لباس سبز و الوان» را تنها در زنان سیاه‌چشم می‌پوشند؟ در ضمن «که» درست  
است نه «گاه»

ص ۵۹ ب ۲۴۶ - مصرع دوم «ندانستم از او دور گوازهٔ زندم بخته»

«ندانستم کز دور...»

ص ۵۹ ب ۲۴۹ - «لالهٔ بختجار سرخ کرد همه روی از حسد، خوید برکشید سراز خوید  
ضبط لغت فرس:

«لالهٔ بختجار برکشید همه روی از حسد، خوید برکشید سر از خویده» ۱۲۴  
استاد فروزانفر را در تصحیح مصرع دوم نظری چنین است: «از حسدش،  
خوید برکشید سر از خویده» صحاح/۱۱۱ ح. و اما «خویده»، دکتر رخشان می‌نویسد:  
«خوید» (بر وزن بید)، فصیل، قله سبز که هنوز نرسیده باشد از حسد خوید برکشید

سر از خوید یعنی از سیزدهای دیگر بالاتر آمد، از آنها بلندتر شده/ ۹۱  
 معنای ایشان راه به‌جایی نمی‌برد و ایتز است. چه «خوید» نخستین به معنی  
 «غله» است و دومین «کشتزار» معنی میدهد و قصیل به فا نادرست است و به قاف،  
 قصیل درست. (در بیت ۲۸ نیز به همین معنی اخیر است). شاعر می‌گوید: به مجرد  
 آنکه لاله به گلگون آراسته به جلوه درآمد، غله از رشک وی به خودنمایی پرداخته و  
 سر از کشتزار برآورد. رک: یادنامه پورداود ج ۱ ص ۲۱۷ مقاله استاد نفیسی درباره  
 چند لغت فارسی. همچنین یرهان

ص ۶۱ ب ۲۵۷ - «آسمان آسمان کند هزمان آسمان آسیای گردان است»  
 این بیت از صحاح الفرس نقل گردیده است. کدام صحاح الفرس؟ چون اگر  
 صحاح الفرس مصحح دکنر طاهتی باشد که ذکر آن در فهرست مآخذ رفته است، آنجا  
 که شعر بدینگونه آمده است:

«آسمان آسیای گردان است آسمان آس مان کند هزمان»/ ۱۴۰  
 نه چنانکه ایشان یا پیش و پس کردن مصرع‌ها آورده‌اند. شاید هم ضبط صحاح به  
 نظرشان غلط بوده و ایشان به روش مختار خویش که همان «روش التقاطی» باشد، تصرف  
 در شعر را لازم دیده‌اند. پس بایسته بود که درست کم تذکری در این مورد می‌دادند.  
 ص ۶۱ ب ۲۵۸ - «که کشتی بیامد پیرنوساز (کذا) دگر کرده نهاد و دیگر آغازه  
 بیت مذکور در اصل چنین است:

که کشتی بیامد پیر نوساز دگر کرد و نهاد دیگر آغازه  
 دیگر این که کلمه قید «کذا» را هم که به پیروی از مصحح صحاح و به نقل از  
 لغت‌نامه پیش مصرع نخست گذاشته‌اند بی‌وجه می‌نماید. «کشتی» همان «کشتی» است  
 و «پیره» هم در اینجا به معنی «مویده» است و «نوساز» نیز که صفت فاعلی و «نوسازنده»  
 معنی میدهد به مویده باز میگردد. شاعر به آیین کشتی بستن زرتشتیان اشارت کرده  
 است. چه «هر زرتشتی پس از سن هفتسالگی از پوشیدن سدره که جامه پارسایی و  
 پرهیزگاری است و از بستن کشتی که بند بندگی خداوند است بدور کمر ناگزیر  
 است... در روز کشتی‌بندی... جشن بزرگی می‌آرایند و خویشان و بستگان و دوستان  
 را بسطانی می‌خوانند و به بچه نیز ارمغانها بخشند و چند مویده از برای بچا آوردن  
 آداب مقرر حضور بهم می‌رسانند...» رک: خرده اوستا. پورداود. ص: ۵۸-۷۲.

مزدپسنا و ادب پارسی. دکتر محمد معین. ج ۱. ص: ۳۷۶-۳۸۹  
 ص ۶۱ ب ۲۶۲ - «چونکه یکی تاج و پساك ملوک؟ باز یکی، کوفته آمیاست»  
 دکتر درخشان بیت مذکور را در این صفحه به نقل از صحاح الفرس، و در  
 صفحه ۶۲ به روایت از فرهنگ قواس آورده است (ب ۲۷۷) از این رو برای بیثی  
 دو شماره گذاشته و بر رقم شعرهای بازمانده کسایی افزوده است؛ ما را به بیت  
 مضبوط محرف قواس کاری نیست سخن بر سر معنایی است که ایشان بدین‌گونه از  
 بیت کسایی کرده‌اند: «چون یمنی «زیرا» و برای تلیل است. اگر شعر تحریف نشده  
 باشد میتوان گفت یعنی تخت و تاج و پساك ملوک کوفته و آس شده آسیای زمان

است. (به مضمون بیت ۲۵۷ نگاه کنید).<sup>۱۰۰</sup>

بیت ۲۵۷ پیشتر آمده است. از کشادگی سخن کوتاه آمده و به مطلب می‌پردازم: «چون» در بیت مزبور از ارادت استفهام است و بیان‌کننده «چون، چگونه، چسانی و چرایی». معنی بیت چنین است: چرا یکی دارای تاج و پساک پادشاهانه و بزرگانه است (یعنی داراست) و دیگری خرد شده چرخ (یعنی: تدار و درمانده).

ص ۶۲ پ ۲۷۰ - مصرع دوم: «همیب [و] عاریتی چیز بر چرا فنوم؟»  
بیت منقول از حاشیه ص ۲۹۵ صحاح است به نقل از فرهنگ وفایی و شاهد «فنوه. آنجا چنین آمده است: «همیب عاریتی چیز بر...». درست «چیر» است.  
ص ۶۲ پ ۲۷۱ - «چنان مگویی... مای...»

«مای» مذکور در شعر کسانی را فرهنگ‌ها «جایگاه جاودان همچو بابل و دیگر جای.» معنی کرده‌اند. اما در این بیت به چنین معنی نیست. بلکه «جادوگر» از آن مستفاد می‌شود. ضبط لغت فرس (دری) نیز که بدینگونه است:  
«سخن مجوی ولیکن چنان تمای بخلق که مانی از تو پترسد نشیند اندر مای»/

۲۲۵

معنای محصلی ندارد. ولی اگر «مانی» را تعریف «مای» بشماریم، «مای» اول «جادوگر» و «مای» دوم «جایگاه جاودان» خواهد بود.

برای «مای» معنی‌های دیگری هم آورده‌اند که عبارت است از: «نام یکی از رایان هند. نام پادشاهی در هندوستان چنانکه حکیم فردوسی برماید:  
ز دنیس پیامد سرافراز مای به تخت کیان اندر آورد پای  
(شاهنامه «داستان طلخند و گو» ج ۸، ص: ۲۱۸ چ مسکو)

از این بیت کسانی نیز:

چنان مگویی، ولیکن چنان تمای به خلق که مای از تو پترسد به‌سند و هندویمان  
همین معنا به‌دست می‌آید. آن‌هم به‌معنی مطلق پادشاه نه شاهی مشخص و معین.  
ص ۶۲ ج ۲ - «این بیت در صحاح‌الفرس طبع بنگاه ترجمه و نشر کتاب چنین آمده:

يك داوری سر بزد هر کو تا جان نبرد او بزی پاره»

بنگاه ترجمه و نشر کتاب، صحاح‌الفرس غیر از تصحیح دکتر طاعتی نشد نکرده است. آنجا شعر بدین صورت است:

«يك داوری بسر نبرد هر کو تا جان نبرد او بزی پاره»/ ۲۶۶

ص ۶۴ پ ۲۷۳ - «زشت‌خوی پلید کرد مرا ... ح: «در ماخذ: زشت‌خوئی.»  
دکتر درخشان ماخذ خویش را لغت‌نامه نموده است، در صورتی‌که آنجا «زشت‌خوی» ضبط است نه چنانکه ایشان نگاشته‌اند. در ضمن اگر پیش «زشت» «د» می‌گذارند معنای شعر به روشنی مستفاد می‌گردد:

«زشت، خوی پلید کرد مرا هر که را خو پلید، هست پلشت»

ص ۶۳ پ ۲۷۵ - «درین کار که مرد هشیار جوی»

این بیت از خسروانی است.

ص ۶۲ پ ۲۷۶ - مصرع دوم: «تاش قارون کنی بحر و خیش (کذا)»

این بیت را هم دکتر درخشان از فرهنگ قواس نقل کرده است. سخن در مصرع دوم است و ضبط «بحر» و کلمه قید «کذا»، «بحر» در بیت مذکور خطاست. درست «بهر» به معنی «بهره» نصیب، قسمت است. «قارون شدن» در ادب پارسی به معنی «توانگر شدن» آمده است. چنانکه سعدی شیرین‌گفتار فرماید:

قارون گرفتتم که شدی در توانگری مگه نیز با قلاده زرین همان سگ است  
از این سبب «قارون کردن» نیز معنی «توانگر کردن» میدهد. کسایبی گوید:  
آرزو خواستم کسایبی را تاش قارون کنی بهر و غیش  
پس لزومی به «(کذا)» نداشت.

ص ۶۴ پ ۲۷۸ - «کندا: حکیم و فیلسوف و دانا و منجم

پیلان ترا رفتن یا دست و تن کوه دندان نهنگ و دل و اندیشه کندا»

این بیت از عنصری است. رگ: دیوان. ص: ۳۲۵. لغت فرس مصحح اقبال. پای «کندا» /۸. لغت فرس (دری) مصحح مجتبیایی - صادقی. ص: ۲۹ - تحفة الاحیاب. ص: ۲۶۵. اما «کندا» در این بیت: «پهلوانی، دلیری، شجاعت و یلی» معنی میدهد. رگ: لغت نامه و برهان.

ص ۶۴ پ ۲۷۹ - «با سهم تو آنرا که حاسد تست پیرایه کسنداست و خلد کمره  
ح: در لغت نامه «جلده ضبط است که درست بنظر نمی‌رسد».

شعر از «ملیچک ترمذی» است. رگ: لغت فرس /۴. لغت فرس (دری) /۲۳. صحاح الفرس /۲۷ و لغت نامه. «جلده آمده در لغت نامه تصحیح علامه دهخداست و درست است. رگ: مجله یغما. س ۳. ص: ۲۲۵

اما «کمره» در این شعر به چم «خوابگه چهارپایان» که در لغت فرس معنی شده و سایر فرهنگ‌ها چشم‌بسته به پیروی از فرهنگ مذکور آن را نوشته‌اند و بدیخته‌اند تدوین‌کنندگان لغت نامه نیز با عدم مذاقه در تصحیح علامه به تکرار همان اشتباه برآمده و شعر را شاهد «شب‌گاه چهارپایان... آغل» آورده‌اند، نیست. همچنین «کمره» و «کمره» هم که فضول تخته و مطبوع شده گاو و گوسفند در آغل باشد و در چهارمعال بختیاری مصطلح است در این موضع معنی نمی‌دهد. همانگونه که «کمند» ریسمانی محکم است و به هنگام جنگ آن را بر گردن و کمر دشمن اندازند و وی را به بند آورند، «کمره» هم ریسمانی استوار است که دست و پای انسان یا جانور را بدان بندند. از این جهت «کمره» در این شعر منجیحک به معنی «قید، چنبر، گرفتاری» و به احتمالی «زندانی گشتن و حبس و بند» است. «جند» نیز «یلی» پهلوانی و چابکی معنی می‌دهد. زیرا در این بیت سخن از خشم و قهر سلطان است که اگر بد خواهش را فراگیرد آرایش پندسگال کند است و چابکی و پهلوانیش گرفتاری. پس معنای «کمره» در این بیت مترادف معنای «کمند» است.

ص ۶۴ پ ۲۸۵ - «و چون رخ بجناب اندود خور ز گرداندر آورد چادر بسره

چنانکه مؤلف خود در صفحه ۱۲۵ تذکر داده شعر از گرشاسب‌نامه اسدی است. آنجا «بندوده» ضبط است. رك: گرشاسب‌نامه. ص: ۲۷۲. بیت مذکور در حاشیه صفحه ۱۲۴ لغت فرس مصحح اقبال بدون ذکر تائله آمده است.

ص ۶۵ پ ۲۸۹ - «خوب اگر سوی ما ننگه نکشی گو مکن شو که ما نمونه شدیم» درست «نگه نکنده». «نمونه شدن» در این بیت «زشت شدن» معنی میدهد.

ص ۶۵ پ ۲۹۰ - «جهان جای بتلخست تپی بهم» [و] و پردخت» دکتر درخشان بیت زیر را از چاپ دکتر دبیر سیاقی نقل کرده است. اما به جای «بتلخست»، «بتلخست» آورده است «بهر» را هم به «بهر» [و] تبدیل نموده است، لیکن به هیچوجه تیزی بدین حك و اصلاح نبوده است. زیرا معنی و وزن شعر بدان ضبط نیز محفوظ بوده است. در ضمن «الچخت» مصرع دوم را «الچخت» نوشته است. رك: لغت فرس. دبیرسیاقی. ص: ۱۵

در ضمن آیا بهتر نبود چهار بیتی را که به نثل از لغت فرس چاپ دبیرسیاقی است و بعد از تحفة الاحیاب آورده‌اند پای لغت فرس مصحح اقبال با تذکری می‌آوردند. ص ۶۵ - ۶۶

ص ۸۶ س ۱ - «پنهانه = بوزینه و سیمون را گویند (چون رویش پهن است)» «نوعی از میمون بواسطه آن که رویش پهن است (انجمن‌آرا)

ص ۸۷ س ۱ - «ترفند» = (پهلوی) بیپوده و محال و مکر و حيله. «واژه‌ای پهلوی است یا در پهلوی چنین معنایی می‌دهد؟ مضاف بر این که در پهلوی *torfinitan* است و «به حيله بردن» معنی می‌دهد. رك: برهان، ج ۱. ص ۴۸۶. در این بیت (۲۴۸) به معنی «سکن بیپوده» است.

ص ۹۰ س ۶ - «چوك» ۲۲۲. خطای چاپی است درست «۲۲۵» است. ص ۹۲ س ۲۲ - «دسته» = ۲۲۰ = دستخط. خط نوشته. و اینکه اسدی آنرا «پاور معنی کرده در اینجا درست نیست. علامه دهخدا در لغت‌نامه می‌آورد مراد از این شعر همانست که حافظ در این بیت می‌گوید:

ساقیا عشرت امروز بفردا مکن یا ز دیوان قضا خط امانی بمن آر  
(مراد مصرع دوم است)

بهتر بود که «علامه دهخدا در لغت‌نامه می‌آورده را در آغاز یادداشت و بدینصورت در اینکه اسدی... می‌آوردند و نقل به معنی نسیکردند و مصرع نخست را به شاهد مدعای علامه نمی‌افزودند.

ص ۹۸ س ۲۶ - «شيب: پیری و سپیدموی»

«شيب» معنی شده در این صفحه به معنی «موی» است.

چون سر من سپید دیدم بتم گفت تشبیه شيب و سخت هجبت  
(ص ۴۰ پ ۱۱۸)

ص ۱۰۲ س ۲۳ - در این‌جا ضمن بازگشتن معنی «فراز» به معنی این شعر:

«آن کس که بر امیر در مرگت باز کرد بر خویشتن نگر نتواند فراز کرده»

پرداخته و گوید: «یعنی: آن کس که مرگش و زندگانی امیر (و همه موجودات) در دست اوست، و اکنون اجل را بسروقت امیر فرستاده است. نگاه کن ببین آیا نمی‌تواند در مرگش را بر روی خود ببندد و از مرگش خود جلوگیری کند؟ و میتوان در مصراع دوم کلمه «نگره» را «مگر» خواند، ولی نسخه «نگره» است.»

کسایی گوید: «آن کس که امیر را به قتل آورده، تن به مرگش دادن ناگزیر و زبونیش را به هنگام قتل خودش بنگره. و این به یادآورنده این شعر استاد شعر پارسی رودکی است:

عیسی برهی دید یکی گشته فتاده      حیران شد و بگرفت به دندان مرانگشت  
گفتا که کرا کشتی تا کشته شدی زار      تا باز که او را بکشد آنکه ترا کشت

(آثار منظوم/۴۵۱)

می‌پندارم این بیت ناظر به کشتن امیر منتصر سامانی امیر شاعر بیهک که به تعریک «ماهرنامه» که عامل سلطان محمود غزنوی در حمله این بهیج اعرابی بود کشته شد. سلطان محمود نیز «عامل را بگرفت و بزاری زار بکشت و حله این بهیج بناریند». یک ترجمه تاریخ صینی از ابوالشرف ناصح جردفادقانی، به اهتمام دکتر جعفر شمار، ص: ۱۹۸-۱۹۹

ص ۱۰۵ س ۶ - «کوچ» در ترکی بمعنی رحلت و مهاجرت و طایفه و دودمان در لفظ فارسی قدیم بمعنی دزد و راهزن بود که معرب آن «قفص» است و این طایفه راهزنان در حوالی بلوچستان و جنوب کرمان مسکن و رفت و آمد داشتند. در این شعر لفظ کوچ بهر سه معنی بکار رفته است. شعر این است:

«اندر آن ناحیت بمردن کوچ کوچگه داشتند کوچ و بلوچ»/۴۲/۱۲۸

«کوچ» در این جا «ترکی» و به معنی «رحلت و مهاجرت» نیست. بلکه نام کوهی و طایفه‌ای منسوب بدان است و به صورت‌های «کوفج»، «کفج»، «کبج»، «کبج» و معرب آن قفس و قفص آمده است. کوچان به گفته ابن‌حوقل و یاقوت خود را تازی می‌پنداشتند. سینورسکی «احتمال‌قوی» می‌دهد که «از اصل براهوتی بوده‌اند» مؤلف حدود العالم گوید: «کوفج مردمانی‌اند بر کوه کوفج و کوهیانند، و ایشان هفت گروهند، و هر گروهی را مهتریست، و این کوفجان نیز مردمانی‌اند دزدپیشه و شبان و برزیگر...» گفته نگذیریم که براهوییان نیز ایرانی بوده‌اند، در ایرانی بودن بلوچان که سخنی نیست. یاقوت نویسد: «بلوچان مانند کردان طایفه‌ای باشند دارای سرزمین پهناوری در میان پارس و کرمان که دامان کوهستان کوچ باشد. مردمانی هستند دیر و نیرومند و شماره‌شان بسیار است و از کوچان نترسند، دام‌داری کنند و در چادرهای پشمی زندگی کنند و از بیگانگان پذیرایی بجا آورند و راهزنی نکنند و مانند کوچان کسی را نکشند و هیچ کس را رنج نرسانند.» در پارسی «کوفج»: کوه‌نورده معنی میدهد.

هم از پهلوی پارس، کوچ و بلوچ      ز گیلان جنگی و دشت سروچ

در صفحه ۶۲ لغت فرس مصحح اقبال این بیت به نام کسایی و شاهد «کوچ»

قرار گرفته است، ولی در حاشیه نسخهٔ «ج»: عنصری دارد. در هردو چاپ (دبیرساز و سنجایی-صادقی) به نام عنصری آمده است. لغت‌نامه پای بلوچ به نام عنصری و در کوچ به نقل از «لغت فرس مصحح اقبال» به نام عنصری آورده است، در صورتی که در این یک، نسخه «ج» به عنصری نسبت داده که آن هم در حاشیه ثبت است. صحاح-الفرس هم به نام عنصری آورده است. در دیوان عنصری ندیسم. استاد نفیسی در احوال و اشعار رودکی (ج ۳ ص ۱۲۱۴) آن را به کسایی منسوب داشته است. علامه دهخدا که بیت مزبور را شاهد جعد آورده نمی‌یادداشتی مضبوط در حاشیه همان صفحه مینگارد: «این شعر به کسایی نیز منسوب است و کوچ مصراع دوم بی‌شک مراد قبیلۀ قفص است و کوچ مصراع اول تناسبی با معنی جعد و کوف ندارد و باز معنی قفص انطباق می‌نماید. مع هذا ممکن است یکی از معانی لفظ کوچ بقصد ولی این شاهد این مقصود را نمی‌رساند». در لغت فرس «دزدگه» ضبط است. رک: مقالهٔ سنج دکتر علی‌اکبر جعفری دربارهٔ «بلوچ» مجلهٔ سخن، دورهٔ ۱۴-۱۵. برهان. تاریخ سیستان و یادداشت بهار. سرزمین‌های خلافت شرقی. سیرالملوک یا سیاست‌نامه. سفرنامهٔ ناصر خسرو. شاهنامهٔ فردوسی.

ص ۱۰۶ س ۱۵ - «لاد=لادن. نام کیفیت خوشبوه

لادن گلی است که پس از کشف آمریکا، وسیلهٔ اروپائیان به میهن ما رسیده است. پس قدمتی هزار ساله در ادب پارسی نمیتواند داشته باشد. از کسایی و منوچهری که گوید:

ببریزد از درخت ارم کافور      بخیزد از میان لاد لادن

رک: هرمنامه. پورداود. ص ۱۵۸ - ۱۶۶

ص ۱۰۸ س ۱۶ - «معلم»

مؤلف دوبار به معنی بیت‌های ۱۲۲ و ۱۲۳ ص ۴۱ پرداخته است. یکبار در ص:

۸۸ پای جبریل و باز دیگر زیر همین واژه ص ۱۰۸ س ۲۴ - «منجوق: رک بیت ۲۶۱.

«زین» صفت از برای درفش کیانست.»

ز منجوق زرین درفش کیان      هوا گشته تیره ر روی جهان

«زین» صفت است از برای منجوق. چه «منجوق» - ماهیچهٔ علم و چتر و آن

چیزی باشد که از زر و سیم و غیره راست کرده بر سر علم لشکر و غیره می‌نهند....

غیاث‌الذات.

ص ۱۱۰ س ۱۷ - «نورده»

«نورده» در بیت ۹۳ به معنی «زیبا» است و «نانورده» در بیت ۹۴ و همچنین ۱۸۹

به معنی «نازیبا». نه «نادرخوره» و «درخوره» که ایشان معنی کرده‌اند.

ص ۱۱۱ س ۱۹ - «مملخت: تخته کفش.... و رک: ص: ۲۵ ب ۷۶ - ۷۷ و

معنی آن در همین صفحه.

«اگر از روی طبع مخالفت کنی و در طریق.... چون به نظر ایشان معنی بیت

دوم پیچیده آمده است توضیح آن را لازم دانسته و در نتیجه فکرش از بیت اول

منصرف گشته و ... طمع را و هم بروی را دنیاالیه «وگر خلاف کنی» پنداشته است. در صورتی که این پاره از بیت دوم دنبالهٔ بیت نخست است:

به شاهراه نیاز: اندرون، سفر مگال که مرد کوفته گردد بدان راه اندر، سخت  
وگر خلاف کنی، طمع را و هم بروی بدرد، از به مثل آهنین بود هملغت

راه نیاز فراخ و بی انتهاست. از سفر در آن که جز کوفتگی یاری ندارد بهره‌یز. و اگر برخلاف پندم عمل کنی و از روی آز بروی پای افزارت ولو آهنین هم باشد. پاره خواهد گردید. «هملغت» در این جا «پای افزار» است نه «تخت کفش» که محقق محترم معنی کرده است. چه کسانی را بدین مثل «کفش آهنین و عصای پولادین» نظر بوده است.

در ضمن اگر «تعلیقات» دکتر رواقی را پیش از فهرست‌های کتاب می‌آوردند بهتر بود.

بازی، در متون کهن چستن و شعرهای پراکندهٔ گوینده‌ای چیره در گشاده‌سخنی را فراهم آوردن و آنگاه از واژه‌هایی واگذاشته سخن داشتن، مسلم است که اشتباههایی از این دست هم خواهد داشت. خطاهایی که گاهندهٔ همت دکتر درخشان نتواند گردید.

آینده - مؤلف فاضل کتاب، پاسخی کلی و کوتاه به بخش اول این انتقاد نوشته‌اند که در شمارهٔ دیگر چاپ خواهد شد. همانطور که آقای اداره‌چی یادآور شده رسیدگی به متون کهن و تصحیح اشعار پیشینیان دشوارست و به همین ملاحظه است که آینده مقاله‌ای را به این تفصیل به چاپ رسانید.

ایرج افشار

### بخارای من ایل من

چهل سال پیش می‌گذرد که محمد بهمن‌بیگی آشنای من است و سالهای دراز دوست من. چهل سال پیش از محمد مشیری مدیر «بنگاه آذره» کتاب «عرف و عادت عشایر فارس» (تهران، ۱۳۲۴) را که تازه چاپ شده بود خریدم و خواندم و از تازگی مطالب آن چشم و گوشم باز شد. دریافتم که ایلات و عشایر چه‌گونه زندگی می‌کنند و چه حال و روزگاری دارند.

بیست سال بیشتر از آن روزگار می‌گذشت که با همسرم و دکتر اصغر مهدوی و بچه‌ها، حین عبور از بیابانهای فارس، زیر گردنه‌ای نزدیک قیر و کارزین به سیاه چادری فرود آمدیم که بهمن‌بیگی در آن نشسته بود. او آن زمان مؤسس و همه‌کارهٔ ادارهٔ آموزش عشایری بود. به آنجا آمده بود که از مدرسه‌های عشایری (چادری) دیدن کند. (بقول علامهٔ حلی مدرسهٔ «میاره»). دانش‌آموزها آمدند و آنچه بهمن‌بیگی «بالاداد» (در گویش یزدی به‌معنی دیکته‌کردن است) بر تختهٔ سیاه چوبی نوشتند. شعرهایی هم از



شاهنامه خواندند. خوب معلوم بود که شعرها را با روحیه‌ای دیگر غیر از حالتی که شهریه‌ها می‌خوانند، در ذهن سپرده‌اند. شاهنامه برایشان نمودی از پهلوانی بود. دانش‌آموز کوچولو غروری سرفرازانه داشت ازین که آن اشعار به خون و جانش درآمیخته است.

پاز نزدیک بیست سال گذشت. این بار محمد بهمن‌بیگی را نویسنده‌ای زبردست و شیرین‌قلم و خوش‌بیان و تازه‌پرداز یافتم. شبی گفت فلانی درین دوران بیکاری و دورافتادگی چیزهایی از ایل خود، از یادمانهای خود، از دانسته‌های خود، از دیده‌های خود نوشته‌ام، بگذار یکی را برایت بخوانم. «آله را خواند و دلم را ریود. گفتم یده در آینده چاپ کنم. کمی اکراه و اجتناب داشت. چه نمی‌دانست که تکلیفش چیست نگران بود که همگان و غیرهمگان آن را چه‌گونه تلقی می‌کنند؛ «آله را گرفتم و چاپ کردم. آفرین و ستایش خوش‌ذوقان به گوشش رسید. آوای نادلپذیری از هیچ گوشه برنخاست. دلیر شد و نوشته‌های دیگری فرستاد که همه چاپ شد مگر «قلی» سند. آن هم به زیر چاپ فرستاده شده بود اما چون کتابش را چاپ‌شده دیدم «قلی» را از زیر چاپ درآوردم زیرا کتاب زودتر از مجله منتشر شده بود.

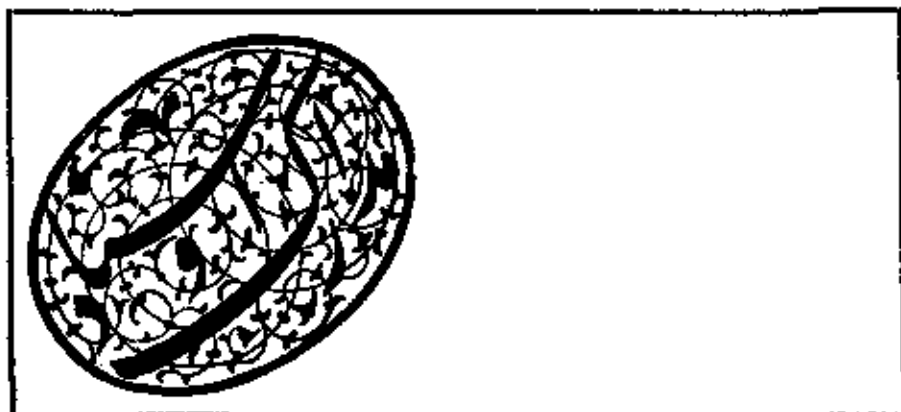
«ایل من بخارای من» مجموعه نوزده تاه از نوشته‌های قصه‌ای، گزارشی، دیداری بهمن‌بیگی است. همه شیرین و دلپذیر و خوش‌زبان و نمونه‌نثرنویسی ساده و زیبا و استوار است. در نوشته بهمن‌بیگی سه خصوصیت ناب هست. یکی آنکه گاهی «رمانتیک» است، اما نه مروج. کلمات سوزناک و عاشقانه، از آنها که برای دوستان دوره نوجوانی از قلمش ریخته می‌شد در همین نوشته‌ها هست اما زنده نیست. خوشایندست. دیگر آنکه طبیعت‌شناس است. بغوبی توانسته است با کلمات ساده و بی‌پیرایه مرغزارها، کوهسارها، لاله‌زارها، گوسفندسراها، آوای پرندگان را به خواننده پشناساند که چه حالتی و صورتی داشته‌اند.

سومین خصوصیت بهمن‌بیگی در قدرت بیان مفاهیمی است که در ذهن دارد و می‌تواند آنچه را می‌داند و دیده است به روشنی و پاکیزگی به صورت کلمات بیجان عرضه کند.

نوشته‌های بهمن‌بیگی شاهنامه منشور ایل قشقایی و بویراحمدی و ممسنی و کهگیلویه است. هرکس بتواند می‌خواهد ایلی بشود و از زندگی سرسام‌آور شهری ببرد و در دامان آن محیط سرشار از طبیعت (همه‌گونه) آرام بگیرد و لذت سادگی و بی‌پیرایگی را دریابد. بخارای بهمن‌بیگی چنان هوایی دارد، ریگت رودخانه «ماربر» همانند «ریگت‌آمو» و گردنه‌های «پیژن» و «دسنگ سنگ» همه کشنده است.

اما افسوس که بهمن‌بیگی خود ساکن یافته و دیگر ایلی نیست. سالهاست که نیست. آن بخت بلند امیر سامانی را ندارد که به بخارای خود بازگردد. از وقتی که پایش به دانشکده حقوق رسید و اداری شد و ریاست یافت معلوم بود که دیگر به ایل بازمی‌گردد.

آفرین باد بر چنین قلمها و فراموش میادا هست بلند بهمن‌بیگی برای آنچه در راه آموزش فرزندان مشا در ایران انجام داد.



ابرج الحفار

## ایران سال ۱۳۲۳ از نگاه عبدالحسین هژیر

عبدالحسین هژیر در سال ۱۳۲۳ نامهای مفصل از تهران به لندن به سید حسن تقی‌زاده می‌نویسد که چون حاوی اطلاعات قابل توجهی واجعبه آن روزگارست چاپ آن ضرورت دارد. ضمناً نشان دهنده خوبی از روحیات و عقاید کسی است که چند سال بعد به نخست وزیری و وزارت دربار رسید و هواهای سیاسی بسیار در سر داشت. به قول یمنانی دوست جوانی او: « جوانی مستعد و فعال و دانشمند و جاه طلب بود. »

هژیر (۱۳۲۲ ق - ۱۳ آبان ۱۳۲۸) فرزند محمد وثوق هماهون<sup>۱</sup> پس از پایان بردن تحصیلات در مدرسه علوم سیاسی به عضویت وزارت خارجه درآمد و به درخواست سفارت شوروی به مترجمی آنجا اشتغال یافت. بعد به دعوت سید حسن تقی‌زاده به خدمت در وزارت طرق منتقل شد و چون تقی‌زاده به وزارت مالیه رفت هژیر را هم به آنجا آورد و عضویت اداره حقوقی و اقتصادی یالت. پدر من که در آن وقت رئیس آن اداره بود در

---

۱- مهدی بامداد لقب او را « وثوق خلوت » نوشته است و من به استناد ضبط محمد صدراشمی در کتاب تاریخ جراید و مجلات در ایران (جلد دوم، ص ۹۱) که روزنامه « پیکان » به صاحب امتیازی پدر هژیر را معرفی کرده است وثوق هماهون آوردم. پیکان روزنامه روزانه بود و بعدها از ۱۱ اسفند ۱۳۰۹ هجتهای دوشماره چاپ می‌شد و تمایلات « چپ » داشت. رساله ابطال الباطل بر ضد تراوداد ۱۹۱۹ به قلم عبدالله مستوفی اجنادین روزنامه نشر شد.

مقاله‌ای که در احوال تقی‌زاده نوشته و در ضمیمه کتاب «سیاست اروپا در ایران» چاپ کرده<sup>۲</sup> در باره هژیر چند عبارتی نگاشته است که نقل می‌شود :

« در آن موقع من رئیس اداره حقوقی و اقتصادی وزارت دارائی بودم . او ( تقی‌زاده ) مرا به این سمت منصوب کرده بود . محمود نریمان که بعداً وزیر شد معاون ... و عبدالحسین هژیر... کوچکترین عضو اداره ما بود... معمولاً پرونده‌های ادارات مختلف دارائی برای حل مشکلات قانونی و اقتصادی به اداره حقوقی و اقتصادی می‌آمد و من آنها را میان اعضاء برای وسیدگی و اظهارنظر ارجاع می‌کردم ...

يك روز دیدم که هژیر مشغول مطالعه پرونده تطوری می‌باشد که من به او ارجاع نکرده بودم و این نخستین بار بود که چنین وضع خاصی را دیدم . پرسیدم این چیست؟ گفت پرونده نفت است که آقای وزیر به من داده‌اند تا گزارشی برای ایشان تهیه کنم . قدری تعجب کردم که چرا این پرونده نزد من نیامده و مستقیماً به او رجوع شده است .

. . . این تنها اطلاعاتی بود که من آن موقع راجع به موضوع نفت پیدا کردم . آنوقت فهمیدم که هژیر باید مورد اعتماد خاص تقی‌زاده باشد که از کنسولخانه روس به وزارت راه آمده و از آنجا با تقی‌زاده به وزارت دارائی منتقل شده و حال هم مستقیماً مأمور مطالعه پرونده مهم نفت شده است . . . ( صفحه ۴۴۰ - ۴۴۱ )

هژیر پس از مدتی به بازرسی دولت در بانک ملی منصوب شد و زمان جنگ جهانی برای امور مالی و بانکی به انگلستان سفری کرد و در باره این سفر صحبت‌هایی در جرائد و معارف پیش آمد و گفته شد که ظاهر سفر او غیر آنچه بود که بدان مأموریت یافته بود . نخستین بار در کابینه فروغی به وزارت پیشه و هنر و بازرگانی رسید و پس از آن در چند کابینه بعدی ( بجز مسنهای کوتاه ) نیز وزیر راه ، کشور و دارایی بود تا در اول تیر ۱۳۲۷ نخست‌وزیر شد . ولی حدود پنج ماه پیش دولتش نپایید . سمت بعدی او وزارت دربار بود و درین مقام کشته شد .

هژیر ذوق ادبی داشت و فارسی را استوار می‌نوشت . مدتی با همکار سیدفخرالدین شادمان سردبیری روزنامه طوفان هفتگی را برعهده داشت و با فرخی بزدی کلر می‌کرد . در همین دوره بود که با حبیب یغمایی آشنایی یافته بود . از مقاله‌های هژیر و سبک انشاء فارسی « ( طوفان هفتگی شماره ۱۱ ، ص ۴ - سال ۱۳۰۷ ) » و « جان التون » ( مجله مهر

۲- ترجمه ضیاءالدین دهشیری . تهران . ۱۳۵۸ .

سال اول ۱۳۱۲/۱۳ صفحات ۳۳-۳۵) و در راه ولیمهدی عباس میرزا (مجله مهر سال اول صفحات ۷۰۷-۷۰۹) نام برده می‌شود.

کتابهایی که ازو به چاپ رسیده عبارت است از :

- حافظ تشریح ، ۱۳۰۷ در ۲۳۰ صفحه (بترتیب و تقسیم ابیات از روی مضامین)

- تاریخ ملل مشرق و یونان (ترجمه از آلبرماله و ژول ایزاک) ، ۱۳۰۹ در

۳۳۶ صفحه .

- تاریخ ترون وسطی یا جنگ صد ساله (ترجمه از آلبرماله و ژول ایزاک) ، ۱۳۱۱ در

۳۲۸ صفحه .

- با پترزبورخ تا قسطنطنیه. لندن، ۱۳۲۲ در ۱۰۰ صفحه (راجع به روابط دربار

ایران با دو دربار روس و عثمانی از ظهور صنویه تا مرگ نادرشاه).

هزیر علاقه زیادی به جمع آوری استاد و مدارك قلمی داشت و ظاهر آ این علاقه

برای نگارش تاریخ دوره قاجاریه بوده است و گوشه‌ای از آن همان کتاب « با پترزبورخ

تا قسطنطنیه» است که در لندن به چاپ رسانید. (در همان دوره‌ای که به آنجا به مأموریت

رفته بود).

پس از کشته شدن او چهار یا پنج مجموعه از اسنادی که او جمع آوری و تجلید کرده

بود (در دخترهای رحلی) میان سالهای ۱۳۳۲-۱۳۳۵ به دست مرحوم نصرالله سیوسی

(منیر کتابفروشی مرکزی) افتاد و من آنها را برای کتابخانه دانشکده حقوق خریدم و

اینکه در مجموعه نسخه‌های خطی دانشگاه تهران نگاهداری می‌شود و از جمله آنها آنقدر

که به یادم مانده است مجموعه‌ای بود از احکام و فرامینی که احتشام‌الدوله از ناصرالدین

شاه دریافت کرده بود و یکی از آنها مربوط می‌شد به چگونگی هزل امیرکبیر و دستورهایی

که شاه پس از آن واقعه برای حکام فرستاده بود و آن را در بیوست کتاب امیرکبیر تألیف

عباس اقبال چاپ کرده‌ام.

اینکه سندی که از خود هزیر چاپ شدنی است و برای رسیدگی به تاریخ ایران در

سالهای جنگ جهانی دوم سودمند خواهد بود چاپ می‌شود و آن نامه اوست به قی زاده.

\*\*\*

۱۴ اسفند ۱۳۲۳

قربان حضورت محرم

مرقومه ۲۳ دی ماه زیارت شد. از اظهار مرحمت جنابعالی و لطف و محبت بپکران

سرکارعلیه خانم تا عمر داوم ممنون و متشکرم و حقیقه هر وقت که آن درجه التفات و

توجه را از خاطر میگذرانم غرق خجالت میشوم. انشاءالله وسیله‌ای برای اینکه از این

خجالت بیرون بیایم فراهم بشود.

از اینکه زندگی در آن صفعات راحت و خوش نیست مختصری مرقوم فرموده بودید ، و البته بنا بر آنچه هم که از اخبار برمی آید دو طهران هم میشود ناراحتی و صدمات زندگی را در آنجا حدس زد و حقیقت باید گفت که این جنگ بی امان حوصله همه مردم را سر برده و عاقبتش هم معلوم نیست.

### وضع دنیا

جای کمال افسوس است که بعد از پنج سال ونهم هنوز مردم و سکنه انگلستان شهب و روز خیال فارغ نمانند و در خواب و بیداری باید تسلیم قضا و قدر بشوند. معلوم میشود سرنوشت بشر چنین است که از بدو خلقت تا روز قیامت ناچار باید تسلیم قضا و قدر باشد، نهایت آنکه هر روز از راهی.

به هر صورت اگر برای سعادت هزار قسم تعریف و تعبیر قائل بشوند و در هر کدام آنها هزار رخنه و خلل وارد کنند شاید تعریفی که کمتر میرود ایراد بشود و یا آنکه اگر هم مورد ایراد باشد باز بدلیل حسن و عیان نام سعادت آسانتر بر آن صدق کند این تعریف خواهد بود که سعادت جز آسایش خیال نمیتواند باشد .

اگر چنین است تصور نمیرود امروز آسایش خیال در پشت و روی زمین مصداق داشته باشد، مگر در مورد کسانی که به غفلت یا تفاعل در مدت کوتاهی این سعادت رامیهمان خود کرده باشند و با این وصف جای حیرت است که نوع بشر قرنهای دنبال ترقی بدود و حاصل زحمت میلیونها نفس درین راه عاقبت این بشود که فرد فرد مردم دنیا با باید از راه غفلت و تفاعل مختصر آسایش خیال و بالنتیجه سعادت بی جهت خود دست و پا کنند و یا آنکه درین جهتی که با وسایل گوناگون علمی همه گونه وسائل عذاب و عقوبت دو آن فراهم است بسوزند و بسازند .

بینی و بینانته این نتیجه فاسد احتیاج به این همه کوشش نداشت و غفلت و تفاعل دو هزار سال قبل هم سهل المؤمن تر و هم مفیدتر بود. بدتر از همه اینکه درین داستان حزن انگیز همه دول و همه افراد چه بخواهند و چه نخواهند باید دخیل و شریک باشند و دستگاه را طوری پیله اند که هیچکس نمیتواند بگوید من چشم امید بی آن ندارم و چیزی از آن نمی خواهم، پس لااقل شر آن را بر سر من خراب نکنید زیرا که بنا به مثل قدیمی خودمان خواهند گفت « آتش کشک خالته بخوری پاته نخوری پاته . »

### ایران حکومت ندارد

در ایران عجاله از آن گونه مشکلاتی که خواب و راحتی را بر سکنه انگلستان محروم کرده است وجود ندارد . لکن هزار قسم مشکلات و صدمات روحی و جسمی دیگر بر همه مردم مستولی است، بطوری که باستانی یک مشت مردم « بغو بریده » و « پاردم سائیده »

خالق خدا مدام از صبح تا صبح دیگر همه برزخ طی میکنند و نمیدانند چرا !  
به نظر مخلص علت اصلی بسیاری از مصیبت‌های مردم ایران اینست که در ایران  
مطلقاً « حکومت » وجود ندارد. زیرا که هیچک از خواص وضعی « حکومت » که در قرون  
مختلفه در نقاط مختلف دنیا دیده شده است درین دستگاهی که در ایران بنام « حکومت »  
مشغول است مصداق ندارد و بدبختی این است که روز بروزم بلتر میشود .

مخلص توقع ندارد که در ایران امروز حکومت دستگاهی باشد که حق ضمنا را در  
برابر اقویا محفوظ بدارد ، یا آنکه تبدیلی در اوضاع ناحق اجتماعی بعمل بیاورد ، یا  
تشویقی از صحت عمل و فداکاری بکند و غیره . بلکه عیب اساسی حکومت ما این است  
که اولاً بدون اغراق هیچ چیز در دستگاه شرط هیچ چیز نیست . یعنی به درستی هم ایراد  
میگیرند، به تقلب هم اعتراض می‌کنند . ایراد به درستی از این راه است که با زهد خشک  
نمیشود عرادهٔ امور را بحرکت آورد ( یعنی اگر خودت نمیدزدی و نمیری کار بسیار خوبی  
میکنی . زیرا که سهم ما از خوان یقما بیشتر خواهد شد . اما اگر حاضر نیستی بامضاء و به  
اقدام تو ما بخوریم و ببریم دنبال زهد خشک برو و ما را فراموش کن ) ، و اعتراض به تقلب  
موقمی است که مرد متقلب با دست دیگر مشغول بند و بست شده و معترض را در آن کار  
راه نداده است و چون دو سنگ بر جیفه‌ای به سر نبرند از صبح تا شام قریب اعتراض بلند  
است تا يك متقلب بر خیزد و دیگری جای او بنشیند و این تسلسل میرود تا به دور برسد  
و باین جهت تمام اشتغال عموم مقامات و افرادی که در امور سیاسی مداخله دارند بدون  
هیچ استثنائی مدام همین است که یکی از کسانی را که در دستگاه حکومت سمتی دارند عوض  
کنند و باز بدون هیچ استثناء یگانه علت عموم این تغییرات همان غرض شخصی است .  
اما بهانهٔ آن باز بدون هیچ استثناء مصالح عامه است . منتهی چیزی که ابتدا در خاطر  
هیچکس خطور نمی‌کند باز همان مصالح عامه میباشد و تمام این بکن و بپوشها را علت  
فقط متصادمهٔ منافع شخصی افراد و اشخاص قلیلی است که مکان این کشتی شکسته را در  
دست خود گرفته‌اند .

### متنفذین و پولدارها

امروز يك عده متنفذ و پولدار تمام چرخهای مملکت را بضرر عامه مردم میگردانند  
و بلاتردید این طرز حکومت که موجب فلاکت عامهٔ مردم شده است جز قبایلی ملك و فزای  
ملت نتیجهٔ دیگر نخواهد داد . اما تفاوتی که این حکومت فعلی با سایر حکومت‌های بد دنیا  
دارد این است که در سایر حکومت‌های بد غالب این بود که فرماندهان به بقای خودشان  
ملاقمتمند بودند و جهد میکردند که ملت و مملکتی باشد تا آنها حکومت خود را بر آن  
تعمیل کنند، لکن در وضع فعلی ایران هیچکس نکر اینکه ملت و مملکتی باشد نیست، بلکه  
فقط انتفاع مادی آنی خود را طالب است.

بهمین جهت در حکومت‌های بددینا معمولاً اصولی بوده است که مأمورین اجرا تکلیف خود را میدانستند . اما در حکومت فعلی نه تنها اصولی نیست بلکه مضحک این است که آمرین زبانی خود را عاشق دلدادۀ اصولی معرفی میکنند که درست با توقعات آنها از مأمورین متباین است و بعد از آن هم که انتفاع خود را از مأمورین بردند آنها را بهانه اینکه از اصولی که متضمن خیر مردم و مملکت بوده است منحرف شده‌اند از کاربرمی دارند و حال آنکه آمر و مأمور و تماشاچی همه میدانند که این بهانه‌ها ظاهرسازی است .

وضع حکومت ما امروز درست‌شبهه به آن است که ناصرالدین‌شاه پادشاه مطلق‌المنان حاج علی‌خان را در ملاء عام بخواند و شرحی در خدمت‌گزاری میرزا تقی‌خان برسر جمع بگوید و فرمانی صادر کند که به کاشان برو و میرزا تقی‌خان را با تجلیل به طهران بیا که به صدارت مشغول شود . بعد در پنهانی او را شفاهاً به قتل میرزا تقی‌خان فرمان دهد و ضمناً با گماشتن شواهد و تحصیل مدارک معلوم کند که حاج علی‌خان او را کشته و در مراجعت باز در ملاء عام شواهد و مدارک را بر او ارائه دهد و به عموم حضار ثابت نماید که او خلاف رأی سلطان کرده و ایران را از وجود مردی بی نظیر معروم ساخته و باین جهت واجب‌القتل است و به امر او فی المجلس حاج علی‌خان را نابود کنند .

یک چنین حکومتی که پایه‌اش همه ظلم و غدر و مکر و حيله باشد آنهم نه تنها در برابر مردم، بلکه دربارهٔ مأمورینی که باید دستورات حکومت را اجرا کنند مسلماً دوامش از حکومت ناصرالدین‌شاه هم کمتر خواهد بود . زیرا که در حکومت ناصرالدین‌شاه لااقل حاج علی‌خان بقین داشت که به ولی‌نمیت خود خدمت کرده و او قدورش را خواهد داشت و حال آنکه در حکومتی نظیر حکومت فعلی ایران نه تنها میرزا تقی‌خان نابود میشود و نظیرش به وجود نمی‌آید ، بلکه حاج علی‌خان هم پیدا نمیشود و مخلص نپیدانم در حکومت ظالمانه‌ای که میرعصب هم پیدا نشود چگونه آمدی به بقای آن میتوان داشت .

و فی‌الواقع وضع امروز ایران همین است . برای هیچ کار، چه خوب و چه بد، نه آمر بی‌غرض و فهمیم در کار است نه آمر مغرض و عاقل، نه مأمور مطیع و فرمانبردار . یعنی حکومتی داریم که هیچکس جکمش را نمیخواند و تمام افرادی که در درجات مختلف کار حکومت تشسته‌اند همه مشغول بستن بار خودشان هستند .

### « قلق » مأمورین

معروف است که در زمان ناصرالدین‌شاه یکی از فراتان شاهی که اغلب او را برای وصول مالیات نزد حکام می‌فرستادند بر سر « قلق » خود کارش یا حاکم به مشاجره میکشید تا آنجا که قرار شد در حکمی که باو می‌سپارند که برای وصول مالیات موجود مبلغ « قلق »

اوراهم معین کنند تا کار بدون اشکال بگذرد ، از آن بعد معمول آن فراش این شد که بهر جا که او را میفرستادند او حکم را ارائه میداد و میگفت غرض اصلی من این است که شما زودتر « تعلق » مرا بدهید والا مالیات را چه بدهید و چه ندهید من معطل نمیشوم و فوری برمیگردم . زیرا که من مستحق « تعلق » خودم هستم نه مستحق مالیات دولت .

امروز بلا استثنا تمام مأمورین دولت مستحق « تعلق » خودشان هستند و پس ، باز اگر مستحق حقوق خودشان بودند کار آفتاب سخت نبود ، اما عیب این است که حقوق دولتی را ملك « تعلق » خود میدانند که بی دردسر میرسد ، ولی آنچه باید از آن بابت تلاش کنند همان « تعلق » است که باید از خارج برسد و برای این مقصود مدام مشغول زد و بند و توطئه هستند و آنچه را که در خیال خود نمی گذرانند انجام دستورات دولت است . به همین جهت همه دستگاه دولت و امانتده [ است ] و ابدأ دلسوز و اهتمام معنی کلمه صاحب ندارد . مالیاتها به درجه ای کسر کرده که عنقریب جز قرض چاره دیگری نخواهند داشت . البته تاکنون هم مقدار هنگفتی از بانک ملی قرض کرده اند و مکرر از شرکت نفت ایران و انگلیس مبالغی بعنوان مساعده گرفته اند . لکن این بار مسلماً صحبت از استقراض خارج خواهد بود ، آنچه نمیدانم که آیا خارجه بما بدهند یا نه . اگر وضع بهمین منوال باشد ناچار همان ترقیبات قدیم که می گفتند اگر فلان امتیاز را بدهید حاضر خواهیم شد سی چهل هزار تومان قرض بدهیم والا فلا ، تجدید خواهد گردید .

### راه و راه آهن

کارهایی که متفقین برای حمل جنس به روسیه داشتند کم کم روبرو به تحقیر رفته و عنقریب خاتمه خواهد یافت . در حدود سی هزار نفر عمده در راه آهن مشغول این کار بودند و عمده زیادی هم در امور دیگری از قبیل ساختمان شوسه و آسفالت کاری و غیر اینها که البته همه بیکار خواهند شد و معلوم نیست از کجا باید معاش کنند .

بدتر از همه خود راه آهن است . مدتی صحبت بود که امریکاییها قبل از عزیمت خود مقدار زیادی از آنچه را که برای بندر و راه آهن آورده بودند بما خواهند داد . لکن بحال آنچه شایع است این است که البته بنادری را که ساخته اند غراب نخواهند کرد تا مصالح آن را ببرند . ولی اگر دولت لکوموتیو و واگون و جرثقیل وسایر لوازم کار را لازم دارد باید بپردازد و مسلم است که امروز دولت پولی ندارد که از این چیزها بپردازد .

از طرف دیگر هنوز هم هیچگونه قراردادی در باب استفاده از راه آهن با امریکاییها نداریم . قرارداد پاراف شده و امضاء شده ای که با انگلیسها داشتیم به همان حال لاتکلیف باقی است . بنابراین مبالغ گزافی که ما خود را از بابت حمل اجناس به روسیه طلبکار میدانیم معلوم نیست کسی بما بپردازد .

بعلاوه الان که دولت برای مخارج آبی خودش معطل است معلوم نیست ماهی دو



سه میلیون تومان که لاقط برای نگامداری خط آهن و مزد کارکنان آن لازم است از چه محلی باید تهیه شود . بنابراین نه تنها مخارجی که قبل از شهریور ۱۳۲۰ برای رسانیدن خط آهن شاهرود به مشهد و خط آهن میانج به تبریز و خط آهن قم به یزد شده بود هدر رفته ، بلکه خود این خطوط موجود هم در معرض ویرانی خواهد بود و همین حال را خواهد داشت راههای شوسه ما .

### کارخانهها

اما کارخانههای ما صورت عجیبی دارد . باین معنی که امر دائر است باین که آنها را به نین بعضی به چند نفر تاجر پرهول متنقد باچاره واگذار کنیم تا در ظرف چند سال شیرۀ آنها و شیرۀ مردم فلکزده را از محصول آنها بکشند و بعد يك مشت آهن پاره را بدولت برگردانند ، و یا اینکه آنها را بهمین حالت که هست دولت در دست خود نگاه دارد . اما حالت فعلی آنها این است که جمع کثیری بهريك از این کارخانهها چسبیدهاند و در واقع کارخانهها را غارت میکنند . باین معنی که نه این کارخانهها به این مقدار عضو احتیاج دارد و نه گنجایش آن را دارد که حقوق و اجرت اعضاء و عمله آنها تا این درجه گزاف باشد . و تازه قطع نظر از این دو عیب این اعضاء بستکاری متفلسفین خارج کارخانه هم از جنس کارخانه میزدند و هم در خرید و فروش مواد اولیه و محصول کارخانه تعدی میکنند تا آنجا که این کارخانهها با اینکه درین چند سال اخیر قیمت اجناس در ایران بیست برابر سی برابر شده است بازهم مرتباً ضرر میکنند . اما هیچکس قادر نیست دست پترکیب این کارخانجات بزند و ترتیبی بدهد که جلوی این ضررها گرفته شود ، یا اینکه لاقط کاری بکنند که میزان ضرر معلوم و علت آن معین شود .

و بهترین مثال آن این است که خود مخلص موقمی که در وزارت صناعت بودم کمال جد و جهد کردم و باین و آن زد و خورد نمودم ، تا فقط در يك کارخانه صابون سازی ترتیبی دادم که محاسبات دوطرفه برقرار شد و مثل همه کارخانههای اروپا هفته به هفته بیلان آنرا میدادند و عمل کارخانه درست در آن معلوم بود و در دو ماه آخر يك سال مزبور این ترتیب برقرار بود . لکن بمحض اینکه مخلص از آن وزارت خانه رخصت فوری راهبری به آقای پسر ، که بجای مخلص منصوب شده بود دادند مینی بر اینکه از این طرز محاسبه ما سر در نمی بریم . ایشان هم موافقت کردند که محاسبات بصورت سابق برگردد و برگشته . و الان دو سال از این امر میگذرد و هیچکس نرسید چه بود و چه شد و علت آن چه بود . با این وصف تصور میفرمائید هیچکس ب فکر کار اساسی بیفتد ؟ چون بشر هیچوقت کار عبث حاضر نیست بکند و از زحمتی که میکشد یا باید نتیجه شخصی حاصل باشد یا نتیجه عمومی . اگر مخلص عشر زحمتی را که فقط در راه تبدیل محاسبات کارخانه صابون سازی کشیدیم

به سبک و ...<sup>۱</sup> فعلی در راه امری که منفعت شخصی داشت می کشیدم چند صد هزار تومان فائده آن بود. اما از لحاظ مصالح عمومی هم که نگاه کنیم بیک گردش قلم زحمات یکسانه بهدر رفت. مثل اینکه هیچ نبود. پس درین صورت کاری بوده است اساساً باطل و بیهوده. از این مضحکتر وضع چند کارخانه دولتی است که اصلاً کار نمی کنند. مثل کارخانه روغن کشی و رامین که مبالغ گزافی صرف تأسیس آن شده، لکن بیفایده اینکه مواد اولیه نداشته است بکلی خوابیده. اما ضرر دولت باینجا ختم نمی شود. باین معنی که هر چند کارخانه خوابیده، لکن رئیس کارخانه و معاون و رئیس «بهره برداری» و «کارپردازی» و «کارگزینی» و حتی عده کثیری عمده حقوق و اجرت خود را میگیرند، و حتی از این مضحکتر هم هست. یعنی هر چند هفته یک بار عملاً این کارخانه‌ای که خوابیده است «اعتصاب» میکنند که مزدیمان کم است و مأمور وزارتخانه میرود تصدیق میکند که حق دارند و مبلغی بپردشان اضافه میشود.

### وضع دکتر میلسپو و مالیات

باین وصف که ملاحظه میفرمائید تمام مؤسسات بهره برداری مملکت ضرر میکند و مالیات هم وصول نمیشود و دکتر میلسپو هم که هر چند تا حدی در نتیجه خرابی اوضاع مملکت ما در این اواخر زیر بار توصیه و اعمال نفوذ میرفت، لکن مسلماً حاضر نبود بقدر خودمانها گفته این و آن را اطاعت کند، بالاخره معزول شد و از ایران رفت و حالا تمام دست خودمان است تا آنجا که عنتریب مالیات بر عایدات یا رسماً بصورتی درخواست آمد که صاحبان عواید سرشار معاف شوند و یا آنکه عملاً این قبیل اشخاص چیزی نخواهند پرداخت و در نتیجه عواید مملکت فقط منحصر بمبائلی خواهد شد که طبقات ضعیف باید بدهند و مسلماً آن مالیات کفاف این نوع مخارج را که جز عنوان غارتگری عنوان دیگر به آن نمیتوان داد نخواهد نمود، و از این جهت جز فرض راهی نخواهد ماند و امتیاز هم مسلماً دنبال آن خواهد بود.

هنوز دکتر میلسپو بامریکا نرسیده است، لکن از درخواستهای پرداخت وجوه ادارات چندین ستون تشکیل گردیده و پولی نیست که بکسی بپردازند. بنابراین باز بوضع چندسال قبل بر خواهیم گشت که معلمین پانزده روز، بیست روز سرکار نمی رفتند و اینجا و آنجا جمع میشدند و عریضه و تلگراف میفرستادند تا یک ماه از پنج شش ماه حقوق معوقه آنها پرداخته شود. اما امورات اقتصادی که اینهمه علم و لمن کردند و نفس و نامرأ به آمریکائیا دادند بعد از عزل میلسپو نیز در همان مجرای کج و بد متابعت خود سیر میکنند. باین معنی که نه ترقیب کار معلوم است، نه عواید دولت از این راه تأمین میشود. فقط یک عده معینی می برند و میخورند و حمل اسلحه قاچاق میکنند و دوبازار به اضعاف قیمت می فروشند.

در جلوی دکانهای فروش سه مترچیت یا یک کیلو شکر زرد ، مردم مثل سال قحطی در جلوی دکان نانسوائی جمع میشوند و بعد از یک روز اذحام و معطلی دست خالی برمیگردند. این حال مرکز است . اما در دهات اصلاً دولت خود را مشغول نمی‌داند که ضروریات زندگی اهالی را توزیع کند. مردم ده باید یک ذرع چیت را بیست تومان و یک کیلو شکر را دوازده و پانزده تومان بخرند و مأمورین دولت هم رقم تملک جان و مال آنها را در دست دارند و علاوه بر همه اینها فریاد ناامنی هم از مردم طهران تا اقصی نقاط مملکت بلند است و اتحادیه ایلات و عشایر هم در شرف تجزیه مملکت است.

### ناراضی و حزب توده

پیداست با این وضع که همه مردم از هر جهت به جان رسیده‌اند، چگونه دور هر علمی که نشانه علم رضایت باشد جمع نخواهند شد ، و در چنین موقعی است که حزب توده در اطراف مملکت فریاد علم رضایت را بلند کرده و چه دولت بخواهد و چه نخواهد مردم را دور خود جمع کرده و بعدها هم بیشتر جمع خواهد نمود. زیرا که در چنین روزگاری اگر دولت فی الواقع هم قوه و قدرت کافی داشت به صرف اعمال قوه نمی‌توانست جلوی اجتماع مردم ناراضی را بگیرد ، بلکه اقدام فوری و تدبیر وافی برای رفع موجبات علم رضایت مردم لازم بود، چه رسد به امروز که دولت نه تنها اقدامی نمی‌کند، بلکه قوه و قدرت هم ندارد و هر قدم کوچکی هم که بخواهد برای رفع حاجت عامه بردارد چون ناچار موجب ضرر افراد متنفذ خواهد بود ، از پیش معلوم است که منجر به علم موقتیت خواهد گردید. بعلاوه یکی از بلاهای میرم گرانی همه چیز است به این معنی که ملاکین بزرگ و صاحبان کارخانه و تجارت و ثروتمند بهیچوجه حاضر نیستند تخفیفی در منافع سرشاری که سالهاست میبرند بدهند و در این موقع وقتی بنا شد کارگری که در یک مدت محدود از روزی پنج تومان ، روزی بیست تومان داشته است، بمناسبت تعطیل کارهای متفقین بکلی بیکار شود و قیمت اجناس تقریباً همان باشد که بود خدا عالم است که برای تأمین زندگی خود و خانواده‌اش چه نخواهد کرد. این است که سرتاسر زندگی امروز ایران جز بغض و کینه و فحش و حمله نیست و هر روز فریاد ما نان و زندگی می‌خواهیم از همه جا بلند است.

در دوره مظفرالدین شاه فقط برای مخارج دربار و دولت معطل بودند و مدام قرض می‌کردند و امتیاز میدادند، اما امروز البته برای مخارج دولت به اضعاف مضاعف احتیاج بوجه دارند و محل آن نیست . ضمناً عیب دیگری هم پیش آمده که آنروز در کار نبود، یعنی مردم و کارگرو عمله هم مدام دولت را مشغول میدانند که بجهت آنها کار فرام کند و گرانی هم از حد گذشته است ، با این وصف آیا تصور می‌فرمائید راهی خواهد بود جز آنکه دولت دوباره بهمان خط امتیاز و قرض بپشتد .

شاید مخلص بیجهت بدین شده‌ام و انشاءالله چنین باشد، ولی آنچه مخلص می‌بینم این است که چراغ خاموش است و آسیاهم نمی‌گردد و متأسفانه وضع طوری است که اساساً قابل علاج هم بنظر نمی‌رسد و یا تغییر اشخاص هم تا ریشه درد بجای خود باقی باشد هیچ امید بهبودی نیروود و قلع ماده هم آنچه بنظر مخلص می‌رسد نه وسیله‌اش فراهم است و نه اصلاً کسی تاکنون درین صدد برآمده است. بطور خلاصه علی‌الظاهر برای این مملکت راه گشایش مسدود است تا خدا چه بخواهد.

### وضع و حال خودم

اینکه در مرقومه مبارک نوشته شده بود که انشاءالله از بیکاری به مخلص بد نمی‌گذرد البته بدیهی است که معاش کسانی امثال مخلص که هیچگاه اندوخته‌ای نداشته‌ام و باید از خدمت دولت بگذرد در موقع بیکاری مختل است، لکن با توضیحاتی که در باب اوضاع مملکت به عرض رسانیدم اگر خدمت عالی عرض کنم که با وجود این اشکال معاش آن هم درین گرانی هر روز صبح که برمی‌خیزم وقتی که می‌بینم شغل دولتی ندارم از ته قلب خدا را شکر می‌گویم قطعاً باور خواهید فرمود که بقدر خردلی مبالغه نگفته‌ام.

مخلص هم خود تجربه کرده بودم وهم عموم رفقا تأیید می‌کردند که اعصابی به سختی پی‌لود داشتم و در حالم و خودداری کمتر کسی از همدربان مخلص به پای مخلص می‌رسید لکن دو سال وزارت بی‌مسمی بطوری اعصاب مخلص را سست و ضعیف کرده که اکنون به اندازه جوشی‌ترین مردم هم تاب و تحمل ندارم و اختلال مزاج مخلص به حدی بود که ملاحظه فرمودید پس از شش ماه توقف در نندن هنوز هم به حال عادی برنگشته بود.

همه مردم در اوقاتی که مصدر کار هستند، آن‌هم بخصوص کار خطیری که وزارت باشد، از فائده و غایدهی سرشار و تعظیم و تکریم مردم فرجه می‌شوند. آمده می‌خواهند و برای ایام بیکاری ذخیره‌ها می‌گذارند. لکن مخلص بر اثر فشار زیاد کار و دلسوزی بیهوده و ناملایمات مختلف و فراوان زرد و نحیف و لاغر شدم و حتی خواب هم از مخلص سلب شد و بطوری که ملاحظه فرمودید هر قدر هم معالجه کردم مفید نیفتاد. لکن در نتیجه شش‌ماه بیکاری که البته همیشه هم خواه و ناخواه در این خیال بودم که بالاخره برای اداره امور معاش خود چه باید بکنم، باز چون ناملایمات وزارت را نداشتم رویهم‌رفته حال مزاجم خیلی خیلی از سابق بهتر شده است و حتی مرتباً در شبانه روز یکی دو و بعضی اوقات سه ساعت بیشتر می‌خوابم و خودم حس می‌کنم که بدون اینکه دوا هم بخورم حالم بهتر است. البته هنوز هم کاملاً حالم بجا نیامده است. لکن هر وقت پیش خود فکر می‌کنم از جان و دل به کسی که باعث شده است مخلص شش‌ماه بیکار باشم دعا می‌کنم و اکنون یگانه دهائی که در حق خودم به درگاه خدا دارم این است که طوری اسباب فراهم بیاید که فدوی تا هر دیگر مجبور نشوم برای معاش خود در دستگاه حکومت ایران شغلی

بپذیریم و بالفعل تأسف مخلص فقط آن است که هنوز راهی پیدا نشده است که این آرزوی ارادتمند از آن راه تأمین شود .

چون بعد از این مدت خدمتی که اگر هیچکس نداند بین خدا و خودم مسلم است که خالصاً مخلصاً و حتی بیش از وسع خود کوشیده‌ام، اکنون نه فقط بی اجر و بی اندوخته‌ام بلکه يك مشت حسود بدگو هم دارم که مدام به اشاره و کنایه و چشم و ابرو بد گوئی می‌کنند . به اصطلاح در دوره جوانی چه گلی از این بوستان چیدم که بعد از این بخواهم گلاب آن را بگیرم .

درین مملکت باید به کسانی دست مریزاد گفت که بالاتر از هر ترك و قاتاری تمام نوامیس و مقاسات مملکت را با زیجۀ خود کردند و از تمام شهوات انسانی و حیوانی برخوردار شدند و امروز هم هر جا که صحبت می‌شود طوری درباره آنها داد سخن می‌دهند که گویا از سلمان فارسی و علی بن ابیطالب هم در عهد خود پیشی گرفته‌اند و اساساً نه فقط فیما بین آنها با کسانی که بلااستثناء در تمام فضائل و صفات حمیده بر آنها سر بوده‌اند فرقی قائل نمی‌شوند، بلکه آنها را بر همه کس تفضیلت می‌نهند... و از اشتباه کاری است. البته از اشخاص می‌گذرد، لکن برای اشخاص خوب که همه گونه مشقت را به خاطر مملکت و ملت و حسن خلق و حقیقت بر خود سهل شمرده‌اند این درد نگفتنی و داغ دل باقی می‌ماند که زحمتشان در راه مملکت بی‌حاصل بوده و بر آنها حتم است که با این راه دروغ‌عمومی منزل آخر این ملت جز فنا و نابودی نخواهد بود .

### مطالب جراید

باری درین باب بیجهت تصدیح دادم و معذرت می‌طلبم که عبار کدورت ضمیر عالی را لطیف‌تر ساختم . لکن بیشتر مقصود توضیحی در باب کلیۀ امور ایران بود تا اگر گاهی به سع عالی رسانیده باشند که در جراید ایران مطالبی بر از غرض و مرض و ساقی از کمال بی‌انصافی درباره جناب عالی درج شده یا می‌شود اصلاً اهمیتی برای آن قائل نباشید و خاطر مبارک را مطلقاً متوجه اینکه مطالب مزبور چه بوده است نفرمائید. زیرا که بقدری اوضاع فعلی ایران خراب است که این مطالب و جهاً من‌الوجه لایقی اهمتا نیست و ارزش آن را ندارد که انسان حتی يك دور آن را بخواند یا با شنیدن کیفیت آن چند دقیقه وقت خود را تلف کند .

لکن چون در مرقومۀ عالی اشاره‌ای شده بود که مایل هستید هر چه از این قبیل نوشته شده باشد به عرض عالی برسد بطور مختصر حضور عالی عرض می‌کنم که البته آنچه درین باب نوشته بودند خیلی متصل و مکرر نبود، بلکه مطالبی بود که بنا به مقصود معین یکی دو بار مشتعل شد و بعد خواهید و حالا مدتی است یکلی خاموش شده است.

### حزب توده و صحبت ریاست وزرائی شما

قسمت اول آن موقعی بود که خود جناب مستطاب عالی در طهران تشریف داشتید و دو مطلب محرك آن بود .

یکی اینکه جراید توده و همفکران آنها می‌ترسیدند جنابعالی ریاست وزرا را قبول نفرمائید و در آن صورت بازار آنها در نتیجه اقدامات اساسی جنابعالی بشکند و البته سواستی هم که همفکران آنها خودشان از سابق فیما بین گذاشته بودند به آنها وعده نمی‌داد که منتظر مناسباتی غیر از آنچه روابط رسانه دو مملکت اجازه میدهد از ناحیه جناب مستطاب عالی انتظار داشته باشند و به این جهت عهده با هم تلاش می‌کردند که جناب عالی را از این قبول منصرف سازند .

### نفت شمال

مطلب دیگر اینکه در همان اوقات توقف جناب مستطاب عالی در طهران موضوع امتیاز نفت به میان آمد و عقیده همفکران توده این شد که جنابعالی معرك واقعی دولت شده‌اید که ازدادن امتیاز منصرف شود و بهمین جهت از همان موقع شروع به ایراد و اعتراض کردند و بعداً هر قدر موضوع نفت غلیظ تر شده بر درجه ایرادشان به جنابعالی هم افزود . تا وقتی که آقای ساعد تلگرافی به جنابعالی و به آقای جم و به آقای شایسته معارفه کرد و در باب کیفیت مشکلاتی که فیما بین ایران و شوروی روی داده است توضیحاتی داد و تقاضا کرد که در جراید منتشر شود . آقای شایسته هنوز هم مخلص نمی‌دانم در آن خصوص چه کردند . آقای جم هم عین تلگراف را به عنوان مطالبی که رئیس الوزرای ایران فرستاده‌اند در جراید مصر منتشر کردند بدون اینکه چیزی از خود بر آن بیفزایند . لکن جنابعالی ظاهراً بر اساس مندرجات تلگراف مزبور مصاحبه‌ای از قول خودتان در جراید منتشر فرمودید که ترجمه آن در جراید طهران منتشر شد و طویان اعتراض کسانی را که این مطالب بر علیه مقاصد آنها بود برانگیخت و حتی در متینگهایی هم که آن اشخاص می‌دادند به این موضوع اشاره می‌کردند و چنین وانمود می‌شد که اساس این مضایقه‌ای که دولت ایران در کار نفت می‌کند از لندن است و شاهد این مدعی آنکه سفیر ایران در لندن از ناحیه خود مصاحبه می‌کند و مطالب ناروا و خلاف حقیقت در جراید انگلستان منتشر می‌سازد . این هم قسمت دوم بود .

### ایراد سوم مخالفان تقی زاده

اما قسمت سوم موقعی بود که در جراید ایران منتشر شد در لندن مسجدی ساخته می‌شود و پادشاه انگلستان روزی به آن مسجد رخصتاند و وزیر مستعمرات انگلستان هم در ركب اعلیحضرت رزؤ بوده‌اند و سفرای ایران و مصر هم در موقع ورود پادشاه انگلستان به

مسجد حاضر بودند و به استقبال شاه رفته‌اند. این خیرهم بهانه‌ای شد که در بعضی از جراید توده بنویسند که در هریک از مراسم دولتی انگلستان که وزیر امور خارجه حضور نداشته باشد سفیر ایران نباید شرکت کند و اینکه با حضور وزیر مستعمرات سفیر ایران شرکت نموده و هنی است به مملکت ما، زیرا که ما در عرض مصر نیستیم و البته در هریک از این موارد آنچه کوشیده‌اند موضوعی برای اعتراض پیدا کنند چیزی به دستشان نیامده و همیشه این یک کلمه را خواسته‌اند به گوش مردم بکنند که آقای تقی زاده از بدو بشرطیت طرفدار سیاست انگلستان در ایران بوده‌اند و قرائن آن این چند قرة است.

- در زمان محمدعلی شاه در سفارت متحصن شده‌اند.

- در جنگ بین الملل گذشته در آلمان بوده‌اند، لکن بعد از جنگ انگلیسها با ایشان

حسن مناسبات داشته‌اند.

- در دوره رضا شاه امتیاز جدید نفت ایران و انگلیس را امضاء کرده‌اند.

- رضا شاه نتوانسته است آسیبی به ایشان وارد کند و انگلیسها تا رضا شاه بر سزاکر

بود شغلی در لندن برای ایشان معین کرده‌اند.

- اکنون هم در لندن به سفارت مشغولند.

ایشها بود تمام مطالبی که در عرض این مدت ساختند و پرداختند. مخلص بی نهایت شرمندام از اینکه این مطالب را بازگو می‌کنم، لکن به دو دلیل این جسارت و خلاف را مرتکب شدم: یکی اینکه امر خود جنابعالی بود که مایل هستید هر چه نوشته‌اند به عرضتان برسد. دیگر اینکه خواستم هر چه بود عرض کنم که خیال جناب مستطاب عالی راحت بشود و مطمئن بشوید که سابقه درخشان و بی‌فرضی و استغنائی طبع جناب عالی طوری است که حتی دشمنانی تا این درجه بی‌اتصاف هم نمی‌توانند در ضمن جعلیات خود مطالبی بیاورند که مثل این چند قرة سابق الذکر بدیهی البطلان نباشد، زیرا که عرض آنها از این چند قرة سابق الذکر فقط این بوده است که ترینه‌ای برای این یک جمله به دست مردم بدهند که آقای تقی زاده متمایل به سیاست انگلیسهاست.

و البته چون همه کس اشخاصی را که این مطلب بر زبان یا قلم آنها جاری می‌شود می‌شناسد و می‌داند که خود آن اشخاص متمایل به سیاست طرف انگلیسها می‌باشند، همه کس فوری حدس می‌زند که چون آقای تقی زاده به نفع سیاسی که این آقایان متمایل به آن هستند قدم برنداشته است، این آقایان او را متهم می‌کنند که متمایل به سیاست دیگری است و به این جهت چون مطلب معلوم است، نه این اسنادی که داده‌اند اثری در ذهن شنوندگان به طرف می‌گذارد، نه آن قرائنی که برای آن اسناد قرائیده‌اند.

بطور خلاصه خواستم عرض کنم که مطلب جز این نبود و کسی هم به این شکل آن

را تلقی نکرد و اساساً مدتی هم هست دنباله آن بکلی قطع و خاموش شده‌است.

فقط برای اینکه میزان شعور این آقایان معلوم شود این مطلب را هم باید عرض کنم که یکی از این آقایان چندی قبل گفته بود که چون سید ضیاءالدین دروسالهای که در بدو ورود خود چاپ کرده بوده عربی غلیظ زیاد استعمال کرده بود، از قبیل «ععنات» و «تعاریح دماغیه» و غیره و آقای تقی زاده هم کلمات عربی زیاد استعمال می کنند، معلوم می شود هر دو یک مسلک سیاسی در روابط خارجی دارند.

### دکتر مصدق و نفت

اینها به عقیده مخلص آنقدر از این اشخاص بعید نیست، لکن چیزی که به نظر مخلص بینهایت غریب آمد رویت آقای مصدق السلطنه است که لابد نطقی را که در باب نفت در مجلس کرد در روزنامه «مهر ایران» ملاحظه فرموده اید و در آنها بعد از ایرادی که به تجدید امتیاز نفت ایران و انگلیس کرده از روی یک محاسبه بی سروته چنین وانمود کرده است که درین تجدید یک میلیارد و هفتصد ملیون و کسری به ایران ضرر وارد آمده و مثل اینکه جناب مستطاب عالی مسبب این ضرر بوده اید.

به هر حال رویت ایشان از آن به بعد هم همواره نسبت به عموم کسانی که ممکن است روزی بر او مقدم بشوند یا کسانی که بر او مقدم بوده اند این بوده است که در تاریکی بنشینند و با همان ایما و اشاره آنها را به این سیاست و به آن سیاست ببندند و کوچک ابدالهای ایشان هم کلام ایشان را در هر مجلس نقل کنند و جا و بیجا در جراید بگنجانند. برای اینکه آخر الامر نتیجه این بشود که همه مردمی که سرشان به کلاهشان می آرزد خائن به مملکت اند و فقط شخص ایشان حامی مردم اند و از فرط غیرت ملی هر وقت می خواهند در مجلس صحبت بکنند گریه گلوگیرشان می شود و از فرط هیجان حالت غشوه به ایشان دست می دهد.

به هر صورت ایشان هم درین مطالبی که شرح آن گذشت و در جراید در همان اوقات درج شد دست داشتند. اما از آنجا که خداوند مکافات بد را می دهد، در نتیجه پیشنهادی که در بدو تشکیل حکومت فعلی آقای مصدق السلطنه به مجلس داد و تصویب شد و موجب رجعت دستپازان خود او گردید، همان اشخاص که سابقاً به تلقین او جناب عالی را متمایل به سیاست انگلیس و به این جهت مخالف امتیاز نفت شمال گفتند، مقالات عدیده بر ضد خود او نوشتند و او را طرفدار سیاست انگلیس و عامل و حتی مشاور حقوقی نفت ایران و انگلیس خطاب کردند و بسیار بد به او گفتند و همه گونه طعن و دق بر او گرفتند و او هم یکلی دست و پهای خود را کم کرد و برای اینکه از او دست بردارند چندین بار در مجلس بعد از آن نطق کرد و در واقع با تضرع خواهش کرد که این اسناد را دیگر به او ندهند،



ولی اثری نکرد. بطوریکه اعصاب او بیش از پیش مختل شد تا آنجا که در جلسه دیروز مجلس تقاضا کرد دوسیهٔ اعلام جرمی را که بر علیه آقای تمدن در مجلس مطرح است برای اظهار نظر به او بدهند و چون ندادند برخاست و قهر کرد و از مجلس رفت و درحین خروج گفت: «ا اینجا دزدگاه است» و به این مناسبت عندهٔ زیادی از نمایندگان پرآشفتند و بلند و علفی در جلسهٔ رسمی فضتهائی به او دادند که شاید متعجب حضرتهم در سیداسمعیل به علی نهزه نمی داد. خلاصه این است مجلسی که باید مصائب این مملکت را چاره کند.

گفتند روزی يك عده دیوانه را از راهی می بردند. عابری از یکی از آنها پرسید رئیس شما کیست؟ جواب داد آن کسی که جلوی همه می رود و ضعیف ترین زنجیرها را بر دارد. این هم وکیل دانشمند و بیغرض و وجه المله ما.

امینوارم با اینهمه هرگونی توانسته باشم این عقیدهٔ خود را حضور مبارک توضیح داده باشم که با این وضع خراب درین مملکت بی در بند و سرسام گرفته مطالب بی سر و تهی را که در مورد جناب مستطاب عالی چندنی قیل در جرابه نگاشته بودند جز با یککه تبسم مستهزانه نیاید تلقی کرد و انشاءالله جناب مستطاب عالی بیش از این اوقات عزیز را صرف این اباطیل نخواهید فرمود و از این بابت هیچگونه کردی هم برخاطر عالی راه نخواهید داد.

### از پطرزبورگ تا قسطنطنیه

در باب قالبهای ناقص کتاب \* مرقوم فرموده بودید که به امر جنابعالی پیدا کردند و حضور عالی فرستاده اند و دستور خواهید فرمود همیشه وسیله به دست بیاید بفرستند کمال امتنان و تشکر را از مرحام عالی دارم و متأسفم که از این بابت هم باز اسباب زحمت جناب مستطاب عالی شدم. انشاءالله عفو خواهید فرمود. مکالم اخلاق جنابعالی به حدی است که مخلص را به این درجه تصدیق ترغیب کرده است. اینکه مرقوم فرموده بودید کتاب در طهران خریدار دارد یا نه، البته خاطر عالی مسبوق است که بطور کلی کتاب خوان و کتاب خرد در طهران و در تمام ایران خیلی کم است، بخصوص وقتی که کتاب هم گران باشد. وقتی که مخلص حساب کردم هر جلد این کتاب ده تومان تمام شده بود. به این جهت دهم اگر نخرند بهتر است تا بیجهت به ضرر بدهم. لذا قیمت آن را ده تومان تعیین کردم. دو تومان هم کتابفروش به آن افزوده که حق الزحمهٔ خودش باشد. باین جهت از ابتدا امید زیادی که به زودی به فروش برسد نداشتم و خلاصم به کندی کم و بیش فروخته می شود تا بعد چه شود. با اینکه این اوقات فراغت برای خواندن و نوشتن بیشتر هست، لکن حتی المقنور

\* - مقصود کتاب « از پطرزبورگ تا قسطنطنیه » تألیف اوست که در لندن به چاپ

رسانیده بود.

كمتر دنبال اين كار مي روم زيرا كه في الواقع در نتیجه كار زياد اعصاب و مغزم بكلي خسته شده و مي خواهم بلكه طوري بشود كه هرچه زودتر اين خستگي د فرسودگي رفع شود تا دوباره بتوانم به كار پردازم. بطوري كه حس مي كنم اساساً مزاج و متزيم احتياج به استراحت كامل دارد ، تا خلا چه مصلحت بداند .

بطوري كه به خاطر دارم تصوري كنم فرموده بوديد در باب صورتی كه آقای رایشو از راپرتهای قنصلهای انگليس و مأمورين سياسي انگليس مقیم ايران تهیه كرده بود و يك نسخه آن را لطفاً به مخلص مرحمت كرده بوديد از دواير ذبدنخل استلام شود كه آیا نسخ آنها را موجود دانند يا خير و اگر موجود است و مي فروشند قيمت آنها چيست ؟ استدعا دارم اگر اقدامي كرده اند و جواب رسیده و چیزی برای فروش دارند مخلص را در صورتيكه ممكن باشد مسيو لرمائيد و قيمت آنها چيست ، تا اگر وسيله فراهم شود از آن راپرتهام هر قدر بشود تهیه كنم . شايد روزی به درد بخورد ... \*

\*\*\*

## دو نامه از قوام السلطنه به تقی زاده به مسكو

این نامه را قوام السلطنه در تاریخ ۱۴ سنبله ۱۳۰۹ از تهران به مسكو می نویسد و در آن تقی زاده را به عنوان رئیس هیأت اعزامیه مسكو خطاب کرده است (پشت پاکت لاک و مهر شده)  
قوام السلطنه درین وقت رئیس الوزراء بود و نامه خود را بر کاغذ ریاست وزراء نوشته است. قسمت اول نامه به خط منعی (شاید شکوه الملك) و قسمت ذیل آن به خط قوام السلطنه و هر دو نامه به امضای اوست.

-۱-

فدايت شوم رقيمه شريفه مورخه ۲۷ ژويه ۱۹۲۲ كه حاكي از صحت مندي وجود شريف واحساسات مودت آميز عالي بود موجب نهايت خرسندي وامتنان اين جانب گرديد. از مندرجات ضميمه مرقومه استحضار حاصل نمود. نظريات جناب مستطاب عالي را كاملاً تصديق نموده و خاطر محترم را مستحضر مي دارم كه مخلص هم براي نيل به مفاصل مهمتري از بدو تشكيل كابينه خود سعی كرده است پاره [اي] تفاضهاي غير مهم سفارت روس را انجام داده و در مذاكرات ومكاتبات هم حتي الامكان لحن ملايمي اختيار شده است، بطوري كه مي توانم از اين رهگذر جناب عالي را مطمئن نمايم كه برخلاف اظهارات مسيو روتشئين روابط موجوده فيما بين وزارت خارجه و سفارت روس ظاهراً خيلى دوستانه و چنانكه اشاره فرموده ايد ما بين گرم است.

\* - از اینجا ب بعد مقداری مطلب عادی و احوال پرسي بود كه حذف شد. (آهنگه)

مسیو شومیاتسکی هم تاکنون شخصاً متین و جدی به نظر می آید و اشخاصی که میل و اراده خود را بر مسیو روتشتین تحمیل می کردند از قرار معلوم دیگر در محفارت راهی ندارند. دریاب آزادی تجارت و ترانزیت و جبران خسارت وارده و سایر مطالبی که مرقوم فرموده اند جداگانه جواب داده شده و از نظر محترم خواهد گذشت.

در خاتمه خاطر شریف را به مساعدت کامل خود چه نسبت به پیشرفت مذاکرات جنابعالی و چه در فراهم ساختن موجبات آسایش و فراغت هیئت تجارتی مطمئن نموده موفقیت جنابعالی را در انجام این مأموریت مهم آرزو مند است.

لزوماً این نکته را هم متذکر می شود در ضمن مذاکراتی که در این جا به عمل آمده است این جانب همیشه از اظهار رأی خودداری نموده و تصنیف مسائل را جمعه به توادها را موکول به مذاکرات در مسکو نموده است. احمد

-۲-

لدایت شوم مخصوصاً آقای فضل الله خان را چند روز نگاه داشتم که جواب مرقومات را به خط خود زحمت بدم. بواسطه گرفتاریهای شبانه روز که شرح آن را عرض خواهند کرد موفق نشدم. امیدوارم مزاج محترم عالی در کمال صحت و سلامت باشد.

از اقدامات و زحمات عالی کمال مسرت و امتنان حاصل است و امید است با تفکرات و چینی که مخصوص وجود محترم عالی است به انجام وظایفی که در عهده دارید موفق شوید. بدیهی است این جانب هم در تسهیل اقدامات و پیشرفت نظریات غیر خواهان عالی فروگذار نخواهم نمود.

مطالب کتیباً و تلگرافاً عرض شده است. تلگرافات دیر و معطل می رسد. قدغن کردم تلگرافات را بعد از مخابره عین آن را بایست بفرستند. حضرتعالی هم همین رویه را معمول فرمائید.

خواهشمندم با هر چهار از سلامت مزاج شریف و جریان اوضاع شخصاً و مستقیماً مستحضر فرمائید و دوستی زوال ناپذیر مرا نسبت به وجود گرامی و عالی مقام خودتان سیمانه پایدار بدانید احمد.

\*\*\*

## یادداشتی از دکتر اسمعیل خان مرزبان (امین الملک)

عکس این یادداشت را که پشت نسخه ای خطی در روز شمار مشروطیت نوشته است آقای پرویز مرزبان در اختیار ما گذاشته اند.

امشب که شب چهارم ماه شعبان است یا کمال دلنگسی از عدم مساعدت دولت و

امنای دربار و اغراض ایرانیان بیفکر و عهدنامه‌ای که مابین دولت روس و انگلیس در باب ایران بسته شده است در جلو گذاشته با دل‌سوزان دقت در مطالب سیاسی آن می‌نمودم که با این عدم مساعدت و اغراض کز ما پدبخت ایرانیان به کجا خواهد انجامید و این وطن عزیز ما چه عواقبی باید طی نماید.

بعد از تفکرات زیاد و اطلاعاتی که از تمام جزئیات این دربار و این مردم بی‌اطلاع داشتم یأس کلی دست داده و چشمم پراز اشک شد و یقین کردم که عمر ما کفایت نمی‌کند که آزادی خاک و اینای وطن خودمان را ببینیم و حقوق حقه خودمان را از دست ظالمین بگیریم. لذا قلم برداشته به تو ای نور چشم عزیز که الآن روبروی من خوابیده [ ای ] می‌نویسم که به تاریخ دو ساعت از شب گذشته دهم ماه رجب ۱۳۲۵ از عالم عدم بدرمه وجود آمده در موقعی که يك سال و بیست و پنج روز از عمر سلطنت مشروطه ایران وطن تو گذشته بود، ای نور چشم چون نخواستم مورد ظمن و لعن تو واقع شوم (زیرا که در مدت عمر خود، کز نفرین و لعن بر اولیای خود می‌کردم که چرا آدم نشدند و حقوق ما را مطالبه نکردند) از برای پیشرفت این اساس مقدس که مبنی بر آزادی و وطن عزیز ما و اشتداد حقوق حقه شما ها است تاکنون هیچ نوع فروگذار نکردم و بقدری که من در این امر بی‌رضانه رفتار کردم، اگر سایر هموطنان تو می‌کردند این حالت یأس و ناامیدی امشب از برای من پیدا نمی‌شد.

لهذا ای نور چشم به تو می‌نویسم که اگر عمر ما مشروطه طلبان کفایت نکرد که این اساس مقدس را بطوری که شاید به اتمام رسانیم، بر شما نونهالان این وطن عزیز است که آدم شوید و نگذارید که حقوق شما را پایمال نمایند و بر وطن عزیز شما اجانب دست بیاورند. مورخه شهر فوق است، سنه ۱۳۲۵.

\*\*\*

احمد شعبانی

## دفتر تفتیش فرقه دموکرات ایران (در فارس)

در کتابخانه استاد معزز علی اصغر سیفی، دفتری از گزارشها، صورت حوزه‌ها و ورقه احصایه اعضای فرقه دموکرات فارس مرتبط به سال دوم (۱ تریب ۱۳۳۳ هجری قمری) موجود است که برای روشن شدن فعالیتها و تاریخ آن حزب دارای نواید زیاد است.

گزارشها مشتمل بر سه بخش است، دفتر تفتیش، دفتر ثبت مشخصات حوزه و سایر ورقه احصایه اعضاء بر حسب ترتیب حوزه‌ها.

مطالب گزارشها ازین نوع است:

« از حوزه نمره ۱ راپورت دادند که جناب حاجی ملوس را معرفی نموده‌اند برای ورود ، به ناظم آن حوزه که جناب آقا محمد مهدی آقا بود نوشته [اند] که جلو گیری نمایند . غرة ذی الحجه در جلسه اول کمیسیون راپورت داده شد .» ( ۲۹ ذیقعدة ) است .

« راپورت این حوزه ، جلسه فوق العاده منزل آقا میرزا محمد حسن خان پسر مرحوم آقا میرزا لطف الله مستوفی بود . جلسه رسمی و مقرری این حوزه شبهای دوشنبه است ، اعضاء آن ۸ نفر ، ۴ حاضر [و] ۴ غایب . ( ذی الحجه ) در بخش دوم اساسی ناظمها حوزهها آمده است . آقای ضیاء الادب ناظم حوزه شماره ۴ ، آقای شجاع السادات ناظم حوزه شماره ۳۷ ، حاج محمد هاشم نمازی ناظم حوزه شماره ۴۴ .

بخش اعظم دفتر احصائیه اعضاء فرقه دمسوکرات فارس است . از آن جمله است ، آقای ذوالریاستین ، نصرالدوله ، صدرالاسلام ، حاج توام دیوان ، فخر السلطنه ، ضیاء الواعظین ، اعتماد التولیه ، فرصت الدونه ، مترجم السلطنه ، اعتماد دیوان ، ضیاء الادبها و حاج سیدهاشم معین الاسلام دشتکی .

ذکر محل سکونای اعضاء جغرافیای شهری شیراز را در آن سنوات می نمایند: ارگ اباتی ، اسحق بیگ ، بالا کفت ، بازار مرغ ، درب شاهزاده ، درب شیخ ، درب مسجد نو ، دروازه کازرون ، ژاندارمری ، سرای نصر ، سردرگ ، سوق الطیر ، مریاغ ، گلسته ، لب آب ، میدان شاه و موردستان .

از اطلاعات مفید دیگر شغل اعضا و میزان هایدی آنها است ، ازین قبیل: نمایندگی مجلس ۱۰۰۰ قران ( درماه ) ، طبیب ۵۸۰ قران ، مستخدم تشون ۳۰۰ تا ۴۶۰ قران ، سمسار و خیاط ۳۰۰ قران ، مستخدم مالیه ۲۵۰ قران ، منشی گری ، نوکری ، شاگرد بزاز و ژاندار رژیمان سوم ۲۰۰ قران ، تفتنگ ساز ۱۵۰ قران ، واعظ و معلم ۱۰۰ قران تا ۲۰۰ قران .

### دستور زبان فارسی

تالیف دکتر صادق امین مدنی

( تهران ، ۱۳۶۳ )

کتاب ساده و دقیق با درکی بر اساس ساختمان زبان فارسی و علم

زیانشناسی نوین

مرکز پخش: انتشارات روزبهان - ۲۲۰ ریال



## یادداشتی درباره یادداشت...

یکی از بخشهای مجله یادداشت، حاشیه، نکته، نام دهره تا نوشتههای کوتاه تاریخی، ادبی و فکری به چاپ برسد. درساتهای اخیر عمدی که علاقه به این بخش دارند به تدریج نوشتههایی فرستاده اند که مقداری از آنها در مجله چاپ شده است ولی مقدار بیشتری از آنها بهای مانده است و چون بعضی از مطالبها فاخر است به مقالات مجله و بیش ازین نگاهداشتن آنها درست نیست و موجب رو به فراموشی رفتن موضوعها خواهد شد، درین شماره تعداد بیشتری را به چاپ می رسانیم و به ناچار از بخش تحقیقات ایرانی می گاهیم.

\*\*\*

تکته ای که قابل وقت است این که بسیاری ازین یادداشتها از دوستان علاقمند شهرستانها می رسد و حق همین است که مجله زودتر نسبت به نشر آنها بکوشد و معرفی فضایل و کمالات فضلا و دانشمندان باشد که نسبت به منطقه خود مخصوصاً علاقمندی و شور و شوق تحقیق دارند. این رو به موفقی که کنگره تحقیقات ایرانی تشکیل می شد، مرسوم بود و آزاد بودن شرکت در آن برای همه کسانی که در رشته های متنوع ایرانشناسی کار می کردند، مخصوصاً کسانی که از مرکز به دور افتاده بودند فرصت مناسبی بود تا میان افسراد همسخنی و تبادل اندیشه ها پیش آید و از کارهای یکدیگر آگاه شوند. امید است این روش آینده پستند خاطر همگان باشد و در مجله نویسی هم آن را درست بدانند.

## نخستین ایرانی در دانشگاه ویتنبرگ

### در عصر صفوی

دانشگاه ویتنبرگ از نخستین سال تأسیس خود پناهگاه بی پناهان ، گریختگان و اتباع ملل و اقوام بیگانه بوده است. فیلیپ ملانشتون نیز خود حامی و مشوق این گشاده فکری و بلند نظری بود و از مکاتباتش اشارات و نکات بسیاری دربارهٔ علائق گسترده و ارتباطات وسیع این معلم بزرگ آلمان به دست می‌آید. مراسله‌ای از او به تاریخ هفتم ژوئن ۱۵۵۵ که تا به حال چنانکه باید مورد توجه و عنایت قرار نگرفته ، ما را از حضور نخستین ایرانی که به دنبال علم و جلب مساعدت به ویتنبرگ آمده بود آگاه می‌کند. بعدها اتریشیها ، هلندیها ، قاتارها و عربها نیز به همین منظور به این درگاه روی آوردند. به نام وی نتوانستیم پی ببریم ، سرنوشت بعدی او هم بر ما آشکار نیست. اما چنین معلوم است که او در چنگهایی که در روزگار صفویان برای کسب ثروت دو گرفته بوده تا گزیر شده جلای وطن اختیار کند. چون به نامش واقف نبودیم نتوانستیم حجت ادعای او را مبنی بر اینکه پسر پادشاه ایران است به محک تحقیق نیاز مائیم. امکان دارد که او پسر یکی از سران قبایل جنوب یا غرب ایران بوده و مجبور به فرار شده باشد. ترجمه متن لاتینی نامه چنین است :

رئیس ، استاد و دکتر دانشگاه ویتنبرگ به تمام کسانی که این سطور را می‌خوانند درود می‌فرستد !

آن کس که در اینجا بیگانه است ، می‌گوید ایرانی است ، آن هم پسر شاه ایران ؛ بدین ترتیب چون او غریب است و ناتوان ، می‌خواهیم امر خداوند تبارک و تعالی را به یاد داشته باشیم که می‌فرماید در برابر غریبانی که به اعدای ظلم و تعدی نکرده‌اند نباید مهمان نواز و گشاده دست باشیم. بدین نهج در سفر تئیه ، باب دهم ، نوشته شده است :  
 « خدای شما یتیمان و بیوه‌زنان را داند ، می‌کند و غریبان را دوست داشته ، خوراک و پوشاک به ایشان می‌دهد. پس غریبان را دوست دارید زیرا که در زمین مصر غریب بودید. » به یاد مشقات و دشواریهای خود باشیم ! در این آشفته بازار زندگانی ممکن است که بخت به هر کس پشت کند و چنان که می‌گویند او از اوج عزت به حضیض ذلت بیفتد .

چنین می‌گوید که در رم غسل تعمید یافته و بعدها چون نخواست به بر علیه آلمانها دست به سلاح ببرد ، او را از دریافت مستمری که تا آن هنگام در حقش برقرار بوده محروم کرده‌اند. دربارهٔ این گفته‌ها ما به تحقیق نمی‌پردازیم و فقط به تأیید این مطلب

اکتفا می‌ورزیم که او در لپیژیک و ویجتبرگه به شایستگی و نجابت زیسته است ، و چون از عهده تکلم به زبانهای آلمانی و لاتینی بر نمی‌آید به او توصیه کردیم به ایتالیا باز گردد .

مختصر زاد راهی به وی دادیم و از دیگران نیز درخواست داریم که آنها نیز به این مرد تویست به خاطر خدا کمک کنند ، زیرا ملت آلمان همواره از مساعدت به غریبان کوتاهی نکرده است . اگر ایرانی است بگذارید تا تبعیداتیال در ایران و کوروش و خدمات ارزنده ایرانیان را در حال حاضر به خودمان از خاطر نبریم . آنها اکنون فرمانروای قهار و مستمگر ترک را که می‌توانست در مجارستان و آلمان موجب ایجاد مزاحمت و نازاحتی باشد بر جای خود متوقف کرده‌اند .

هفتم ژوئن ۱۵۵۵ \*

ترجمه کاووس جهانداری

\*\*\*

## تئوری لارینگال<sup>۱</sup> و قدمت زبان زردشت

در سال ۱۸۷۸ فردینان دوسوسور<sup>۲</sup> نظرداد که دستگاه صوتی هند و اروپائی سامتهائی داشته که به زبانهای منشعب از هند و اروپائی فرسیده‌اند ، اما به جبران از میان رفتن آن سامتها ، مصوتهای مجاور آنها بلند شماند :

هند و اروپائی		ایرانی باستان		فارسی
steh -		stā -		ایست - ( ماده مضارع ایستادن )

در سال ۱۸۷۹ مولر<sup>۳</sup>، که در پی یافتن منشأ مشترک هند و اروپائی وسامی - حامی بود ، سامتهای موجود در هند و اروپائی و معنوف در زبانهای منشعب از آنها ، سامتهای لارینگال فرض کرد ، چون چنان سامتهائی در زبان سامی - حامی وجود داشته است . از این پس نظریه دوسوسور ، تئوری لارینگال نام گرفت .

در سال ۱۹۲۷ کوریلوویچ<sup>۴</sup> سامتهای لارینگال را در زبان حتی<sup>۵</sup> در جاهائی یافت که دوسوسور وجود آنها را برای توضیح مثلا B در - Bā ایرانی باستان لازم دانسته بود .

حتی		ایرانی باستان		فارسی
Pahš -		Pā -		پا - ( ماده مضارع پائیدن )

\* - برگرفته از مقاله B. Brentjes مندرج در مجله علمی دانشگاه مارتن لوتر (هاله - ویمن برگه) - شماره ۲ جلد ۳۶ (۱۹۸۷)



بر اساس تئوری لارینگال ، وینفرد لمن « فونولوژی هندواروپایی »<sup>۶</sup> را نوشت و در سال ۱۹۵۲ انتشار داد و « زبان سنسکریت » را ت . بارو تألیف نمود و در سال ۱۹۵۵ منتشر ساخت .<sup>۷</sup>

برخی تعداد صامت‌های لارینگال را سه می‌دانند « آنها را به صورت‌های  $H_3$   $H_2$  و  $H_1$  نشان می‌دهند . برخی تعداد آنها را دو و برخی چهار می‌دانند . برای نشان صامت‌های لارینگال غیر از  $H_1$  و  $H_2$  و  $H_3$  از نشانه‌های دیگری هم استفاده می‌شود .<sup>۸</sup>

اخیراً بررسی زبان اوستایی بر اساس تئوری لارینگال شروع شده و در این زمینه نوشته‌هایی منتشر شده است .<sup>۹</sup> یکی از آن نوشته‌ها از ف . ب . ی . کوپیر است با نام « درباره زبان زردشت »<sup>۱۰</sup> . کوپیر با بررسی واژه‌های گاهانی :

eodereš, hizvā, uxšāiš, tanūm, xšma – dužazōbā daregāyā, švaronā

اظهار نظر کرده که زبان زردشت بسیار کهن‌تر از زبان « ریگ ودا » است .<sup>۱۱</sup> ریگ ودا را از اواخر هزاره دوم پیش از میلاد مسیح می‌دانند .<sup>۱۲</sup>

توضیحات مربوط به شماره‌ها :

- 1- Laryngeal Theory      2- Ferdinand de Saussure      3- Möller  
4. Kurylowicz      5- Hittite      6- Winfred P. Lehmann, Proto - Indo -  
European Phonology      7- T. Burrow, The Sanskrit Language

۸ - برای  $H_2$  و  $H_1$  و . . . و اطلاع بیشتر از تئوری لارینگال و تاریخ آن به نوشته‌های زیر مراجعه شود :

T. Burrow, The Sanskrit ... ; Winfred P. Lehmann, Proto - Indo - European ... ; F. O. Lindeman, Einführung in die Laryngaltheorie, 1970.

۹ - رجوع شود به مجله چکیده‌های ایران‌شناسی ج ۵ مدخل‌های شماره ۳۸ و ۳۹ و ۷۲ و ۷۳ ، ج ۶ مدخل شماره ۷۳ ، ج ۷ مدخل‌های شماره ۴۳ و ۴۴ .

10- F. B. J. Kuiper, On Zarathustra's Language, Amsterdam, 1978.

(۱ - ژانبر لزار ، مجله چکیده‌های ایران‌شناسی ، ج ۵ ، مدخل شماره ۶۹ .

12- T. Burrow, The Sanskrit ..., P. 35.

دکتر محسن ابوالقاسمی

## دو چهار دانه کهن

ابرج افشار در ماهنامه آینده، از روی عکس نسخه‌ای خطی که دو سال ۹۸ هجری نوشته شده، چهار بیت شعر با عنوان **فهلوی** نقل کرده که به سبب بریدگی لبه ورق و سائیدگی و کهنگی کاغذ، برخی از واژه‌های آن افتاده، متن را ناقص و ناخوانا ساخته است. آنچه که او خوانده، و جز در چند واژه، بقیه را درست خوانده و چاپ کرده، چنین آمد:

ز بلوز بوندوانی وی ... نه خوش  
 کام و هر باش کهانم وی نه خوش ...  
 بهیم گونه دل نه گیره آرام  
 بهج این کهانم وی نه خوش ...  
 خوسروان ساء وی ... نه خوش نی  
 اج ولان رنگ اوی بوی تو خوش ...  
 خود مونیایکی وی نه ران سانی  
 خوش هباکش ده و ازوی تو خوش ..

من این **فهلوی** را که برای نخستین بار پیدا و چاپ شده و معنایش نیز ناشناخته مانده است، از روی کلیدگوش دلمی، آنچه‌آنکه بوده، در زیر می‌شناسانم و به ابرج افشار، دوست دانشمند و پرکار، به یادگار، تقدیم می‌کنم. زیرا بیشتر واژه‌های آن در دلمی کار بردارند و سبک آن خویشاوند چهاردانه یا فهلویهای دلمی است که نگارنده پیش از چهارصد و چند چهاردانه آنرا گردآوری کرده و در دست دارم.

**الف: متن فهلوی در اصل نسخه خطی باید چنین بوده باشد**

ز بَلُوز بُونْدَوَانِی وی تَهْ خُوش نی

ZA BAZ-YAZ BUNDAYĀNI YI TA XŪS NI

کام و هر باش کهانم وی تَهْ خُوش نی

KĀM O HAR BĀS-KEHĀN-AM YI TA XŪS NI

بهیم گونه دل نه گیره آرام

BA-HICA-AM GŪNA DEL NAGIRA ĀRĀM

۵ - چهاردانه، پیر خرفشا، شاعر قدیم گیلان دهلی و دو بیت را چنین نامیده.

۱ - صفحه ۸۲۳ شماره ۱۱ - ۱۲: سال هفتم بهمن و اسفند ۱۳۶۰

بهیج آیین کیهانم ، وی ته خوش نی

BA-HIC ÂYEN-KEHÂN-AM, YI TA XÛS NI

خوسروان ساء ، وی ته خوش نی

XAYE SARYÂN-E SAEË YI TA XÛS NI

آج ولان رنگ اوی بوی ته خوش نی

AJ. YOLÂN RANG AYI BÛYE TA XÛS NI

خوره مونیان کی وی ته ، ران سائن

XÛRA MÛ NIÂN KI YI TA RÂN SÂTÂN

خوش هباکن ، دهواز ، وی ته خوش نی

XÛ-SE HABÂKON DAH-YÂZ, YI TA XÛS NI

بجز واژهائی که در زیر ، میان ابروان گذاشتم ، و هر یک چند معنی دارند که سپس یاد خواهم کرد ، برگردان نزدیک به « واژه به واژه » و خشک و نارسای پتهای فهلوی بالا چنین می شود :

از (بنوز) (بوتلوانی) بی تو خوش نیست

کام وهر (باشکهان) ، مرا ، بی تو خوش نیست

بهیج گونه مرا دل نگوید آرام

بهیج (آینکهان) مرا بی تو خوش نیست

خواب سایه سروها بی تو خوش نیست

از گلها ، رنگه ، بدون تو خوش نیست

(خوره) مرا نمی آید که بی تو (ران ساختن)

(خو - ش) (هباکن) (دهواز) بی تو خوش نیست.

## ب - ساختمان درست این دوچار دانه

پیش از آنکه بر گردان رسا و معنای واژه‌ها را بیاورم باید به این چند نکته را یادآوری کنم :

۱- این فلهوی دوچار دانه جداگانه است ، نه يك چهار بیته .

۲- در مصرع نخست از چهار دانه اول بجای (بوندوانی) باید **بوندوانم** می بود تا قافیه با **باشکهانم** و **آینکهانم** هماهنگ می گشت .

۳ - وزن شعر در مصرعهای دوم و چهارم از چهار دانه دوم بهمم خورده . بدون کوچکترین دستکاری در واژه‌ها ، تنها با پس و پیش کردن جای آن چندتا در مصرع ، این ناهماهنگی از میان می رود و ساختمان درست چهار دانه‌ها بدست می آید :

چهار دانه اول :  
 ز بنوز بوندوانم ، وی ته خوش نی  
 کام و هر باشکهانم ، وی ته خوش نی  
 بهیچم گونه دل نگیره آرام  
 بهیچ آینکهانم ، وی ته خوش نی

\*\*\*

چهار دانه دوم :  
 خوسروان ساه (= خوسانه سروان) وی ته خوش نی  
 بوی ورنک ، آج ، ولان ، وی تمخوش نی  
 خوره مونیاکی وی ته ران ساتن  
 خوش ، ده واز ، هباکن وی تمخوش نی

## ب : برگردان چهار دانه‌ها به فارسی

یك : برای من ، همچون عقاب در بلندترین جایگاه آشیان کردن و سرزمین‌ها زیر بال و پر فرمانروائی و شکار خسویش در آوردن ، و جنت گزیدن و بیگان آوردن ، و ریشه درخت دودمان به هر سوداوندن و گستردن ، و بهره‌ها افزودن ، بدون تو خوش نیست .

دو : هر گونه کامروائی و به جهان باشیدن ، برای من ، بی تو خوش نیست .

سه : دلم بهیچ گونه آرام نمی گیرد .

چهار : بدون تو ، به دنیا آمدن هیچک از پدیده‌ها و پا به جهان نهادن چیزها و آئین‌ها ، برای من خوش نیست .

## چهار دانه دوم

يك : خواب و غنودن در زیر سروها ، بی تو خوش نیست .

**دو :** هیچ رنگ و بوئی از گلها ، بدون تو خوش نیست .  
**سه :** اگر (خوره) : آن قر و فروخ ویژه ایزدی که شالوده فرمانروائی و جهانناری است ، بهره من شود ، به من نمی آید و برازنده ام نیست که بدون تو آنرا به زیران فرمانبرداری از خود در آورم .  
**چهار :** اگر ، مانند مردم باستان که گاهی برای برگزیدن فرمانروا ، باز رها می کردند تا بر سر هر که نشست فرمانبرداری باشد ، همای دولت بخشی پرتارک سر من فرو نشیند و جهانداری را بهره من کند ، آن نیز بدون تو ، برایم خوش نیست .

### ت : معنای واژه های این دو چهاردانه

۱- **وی ته خوش فی :** بی تو خوش نیست  
 ۲- **بدوز :** در اوستائی pat1 ، در پهلوی pat در فارسی بد ، بد به معنی : مولی - صاحب - خداوند است . چنانکه در دنبال سپید ، موبد و یا بر سر پنوم ، پندشوارگر و مانند آنها آمده .  
 وژ = varz در دیلمی ستیغ کوه و جانی را گویند که مانند تارک سر جایگاه آب بخشان یا متسم المیاء و جای تیغ زدن بر تو خورشید باشد . (بدوز) در لغت یعنی : فرمانروای تارک کوه . مانند عقاب و آشیان او به همان معنای آله موت = الموت . اما معنی گسترده بدوز در این شعر (الموت) یا آشیان و آرام جای بلند باز و شاهین و همانند آنها در کوهستان است که با غرور آن در fark - fak یا (دال فک = بهمان معنی آشیان عقاب) پروبال می گشایند و با جفت خود در آن بگو بشنو دارند و بچه می آورند و بر فرو دستان خود فرمان می رانند . آنچنانکه شهریاران باستانی می کردند . جوشاه ، گرشاه ، شهریار کوه ، استنداز که لقبهای برخی از فرمانروایان طبرستان و دیلم خاوری در تاریخ پاره ای از جاهای البرز کوه بوده ، همین مفهوم را به گونه ای دیگر در بر می گرفته است . در فرهنگهای فارسی واژه های : بنواز = بتواز = بتواز ، خویشاوند همین ( بدوز ) هستند .

۳- **بوندوانی :** بون + دوانی = دوانیدن . بون ، در دیلمی و پهلوی būn در اوستائی būna ، در فارسی بن : بیخ و بن و ریشه و اصل و اساس و پایه چیزها و در فرهنگها به میناهای بهره و حصه و بخش و زهدان و بچه دان آمده . پس بوندوانی که در دیلمی بوندوانن = būn - dovānen و در فارسی بون دواندن = بون دوانیدن خواهد شد ، به معنای زیر است : ریشه دواندن - مانند درخت بیخ و بنیاد کردن - بچه آوردن و زاد و رود ساختن - سرمایه دودمان شدن - شکار را عقاب وار رو به پائین دنبال کردن و دواندن - بهره و بخش یافتن و آنرا افزایش دادن - به مادینه خود آمیختن .

۴- باش کهان = باشکهان . باش ( از مصدر باشیدن ) مساندن - زندگانی - جاودانگی - قرار و سکونت ، و ( کهان ) جهان - کیهان - گیتی - دنیا است . کهان ، به این معنی و به صورت کیهون = کیهون در شعرهای کهن طبرستان ، و از جمله در شعر دیوانه روز ، شاعر زمان عضدالدوله دیلمی آمده است . رو بهمرفته باشکهان یعنی : به جهان باشیدن - زندگانی دنیوی - هستی در این کیهان .

۵- آین کهان = آینهکهان : ۱- آین از ریشه کهن آیی که در ( آینهوروند ) دیده می شود ، دردیلمی یعنی : می آیند - آیان - در حال آمدن و پیدائی ۲- آئیش و کیش . رو بهمرفته آینهکهان یعنی : به جهان آیان - در حال پیدائی و زاده شدن و پا به جهان نهادن - کیش و آئین - پدیده های جهانی

۶- خو : یعنی خواب . دردیلمی به معنی : خود را به خواب زدن و گوش به زنگ کمین کردن ، هم هست .

۷- ساه = saah : سابه . ( سروان ساه ) : سایه سروها

۸- اج = az : از . دردیلمی ایی زبانه است . در این شعر نیز اج = aje آمده . در شعرهای بنیاد رازی هم اج دیده می شود .

۹- ولان : گلان - وگله

۱۰- اوی = av1 بی - بدون . وی نیز به همین معنی است در بهلوی هم av1

است .

۱۱- خوره : xorah : فرو فروغ و بزه ایزدی است که به پندار باستانیان ، تنها بهره برخی از شهریاران بزرگ می شد و آنانرا در جهانداری کامیاب می کرد . یشت نوزدهم اوستا که کیان یشت یا زامیاد یشت نام دارد ، و در آن زمین و کوه ستوده شده ، بیشتر از سخن سرنوشت ساز فریا ( خوره ) سخن رانده است .

۱۲- مو : دردیلمی : من - مرا - بهمن .

۱۳- نیا : دردیلمی یعنی : نمی آید . براژنده نیست .

۱۴- ران : فرمانبر مانند اسب زیر ران .

۱۵- ساتن . دردیلمی در اصل ساهتن ( یا ه غیر ملفوظ ) است یعنی : ساختن . ( ران ساتن ) : به زیر فرمانبرداری در آوردن - سوار بر کار شدن و کدخدائی کردن .

۱۶- خو - ش : xū - ša . دردیلمی یعنی : متعلق به خودش - از آن من - آنچه که به خود تعلق می گیرد .

۱۷- هیاکن = هیاکان . جمع هیاک به معنی : تارک سر - نوک و فرق سر . فردوسی

گفته :

یکی گرز زد توك را برهياك كز اسب اندوآمد هياكگه بهخاك

۱۸- ده واژ = ۷۵۲ ~ ۵۵۵ : ده ، آزمناهایش دهش و بخشش است. (واژ) در دیلمی : جست و خیز و پرش - دارائی و دولتندی - باز و سرخان شکاری از همان رده است.

واژه مرکب ده واژههاکان یا هباکان ده واژ یعنی : بخشش و دهش و دولت بخشش باز برتارکها - پرواز و پرش بخت و دولت برتارک سر. و آن کنایه به این داستان و باورباستان دارد که در برخی از جاهای جهان در آلمان ، سردمان در روز و آکنی ویژه ، برای برگزیدن سلطان گرد آمده باز دولت گزین رها می کردند تا بر سر هر کس نشست او را بر خود فرمانروا سازند.

### ث - کهنگی و ارزش فرهنگی این چهار دانه.

این دو پهلوی کهن تر از آنند که از آن زمان نوشتن نسخه خطی در سال ۹۸۰ گرفته شوند. زیرا :

اول : نویسنده نسخه خطی در سال ۹۸۰ این دو چهاردانه زیبا و پر معنا را به همین گونه که سینه به سینه باز گو شده بوده از دیگران شنیده و نوشته ، چون ، به ناهمانگی ساخت شعر در دو مصرع ، یا پی نبرده یا تقواسته و نتوانسته ترکیب اصلی آنرا باز بیاید. این خود گواه کهنگی آن است.

دوم : دوبیتی های اصلی با باطاهر همانانی را پدید می آورد .

سوم : نغمتها در واژهها ، بلکه با پهلویهای کهن دیلمی که من گرد آورده ام خویشاوند نزدیک است.

بنابر این اگر گمان شود عمر این دو چهاردانه از هزار کمتر نیست گزافه نخواهد بود. یکی از سوده های این چهاردانهها برای گنجینه فرهنگ ایرانی ، واژهها و افعال : بنوز - بوندوانی - بوندواندن - بوندوانیدن - باشکهان - آبنکهان - وان ساختن - ده واژ - ده واژههاکان است ، که در فرهنگها نیامده اند.

عبدالرحمن عمادی

## برنج \*

۱- نام «برنج» در اصل ، از زبان بومیان سرزمین کنونی هند یعنی « دراویدی» ها (قومی که قبل از ورود آریائی ها به هند در آن سرزمین بسر می بردند و هم اکنون نیز متجاوز از هفتاد میلیون نفر از آنها در جنوب آن کشور زیست می کنند) گرفته شده است. در زبان «دراویدی» برنج «اریسی» arisi خوانده می شود. ظاهراً این کلمه بعدها در زبان سانسکریت به « وریهی» (vrihi) تبدیل شده و از آنجا به زبان های فارسی قبل از اسلام راه یافته است.

«واو» اصلی سانسکریت - که در نام این دانه دیده می شود - هنوز هم در برخی از زبانها و گویش های آریائی و ایرانی بجای مانده است (کما اینکه در زبان پشتوی افغانستان امروز به برنج «وریز» (vrize) و در گویش های سنانی و نظری کنونی به آن «ورنج» گفته می شود). لازم به یادآوری است که در زبان های کهنه و نو ایرانی موارد متعددی از تبدیل «واو» به «وا» (و یا برعکس) وجود دارد که از آن جمله می توان از تبدیل «واته» (vata) به باد و یا «والا» به «بالا» یاد کرد. ضمناً در آثار بسیاری از شعرای متقدم نظیر رودکی ، فرخی سیستانی ، سوزنی سمرقندی ( و همچنین در بعضی از متون کلاسیک ادب فارسی مثلاً «سندبادنامه» ) کلمه «برنج» به صورت «گرنج» ذکر گردیده که از تبدیل «واو» زبانهای باستانی ایران (اوستا و فرس هخامنشی) به «گاف» فارسی حاصل شده است. (نظیر ویشناسپه = گشتاسپ)<sup>۱</sup>

۲- در «اوستا» نام برنج ذکر نشده و از زبان فارسی باستان هم که در زمان هخامنشیان رائج بوده - نام برنج به ما نرسیده است، ولی در نوشته های بهلوی در چندین اثر (از جمله در «بندش» ، «دوخت آسوریک» و «کتاب پازند» ) یا «بادگار جاماسپ» ) به مناسبات مختلف نام برنج ذکر گردیده است ( مثلاً در « بندش» از برنج تحت نام bring یاد شده است).

۳- استاد فنیاد پورداود در کتاب نفیس «هرمزنامه» (ص ۵۰) در مورد کلمه «پلاو» (پلو) چنین اظهار نظر فرموده اند:

«گویا در قدیم ترین کتابی که لغت «پلاو» بکار رفته در «عالم آرای عباسی» است که

• - مقاله اصلی در آینده سال یازدهم صفحات ۳۵۹ - ۳۶۶ چاپ شده است.

۱- «هرمزنامه» اثر شادروان استاد پورداود ، نشریه انجمن ایران شناسی ، ۱۳۳۱

خوردیدی صفحات ۳۴ و ۳۵

۲- در «تورات» و «قرآن» نیز از برنج ذکری به میان نیامده است.



در زمان شاه عباس صفوی نوشته شده است. مؤلف آن اسکندر بیک ترکمان منشی در سال ۱۰۲۵ هجری به تالیف این کتاب پرداخت و در سال ۱۰۳۸ هـ (تالیف آن) پایان یافت. از اینکه این لغت در نوشته‌های نسبتاً قدیم فارسی نیامده یقین است و شعری که «فولرس» از ابواسحاق (متولد در سال ۸۲۷ یا ۸۳۰ هـ در شیراز) دانسته<sup>۱</sup> درست نمی‌نماید. گمان نمی‌رود که در این زمان (دوران حیات ابواسحاق) لغت «پلای» درجائی از نظم و تشریح فارسی بکار رفته باشد<sup>۲</sup>.

چندی پیش که نگارنده به مناسبتی مشغول توری کلیات عبید بودم بر سبیل تصادف، متوجه شدم که «عبید زاکانی» (متوفی در حدود ۵۷۷۲ هـ) در رساله تعریفات خود کلمه «پلای» را بکار برده است<sup>۳</sup>.

۴- صرف نظر از گفته «چانک کسی بن» سفیر و سردار معروف چینی - که در سال ۱۲۶ قبل از میلاد از کشت برنج در ایران عصر اشکانیان یاد کرده است - شواهد تاریخی دیگری نیز برای تأیید کشت برنج در دوران قبل از اسلام در ایران وجود دارد از آن جمله:

«آریستوبولس» مورخ یونانی که در قرن سوم قبل از میلاد همراه اسکندر به ایران آمده، در کتابی که در اواخر عمر خود نگاشته از زراعت برنج در ایران یاد کرده، چگونگی کشت آنرا بدین گونه تشریح کرده است: «برنج در کشتزاری که آب بر آن ایستاده باشد کشت می‌شود و نزدیک به دوشتر بالا می‌کشد، چنان خوشه می‌دهد و از دانه‌های بسیار برخوردار است، آنرا در آن هنگام از سال که پروین (ژرفا) فرونشیند درو کنند و آنرا مانند گندم بکوبند. برنج همچنین در بلخ و بابل (عراق کنونی) و شوش (خوزستان) می‌روید»

مورخ دیگری که از او در مورد کشت برنج در ایران (عهد سلوکی‌ها) اشارتی در دست است «دیو دوس» معروف به «سیکولوس» از اهالی شهر سیسیل می‌باشد. نامبرده در کتاب خود به نام Bibliotheca Historica - که در فاصله سالهای ۹۰ تا ۳۰ قبل از میلاد نگاشته شده است چنین می‌نویسد: «یکی از سرداران اسکندر موسوم به «امتنس» که با سرداری دیگر در حال ستیز بود. پس از آنکه از دجله گذشت به سرزمین شوش (خوزستان) درآمد لشکریان خود را از برای کمی خوراک به سه گروه پخش کرد و خود با گروهی این سرزمین را می‌پیمود

۱- «فولرس» (Vullers) در «فرهنگ فارسی ولاتین» خود لغت «پلای» را ذکر کرده و شعر زیر از ابواسحاق اطمینان را به عنوان شاهد آورده است.

هیچ نعمت نمی‌رسد به پلای  
هیچ شربت نمی‌رسد به مشک

۲- همان مأخذ صفحات ۶۰ و ۶۱

۳- نگاه کنید به «رساله تعریفات مشهور به «فضل» (فصل هشتم) مندرج در «کلیات

عبید زاکانی» با تصحیح و مقدمه شادروان عباس اقبال، از انتشارات اقبال، ۱۳۶۶

چون گندم به هیچ روی یافت نمی‌شد، لشکریان او از برنج و کنبج و خرما خورش یافتند زیرا در این سرزمین این سه غله فراوان است<sup>۱</sup>

۵- به حکایت شواهد تاریخی متعدد، در دوران اسلامی نیز، منطقه خوزستان یکی از مناطق مهم کشت و مصرف برنج در ایران بشمار می‌رفته است:

«ابوالفرج اصفهانی» (متوفی در ۳۵۶ هـ ق) در کتاب «الغنی» خود خبری را نقل می‌کند که حاکی از وفور برنج در اهواز- در سده دوم هجری است. به روایت او «حارث بن بشخیر از سوی «هادی» (۱۶۹ - ۱۷۰ هـ) و «هارون الرشید» (۱۷۰ - ۱۹۳ هـ) گماشته کارهای جنگی و مالی سراسر اهواز بود. او از بازار گانان اهواز به اندازهٔ چهل هزار دینار برنج خریده بود که همه آنرا به بیک تن بخشید» همچنین «ابن حوقل» (جغرافی‌دان و جهانگرد قرن چهارم هجری) در کتاب «صورة الارض» خود از رونق برنجکاری در خوزستان یاد می‌کند و می‌گوید «مردم خوزستان از همه گونه‌دانه‌ها برخوردارند، چون گندم و جو و باقلا. بوفج نزد آنان فراوان است.

برخی از آنان چنان به این نان خوی گرفته (اند) که در سراسر سال از آن خورند و اگر یک‌بار نان گندم بخورند به پیش و دردشکم دچار شوند و بسا هم بمیرند و همچنین است در رستاقها (روستاها)ی عراق» و بالاخره «بناوت حموی» (متوفی در ۹۲۶ هـ) در «معجم البلدان» در مورد اهواز چنین می‌نویسد: «خورش مردم آن از نان برنج است. این نان مزایای دارد اگر گرم خورده شود، از این رو باید آنرا هر روز در خانه‌های خود بپزند. در آنجا (اهواز) هر روز پنجاه هزار تنور از برای پختن این نان افزوده می‌شود. در هوای سوزان آن شهر، تف آتش‌های تنور، گرمای آنجا را آنچنان ترکند.»<sup>۲</sup>

۶- در مقاله گذشته دومورد وجه تسمیه «برنج‌صدوی» به نقل از مرحوم «اعتماد السلطنه» در کتاب «المآثر و الآثار» یاد آور شدیم که بنابر این رقم برنج نخستین بار توسط میرزا آقاخان نوری - صدراعظم ناصرالدین شاه - از پهباور به مازندران آورده شد.

در دیداری که نگارنده چندین‌پیش با ادیب و محقق گراقتدر آقای محمد مهربار (مقیم اصفهان) داشتم ایشان (به روایت از علامه فقید شادروان محمد باقر الفلک) وجه تسمیه دیگری برای برنج مذکور ذکر نمودند که نقل آن مفید بنظر می‌رسد: بنا به گفتهٔ مشارالیه،

۱- هرزنامه صفحات ۴۷ و ۴۸

۲- همان مأخذ صفحات ۵۷ و ۵۸

برنج «صلوی» در اصل منسوب به حاج میرزا حسین خان صدراعظم‌های<sup>۱</sup> است و بهر حال در اینکه نامبرده واردکننده این نوع برنج و مسرّوح کشت آن در اصفهان بوده است نمی‌توان تردید داشت.

۷- صرف نظر از کلمه «برنج» - که بنا بر آنچه گفته شد - به احتمال زیاد ریشه هندی دارد ، پاره‌ای از اسامی فعلی ارقام برنج ایرانی نیز دارای منشأ هندی می‌باشند. مثلاً نام برنج «چمپا» احتمالاً از واژه مانسکریت «چمپکا» *Champaka* به معنای «یاس» مأخوذ است. کلرید این کلمه در اصل ظاهراً به مناسبت خوشبو بودن این رقم برنج (برنجی که از آن بوی «یاس» آید) بوده است. از قرا و معلوم، در هندوستان برنج‌هایی بعمل می‌آمده که هنگام طبخ بوی نامطبوعی از آنها به مشام می‌رسیده است. از این رو، برنج‌هایی که دارای بوی خوش بوده‌اند به آن نام خوانده شده‌اند.

۸- برنج از دیرباز یکی از مهم‌ترین فرآورده‌های کشاورزی مناطق ساحلی بحر خزر (و به ویژه منطقه گیلان) بشمار می‌رفته ، تا آنجا که «تیمورنگک» (۷۳۶ - ۸۰۷ م) در شرح حال خود ، از اهمیت صادرات برنج گیلان (و مخصوصاً از برنج معروف «عنبربوی» آن) یاد کرده است:

«بعد از ابریشم گیلان که به تمام دنیا می‌رود، بزرگترین کالایی که از سرزمین گیل صادر می‌گردد برنج است. من در گیلان برنج عنبرین را خوردم و از بوی خوش آن برنج لذت بردم و امر کردم مقلاری از آن برنج را به وسیله کشتی از بندر «کوتم» (رودسر فعلی) به ماورا عانهر بفرستند که در آنجا کاشته شود»<sup>۲</sup>

احمد کتابی

\*\*\*

## دومین دستور زبان فارسی

چندسال پیش هنگامی که کتابخانه گنج بخش مرکز تحقیقات را فهرست می‌کردم به کتابی بنام «اصول فارسی» نگاشته عبدالصمد زنده طاهر ملتانی برخورددم و دو مجلد سوم فهرست کتابخانه گنج بخش «صنعه ۱۰۸۸ نشان دادم ، ولی آن روزها که شتابزده از آن گذشته بودم به ارزش آن پی نبرده بودم.

۱- بیگلربیگی وزیر معروف اوائل عهد قاجاریه که در اواخر عمر (۱۲۳۴-۱۲۳۹ ق) به مقام صدارت نیز رسید . وی نواده علافی به نام رحیم و مندی به نام «مغنی خود ساخته» نیکوکار و صنی بود. از وی اینمیه و آثار زیادی در اصفهان و تهران و قم به یادگار مانده است.

۲- هم‌اکنون در ایران نوص درخت (یا بوته) یاس به نام «یاس چمپا» وجود دارد که بنا به حدس نگارنده احتمال دارد اصلاً از هندوستان آورده شده باشد.

۳- «علم تیمور جهانگشا» ترجمه ذبیح‌الله منصوری ، از انتشارات کتابفروشی مستوفی ، ص ۱۶۴.

این روزها که دست بکار تدوین بخش ویژه «دستور زبان فارسی» در «فهرست مشترک نسخه‌های خطی پاکستان» هستم، به این اثر گرانبهائی بردم که پیش از این شناخته نبود و دراستوری و دیگر منابع کتابشناسی از آن نامی نیامده است.

گذشته از استواری و ارزش علمی و ادبی این کتاب، اهمیت تاریخی آن است. و اگر تا پایان فهرستکاری از این بخش، کتاب تازه‌ای در این زمینه بدست نیاید، «اصول فارسی» عبدالصمد ملتانی دومین اثر است در دستور زبان فارسی. نخستین آن «قواعد الفرس» کار این کمال پاشای ترک، احمد بن سلیمان بن کمال پاشا می‌باشد که در ۹۲۹ ق / ۱۵۳۵ م در گذشته است (استوری، گرامر: ۱۲۳).

پیش از عبدالصمد ملتانی، در شبه‌قاره دستور زبان فارسی بگونه مستقلی نگاشته نشده بود و این اثر نوظایفه نخستین کتاب مستقل است که تاکنون بدست آمده است.

پیش از این فرهنگ نویسان، پیش از آغاز بکار اصلی خود، بخشی در باره دستور زبان فارسی می‌نگاشتند. چنانکه میرجمال‌الدین حسین انجوری شیرازی «فرهنگ جهانگیری» را که در ۱۰۱۷ ق / ۱۶۰۹-۸ م نگاشته و سپس در ۱۰۳۲ ق / ۱۶۲۳ م در آن دست برده نسخه نویسی ساخته بود، در پیشگفتار آن دوازده «آیین» در دستور زبان فارسی آورده بود. همچنین محمد حسین برهان تبریزی، در پیشگفتار «برهان قاطع» که در ۱۰۶۲ ق / ۱۶۵۲ م به انجام رسانده، نه «فایده» در دستور زبان فارسی گنجانده بود. و نیز عبدالرشید تتووی در پیشگفتار «فرهنگ رشیدی» نگاشته ۱۰۶۳ ق / ۱۶۵۳ م دستور زبان فارسی را مورد بررسی قرار داده بود.

چنان تصور می‌رفت، پس از آن کارهای ضمنی، نخستین کار مستقل در دست «قواعد الفرس» نگاشته کمال پاشا زاده، احمد بن سلیمان بن کمال پاشای ترک در عثمانی در ۹۳۱ ق / ۱۵۳۵ م بوده و دومین دستور زبان فارسی در شبه‌قاره هند، بدست عبدالواسع هانسوی ساخته شده باشد. هر چند تاریخ دقیقی از این نگارش در دست نیست. جز آنکه هانسوی از پایانی روزگار اورنگه زیب (۱۰۶۸ - ۱۱۱۸ ق) بوده، و «شرح بوستان» خود را پیش از ۱۱۳۰ ق / ۱۷۲۷ م ساخته بود (مشترک ۷: ۲۸۳).

عبد الواسع به کار خود نام ویژه نداده بود، و بعداً به نام‌های «دستور زبان» و بار دیگر «گرامر فارسی» و دیگر بار «بنام مختصر القواعد» چاپ شده است. و نسخه‌های خطی آن نیز در فهرست‌ها به نام‌های دیگر آمده است. (استوری، گرامر: ۱۲۳ - مشار، مؤلفین ۳: ۲۳).

اکنون بپردازیم به کتاب نویافته :

اصول فارسی : از عبدالصمد زنده طاهر ملتانی ، که در پایان قصیده‌ای از او در آغاز این کتاب ، «عبدالصمد» تخلص کرده است : حالت « عبدالصمد » برزیرکان معنی نمائند - کاشف حال ( این ) آشنا ، غیر آشنایان آمده . اما واژه « زنده » پس از عبدالصمد و پیش از طاهر شاید تعریفی از « فرزند » و یا تخلص دیگر او بوده است .

ملتانی درجایی ( ص ۸ ) خود را شاگرد مولوی محمود مسعود نگارنده « نغزک » خوانده است . و درجایی دیگر از این استاد به « ظل عمر » یاد می‌کند .

« نغزک » گزارشی است از « عثمانیه » ی فخرالدین زرداری ( م ۱۷۲۸ / ۸ - ۱۳۲۷ م ) که در ۱۰۷۷ / ۱۶۳۷ م به انجام رسیده است . آن متن و این گزارش در دستور زبان عربی به زبان فارسی هست ، و غرنها از کتابهای درسی شبه قاره بوده است .

ملتانی در ابیاتی که در پایان رساله خود آورده ، تاریخ انجام را ( ۱۶۹۹ م ) یاد کرده است : ختم شده نامه ، دیده‌ام لایق - سن تاریخ زوکنم « حقایق » .

اصول فارسی در هشت « باب » و « فصل »هایی است با ذکر منابع و تقد منابع و آوردن گواه از سروده‌های دیگران :

باب اول در بیان اسامی حروف هجا . باب دوم در ابجدال . باب سوم در بیان وضع حروف تهجی ( به ترتیب الفبایی ) ، باب چهارم در تعریف کلمات : اسم ، فعل و حرف ، باب پنجم افعال ، در هفت فصل : ۱- ماضی معروف ، ۲- ماضی مجهول ، ۳- مضارع ، ۴- مصدر ۵- اسم فاعل و اسم مفعول ، ۵- امر و نهی ، ۶- در بیان افعال عامه . باب ششم در اسماء هفت فصل : ۱- مضمرات ، ۲- اسمای اشاره ، ۳- اسم ظرف ، ۴- اسم تفضیل ، ۵- اسم مصدر ، ۶- اسم منسوب ، ۷- اسم جمع الجمع . باب هفتم در انواع لغات ، دو فصل : ۱- حقیقت ، ۲- مجاز . باب هشتم در مسایل متفرقه ، چهار فصل : ۱- در بیان اضافه ، ۲- لف و نشر ، ۳- جمله معترضه ، ۴- در اختصار ( کوتاه کردن سخن ) .

نسخه : گنج بخش ، اسلام آباد ، ۲۸۳۹ ، نستعلیق تحریری ، بی تاریخ ، از نیمه یکم سنه ۱۲۴۱ ق ، آغاز : الحمد لله الذی انزل علی عبده الكتاب ولم يجعل له ... اما بعد ، چنین گوید عبدالصمد زنده طاهر ملتانی که مدت ... و اصول فارسی نام نهاد .

۵۲ ص ۲۲ تا ۲۶ ص ، عنوانها ششگرف .

**احمد منووی**

( پاکستان )

## خلاصه الحساب

آقای احمد منزوی در فهرست نسخه‌های خطی فارسی جلد اول صفحه ۱۷۰ دو کتاب خلاصه الحساب را معرفی می‌نمایند یکی با مشخصات :

« از ملا قطب‌الدین خسرو شاه که به روزگار تیمور گورکان ( م ۸۰۷ ) می‌زیسته و شاگرد شاه نعمت‌الله ولی ( ۷۳۰ - ۸۳۴ ) گفتاریست در حساب و مساحتها و مسائل گوناگون ریاضی به شیوهٔ پرمش و پاسخ، در یک مقدمه و دو مقاله و یک خاتمه که در دیباچه هزلی در ستایش مراد خود شاه نعمت‌الله ولی سروده است...»

دیگری :

« از ملا نامی نگاشته ۹۴۶ ، اگر به عربی نباشد...»

اینجانب از این کتاب نسخه‌ای دارم بدون اول و آخر که در اینجا به خاطر سلامت و روانی نثر موزون دیباچه که در قرن دهم نظایر فراوانی نداشته است و همچنین اشتمال آن بر اشعار و غزل مسعیه مؤلف ، مقدمتاً آنچه از دیباچه در این نسخه موجود است عیناً نقل می‌گردد و سپس به ذکر لهجیده‌های خود از موضوع که امیدوارم صواب باشند می‌پردازد .

این نسخه از صفحه اول ( با اتادگی یکی دو ورق ) به صورت زیر شروع می‌گردد :

«... القصه چندان پریشانی از یار و یاریار متوجه این پریشان روزگار گشت که ع نمی‌توان صفت آن سالها کردن . و آنمقدار آزار از اهل روزگار بحال این خاکسار راه یافت . ع که از شنیدن آن خلق می‌شوند ملول . بنا بر این مدتی کنج نامرادی را منزل و زاویه دردمندی را مسکن کرده پای صبر در دامن عزت کشیده دست امید به جبل‌الحتین توکل زده ، خموشی را شعار و کم گفتن را دثار ساخته با خود گفت که مؤلفه :

جز حرف نکو مگو به باب دگران	بگذار تو دختر و کتاب دگران
گسر مرد محاسبی حساب خود را	بنویس و قلم کش به حساب دگران

با این پریشانی و بی‌سامانی همیشه مذکور خاطر آنکه مؤلفه :

صدشکر که نه زو و نه زوری داریم	نه قوت آزدن موری داریم
عاقل همه دم بنکر دنیا حکمگین	ما عقل نداریم و حضوری داریم

چون حال بدینموال بود تا غایت فرصت واقع نشد ، که حجله آرای فلک فکر این نوعروس زیبا منظر را از پس پردهٔ غیبت به جلوه‌گاه ظهور رساند ، و تا الحال بهم نرسید که مشاطهٔ اندیشهٔ این طرفه نگار را از جلباب حجاب بیرون آورده درمسند عز و ناز نشاند

با خود اندیشه نموده گفت که لمؤلفه :

گر چرخ ستد توانگیری را از من  
لیکن نستد سخن وری را از من  
گیرم همه چیز را ز من بستاند  
توان ستادن قلندری را از من

علی ای حال با اینهمه اندوه و ملال دامن سعی در میان اجتهاد استوار نموده ، با خود فرار داد که خلاصه حساب را منظور سازد ، و کتابی درین فن بپردازد . که هرگاه که حساب از کمال دقت مطالعه آن نمایند ، از دقایقش محفوظ شوند ، و اگر جمهور کتاب از روی خیرت تحقیق مسائل آن فرمایند ، از حقایقش بهره مند گردند و ملحوظ خاطر آنکه روزی که محاسبان تقدیر از روی تحریر روزنامه که اعمال را با توجیه افعال مقابله فرمایند و از قرار میزان واقع حشو و بارز آنرا تصحیح فرموده باقی و فاضل حساب را با سیاهه سیئات موازنه نمایند ، [ ۱۸ ] وقایع الکتاب حساب الیوم تجزی کل نفس بما کسبت لا ظلم الیوم ان الله سریع الحساب ، باشد سیئات افعال ما را به سننات اعمال تبدیل فرموده ، قلم عفو بر جریمه جریحه ما کشند . لمؤلفه :

روزی که محاسبان ز خیر و شر ما  
تنقیح دهند دفتر ابر ما  
امید که مستوفی دیوان حساب  
خطی کشد از عفو بدین دفتر ما

و در هنگامی که مستوفیان دیوان قضا ، و محرران دفترخانه قزو ، خاتمه الاوراق اعمال را بتوشیح ، ان النیا ایابهم ؟ ان علینا حسابهم موشح فرموده ، جمع و خرج اعمال خطا را با افعال صواب تنقیح داده محاسبه مفروض سازند ، اوراق سیاه کاری و تباه روزگاری ما را بآب رحمت و زلال مغفرت شست و شویی داده ، مدارک بر عفو وغفران نهاد . لمؤلفه :

اوراق گناهم از بشویی چه شود  
حرفی ز گناهم از نگویی چه شود  
چون معترقم علی سبیل الاجسام  
تفصیل گناهم از نجویی چه شود

التماس از کرم عمیم ارباب تحقیق و اصحاب تدقیق آنکه بعد از مطالعه این کتاب و ملاحظه این فصل و خطاب ، اگر به طریق سهو یا خطا ، از این معترف سهو و خطا ، سهوی یا خطایی سرزده باشد ، به قلم صلاح به اصلاح آن کوشیده به جائزه عفو و انماض رسانند . لمؤلفه :

بودیم جمیع عمر در سهو و خطا  
جز سهو و خطا سر نزد از ما اصلا  
داریم امید آنکه از روی کرم  
ما را بیخطای ما نسازی رسوا  
له :

نامی سخن از حساب میگو پیوست  
زیرا که ز بیحساب کس طرف نیست  
هر چند که مقصود حسابست اما  
دو ضمن حساب نیز مقصودی هست

و مقصود اصلی و مطلوب کلی از ترتیب این کتاب، که مسمی بـ *خلاصة الحساب* است آنکه لمؤلفه :

چون غم روزگار زور آورد  
خانه در کوچهٔ بلا کردم  
محنت و غم رفیق من بودند  
مدتی اینچنین بسر کردم  
کین چنین تا یکی حزن باشم  
محنت آباد منزلسم باشد  
من که دودی چنین بجان دارم [1b]  
لیکه با هر کسی نشاید گفت  
با کسی حال خویشتن گویم  
بنگردد در من از ره احسان  
اینچنین کس چو ییافتی فامی  
بر در اینچنین کسی جا گیر

بنابراین جهت تقرب خدمتگاری ، و عبه بوسی ، دیباچهٔ این رساله را مزین ساخته به زیور القاب شریف ع . آنکه درد درمندان را دوا در دست اوست ، یعنی نواب سپهر اقتدار ، خلاق مدار ، مرتضی ممالک اسلام ، مقتدای خواص و عوام ، در درج سیادت و حکومت و اجلال ، ماه برج نقابت و رفعت و اقیال ، نور فلک حشمت و کرامتی ، آفتاب سپهر شوکت و جهانبانی ، مقدم ارباب العمایم فی الآفاق ، مسلم اصحاب العز و التمسکین علی الطلاق ، ثمرة شجرة النبوة والولاية ، شجرة ثمرة الفتوة والهدایة ، مخدوم السادات والنبیاء فی العالم ، خلاصة اولاد بنی آدم ، بحر المطوفة والمکرمة ، معدن الشفقة والمرحمة منبع اللطف والنعیم ، مظهر الجود والکرم . لمؤلفه :

گر شوند اهل جهان در محنت او هم زبان  
ماه برج مکرمت خورشید اوج مرحمت  
شاه عالیهمت مسکین نواز فیض بخش  
صاحب آیات حق و رافع رایات دین  
شاه عالیجاه عالی همت والا کهر  
آستانش کعبه حاجات عالی همتان  
اختر برج سعادت آفتاب بی زوال  
اینچنین شاهی که وصفش شمه ای گفتم بود  
تابع شاهست کشف شاهان کمینته بنده اند

وصف ذاتش از هزاران یک نیاید در بیان  
شاه با عز و علا شاهنشاه عالی مکان  
شاه درویشان ملاذ و ملجاء خلق جهان  
شمع جمع انجمن چشم و چراغ خانمان  
آنکه اتوار سعادت هست از رویش عیان  
پیشگاه رفعتش بالاتر از هفت آسمان  
شاه باقی نعمه الله نور چشم انس و جان  
خلق عالم تابعش او تابع صاحب قران  
پادشاهان بر درش دارند سر بر آسمان



اینچنین شاهی کجا مدح و ثنای ما کجا  
 بساد یارب در پناه شاه عالم تا ابد  
 هست ناهی از غلامان [۲۵] متو غافل از  
 باد در اوج حکومت سرفراز و کامران  
 باد با صاحبقران در خدمت صاحب زمان  
 پیش از آن کش جوئی و نبود از ولایم نشان  
 امید که منظور نظر کیمیا اثر گردیده بمقتضی لمؤلفه :

تا همه خلق بدانند که ما زان توئیم  
 بنده را بسمت بندگی خود موسوم سازند و بفحواى ، لمؤلفه :

چاکرانیم باخلاص خدا میداند  
 پای در راه وفا دست بدامان توئیم .  
 کینه را به صورت خدمتکاری موصوف گردانند زیاده ازین گستاخی نمودن ع :  
 «ترك ادبست وجد ما نیست» ، اکنون اگر افتتاح مسائل حساسی نموده شود دور نبود [ع]  
 «وقت آن آمد که گوئیم از حساب» ، بدانکه این کتاب مشتمل است بر مقدمه و دو مقاله و  
 خاتمه اما مقدمه .....»

در صفحه ۴۳ ب این نسخه ذیل مسئله چهارم می آید : « سؤالی مشهور منقول و  
 جواب آنرا بنده دولتخواه قطب الدین خسرو شاه نظم نموده.»

و در صفحه ۴۰ ب عبارتی بدین مضمون دارد : « در دانستن مثال بدستوری که در  
 دارالعباده یزد معمول است .....»

بنا بر فقرات مذکور در صفحه ۴۳ ب و دیباچه توان گفت که :

- ۱- مؤلف کتاب قطب الدین خسرو شاه و تخلص شعری او نامی بوده است.
- ۲- بنا بر فقره صفحه ۴۰ ب و مضافاً بر اینکه این نسخه از کتب خانوادگی مرحوم  
 هرندی - که بجز ایشان همه در یزد اقامت داشته اند - بوده و از ایشان که خدایشان رحمت  
 کند باینجانب رسیده است؛ مؤلف آنرا در یزد تألیف کرده و حتماً از اهل آنجا بوده است.
- ۳- اشعار دیباچه در مدح نورالدین شاه نعمت الله باقی از نبایر شاه نعمت الله ولی  
 می باشد. این نکته در مصرع شعر دیباچه « شاه باقی نعمت الله نور چشم انس و جان» صراحت  
 دارد. وی خواهر شاه طهماسب ( خانق بیگم ) (۱) را نیز می داشته و شاه حکومت یزد  
 را بدو تفویض نموده (۲) و حکم همایون بوده است که در فرامین در القاب آن حضرت  
 « مرتضی ممالک اسلام و مقدهء طوائف انام نویسنده . » (۳) صاحب کتاب نیز وی را در  
 دیباچه « مرتضی ممالک اسلام مقتدای خواص و انام » معرفی کرده است.

ضمناً باید دانست :

- ۱- دو کتابی که در فهرست نسخه های خطی از خلاصه الحساب ذکر می گردد یکی

(۱) مجموعه در ترجمه احوال شاه نعمت الله ولی کرمانی به تصحیح ژان اوبرن. ص ۲۲۰

تألیف قطب‌الدین خسرو شاه و دیگری ملا ناهمی هر دو یکی بوده و از یک نفر مؤلف می‌باشد و بنابراین آنچه که گفته شد و همچنین سال تألیف کتاب دوم (۹۳۶) این کتاب در زمان شاه طهماسب و حکومت شاه نعمت‌الله باقی در نزد تألیف شده است و مؤلف در آن زمان می‌زیسته ، نه در عهد تیموری چنانچه ذکر شده است .

۲- اشعار دیباچه در ستایش شاه نعمت‌الله باقی است نه شاه نعمت‌الله ولی.

۳- در صفحه ۲۰۷ جلد دوم یادگارهای یزد از خانقش بیگم دختر شاه طهماسب نام می‌برد که زوجه نورالدین نعمت‌الله بن میرمیران بوده و مسجد شاه طهماسب را از ساخته‌های او ذکر می‌کند که سهو است و این خانقش بیگم خواهر شاه طهماسب و زوجه نورالدین شاه نعمت‌الله باقی فرد مورد بحث ماست و دلیل آن ذکر لقبی است که در سنگ نبشته منصوب در همین مسجد برای او شده است : (۲)

«سیادت و ثنابت پناه مرفی ممالک اسلام نورالسیادة والنقابه والهدین نعمت‌الله...»  
که قاعدتاً بنا بر تاریخ همین سنگ نبشته در ۹۶۹ حکومت یزد را داشته است . این اشتباه ظاهراً به خاطر شباهتی که در اسامی وجود دارد رخ داده است. به این صورت که فرزند میرمیران به اسم شاه نعمت‌الله (۲) بوده است و زوجه او یعنی دختر شاه طهماسب به اسم خانقش بیگم (۳)، که خواهر شاه طهماسب یعنی زوجه شاه نعمت‌الله باقی هم؛ همین نام را داشته است.

محمد حسین اسلام پناه

( کرمان )

\*\*\*

## اسفراین

در مجله آیند ( شماره دوازدهم اسفند ساه ۱۳۶۳ سال دهم ) مقاله‌ای دیدم از دوست ارجمند آقای قدرت‌الله روشنی زعفرانلو ، در باره دو نقطه تاریخی در شهرستان اسفراین که بسیار سودمند و مفید بود و مخصوصاً که ایشان در ضمن به موقعیت و وضع جغرافیای طبیعی و اقلیمی اسفراین نیز پرداخته بودند.

از این جهت که ولایت اسفراین، هم زادگاه من است و هم زادگاه ایشان ، خواستم دوباره کلمه « اسفراین » مختصر توضیحی بدهم، شاید از این گذرگاه یکی از هزاران حقی که برگردن دارم ، ادا کرده باشم.

(۲) پدر قیام‌الدین محمد میر مهران (۳) یادگارهای یزد جلد ۲ صفحه ۲۰۹

(۳) و (۴) مجموعه در ترجمه احوال ..... صفحه ۲۳۵

در کتب و منابع معتبری که در دسترس داریم، مانند: مرآت البلدان، معجم البلدان، مرآة الاطلاع، فرهنگه نامه‌های قدیم و جدید و دائرة المعارف اسلامی، همگی نوشته‌اند: اسفرائین یا اسپرائین (اسپر + آیین) یکی از مضافات شهر نیشابور است که در قسمت شمال شرقی خراسان قرار دارد.

سپس تا جایی که این بنده بیاد دارم، همین اواخر بخش مرکزی آن را «میان‌آباد» می‌گفتند، و شامل چند روستا است که معروف‌ترین آن‌ها خرنان می‌باشد. احتمال دارد که جزء اول آن را از خر (خورشید) گرفته باشند، و نیز در لهجه فارسی آن ویژگی هائی موجود است که گوئی از بقایای زبان پهلوی است، مانند: «ماخ» و «شاخ» به جای «مان» و «شان». مثلاً گویند: خانه ماخ و خانه شاخ یعنی خانه مان و خانه شان.

اسفرائین شامل دشت وسیعی است که در سمت شمالی آن از مشرق به مغرب، کوه بزرگ و پر درخت شاه جهان و در طرف جنوب به موازات آن کوه کوچک خشکی قرار دارد که حد فاصل اسفرائین و جوین است و رودخانه بزرگی که از کوه شاه جهان می‌جوشد خیر و برکت را با خود به سوی روستاهای آن سرازیر می‌کند. به همین جهت و به خاطر همین رود که سال است که سیب شده تا روستاهای بسیار قدیمی با نام‌های ناشناخته به وجود آید، و ما ندانیم که در اصل چه بوده و چه گونه تغییر یافته است، مثلاً این روستاها: فرطان، خرنان، کشتان، جوشقان، ادکلان، کوران، گورپان، چمران (یا سارمران) توی، زاری و مانند آن‌ها. و اسفرائین هم یکی از همین نام‌های کهن است که گفته‌اند: چون مردمی شجاع و با خود سیر حمل می‌کرده‌اند، لذا به آن‌جا اسپرائین گفته شده است و نام يك ولايت است نه يك شهر.

بعد معلوم نیست که چه طور شده، و به ابتکار چه کسی در این چند سال اخیر نام «میان‌آباد» را حذف کرده و نام اسفرائین را - آن‌هم به صورت «اسفرائین» با يك «پاء» بر روی آن نهاده‌اند: یعنی ذکر کل و اراده جزء کرده‌اند.

این نام در کتب تاریخی فراوان به کار رفته است، مانند: تاریخ بیهمی، گردیزی، جهانگشای جوینی، تقویم البلدان و موارد دیگر. عجب این است که در آن متون چایی به صورت «اسفرائین» با يك «پاء» به چاپ رسیده است که ظاهراً این اشتباه از بدشوایی مصححین بوده است، زیرا در قدیم هر گاه دو «پاء» پس از مصوت بلند «آ» قرار می‌گرفته است یکی را حذف و دیگری با اشباع تلفظ می‌کرده‌اند. این رسم الخط در نسخه‌های خطی فراوانی معمول بوده است، مثل: تفسیر پاک (چاپ عکسی بنیاد فرهنگ) تفسیر عکسی سورآبادی و تفسیر نسفی و مانند آنها. بنی اسرائیل / بنی اسرائیل (ص ۳) تفسیر پاک مطر

۱۹) . میکایل / میکائیل ( نیز ص ۳۶ سطر ۴ ) و نیز تفسیر سوراآبادی نسخه عکسی ص ۱۷۳ سطر ۶۰۵ .

اما شواهد دیگری که تأیید می کند تا این نام را با دوپاء تلفظ کنیم یکی این است که هنوز مردم روستاها جزء دوم آن را « آئین » می گویند . دیگر آن که در لیاب الالباب عوفی چاپ برون و نیز چاپ سعید نفیسی رباعی بی آمده که اسفرائین را با آئین و مسکین قافیه کرده است ، مانند :

تاریخ در این زمانه آئین آمد      گوئی که برای من مسکین آمد  
از جور سپهر سبزه وار این دل من      گویان گویان به اسفرائین آمد

و یا این ابیات، از ابوالحسن علی بن نصر فندرجی که به جهت اشتیاق وی به دیدار اسفرائین و مردمش سروده است ، و یاقوت حموی آن را در معجم البلدان آورده :

سقی الله فی ارض اسفرائین عصبی      فما تنتهی العلیاء الا الیهم  
و جربت کل الناس بعد فراقهم      فما ازددت الا فرط من علیهم

پس از این شرحی که داده شده ، امید است که شهرداران محترم کنونی اسفرائین همت کنند و با بصیرت تمام این اشتباه را که در اثر سهل انگاری به وجود آمده است برطرف سازند و از این راه و به واسطه حفظ آثار نیاکان و میراث فرهنگی بر مردم هم ولایتی ما منت بگذارند .

در پایان ، این حقیر با این که هرگز شاعر نبوده و نیستم ، به حکم علاقه ای که به زادگاهم داشتم و به مناسبتی دو بیتی را که در وصف روئین ( از روستاهای زیبا و روئانی آنجا ) و نیز اسفرائین سرودم ، و در حدود بیست و هفت هشت سال پیش برای افصح - المتکلمین روئینی فرستادم ، بی مناسبت نیست که آن را در خاتمه گفتار بیاورم .

بهشت روی زمین روستای روئین است      صفای خلد برین ارشیده ای این است  
بهار دلکش آن کسی ندیده در عالم      بهار خانه چین شهر اسفرائین است

**دکتر عزیزالله جوینی**

۱ - مجله آستان قدس رضوی ، دوره هفتم ، شماره دوم و سوم ، مقاله آقای عبدالحمید مولوی ، درباره آثار تاریخی و دجال جوین ( گویان ) .

۲ - علی بن نصر بن محمد بن عبدالصمد فندرجی اسفرائینی در سال ۴۸۹ در ولایت نیشابور معوله شد ، سپس به بغداد رفت ، وی ادیب ، شاعر و فنوی بود ، خطی خوش داشت و در سال ۵۵۰ درگذشت ، معنی شعر چنین است :

خداوند شادمان بدادد خویشان مرا در سرزمین اسفرائین ، زمینی که تمامی عرف و بزرگواری را مردمش ویژه خود ساخته اند . من باوها هنگام جدائی مردم را آزموده ام ، لیکن از مردم اسفرائین در آن هنگام جز لب ریز شدن کاسه دوستی چیز دیگری ندیده ام . ( سن ؛ بکسر ضاد دوستی خالص ) .

## محيای بستکی نه محيای بردخونی

در مرداد ماه ۱۳۶۴ توسط آقای محمد - احمد پناهی ( پناهی سمنانی ) کتابی تحت عنوان : « ترانه‌های ملی ایران ، سیری در ترانه و ترانه سرایی در ایران » تألیف و منتشر شده که در خور توجه میباشد . این کتاب در هفت بخش تنظیم شده و دارای فهرست اعلام میباشد . زحمات مؤلف در معرفی ترانه‌های ملی و مردمی و فولکلوریک و ریشه‌یابی آنها شایان تقدیر بوده و دو بخش - ششم و هفتم به معرفی و شناسائی چند شاعر دو بیتی سرا و شروه سرای جنوب مانند : فایز و دیگران اختصاص دارد .

در صفحه ۲۷۱ کتاب مورد بحث ، در باره « محیا » یکی از شعرای جنوب ، شرح مختصری مسطور است که ذیلاً بدان اشارت میرود :

### محيای بردخونی

« از محيای بردخونی احوالی بدست من نرسید . دو بیتی زیر را آقای باباچاهی به نقل از کتاب ( جغرافیای تاریخی خلیج و دریای پارس ) تألیف عباس میریان ، در کتاب در دست چاپ خود ( شروه سرایی و شروه خوانی در جنوب ) آورده‌اند :

شب دیجور و من مهجور و ره دور      رقیبان در کمین و بار مستور  
نه محیا میتوان رفتن ، نه قاصد      چه باید کرد ؟ المهجور معذور .

در جنوب کشورمان ، در سواحل و کناره‌های خلیج فارس و دریای عمان در اکثرینادر جزایر و آبادیهایش مردان بزرگی میزیسته‌اند که شاعر ، نویسنده ، نقال ، خطیب ، خطاط و ... بوده و هر کدام در حرفه خویش به خلق آثار بی‌شمار و ارزنده‌اند که کم و بیش سینه به سینه حفظ شده و تا حدودی به روزگار ما رسیده ، اما انگیزه اصلی گمنامی آنها در سطح کشور این است که هیچکس اعم از : بومی و غیر بومی ، آشنا و ناآشنا به غوردرزندگی و آثارشان و بالنتیجه طبع و نشرشان اقدام شایان توجهی ننموده‌اند .

الغرض اینکه « محیا » از شعرای معروف منطقه بستک هرزگان می‌باشد . مرحوم محمد اعظم بنی عباسیان بستکی در کتاب « تاریخ جهانگیریه و بستک » در باره محیا چنین می‌نویسد : « سید محی الدین متخلص به سید محیا و محیا از اولاد « سید کامل پیر » ساکن کال و از تلامیذ « شیخ عیادالله انصار » بوده و ارادت خاصی به « شیخ حسن بستکی » داشته و شاعری خوش قریحه و از صلاحه و عرفای معروف دوره خود در حدود منطقه بستک و جنوب و لارستان و بنادر بود . اشعار زیادی دارد ، مخصوصاً دو بیتی‌های او که

به اصطلاح محلی « شلوا » یا « شروا » نامند ورد زبان و زمزمه مردم در مواقع خوشی و ناخوشی است و به آواز بلند میخوانند . رباعی ذیل تاریخ حیات معیای شاعر را نشان میدهد :

خوش است آب و هوای بنگر بیخ      کباب با زسانم بر سر سیخ  
شکار افکند معیا با رفیقان      به ست اربعین و الف تاریخ

معلوم می شود که سید معیا گذشته از عرفان و تقوا ، اهل بزم و رزم هم بوده و به سال ۱۰۴۶ قمری که برای شکار در محلی بنام « بشگریسرخ » شش کیلومتری غربی قریه انوه گوده ( بر سر جاده آسفالتی بستک - لار واقع است ) رفته ، در روزگار جوانی اش بوده است . در صحرایی در ۶ کیلومتری غرب انوه در مسیر راه قافله روی بستک - لار ( در گذشته ) و جاده ماشین رو آسفالتی ( در حال حاضر ) که به لرد معیا معروف است ( چون میدان اسب دوانی و تیراندازی اش بوده ) برکه ای ( آب انباری ) وجود دارد که به برکه معیا معروف است و از آثار وی محسوب می شود .

بنابراین ، سید معیا یکی از شاعران ، عارفان و اندیشمندان معروف بستک هرمزگان در قرن یازدهم میباشد که به سال ۱۰۱۵ یا بقولی ۱۰۲۰ قمری ( نیمه اول قرن یازدهم ) در روستای کال Kai ( واقع در غربی کمشک در دهستان فرامرزان بستک ) با برعه گیتی نهاد . در دویستی هایش از عرفان ، تقوا و عبادات و پرستش ذات پاک کبریائی و مدح حضرت محمد ( ص ) و حضرت علی ( ع ) و دیگران به کرات آمده است . به اسب سواری ، تیراندازی و شکار و تفریح در دامان طبیعت علاقه وافری داشته و به سیاحت و گشت و گذار در آبادیها و شهرها می پرداخته است .

در بستک و روستاهای دهستان گوده مخصوصاً در انوه مدت زیادی ساکن بوده و به لار ، خنج ، بنادر : ( لنگه ، کنگک ، کنگان ، بوشهر و . . . ) رفت و آمد داشته است . بنا به اظهار نظر یکی از سادات مطلع و رهسپر اهل کال که با مرحوم سید معیا نسبتی نیز دارد ، معیا به بندرهای : طاهری ، عسلو ، نغیلو ، خورموج و کنگان دلپستگی خاصی داشته ، حتی مدتی در روستای « بردخون » ( واقع در شمال غربی کنگان در استان بوشهر ) اقامت داشته و در آنجا تجدید فراش نموده است . این اظهار عقیده غیر محتمل بنظر نمی آید و احتمالاً ( و بلکه قطعاً ) معروف شدن « معیای بستکی » به « معیای بردخونی » همان علت پیوستگی سببی شاعر به « بردخون » میباشد .

نمونه ای از دو بیت های معیا :

ندانم قاصد مولی کی آید      به گوشم بانگ الا الله کی آید  
جوانسان میروند توبه به توبه      ندانم نوبت معیا کی آید

خداوندا به هیجده دادی خویم  
تن مجیا چو درویشان صابر

محمد خیمه بر فاف زمین زد  
برای نسوت دین محمد

منم مجیا که از نسل علی ام  
خدا داند ، خلایق هم بدانند

۱- قتال ولی = شاه قتال ولی از عارفان معاصر و مراد سید مجیا  
۲- کاملی = سیدکامل پیر از اجداد سید مجیا

خداوندا که از پیری شدم سیر  
محل و منزل مهسا کجا هست

خداوندا رفیق (۱) دوری ام رفت  
دو همدم (۲) داشت مجیا در شب و روز

۱- رفیق دوری = چشم  
۲- سبزه و لشکر و جمهوری = پا  
۳- دو همدم = دوبا  
۴- سه = دوبا + یک عصا

به تابستان بهاری (۱) چون رطب نیست  
قلم آرید که مجیا خط (۲) نویسد

۱- بهار = میوه . بهاری = میوه ای  
۲- خط = مکتوب - نوشته شده - نامه

به تابستان بهار لاله آمد  
برای خاطر دندار مجیا

الا مجیا که سنت بود عشرين  
هچب روز خطرناک اربعین است

شبم شام است و شامم وقت کام است  
به آن مرغی که دارد شصت (۱) پهلو

۱- رمضان ، سی شب و سی روز  
۲- در سی شب خوردن حلال و در سی روز حرام است

دو زلفون ولم در پیچ و تاب است  
جو اتانها شوید که وقت خواب است

احمد حبیبی  
( دهنگ - بستک )

## حواشی دیوان معزی

حوالی سال ۱۳۵۳ به کتابخانه بنیاد فرهنگه ایران ( واقع در بلوار کشاورز ) مراجعه می‌کردم . در آن جا نسخه‌یی از دیوان امیرمعزی ( مصحح عباس اقبال ، چاپ کتابفروشی اسلامیة ۱۳۱۸ شمسی ) به شماره و علائم ۸۹۱/۵۵۱۳ وجود داشت که ظاهراً وقتی متعلق به مرحوم بهمنیار بوده است ، زیرا در حواشی آن مطالبی یادداشت کرده بود . حواشی او با قلم و مرکب نوشته شده و بسیار تمیز و منظم بود . اغلاط کتاب را با تیغ تراشیده و با مرکب اصلاح کرده بود . امیدوارم که آن کتاب در نقل و انتقال و تغییر و تحول کتابخانه آسیبی ندیده باشد و اینک آن حواشی :

هفت :

بعضی از معاصرین ما پای بی‌انصافی و استبداد رأی را بالاتر گذاشته، بیت انوری را بدون ارائه هیچ سندی به شکلی دیگر توجیه نموده و غرض از دو دیوان را دیوان فرخی و عنصری دانسته و معزی را دزد کلام این دو گوینده استاد پنداشته و برای اثبات غرض خویش از جمیع محسنات شعر معزی چشم پوشیده، به ذکر معایب کلام او که سخن هیچ شاعری نیز از آن‌ها خالی نمی‌تواند بود پرداخته‌اند و به یک گردش تند قلم زحمات پنجاه و پنج سائۀ شاعری استاد را به یاد داده و توجیه طالبان ادب فارسی را از منبع فیضی شاداب برگردانده . اگرچه این گونه اظهار رأی‌ها به کلی شخصی است و به هیچ وجه مناط اعتباری نمی‌تواند شد، لیکن باز ممکن است موجب گمراهی نوآموزان و کم‌فرستان گردد و عامۀ بی‌خبر را از اقبال به خزانه گرانبهای مشتمل بر ۱۸۵۰۰ بیت از بهترین و فصیح‌ترین گفته‌های بی‌غل و غش زبان فارسی باز دارد.

جای بسی عجب است که بسیاری از معاصرین ما شعر را تنها همان می‌دانند که بر حکمت و عرفان و بند و نصیحت مشتمل باشد و به شرح و توجیه محتاج شود تا جهت فضل فروشی ایشان را زمیته فراهم گردد و مردم با ذوق سلیم الطبع را که به یک نظر در شعری شورانگیز در وجد و حالت می‌آیند و بدون زحمت و آزار به فکر سراها یک پارچه آتش می‌شوند، به بی‌فکری و بی‌سوادی متهم سازند ... ( «س» و «ن» مقدمه )

حاشیه :

این معاصر آقا ضیاء بشروه‌یی معروف به بدیع‌الزمان و موسوم به روزافزوست که کتابی به نام سخن و سخنوران درست کرده و در جلد اول آن کتاب صحنه ۲۳۷ درباره امیرمعزی گفته است : معزی شاعری ظریف طبع و متوسط‌البیان است، ولی طبع و تکرش پخته نیست . استدلالات و عبارات سست و کلمات و جمل زاید که گاهی به معنی خلل وارد



می‌کند در ایاتش به کثرت موجود است . معنی تازه و فکر نوکم دارد . می‌خواهد از دو شاعر بزرگ عصر غزنوی ، عنصری و فرخی تقلید کند ، لیکن به تغزلات این نرسیده و به مدایح آن نزدیک هم نمی‌شود . مضامین و عبارات این دو را انتحال کرده ، بدون تصرف باریبی ازین و تمسکی از آن به هم آمیخته به مجموع دو سبک قصیده بردارد و چون درین کار توانا و در انتحال هم مقتدر نیست ، راه خیال خود را به دست خواننده داده و از عبارات بی‌تغییر آن دو شاعر دلیلی روشن اقامه کرده تا خون آن دو دیوان را صریحاً به گردن او می‌دانند . معزی از علوم لفظی بی‌بهره نبوده و چند بیت و مصراع عربی پراکنده در بین شعرهای فارسی او به نظر می‌رسد ، ولی آثار علوم عقلی به حدی که ما بتوانیم به اطلاعش معتقد شویم در دیوان فعلی او نیست و در قصیده‌یی که خواسته است فیلسوفانه بگوید فکرهای ساده عرفی به کار برده و اصول عقاید عامه را منظوم کرده است . خلاصه این که معزی شاعری سطحی و مقلد است و به اندازه شهرت ، مقام ادبی ندارد . (ص ۵۸)

\* \* \*

معنی :

که لؤلؤ پراگندن بود چون عاملی جابر      که کافور پاشیدن بود چون عاقلی شیدا

بیت ۵۵۰

حاشیه :

به موجب غلطنامه جابر را حابر باید کرد ، لیکن وجهی برای آن نمی‌یابیم و جابر صحیح‌تر و مناسب‌تر است . در مصراع دوم هم عاقلی درست ننماید و ظاهراً غافلگی بوده و تعریف شده است و عقل یا شیدایی درست نمی‌آید . (ص ۳۹)

\* \* \*

معنی :

عیبه من بنده از تشریف تو پر جامه شد      کیسه هم باید که از انعام تو پر زرشود

بیت ۲۹۹۳

حاشیه :

قوله عیبه ، در غلطنامه دستور داده است که عیبه را عیبه کنند و این اشتباه ظاهراً از آنجا ناشی شده که شنیده است که عیبه به معنی میخ‌های زره و خلتان و خود غلط و صحیح آن عیبه است و چنین پنداشته است که هر عیبه‌یی را باید عیبه کرد . در صورتی که اینجا همان عیبه به معنی جامه‌دان درست است و تصحیحی که کرده است قیاس مع الفارق و وضع شیء در غیر موضع خود است .

گفت شیخا خوب ورد آورده‌ای      لیک سوراخ دعاگم کرده‌ای (ص ۱۳۳)

\* \* \*

معنی :

تاکه کوه و باغ را از پرنیان سرخ و زرد  
برخ احباب و اعدای تو پوشاناد چرخ

چرخ در آزار و آذر جامه و چادر دهد  
آن سلب‌هایی که در آزار و در آذر دهد

ابیات ۳۷۸۵ و ۳۷۸۶

حاشیه :

آزار ، ماه اول بهار از سال رومی و آذر ماه آخر پائیز از سال ایرانی است و در بعضی فرهنگها هر دو را به ذال ضبط کرده‌اند. لیکن ماه رومی آزار یا آزر به زاء هوز و ماه ایرانی به ذال است. در غلطنامه به متابعت فرهنگهای یاد شده دستور داده است که آزار تبدیل به آذار شود و چون درست نبود تغییر داده نشد. بهمنیار (ص ۱۶۱)

\*\*\*

معنی :

در جلالت نیست پیش تخت تو کوه بلند  
در سخاوت نیست دریا پیش جود تو جواد

بیت ۴۵۱۷

حاشیه :

قوله در جلالت، در غلطنامه دستور داده است که تخت تبدیل به بخت شود، لیکن در این تبدیل تأملی لازم است و شاید به بعضی نسخ خطی رجوع شود، شاید وجه صحیح بیت به دست آید. (ص ۱۹۰)

\*\*\*

معنی :

بر آخور من مرکب و در خانه من فرش  
در عیب من جامه و در کیسه من زر

بیت ۵۸۶۳

حاشیه :

قوله در عیب ، در غلطنامه نسبت به این عیبهم بی لطفی کرده و دستور داده است که غیبه‌اش کنند و وجه اشتباه را در برابر بیت ۲۹۹۳ یاد کرده‌ام و به هر حال در اینجا همان عیب درست است و تبدیل آن به غیبه جای دیگر دارد که مصحح شنیده و بدون تشخیص اظهار تفضلی کرده است. (ص ۲۴۲)

\*\*\*

معنی :

هر روز یکی میورد گسر در مه آذر  
آراسته بنرمی چو چمن در مه آزار

بیت ۸۰۴۹

حاشیه :

مه آزار ، به حاشیه مقابل بیت ۳۷۸۵ رجوع کنید. (ص ۳۴۰)

\*\*\*

معن :

طغرا و دار مملکت و گنج شاه را هستی به کلک و دست نگهدار و گوشوار

بیت ۹۵۱۸

حاشیه :

گوشوار ، در غلطنامه نوشته است : ظ : پاسدار . ولی گوشدار نزدیکتر و معنی هم همان پاسدار است . ( ص ۴۰۴ )

\*\*\*

معن :

کنون به رود و سرود ابتدا کند هر روز هر آن که کرد همی هوشب اقتدا به امام

بیت ۱۰۸۱۶

حاشیه :

قوله کنون به رود و سرود ، در غلطنامه نوشته است که ابتدا را باید اقتدا کرد . و این تصحیح وجهی ندارد و اقتدا کردن به رود و سرود بی معنی است و حتماً مقصود شاعر این است که آن کس که هوشب به امام اقتدا می کرد ، اکنون هر روز ابتدا به رود و سرود می کند ، یعنی مقدم بر هر کار به استماع ساز و آواز می پردازد . ( ص ۴۵۹ )

\*\*\*

معن :

پایان غلطنامه در ص ۸۳۲

حاشیه :

از روی این غلطنامه که خود غلطنامه لازم دارد کلیه اغلاط تصحیح شد و در پیدا کردن کلماتی که عند بیت آن به غلط چیده شده است زحمت معتناهی کشیدم و این قبیل اغلاط بسیار است . ( امضا کرده است )

دکتر سیروس شهیسا

\*\*\*

## هشتم ، هشتم

'Heštom' Heštom

در این بازی دو نفر شرکت دارند . هر بازیکن دوازده عدد مهره<sup>۱</sup> که از نظر رنگ یک

۱- هشتم Heštom به معنی گذاشتم است . هشتم، هشتم اسم مصدر در گویش کازرونی از مصدر هشتم است . و اسم بازی است . این بازی به سه شکل در کازرون انجام می گیرد . در شکل اول فقط یک مربع با عمود منصفهای آن را رسم می کنند و هر بازیگر فقط سه عدد مهره با خود دارد . بازی ساده است و به سهولت می شود سه مهره را بر یک خط قرارداد . در شکل دوم ، اضلاع مربع را نیز رسم می کنند . بازی پیچیده تر از اولی است . (حاشیه ۲۳ در صفحه بعد)

شکل و یا اندازه با مهره‌های حریف اختلاف داشته باشد، با خود دارد : بازیگران بر روی زمین ( معمولاً ) و با بر صفحه کاغذ ، سه مربع متعادل‌المرکز متداخل می‌کشند و اقطار و عمود منصف اضلاع مربع‌ها را رسم می‌کنند . مربع مرکزی را خالی نگه‌می‌دارند . برای اینکه بدانند چه کسی باید بازی را شروع کند و اولین مهره خود را نیز یکی از نقاط تقاطع مربع‌ها بگذارد ، « تروخشک »<sup>۱</sup> می‌کنند .

۱- بازیگران به نوبت مهره‌های خود را بر نقاط تقاطع خطوط می‌گذارند .  
 ۲- بازیگری که بتواند سه مهره خود را در يك ردیف و بر يك خط بی‌آنکه مهره‌ای از حریف در میان آن سه مهره باشد ، بگذارد ، مجاز می‌شود تا یکی از مهره‌های حریف را به دلخواه بردارد و کنار بگذارد . مهره برداشته شده ، سوخته یا کشته محسوب می‌شود . مهره‌های سوخته را در مربع مرکزی می‌گذارند .  
 ۳- بازیگر می‌تواند به جای کشتن مهره حریف ، یکی از مهره‌های سوخته خود را بردارد و وارد بازی کند .

۴- حرکت مهره‌ها تنها از مسیل استقرار به نقطه خالی مجاور مجاز است .  
 ۵- بر اثر برخورد اضلاع مربع‌ها با اقطار و خطوط قائم منصف‌ها ، دوازده دوزنقه متساوی‌الساقین و بیست و چهار دوزنقه قائم‌الزاویه ساخته شده است . بازیگری که بتواند پنج مهره خود را بر روی پنج نقطه تقاطع یکی از دوزنقه‌های متساوی‌الساقین قرار دهد ، برنده بازی است و دو حقیقت حریف را مات کرده است . برای مات کردن حریف نیز می‌توان پنج مهره خود را بر نقاط تقاطع یکی از دوزنقه‌های قائم‌الزاویه بگذارد . باید توجه داشت که بازیگران نمی‌توانند بر روی چهار دوزنقه بزرگ متساوی‌الساقین و شانزده دوزنقه کوچک قائم‌الزاویه درون طرح ، حریف را مات کنند .

۶- اگر بازیگری پس از قراردادن شش عدد از مهره‌های خود بر روی نقاط تقاطع ، نتوانسته باشد ، سه تا از آنها را بر روی يك خط و در يك ردیف بگذارد ، ناچار یکی از مهره‌هایش ، مهره هفتم ، سوخته محسوب می‌شود . نیز اگر بازیگر ده مهره خود را گذاشته باشد ، ولی همچنان نتوانسته باشد سه تا از آنها را در يك ردیف و بر روی يك خط قرار

۲- معمولاً بازیگران طرح بازی را بر روی زمین رسم می‌کنند و مهره‌های خود را از میان هسته‌های خرما یا هسته‌کنار **KONAR** ( درخت سدر ) انتخاب می‌کنند .

۱- « تروخشک » کردن بدین شکل است . ابتدا یکی از بازیکنان تکه‌های سفالی یا سنگ صاف کوچکی را بر می‌دارد و يك طرف آنرا با آب دهان خیس می‌کند و ده‌ها می‌اندازد و در همان حال از حریف خود می‌پرسد ، تر یا خشک ؟ پاسخ هرچه باشد ، به حکم آن بازی را آغاز می‌کند .

دهد ، آخرین مهره اش سوخته می شود و او برای ادامه بازی ناچار مهره های قرارداد شده را باید جا بجا کند .

۷- در مجاور هر نقطه تلاقی ، سه یا چهار نقطه تقاطع دیگر وجود دارد . هر مهره می تواند به یکی از آن نقاط حرکت کند به شرطی که آن نقطه خالی باشد .

۸- بازیگری که ده مهره اش بسوزد ، بازنده محسوب می شود . باختن در بازی مات شدن است . نبرد و اندیشیدن در این بازی برای پیروزی به نظرم معادل توان و انرژی است که بازیگران در صحنه شطرنج بکار می گیرند و می تواند بازی فکری مناسبی در معارف ورزشی و مدارس ما مانند شطرنج باشد .

حسن حالمی ( کازرون )

\*\*\*

## بناوشتن ، خزر

مؤلف « المصادر » ( طبع پیش ۱۲/۴۶۶ ) آورده است که : « الاستنقاع : فاهم آمدن آب و ، بایستادن آب در جای » و در قانون ادب ( طبع غلامرضای طاهر ۱۰۳۱/۲ ) در معنی « استنقاع » می خوانیم که : « آب گرد آمدن » . دو فرهنگ مصادر اللغة ( چاپ دکتر جوینی / ۳۴۶ ) آمده است که : « الاستنقاع : بایستن آب در جای » مصحح محترم کتاب ، در هاشم نوشته اند : « در نسخه ما ، روی « بایستن » نوشته است : خ ، بناوشتن » .

در یافتن معنی این کلمه مرکب نامأنوس ، به مختصر بررسی و توضیح نیازمند است . چه از جمله لغات دارج و رایج در متون نیست ، بلکه از استعمالات منسوخ و متروک است . « بناوشتن » ترکیب شده از : بنا + وشتن

مؤلف مصادر اللغة ، در چند مورد پیشاوند نفی « بنا » را ، به جای « نا » به کار برده است . مثلاً نویسد : « الأجماد : بنا بالیدن کشت و نبات [ = نایالیدن ، نبالیدن ... ] و نیز : « الاشارة : نیاگداختن هسکه ( = ناگداختن ، نگداختن ... ) ( به ترتیب از صفحات ۱۲ و ۱۷ نقل کرده شد .

در کتب دیگر نیز گاهی چنین است ...

اما جزء دوم این کلمه ، « وشتن » و *vaštan* در اصل بهلولی ( برهان قاطع ، معین ۲۲۸۴/۴ ح و فرهنگ بهلولی ، قره وشی / ۴۵۷ ) به معنی تغییر یافتن ، چرخیدن ، دور زدن ، گردیدن ... است . ظاهراً ریشه این کلمه در اوستائی و فرس قدیم و دیگر زبانهای آریایی بر طبق تحقیقات « هارتولومه » ، « کانگا » ، « کنت » ، « هرن » ، « والد » و « هوکورنی »

« ورت » بوده است ، معادل « گردیدن » ، « گشتن » ، « گاشتن » ( راهنمای ریشه فعلهای ایرانی / ۶۰ ) پس ، « بناوشتن » به طور تحت اللفظ به مفهوم « تغییر نیافتن » ، « نپرخیدن » و « دور نزدن » و « نگردیدن » است و به این قرار با معنی به دست داده شده در متن ، تطبیق می کند .

در بعضی از لغت نامهها ، چون جهانگیری ( چاپ دکتر عفیفی ۱۳۱۳/۲ ) و بهران قاطع ( طبع دکتر معین ۲۲۸۴/۴ ) و فرهنگ فارسی ( معین ۵۰۳۰/۳ ) و . . . معنی دیگری نیز برای « وشتن » ذکر کرده اند که عبارت باشد از : « رقصیدن و قاصی کردن » و در تأیید آن ، شعری به استشهد آورده اند از قاسم انوار به این صورت :

« یارم ز در درآمد وشتن کتبه وشتن  
این خانه را زوشتن ، گلشن کتید گلشن  
آن چنان که روشن است ؛ این معنی - رقصیدن - با مفاهیم کلمه ، در اصل پهلوی ، مطابقت می کند . بنابر آنچه که نقل آمد ؛ « بناوشتن » درست به معنی و معادل « بایستادن ایستادن » است . ذکر این نکته نیز ، در آخر ، ضروری می نماید که « وشتن » ، ظاهراً با کلمه « وشت » ، معادل « مکاء » در قرآن مجید ( لسان التنزیل / ۱۲۴ ) از يك ریشه نتواند بود .

\*\*\*

در کتاب « اغراض السياسة في اغراض الرياسة » ، ریخته خامه ظهیری سمرقندی ( از سلسله انتشارات دانشگاه طهران ، به شماره ۱۲۷۲ ، ص ۱۵۷ ) می خوانیم که :  
« مهندسان گفتند : اول تکسیر عرصه مساحت را به مساحت ، تقدیر و حرزی کنیم . . . » و نیز :  
« گفتند . . . معنی مساحت ، حرز سطوحی باشد مسافت جسمی را به خطوط مستقیم یا منحنی و ، چون حرز کرده شد ، آنگاه آن را تکسیر آن مساحت گویند . »

کلمه « حرز » در اینجا غلط است و بی شک بایست حرز باشد با حای سطحی مفتوح و زای منقوله ساکن و رای مهمله ، از باب نصر به معنی :

« تقدیر کردن » ( المصادر / ۲۰ ) و ، « اندازه کردن » ( قانون ادب / ۶۹۹ ) و ، « مساحت کردن و تقدیر کردن » ( دستورالخوان / ۲۲۰ ) و « اندازه کردن و تخمین نمودن کشت و میوه را » ( منتخب اللغات ، چاپ هند / ۱۸۹ ) . از همین ماده است « تعزیر » - مصدر باب تفعیل آن - یعنی : « حرز نمودن » ( مصادر اللغه / ۱۱۲ ) و ( حازره به مفهوم « حرز کننده » ( قانون ادب / ۵۹۶ ) و « حزار » به معنی « حرز کن و تخمین زننده ( البلغه / ۹۹ ح ) . اینک شواهد و امثله ای چند از متون دیرینه سال فارسی :

در بختیارنامه ( چاپ دکتر صفا / ۹۷ ) آمده است که : « سعادت مسابقان علم و متابعان حلم از حرز افهام بیشتر است . » ظهیری سمرقندی در سند باد نامه نوشته است ( چاپ آتش به ترتیب صفحات ۱۹۷ و ۲۳۵ ) : « مکر زنان از حد و عد بیرون است و ، حیل و عمل ایشان از حصر و حرز افزون . » و : « فنون مکر و صنوف کلدوزنان بی اندازه است و ، در حد حرز و حصر نکتهد . »

خاقانی شروانی گوید ( دیوان ، طبع سجادی / ۲۸۷ ):

« برتر ز عرشت قدر و قد ، رایت و رای حزر و جد »

ذاتت به دست چود و جد ، گیتی مطرا داشته »

و مولوی گفته است ( تفسیر مثنوی مولوی - داستان قلمه ذات الصوره هائی / ۱۵۹ ):

« گوش را رهن معرف داشتن آیت مجویست و حزر و ظن »

علی محمد هنر

( سیامک گیلک )

\*\*\*

### مصدر « بودن »

فعل « بودن » از آن رو در خور تأمل و بررسی است که نه تنها برای عوام بلکه برای اهل علم و به اصطلاح خواص هم گاه مایهٔ دردسر و اشکال بوده و هست. برای مثال در فرهنگ معین می‌بینیم که مصدرهای « استن » و « هستن » ضبط شده است. همچنین در خود آموز روسی ( برای فارسی زبانان اثر خانم نینا پاتاپووا جلد اول صفحه ۱۰ ) از انتشارات نشر زبان ( مصدر « هستن » مرادف و همراه مصدر « بودن » آمده است. قبل از بحث در مورد ریشه شناسی فعل « بودن » بد نیست نظری کنیم به جدول زیر که مصدر « بودن » و سوم شخص مفرد مضارع آن را در مقایسه با چند زبان خویشاوند فارسی یعنی زبانهای باستانی ایران و نیز زبانهای هند و اروپائی نشان می‌دهد.

زبان	مصدر	فعل مضارع سوم شخص مفرد
اوستایی	h - , ah -	astī
	bav -	bavaitī
فارسی باستان	ah -	astīy
	bav -	bavatiy
فارسی میانه	h -	ast
( پهلوی )	būdan	bavēd
فارسی نو	بودن	است ، هست بود
سنسکریت	as - , s -	ástī
	bhu -	bhávati
یونانی	Eivai	E' 6TL
روسی	buTb	6OTb
آلمانی	sein	ist

est	être	فرانسه
is	be	انگلیسی
est	sum , fui , esse	لاتینی
está	estar	اسپانیایی

از مقایسه صورت مصدری و صیغه سوم شخص مفرد مضارع در زبانهای مختلف ملاحظه می شود که مصدر «بودن» و فعل «است» هم خانواده نیستند، بلکه از دو خانواده مختلف می آیند که به مرور زمان بر اثر تحولات و تطورات بسیار، هر یک از این دو خانواده برخی از اعضای مجموعه صرفی خود را از دست داده اند. خالی شدن بعضی از خانمهای جدول صرف مربوط به هر یک از افعال - bav و - h همراه و همزمان با رنگه باختن تمایزات معنایی بین این دو بن فعلی از یک طرف و نیاز عملی وسیع و روز افزون به دستگاه فعل «بودن» از طرف دیگر سبب شد که فعل - bav که به معنی «شدن» (با فعل شدن «شدن» اشتباه نشود) به کار می رفت و فعل - h که به معنی بودن استعمال می شده در مجموع با یکدیگر ادغام شوند و یک مجموعه صرفی آمیخته را تشکیل دهند. دوگانگی و آمیختگی دستگاه فعل «بودن» در زبانهای سنسکرت ، اوستایی ، فارسی باستان فارسی میانه (پهلوی) و فارسی نو به وضوح آشکار است و نیز در زبانهای روسی و انگلیسی .

بدینگونه بن مضارع - bav - bū از تبار زبان اوستایی به فارسی میانه پهلوی رسید و با افزودن شناسه ماضی - d به صورت būd درآمد و سپس با افزودن - dan مصدر ساز به صورت مصدر «بودن» درآمد و بعد از فارسی میانه به فارسی نو رسید . می نهم که d/ج در بن ماضی فارسی میانه būd / būd شناسه ماضی است و شناسه سوم شخص مفرد غائب در فعل «بود» صفر (Φ) است .

$$\begin{array}{l} \text{بن ماضی} \quad - \text{būd} = \text{bū} + \text{d} \text{ بن مضارع} \\ \text{مصدر} \quad \text{budan} = \text{bū} - + - \text{dan} \end{array}$$

فعل ماضی سوم شخص مفرد būd = شناسه سوم شخص مفرد Φ + būd بن ماضی بطوریکه ملاحظه می کنیم مصدر از بن مضارع با افزودن - dan / - tan ساخته می شود . حال برویم به سراغ فعل است و هست و سیر تطور آنها را بررسی کنیم

الف «است»

این فعل صیغه سوم شخص مفرد مضارع فعل بودن است که از صورت اوستایی asti به فارسی باستان رفته و به صورت astiy در آمده (Kent : old persian Grammar) سپس به فارسی میانه رسیده و به صورت ast ضبط گردیده و بالاخره از طریق فارسی میانه



دست نخورده به فارسی نو رسیده است. فعل مضارع سوم شخص مفرد «است» فرمول  
پیدایش فعل *asti* اوستائی چنین است :

ریشه قوی  $ah -$   $\xrightarrow{\text{افزایش نوع گونه}}$   $ah -$  ریشه ضعیف  $h -$

$ah - + ti$   $\rightarrow$  *ahti* شناسه سوم شخص مفرد

برطبق قواعد هم نهادی (*sandhi*) سنسکریت و اوستا ( ر . ک

Jackson : Avesta Grammar § 109

همچنین ر . ک ( *persion sanskrit Grammar, Dr. c. Kunhan Raja* )

دمشی (*h*) پیش از دندانی (*t*) تبدیل به همخوان (*g*) می شود .  
بنابراین :

$ahti$   $\xrightarrow{\text{هم نهادی}}$   $asti$   
*sandhi*

فعل مضارع سوم شخص مفرد

*asti* اوستائی برطبق قواعد آواشناسی فارسی باستان تبدیل به *astiy* می شود .  
همچنانکه دیدیم در فارسی میانه ( پهلوی ) به صورت *ast* درمی آید، یعنی واکه پایانی  
حذف می شود . *ast* به صورت قالبی و « جوش - واژه » از فارسی میانه به فارسی نو  
رسیده است و خود با همین هیئت به عنوان بن مضارع از یک فعل ناقص پذیرفته شده و  
مانند یک فعل با قاعده در دستگاه مضارع صرف شده و با افزودن شناسه های شخصی جدول  
صرف خود را کامل کرده و به صورت امروزی درآمده است :

$astam$   $\rightarrow$  شناسه اول شخص مفرد  $ast - + am$  بن مضارع

فعل مضارع اول شخص مفرد

$ast - + i$   $\rightarrow$  *asti* (*y*) دوم شخص مفرد

$ast - + \emptyset$   $\rightarrow$  *ast* سوم شخص مفرد

$ast - + im$   $\rightarrow$  *astim* اول شخص جمع

$ast - + id$   $\rightarrow$  *astid* دوم شخص جمع

$ast - + and$   $\rightarrow$  *astand* سوم شخص جمع

پ - « هست »

« هست » در اصل صورت تأکیدی فعل « بودن » است و صورت غیرتأکیدی و معمول  
آن می شود « است » .

*hast* صورت دست نخورده فارسی میانه است که به فارسی نو رسیده و مانند فعل

است با افزودن شناسه های شخصی جدول صرفی خود را کامل کرده و صورت های زیر را  
به دست داده است :

$hastam$   $\rightarrow$  شناسه اول شخص مفرد  $hast - + am$  بن مضارع

hast - + i → hastī (y)  
 hast - + ∅ → hast  
 hast - + im → hastim  
 hast - + id → hastid  
 hast - + and → hastand

فعل **hast** مانند فعل **ast** از اوستایی وارده فارسی میانه شده است . در فارسی امروز تساوت هست و است در درجهٔ تأکید و بلاغت آن دو است ، یعنی هست مؤکدتر و بلیغ‌تر است . می‌توان گفت که در اوستایی ، **hasti** ، صورت تأکیدی **asti** است که از طریق مضاعف شدن ( reduplication ) ریشهٔ **h** بدست آمده است . ( Jackson Av. gr. §§ 605 , 606 )

hah - ریشهٔ مضاعف → ah ریشهٔ قوی + h ریشهٔ ضعیف  
 hahti → شناسه سوم شخص مفرد + ti bah -

برطبق قاعدهٔ هم نهادی که در پیش گفته شد . St → هم نهادی h(t)

بنابراین

hahti <sup>هم نهادی</sup> → hasti  
 sandhi

فارسی میانه ( پهلوی ) hast → hastī اوستایی

چنانکه در پیش آمد ، هست به صورت قالبی از فارسی میانه وارد فارسی نو شده و به عنوان بن مضارع پذیرفته گردیده و با افزودن شناسه‌های شخصی به صورت هستم ، هستی ، هست ، هستیم ، هستید ، هستند درآمده است . نتیجه‌ای که از این مقال می‌گیریم اینکه :

شناسه ( h ) در فعل ( hast ) هست و ( ast ) است ، در واقع شناسهٔ شخصی است و شناسهٔ ماضی ساز نیست ، بنابراین هیچگونه این همانی و سنخیت و شباهتی ندارد با شناسهٔ ماضی ( t ) که جزئی از پسوند یا شناسهٔ مصدر ساز **tan** - را تشکیل می‌دهد . بنابراین مراتب بالا به یقین و به طور قطع می‌توان گفت که مصدر هستن و استن مصدرهایی کاذب و غیر حقیقی هستند و مصدر حقیقی فعل‌های است و هست همان مصدری بوده است ، کما آنکه زبانهای انگلیسی و روسی نیز به وضوح صورتهای ماضی و مصدری « بودن » را از بن فعلی هم خانواده با **hav** و صورت مضارع سوم شخص مفرد ( است ) را از بن فعلی دیگری که هم خانواده با ( h - ) اوستایی است برگزیده‌اند .

**کاظم زارعیان**

( شیراز )

## شعری که از وثوق الدوله نیست

در شماره ۳۰۰ سال دوازدهم ( ص ۲۵۹ ) مجله آینده ، تحت عنوان « شعری از وثوق الدوله » مرقوم فرموده‌اید : پس از انتشار چاپ چندید دیوان وثوق الدوله ( تهران ۱۳۶۳ ) سه بیت شعر وثوق الدوله را که تاکنون چاپ نشده آقای محسن آشتیانی - از پسر خود دکتر جواد آشتیانی ( داماد وثوق الدوله ) شنیده و برای جناب عالی خوانده است و افزوده‌اید - ظاهرآ وثوق الدوله این اشعار را به مناسبت آن‌که دکتر آشتیانی نسبت به درد دندان وثوق الدوله بی‌اعتنایی نشان داده است ، سروده و آن‌گاه به نقل اشعار پرداخته‌اید .

تصدیق می‌فرمایید که قدرت طبع شاعری چون وثوق الدوله در آفرینش اشعاری دل انگیز و زیبا با درونمایه‌های سرشار از حکمت و عبرت مسانند منظومه‌های « حسرت - خوش بیتی - آینده » (۱) در قالب تمیله و « تقدیر - بازرگانان و غلام ، » (۲) در قالب مثنوی و « عشق عاریتی - راز خلقت » (۳) در قالب قطعه که محض مثال نام برده شد علاوه بر قریحه ذاتی و استعداد فطری و نبوغ و جوش طبع خداداد وی - و زندگی در خاندانی که أباعن جد به معایر شعر و ادب و فرهنگ ایران آشنایی داشته‌اند و نزدیکی معضرب استادانی همچون میرزا محمد ادیب گلپایگانی و میرزا هاشم رشتی اشکوری و حکیم ربانی میرزا ابوالحسن جلوه کسب‌الله حلال‌التور - و دوستی و مصاحبت و آشنایی با اشعار شاعران گران قدر معاصر خویش همچون مرحوم سید احمد ادیب پشاوروی و ملک‌الشعراء بهار و ادیب‌الممالک و... معلول مطالعه دواوین اشعار شاعران سلف نیز بوده و آشنایی با اسالیب شعر و شاعری پیشینیان در تکوین قریحه شاعری وی تأثیری بسزا داشته است و بنا به اقتضای آلودگی به زهر شکرآلود سیاست و اشتغال گسترده به مشاغل سیاسی از قبیل استیفای ایالت آذربایجان و وکالت مجلس و شانزده بار وزارت و دو بار ریاست وزرایی و دل مشغولی و اسارت در امور دیوانی و اداری - هرگاه از عهدۀ انجام تام منول حکم نظامی عروسی - در مقاله دوم کتاب خویش که در شمار تریاض شاعری می‌نویسد که باید : « شاعر در عنوان شباب و در روزگار جوانی بیست‌هزاربیت از اشعار متقدمان یاد گیرد و ده هزارکلمه از آثار متأخران پیش‌چشم کند و پیوسته دواوین

۱- آثار وثوق ، خرداد ۱۳۴۳ ، بزمان پیمباری ، به ترتیب صفحات ۵۹، ۵۰، ۲۲.

۲- همان مأخذ ، ص ۳۲ ، ۸۰.

۳- همان مأخذ ، ص ۱۰۲.

استادان همی خوانند و یاد همی گیرد که درآمد و بیرون شد ایشان از مضایق و دقایق سخن برچه وجه بوده است... تا سخنش روی در ترقی دارد و طبعش بجانب غلومیل کند. (۲) تمام و کامل برنیامده باشد و به عشری از اعشار آنهم قناعت ورزیده باشد. در نتیجه استمرار مطالعه اشعار شاعران متقدم و آشنایی و آگاهی با آثار آنها - به برکت حافظه نیرومند - اندکی از بسیار و مشتی از خروار از اشعار و آثار آنها را به خزانه حافظه سپرده و در پیش خاطر داشته و در مواقع مناسب بدان استاد و استشهد می کرده است و قرائت شعری مناسب با مقتضای حال و مقام از سوی شاعری نمی تواند برای مستمع موجب ایجاد این پندار گردد که متکلم، سراینده شعر نیز بوده است.

اکنون برای رفع این ابهام می گوئیم که نخت خدا را شکر که در چاپ تازه دیوان وثوق الدوله اشعار مذکور انتشار نیافته است.

دوم آن که اشعار مذکور در مجالس سبعة مولانا (مجلس پنجم ص ۲۳، چاپ محمد رمضان) که به همراه مثنوی با کشف الایات در میان سالهای ۱۳۱۵-۱۳۱۹ ه. ش در تهران به چاپ رسیده، آمده است. و در چناب احمد رمزی آق پوره که که با مقدمه و تذکره چلبی به تاریخ ۱۲ ربیع الاول ۱۳۵۵ ه. ق و با شماره (۱) با عنوان «آثار المولویه فی ادوار السلجوقیه» بالاستقلال مجالس مولانا انتشار یافته است، در صفحه (۹۷) اشعار مذکور آمده است و هرگاه از مولانا نباشد از قنما است و به هر حال از وثوق الدوله نیست.

سوم آن که موارد مشابهی از این قبیل - در میان قنما و معاصران بسیار است و بعضی مثال به خاطر آن که رضا قلی خان هدایت در مجمع الفصحا - غزل سروده ابونصر فتح القحان شیبانی شاعر معاصر خویش را به اختیارالدین شیبانی از شاعران قرن ششم نسبت داده است، طی قطعه‌ی مفصل با مطلع:

به مجمع الفصحا در نگر که کاتب آن چه سهوا که در احوال شاعران کرده است  
سهو و خطای مذکور را به گردن لسان الملك سپهر - که ظاهر آ در تألیف مجمع الفصحا با هدایت معاضدت داشته - الکنده و کتاب مذکور را سخت مورد انتقاد قرار داده است. و مرحوم محدثی بهار نیز در مجله قدیم دانشکده طبعه مستقل معروفی را که در تصنیف حاج لطفعلی بیک آذر، صاحب تذکره آتشکده، در انتضای به تصنیف معتمد کلشانی (متوفی ۹۹۶ ه. ق) سروده آمده است به مطلع:

به شیخ شهر قهری ز جوع برد پناه بدان امید که از لطف خواهدش نان داد  
الی آخر...

به پدر خویش محمد کاظم صیوری نسبت داده و پس از تذکار به وی در شماره بعد

به این موضوع اشاره می‌کند. (۵)

چهارم آن که به حکم موارد متواتر و از آنجا که ما گداییم و تو احتشام‌داری احتمال عدم اعتنا به این یادداشت بسیار است. اما هرگاه از باب آن که خاشاک نیز بر دل دریا گذر کند - آن را به دست نشر سپردید به حکم اصل بسیار مهم و معتبر «المصفر لا یصفر» از مثله کردن آن خودداری ورزید.

پنجم به شکر آن که نرزنه خلف روانشاد زنده‌باد دکتر محمود افشار هستند - به‌عنوان صله مجلدی از چاپ تازه دیوان وثوق‌الدوله را جهت اینجانب ارسال دارید. که «ومن منع المستوجبین فقد ظلم».

در پایان یادآور می‌شود که

هرچند که یاران نوات محتشمند

یاران قدیم را فراموش مکن

ششم آن که امروز (۱۲ - اردیبهشت ماه ۱۳۶۶) در مطالعه حلیقة الحقیقة / شعر

آن شنیدی که رفت نادانی

به عیادت بسرد دندانی

گفت آری ولیک سوی تو این...

گفت یا دست از این مباش حزین

را در صفحات ۷۳۳ تا ۷۳۵ - اثر مذکور سنائی چاپ شادروان مدرس رضوی (تهران

۱۳۲۹ شمسی) یافتیم. بنابراین چنان که در شماره (۴-۶) سال دوازدهم (تیر - شهریور

۱۳۶۵) ص ۲۵۱ به وثوق‌الدوله و در شماره (۸-۷) سال دوازدهم برابر مهر و آبان

۱۳۶۵ ص ۴۹۳ به عطار نسبت داده شده است، دیگر در ایرنص - اجتهاد جایز نیست و

شعر مذکور از سنائی است. امید است از تذکار درخ نفرمائید.

دکتر محمد دامادی

\*\*\*

## میوه درختهای کوهستانی کازرون

۱- درخت بادام کوهی یا «آخورک» یا «آخرک» یا «اعلوک» یا «اکوک».

این درخت در کوهستان می‌روید. ارتفاع آن بطور متوسط در حدود سه متر است. از آب

باران برای رویش خود استفاده می‌کند. برگ‌های آن سوزنی است و شاخه‌های آن ترکه‌ای

است و نرم می‌باشد. استفاده از شاخه و میوه و تنه آن بشرح زیر است.

الف - استفاده از شاخه‌های آن: شاخه‌های آنرا «بارشین» گویند. از این شاخه‌ها

انواع و اقسام و سیله‌ها می‌سازند که عبارتند از «گیره» و آن وسیله ایست لکن مانند پاکسه

مانند و به ظرفیتهای مختلف، که از آنها برای حمل اجناس استفاده می‌شود. وسیله دیگر

۵- مجله دانشکده شماره ۴ ص ۲۰۶ برج سنبله ۱۳۹۷ - مطابق ۲۴ اوت ۱۹۱۸ مدیر

و مؤسس ۰۲ بهار

«لوده»<sup>۱</sup> بشکل منشور است و چهار گوشه و چهار وجهی است که چهار گوشه آن و از چهار ستون آن، چهارچوب بیرون گذاشته شده و دستگیره آن می باشد. از این وسیله برای حمل انگور و انجیر و انار و سایر میوه ها استفاده می کنند. وسیله سوم «بووک»<sup>۲</sup> است و آن وسیله است مخروطی شکل که مرغ و خروس و جوجه ها را در زیر آن نگاه میدارند. وسیله چهارم «کلچه دان»<sup>۳</sup> است که بصورت استوانه سردار و کم ارتفاع ساخته می شود و در آن نان تنگه<sup>۴</sup> و تیری و خاندگی نگهداری می کنند. وسیله پنجم «نان انداز» است که برای حمل نان تیری قبل از پختن و بعد از پختن از آن استفاده می کنند. این وسیله پهن و منور است. وسیله ششم «کرکری»<sup>۵</sup> است و آن وسیله ایست که بصورت دوک مانند می سازند و از آن برای به دام انداختن پرندگان در باغها استفاده می کنند.

ب- استفاده از میوه آن: این درخت میوه ای دارد بنام «آخورک» یا «آخرک» یا «املوک» یا «بخورک» یا «مجک» یا «الوک» یا «الوک» آنرا پسته ضعفا و فقرا می نامند. دانه ای است تنعم مرغ شکل و ریز، با اندازه دوتا سه نخود و قهوه ای رنگ با پوستی محکم که بوسیله دندان یا سنگ با چکش شکسته می شود و درون آن مغزی است که دارای یک لایه قهوه ای یا سبز رنگ می باشد. مزه خام آن تلخ است. در زمستان ها که کشاورزان یعنی مردان کشاورز در این مناطق بیکار هستند این دانه ها را می کوبند و شیره آنرا می گیرند و با برنج یا گندم مخلوط می کنند و آشی بنام «آش مجک» یا «آش آخرک» که خیلی دیر هضم و ثقیل و خوشمزه است، از آن درست می کنند، که همراه با شرمه می خورند (البته باید توضیح داد که کوبیده گندم که اسمش «لک»<sup>۶</sup> یا «دوکه»<sup>۷</sup> است با شیره آخورک می پزند.) استفاده دیگری که از آخورک می شود اینست که آنرا در گرمای ملازم ۳۰ یا ۳۸ ساعت قرار می دهند تا زهرپوستش گرفته شود و شیرین گردد و آنگاه مقداری نمک به آن می زنند و بصورت پسته فقرا آنرا می شکنند و مغزش را بیرون می آورند و می خورند. استفاده سوم اینکه بعضی ها دانه های زیبا و موزون آخورک را پس از روشن کاری سوراخ می کنند و بند می نمایند و بصورت تسبیح از آن استفاده می کنند. مغز آن روغنی است که برای گرفتن روغن نباتی از آن استفاده می کنند. پوست آن ایجاد حرارت زیاد و با دوام می کند که از این طریق نیز از آن بهره برداری می کنند.

ج- استفاده از تنه و شیره آن: از تنه و شاخه های آن برای سوزاندن و ذغال استفاده می شود. این درخت شیره ای دارد بنام «سغ» یا «زودود»<sup>۸</sup> که در لاستیک سازی از آن استفاده می شود و یکی از صادرات ایران به کشورهای صنعتی جهان است. باید یادآوری کرد که این میوه در تابستان به عمل می آید.

۱) lovdeh    ۲) bovak    ۳) kokchedan    ۴) tanok    ۵) korkori  
۶) lalak    ۷) dokaleh    ۸) zoodoo

۲- درخت « بنک » یا « بن »<sup>۱۰</sup> درختی است که در کوهستان‌های مناطق گرمسیر می‌روید. ارتفاع آن مختلف است که حداکثر به ده الی پانزده متر می‌رسد و نظر آن به دو متر نیز می‌رسد.

شاخه‌های آن بلند و پهن می‌شود. برگ‌های آن سبز و پهن می‌باشد. میوه آن « بنک » و شیرۀ آن « سبز » یا « سغ » است. این درخت در فصل پائیز میوه می‌دهد و میوه دادش یکسال در میان است. یعنی یکسال میوه می‌دهد، یکسال میوه نمی‌دهد. از میوه آن درد و حالت استفادۀ می‌کنند؛ حالت اول که نرم و ترد است و آنرا می‌خورند. (سبز رنگ است.) که آنرا بنام « بنشوکه »<sup>۱۱</sup> می‌نامند. حالت دوم که سخت و سبزی شود آنرا « بنک » می‌نامند که آنرا می‌شکنند و مغز را نرمی آورند و می‌خورند، اندازه آن باندازه یک بغود است. از میوه آن یعنی بنک در ایام قدیم استفادۀ روشنائی می‌شد. یعنی چون چربی بنک زیاد است از آن چربی می‌گرفتند و برای روشنائی از آن استفادۀ می‌کردند. پوست بنک محکم است. از شاخه‌ها و تنه‌های آنها برای تهیه سوخت و ذغال استفادۀ می‌کنند. علاوه از تنه آن برای سقف‌پوشی ساختمان و تیر چادرها استفادۀ شایانی می‌شود.

۳- درخت « کلخنگ » درختی است شبیه به بنک ولی کمیاب‌تر، که دره‌ناطی کوهستانی می‌روید. بیشتر در جاهای ناهموار رشد می‌کند. شاخه‌های آن پهن می‌شوند. ارتفاع این درخت خیلی زیاد نیست. برگ‌های آن از برگ بنک کوچکتر است. میوه آن در پائیز بعمل می‌آید که « کلخنگ » نام دارد. این میوه سبز و نرم است. میوه آن یعنی « کلخنگ » خواص زیادی دارد و چرب می‌باشد و بصورت تنفلات از آن استفادۀ می‌شود.

۴- درخت « لم ریک »<sup>۱۲</sup> درختی است که در دشتهای گرمسیر می‌روید. ارتفاع آن در حدود دو متر می‌شود و دارای خار می‌باشد. میوه آن سرخ رنگ و در پائیز بعمل می‌آید. به میوه آن « لم ریک » می‌گویند. از درخت لم ریک چون جمع‌وجور است برای حصار و دیوار استفادۀ می‌شود که دلیل دیگر استفادۀ اش خار داشتن آنست.

۵- درخت « بب روک »<sup>۱۳</sup> درختی است سیاه رنگ، دارای برگ‌های ریز و شاخه‌های بلند. ارتفاع آن مختلف بوده و به حدود پنج متر می‌رسد. در کوهستان‌های سردسیر می‌روید. میوه آن « بب روک » نام دارد که در تابستان بعمل می‌آید و تقریباً زرد رنگ و باندازه دونه خود است و کمی بزرگتر هم می‌شود. این میوه صغرا بر است و صغرا را از بین می‌برد. بعضی اوقات از این میوه یک تریدم درست می‌کنند و می‌خورند. کمی ترش مزه است.

۹) banak      ۱۰) ban      ۱۱) bonshook      ۱۲) kol khong

۱۳) lamrik      ۱۴) beberook

۷- درخت « کپالک » یا « کهل » یا « زائالک » درختی است خاردار ، دارای ارتفاع تقریبی هشت متر و با شاخه‌های ستونی که برگها در انتهای شاخه جمع می‌شوند . میوه آن در تابستان بصورت زرد رنگ و با اندازه يك انجیر ، بعمل می‌آید که خوراکی است و دارای مجتمع هسته می‌باشد .

۸- درخت « آژن » ۱۵ درختی است که در مناطق سردسیر می‌روید . شبیه به درخت آخورک است ولی دارای خار می‌باشد . شاخه‌های آن بهن و بزرگ می‌باشد . میوه آن آخورک و « زودو » است که مورد استفاده پزشکی و صنعتی در پلاستیک است . از شاخه‌های آن برای چوب دستی استفاده می‌شود ، چون معکم و صاف است .

۹- « کنیرا » ۱۶ بوته‌ای است که در مناطق کوهستانی و دشت می‌روید . درخت یا بوته آن بهن است و برگهای آن ریز و دارای خار می‌باشد . در ایام تابستان اطراف بوته آن را می‌کنند ، تا ریشه آن ظاهر گردد . سپس بر ریشه آن تیغ می‌زنند که شیره آن را « کنیرا » می‌گویند که بسیار گران و مورد استفاده پزشکی دارد و در تابستان آن شیره را برداشت می‌کنند . کنیرا برای دوام روپه گیوه یا « ملکی » ۱۷ و نیز گرفتن درز روپه و همچنین برای صاف کردن آن بوسیله سنگ صاف مصرف می‌کنند .

۱۰- بوته « کنگر » ۱۸ بوته‌است در روی زمینی که در دشتهای سردسیر رشد می‌کند . موثقی که کوچک است برای خوردن از آن استفاده می‌کنند . این بوته خاردار است و دارای ساقه مغزی است . در هنگام کوچکی آنرا از زمین بیرون می‌آورند و خارهای آنرا از بین می‌برند و آنرا می‌جوشانند و سپس داخل ماست می‌کنند و نعتا بدان می‌افزایند . بعضی اوقات سیرم در آن می‌ریزند و غذای جالبی بنام « کنگر ماست » که غذای عموم فارسها در ایام بهار است ، درست می‌کنند . موثقی که کنگر در دشتهای و بعضی کوهستانها خیلی زیاد رشد کرد ، آنرا می‌برند و در زمستان هشایر برای خوراک دام از آنها استفاده می‌کنند . این خوراک برای دامها خوراکی بسیار مقوی است . بالاخره وقتی که کنگر خشک می‌شود از ریشه آن که زرد رنگ است و بسیار تلخ است ماده‌ای بنام « کنگر زهر » ۱۹ بدست می‌آورند که برای پاک کردن لباسها و شستشو از آن استفاده می‌نمایند .

### حبیب گلستان زاده

(کابرون)

15) arjen      16) katira      17) maliki      18) kangar

19) kangaraahr



## توارد ، تقلید یا اقتباس

مطالعه سرگذشت هم‌انگیز انسان در بینه جهان هستی این فکر را قوت می‌دهد که زندگی از آغاز تا انجام چیزی جز تکرار نیست یا بقول ویکتور هوگو «تاریخ يك قرن، اعاده کلام قرن دیگری است.»

از پیوند میارک آدم و حوا تا کین توزی بد فرجام قایل و آنچه را که در مسیر تکامل از فجر مدنیت تا کنون بر احفاد خلفشان گذشته و نیز خواهد گذشت داستان بلند عبرت آموزی است از مکررات سزاوار تأمل.

بهترین گواه این مدعا تاریخ تمدن است که از آمد و شد قوم و قبیله تا تشکیل ملل و دول و قلمرو جغرافیائی آنان روایت‌های بسیار در سینه دارد و شک نیست که شیوه عمل به تکرار بیش از آنکه متبعت از غریزه تنازع بقا باشد برخاسته از خوی دنباله روی و تقلید است.

ویل دورانت می‌گوید: «سر آغاز مرحله انسانیت را باید هنگام پیدایش کلمه و کلام دانست و با همین وسیله بود که انسانیت آشکار گردید» بنابراین در گنجینه ادب و فرهنگ پارسی که پس از استیلای تازیان و به روایتی از عهد منصورین نوح سامانی با کلمه و کلامی دیگر در این سرزمین تولدی دوباره یافت و نیز هزاران اثر ارزشمند در ادبیات جهان - تکرار یا تداوم نوعی تأثیر پذیری را بصورت توارد یا تقلید و اقتباس می‌توان یافت که با چیره دستی و هنرمندی یکمال پیوسته و شگفتیهای ذوق خلاق تبار آدمی نام گرفته است.

نگاهی به اسطوره‌ها و افسانه‌ها نشان می‌دهد که از ظهور رسولان و احکام آسایشان دانشمندان و فلاسفه و عرفا و هنرمندان - جهان‌جودان حادثه آفرین و ستارگ تاریخ مثل کالیگولا - اسکندر - نرون - آتیلا و هیتلر و... تا پهلوان اساطیری مانند هرکول - و اسفندیار - آشیل و زیگفرید و افسانه‌های داستانی ویس و رامین - وامق و عذرا - نیلی و مجنون و خسرو و شیرین و دهها نظایر آن که سرشار از مایه‌های شورانگیز و دلپذیر است. همه را می‌توان تجربه‌های تکراری تاریخ و اجزای تشکیل‌دهنده میراث تمدن و فرهنگ جهان دانست.

۱- کالیگولا که افسال ۳۷ تا ۴۱ میلادی مقام امپراطوری روم را داشت. حکومتش با با قساوت و استبداد جنون‌آمیزی توأم بود، چنانکه به اسبش مقام کنسولی داد و آرزو داشت که ای کاش ملت روم جملگی يك سر می‌داشتند تا او آن سر را از بدن جدا کند. «دائرة المعارف فارسی».

استاد جمالزاده می نویسد : انسان وقتی با شعرا و نویسندگان نامی فرنگستان سروکار پیدا می کند، گاهی در ضمن مطالعه آثار آنها بمطالب و نکاتی برمی خورد که عین آن ها خیلی نزدیک با آنرا در ادبیات قدیمی فارسی دیده است و آنوقت متوجه می شود که برآستی در زیر سقف آسمان و خورشید هیچ چیز تازه ای وجود ندارد.

بهر حال گردآوری همه مشابها و تکررات تاریخ و ادبیات ایران و جهان کار دشواری است که اگر به اهتمام محقق دانشمند انجام پذیرد، کتاب ممتعی مشتمل بر چند مجلد خواهد شد و من در اینجا فقط چند نمونه از لابلای کتب - مجلات و فرهنگها فراهم آورده ام که امیدوارم از حوصله مقال بیرون نرود و موجب ملال نگردد.

اما در آغاز سزاوار می دانم حاشیه ای در متن بنویسم <sup>۱</sup> گفتمی است که این نوشته در حقیقت تکمله ای است بر مقاله دوست عزیزم آقای مهدی آستانه ای «سمدی شیرازی و هوگویی قرآنسوی در شماره ۶-۳ سال دوازدهم آینده» نه جواب یا رد نظرایشان چنانکه مآلوف طباع بعضی از همولایتی های خوب ما است!

نمیدانی - شاید این عادت متأثر از کیفیت آب و هوا یا شرایط اقلیمی باشد که مردم جنوب نسبت به خودی مهر با تراز بیگانه اند و بر عکس شمالی ها غریب نوازند و آشنا سوز. مثلا استاد دکتر باستانی پاریزی در صفحه صفحه و فصل فصل از کتابهای ارزشمند تاریخی خود زوایای تاریک روزگاران گذشته را در جستجوی کرمانی ها می کارند غبار فراموشی را از چهره شان می زدایند - احوال و سکناات آنرا باز می گویند و وقتی هم که در یادگار نامه استاد فخرائی رشتی (نشر نو ۱۳۶۳) شرحی بر سبیل تبجیل می نگارند آنجا هم به یاد کرمان می افتند - امیرزاده حسین خان روحی (نیکروان) <sup>۲</sup> یاد می کنند و بقول خودشان با آتش بازی در خانه حریف، حق همدم دیگری بنام شیخ الملک را مطالبه می فرمایند!

۲- حاشیه و تعلق نویسی با جای پای بزرگان ادب گذاشتن است ، اگر چه عینکه سواد نمی آورد!

۳- پانزده سال ۱۳۲۰ با نفاق دوست گرانقدرم جناب عبدالعظیم یمنی که همچنان با منش سر یاریست و ذکر جمیلتش از زبان و قلم استاد جمالزاده خواهد آمد بدصوت يك آشنای مشترک در مراسم تأسیس حزب توده در رشت که در خانه نیکروان مدیر روزنامه فکاهی صورت بر پا بود شرکت کردیم - فضای خانه بوی بیگانگی می داد و کلمات روسی - ترکی و ارمنی و آشوری پرطنین تر از فارسی شنیده می شد - پس از ساعتی که با سخنرانی تنی چند از خودم کرده و در ماهوی زنده یاد مرده باحای نامفهوم توأم با سرگمجه و عذاب گذشت سرانجام کافست روسی را خوردیم و با همه خامی و نوجوانی دفتر نام نویسی را پر نکرده به تمهیدی رندانه از معرکه گریختیم و استاد پاریزی هرگز اشاره نکردند که این هم شهری محترمشان است مگر بر پائی چگونگی عاجزائی شده که هنوز از پیامدهای ناهیارکش در نتیجه ۱

در حالی که هیراز استاد فخرائی که جزای خیر باشد، کمتر کسی را از شهر و دیار خود مان می‌شناسیم که در این راه قلمی زده یا کوششی کرده باشد و صرف نظر از نامداران ادب پارسی مثل استاد هویدا و دکتر محمد معین که شهرتشان از مرزها گذشته است. از امثال پرنسور فضل‌الله رضاها و دوما ارباب قلم و هنر دیگر این خطه مثل استاد فخرائی و سرتیپ پور (در تاریخ) - دکتر عنایت‌الله رضا - احمد سمعی - به‌آذین - دکتر نیک‌گهر - دکتر غیائی و خدای زاده (در ترجمه) - عبدالعظیم یمینی (در فلسفه و شعر) - محمد روشن - دکتر محقق و دکتر جلوه در تالیف و تحقیق - هوشنگ ابتهاج (سایه) و بیرای گیلانی (شیدا) و اسحق شهنازی در شعر و بالاخره محصل‌های هنر آفرین در ناشی یادی و نامی بر زبان آورده باشد و تفاوت ره را بین که استاد ارجمند همشهری دکتر میر احمد طباطبائی در غربت سرد (مسکو) از هموطن مسافر به گرمی پذیرائی میکنند و پروانه‌سان گسرد شمع وجودش می‌گردند (صنعت ۲۱۵ - در کشورشوراها - اسلامی ندوشن) اما وقتی پس از چهل سال سیر آفاق و انفس در شرق و غرب عالم با کوله باری از علم و تجربه به خانه باز می‌آیند، بجای آنکه یافته‌های خویش را چراغ راه آیندگان سازند، از سرتقنن به نقد کتاب «گیلان در قلم و شعر شعروادب فخرائی» می‌پردازند و همشهری‌های شاعر خود را به نیش قلم می‌نوازند!

بگذریم و اینک نمونه‌ها :

از متون کهن :

«نخستین بامداد و شامگاه» قصهٔ بلندی از افسانه‌های آفرینش است که از بومیان استرالیا نقل شده است : در روزگار آن دور دست گذشته که روان تمامی جانداران در خوابی سنگین بود و شبی دراز بر جهان می‌گذشت، تنها خداوند پدر روان‌های عالم بیدار بود. ازاده فرمود که مخلوق تازه‌ای بسازد و از خرد و اندیشهٔ خود در آنها بودیعت بگذارد تا از تمامی جانوران برتر باشند. آنگاه ندا داد که ای فرزندان من؟ شما از تمامی این مخلوقات برترید و تا روزی که بر زمین زنده‌اید می‌خواهم با صلح و صفا زندگی کنید و چون هنگام مرگتان فرا رسد دوباره روح خواهید شد - به آسمان می‌روید و جاودانه خواهید زیست

«خلاصه شده از ترجمهٔ منوچهر انور - دورهٔ یازدهم سخن»

«ادبیت هامیلتون» در کتاب «اساطیر» افسانهٔ آفرینش جهان و انسان را با استاد آثار «هیسود» شاعر یونانی قرن هشتم پیش از میلاد چنین نقل می‌کند : خداوندان بشر را آفریدند - در ابتدا نسلی طلائی خلق کردند که بی درد ورنج و نارغ از زحمات و کلامی زیستند.

۴- تقریظ موجز و مفید دانشمند بزرگوار جناب آقای جمالزاده بر مقالات (شعر چیست؟) مقالات حضرت دانشمند محترم آقای عبدالعظیم یمینی دربارهٔ شعر بنایت اوزننه و آموزنده است و برای ارادتمند حکم درس و مدرسه را دارد و لذت و استفاده بسیار می‌نماید. خدا امثال این مرد فاضل و محقق را زیاد فرماید «ارمنان شمارهٔ ششم شهریور ۵۷»

پس از آن نسل سیمین بوجود آمد که از نسل نخستین بسیار پست تر و از عقل و هوش بی بهره بودند و در پی آزار یکدیگر می رفتند و نسل بعدی نسل مغرغ که موجوداتی بسیار وحشتناک و خونخوار بودند و عاقبت پست خویش نابود شدند و بالاخره نسل آهنین که هم اکنون در زمین و در زمانه پرازیلیدی زندگی می کنند و از پلیدیها بهره فراوان دارند. بنابراین هرگز از زحمت و رنج در امان نیستند و روز بروز بلقمر می شوند. چنانکه فرزند همیشه پست تر از پدر است. تا زمانی که پلیدی بجائی می رسد که بشر تنها پرستنده ظلم و ستم شده و قدرت را خواهد ستود - اساس حق بر محور زور قرار گرفت و احترام به نیکی از میان خواهد رفت و در انتهی چون کار بشر به آنجا رسید که هیچکس را از ظلم و ستم شرمی و از عمل زشت باکی نباشد و از وجود ستمزدگان پروا نکند، ژوپتر فرا خواهد رسید و آنان را نیز نابود خواهد ساخت. « خلاصه شده از ترجمه هوشنگ پورنظر - دوره هفتم سخن »

حمورابی مؤسس امپراطوری بابل دو هزار سال قبل از میلاد می زیسته، از وی ستونی سنگی در شوش باستان آمده که هم اکنون در موزه لوور پاریس است و نوشته ای که به خط میخی بر آن نقر شده، قدیمترین قانون مدون جهان بنام قوانین حمورابی است که بسیاری از قوانین بعد از آن از جمله قانون قصاص را مأخوذ از آن می دانند.

اردو ایرافنامه کهن ترین حکایت بهشت و دوزخ و سفر روحانی موبدی پارسی به زمان ساسانیان بجهان مینوی است، با مطالبی درباره آخرت و پل و چینوت و مشابهت کامل آن با « پل صراط » که در قرن نهم میلادی بزبان پهلوی تدوین شده و چهار قرن بعد دانتیه مضمون « کمندی الهی » را از آن گرفته است « دایرة المعارف فارسی »  
از سیره انبیاء و حکیمان :

زردشت پیامبر ایران باستان و سراینده سرودهای گاتها هفتصد سال قبل از میلاد و روایتی دیرتر تولد یافت و روزی که از رودخانه آب می گرفت نور خرد پروردگار (شیدان شید) به مغزش تائید او را از آیین پاک خبر داد - از آن پس هفت دیندار با آهور مزدا داشت. کتاب مقدس او سنا را آورد با شعار پندار نیک - گفتار نیک و کردار نیک و با آنکه دیانت زردشتی دارای جنبه تثبوت است که در یکسوی آن آهور مزدا (خیر) و در سوی دیگر اهریمن (شر) قرار داد، اما چون همواره غلبه خیر بر شر مسلم آمده، بعضی از محققان آنرا بخاطر اعتقاد به جهان دیگر و صراط و میزان و عقاب نومی بکتابرستی دانسته اند « فرهنگ معین و دایرة المعارف فارسی »

بودای خردمند ۶۰۰ سال قبل از میلاد تولد یافت - در زیر یک درخت انجیر مقدس نور « اشراق عظیم » بر وی تائید و اصول آئین بودائی با الهام شد. چهار اصل بودائیسیم به سلوک در طریقت و وصول به نیروانا یا فنای کل منتهی می شود و ارکان هشت گانه طریقت : اعتقاد درست و اراده و گفتار و رفتار و معیشت و کوشش و اندیشه و غلبه و حال

درست است « دائرة المعارف فارسی »

کنفوسیوس مقام رهبری دینی داشت. ۴۷۹ سال قبل از میلاد در چین متولد شد. اعتقاد به فضیلت و برتری دورانهای پیشین و بازگشت به حکمت پیشینیان از مبانی اصلی حکمت کنفوسیوس است. پایه تعالیم وی بر روی پنج رابطه بنا شده و دونوع روح (خیر و شر) را بر جهان حاکم می‌داند.

موسی پیغمبر بنی اسرائیل مخفیانه بدنیا آمد و رشد کرد. در چهل سالگی به رسالت برگزیده شد. چهل شبانه روز در کوه سینا راز و نیاز کرد و سفر پیدایش از اسفار خمسسه عهد عتیق «تورات» در باب آفرینش و ابراهیم و قربانگاه حرفها دارد.

عیسی مسیح پیامبری که در گهواره زبان گشود و گفت من بنده خدا و فرستاده اویم و سرانجام یهودای خائن بخاطر ۳۰ سکه نقره او را به دژ غیمان سپرد تا ویرا بصلیب آویختند. ۵. انجیل چهار گانه ( عهد جدید ) کتاب مقدس مسیحیان زمان خلقت را در مدت شش روز رقم زده است.

سرانجام اسلام دیانت ساز توحید با بعثت حضرت محمد ( ص ) در حدود سنه ۶۱۰ بعد از میلاد در مکه مکرمه اعلام شد. ابتدا در تمام جزیره العرب و تدریجاً در تمام عالم منتشر گشت. اسلام بمعنای « طلق دین خدا ( آل عمران - بقره و نساء ) و نیز بمعنای دین محمد ( ص ) ( آل عمران - مائده ) در قرآن کریم کتاب آسمانی همیشه جاوید آمده است.

از داستانهای ادبی و منظومه‌ها :

قدیمترین قصاید مصری را که سرودهای دینی بنام « متون » نامیده می‌شود و حاوی مضامین حمد و تسبیح خداوند و تقدیس شریعت الهی و دعا بر گناهکاران است، شعرای غیرائی در « مزامیر ادو » جاودانی ساخته‌اند.

حماسه گیلگمش در ادبیات بابل با ایللیاد هومرو « مله » و اسین با « سودابه » فردوسی شباهتهای بسیار دارند ( اسلامی ندوشن - سخن ) قصه روبینسون کروزنه با فاصله سالهای متمادی از داستان سند باد بحری گرفته شده است.

قصه‌های لطیف و شاعرانه لافونتن ( ترجمه منظوم خانم نیر سعیدی ) همان حکایات

۵- وقتی عیسی مسیح را صلیب برداش برای کشتن می‌بردند جلوی خانه یک یهودی بنام ( آهاس درس ) رسید. چون از خستگی بیجان آمده بود ایستاد و از یهودی اجازه خواست تا لغتی برسکوی خاندهاش بنشیند. یهودی او را بخشونت راند و گفت راه برو راه برو ؛ عیسی با چشم اشکبار بوی نگرست و گفت « توهم تا ابد در دنیا سرگردان خواهی بود ، می‌گویند از آنروز یهودی سرگردان شده و هر وقت خواست فراری بگیرد یک دست نمیس با قوت فوق بشری او را می‌راند و باو نهیب می‌زند که راه برو راه برو ا ده »

تمثیلی کلیله و دمنه است که بزبان دد و دام و دربرده اشارت و کنایت آورد شده و قصه دختر و شبان آن سرگذشت غم انگیز شیخ صنعان را بخاطر می آورد.

حتی داستان رستم و سهراب که از شورانگیزترین قصتهای شاهنامه است در ادبیات بیشتر ملتهای جهان به همین صورت یا چیزی شبیه بدان آمده است « با کاروان حله - دکتر زرین کوب »

تردید نیست که قصه های دکامرون نیز از هزارویکشب، حتی پیش از ترجمه آن بزبانهای اروپائی متأثر بوده است. یا عارف بزرگ انگلیسی « جان دان » قصور عارفانه خود از معشوق را به همان زبان شورانگیز تمثیلی ترسیم می کند که پیش از و مولوی و حافظ ترسیم کرده اند « از کیمیا و خاک دکتر رضا براهنی » ایضاً از همین کتاب: « گوته » خود را از حافظ انباشت تا نوشتن دیوان شرقی عملی شد. « البیوت » خود را از شعر عارفانه « دانته » و شیوه سمبولیست شاعران فرانسوی انباشت تا به موازیت فرهنگی خود رنگ دیگری بدهد و به طور کلی از طریق این قبیل تقاطع و تقریبها - اصطلاحات کهنای عمیق و شیفته گیهای شورانگیز است که استعدادهای بزرگ قدم به عرصه وجود میگذارند (صحفحات ۸۹-۹۰).

پل والری سخنور نامی فرانسه می گوید: نگرها دم لذات و محرک درد و محنت است و مولانا می فرماید:

کاش گشوده نبود چشم من و گوش من      کافت جان منست عقل من و هوش من  
در جای دیگری می گوید: من می بینم هر چه را که می خواهم و می خواهم هر چه را که  
می بینم که عین بیت معروف هاتف است که می گوید:

هر چه بینم دلم همان خواهد      هر چه خواهد دلم همان بینم.  
شاعر دیگر فرانسوی پل کلورل می نویسد: آب را معجوبی تشنگی را در میاب و  
هفتصد سال پیش مولانا فرمود:

آب کم جو تشنگی آور بدست      تا بجوشد آبت از بالا و پست.  
« سخن - جمالزاده »

شبهات مضمون گفتار هوگو: دنیا را فدای بهشت موهوم ساختن و هاسکردن صید  
بخاطر سایه است (بینوایان) با شعر معروف خیام: گویند کسان بهشت با حورخوشت...  
یا خداوند آسمانها را فقط بدیدگانی می نماید که شیها بازمی مانند با مناجات:  
برخیز که عاشقان بشب راز کنند.

و دهها نظایر آن که چیزی جز توارد یا تقلید و اقتباس نمی توان تعبیر کرد.  
همه می دانیم که شیخ اجل سعدی در ادب پارسی جایگاهی متعالی دارد و سخن تفض و  
دلاویزش قریب است همه مترسلان و متکلمان را بکار آمده و نویسندگان و دانشمندان

این سرزمین اهورائی با تمثل به شعرو نثر شیوایی بوستان و گلستان نوشته اند و زیان آور شده اند و تا زبان پارسی هست بهترین نمونه اعجاز آمیز آن خواهد بود.

عبدالرحمن فرامرزی در این باب می نویسد: اگر و نتر سلطان بیان است، سعدی خداوند فصاحت و بیان است. پس من قریحه سعدی را مهبط وحی بیان و مرکز الهام شعر می دانم ، زیرا سعدی از این خلوتگه انس به عرصه ظهور رسیده است. «خواندنیهای قرن یکم و دوم محمد طلوعی»

اما استاد دکتر عبدالعسین زرین کوب نه صفحه از کتاب مستطاب «دفتر ایام» را (۸۳-۹۱) اختصاص به پاره ای از تعلیقات خود در حاشیه بوستان سعدی داده و ۲۴ مورد از مأخذ تأثیر و متشاء الهام یا نظایر مضمون حکایت های منظوم شیخ را بر شمرده است . از کتاب عهد کسری انوشیروان بروایت ابن الندیم تا الهی نامه شیخ عطار و حدیث نبوی- تذکره الاولیاء- کشف المحجوب- تاریخ طبری، حتی انجیل لوقا و یوحنا!

و نیز استاد محمدجعفر محجوب (سخن دوره یازدهم) معتقد است که خواجه حافظ پس از ملاحظه ابیات لطیف ساقی نامه و مفنی نامه نظامی در اسکندرنامه بسرودن منظومه ساقی نامه پرداخته، یا از آن تأثیر پذیرفته است و بعید نمی داند که نظامی هم از سلف خود فخرالدین اسمدگر گانی که قدیمترین خطاب را در شعر فارسی به مفنی و ساقی کرده است اثر گرفته است.

دو آخر خاطره زیر را که از استاد جهانگیر سرتیپ پور شنیده ام و حرفی از مقوله توارد است که در جایی نیامده پایان بخش این مقال می کنم.

سالها پیش دانشگاه تهران از پرسور ماسینیون شرق شناس معروف فرانسوی برای شرکت در مراسم بزرگداشت یکی از بزرگان ادب دعوت می کند. پرسور با مطالعه وسیعی که در احوال عطار داشت. سخنرانی بسیار جالبی ایراد می نماید که مرحوم دکتر معین مطالب ایشان را به فارسی بر میگرداند. وقتی بیانات پرسور تمام می شود جوان دانشجویی از رشته ادبیات اجازه می خواهد تا سؤالی مطرح کند. سؤال وی که بنظر غیرموجه می آید این بود که خطاب به پرسور گفت شما با عشق و علاقه مغربی که به عطار و به عرفان و تصوف اسلامی نشان می دهید چرا دین اسلام را قبول نکردید؟ پرسور در جواب می گوید دلیلش اینست که من بیشترین بخش از عمرم را در لوای ایمان مسیحیت گذراندم و آنرا دوست می دارم، حال که در سراسیمه زندگی هستم اگر بخوام دست از ایمان قلبی ام بردارم و در قلمرو تازه ای آرام بگیرم معلوم نیست عمرم کفاف بدهد تا آنرا دوست داشته باشم و با ایمان به آن از دنیا بروم. استاد سرتیپ پورا خاقه کردند وقتی کنفرانس پایان گرفت و

جلسه خصوصی شد حکایت مشابیهی راکه از عبدالله ابن مقفع<sup>۶</sup> بخاطر داشتیم بعنوان توارذ خاطر بوسیله مرحوم دکتر معین با پرسور ماسینیون در میان گذاشتیم و گفتیم:

دور زمان حجاج از ابن مقفع خواستند که اسلام بیاورد و وقتی موافقت خود را اعلام کرد قرار شد روز جمعه ای بهنگام اقامه نماز در مصلی حاضر شود. حجاج این مؤده را به مسلمانان نماز گزار بدهد و دانشمند بزرگه که تا آن زمان زرتشتی بود اسلام بیاورد و شهادتین بر زبان جاری کند. از قضا دوسه روز قبل از روز موعود عده ای از ابناء مسلمان بدیدن ابن عسالم کم نظیر رفتند تا برای قصد تشرف بدین اسلام بوی تبریک بگویند. چون وقت نیمروز بود ابن مقفع دستور داد سفره بگسترانند و حاضران را به ناهار دعوت کرد و خود قبل از شروع به غذا خوردن بسیاق زرتشتیان زیر لب دعای شکرانه زمزمه کرد. حاضران تعجب کردند یکی گفت استاد هنوز آئین زرتشتی را مراعات می کنند (بعدها مسیحیان از این رسم پیروی کردند) در حالی که بر طبق سنت اسلام بعد از صرف غذا ادای شکرانه واجب است. ابن مقفع جواب داد مگر نه اینست که من باید روز جمعه رسماً مسلمان بشوم، اکنون که سه روز تا جمعه باقی مانده اگر بخواهم دست از آئین سابقم بردارم پس باچه دین و ایمانی شبهای آینده سر بر بستر بگذارم.

احمد علی دوست

( رشت )

\*\*\*

## تات و تاجیک

لفظ تاجیک در نثر و نظم فارسی به دو صورت استعمال می شود، یا به همراه لفظ ترکه و یا جدا گانه، وقتی با واژه ترکه بکار آید شکی نمی ماند که مراد ایرانی است، ولی وقتی جدا گانه استعمال شود سؤالاتی در ذهن خطور می کند. به این معنی که این تازی که یا تاجیک با آن واژه تازی یعنی عرب که در منابع پیش از اسلام از جمله در بند هشتم آمده است چه رابطه ای دارد و این لفظ تازی که یا تاجیک از کجا نشأت گرفته و کی در منابع فارسی جای خود را باز کرده است و ریشه آن چیست؟

۶ - عبدالله ابن مقفع (روزبه فارسی) بردست عیسی بن علی عموی سفاح و منصور خلفای عباسی اسلام آورد و چون در صحت اسلام او تردید کردند به امر سفیان ابن معاویه مهلبی حاکم حمص و به اتهام زندقہ پنجویج ترین وضعی بقتل رسید - بدین گونه که ابتدا دستها و پند پاهای او را بیکایک بریدند و در پیش چشمش در توری گذاخته انداختند و در آخر باقی جسدش را در تنور افکندند - کلبله و دمنه و خدای نامه از آثارش است که از پهلوی به عربی ترجمه کرده و بعضی از کتب و رسائل اسطوره در منطق را نیز به عربی در آورده است.

« دائرة المعارف فارسی »



در این باب هر گاه به فرهنگها و لغت نامه‌های فارسی که در ایران و هند تألیف شده مراجعه می‌شد جواب قانع کننده‌ای بدست می‌آمد. جز اینکه نوشته‌اند که به غیر عرب و ترک، تاجیک می‌نامند. این اصطلاح غیر عرب به ذهن آشناست، زیرا اعراب هم ایرانیان و دیگر اقوام و ملل را عجم یا موالی می‌نامیدند که این عنوان اخیر توهین آور بود. عرب که پیش از اسلام هریک به قبیله خود منسوب بود و هویتی جز این نداشت بجائی رسید که مارا با این لفظ اهانت بار خطاب می‌کرد. البته به این ذلت پیش از همه خلفای بنی امیه دامن می‌زدند.

آنگاه این نکته به ذهن من نشست که نکند این لفظ تازی یا تاجیک هم برای ما و هن آور باشد. باید افزود که لفظ «غیر» در برابر واژه‌هایی که گویای ملیت است دست‌پخت ایرانیان پیش از اسلام بود. از دیرباز نیاکان ما به غیر خود، به بیگانگان عنوان آن اثیریبه *asirya* یعنی غیر آریائی، غیر ایرانی داده بودند. در آن روزگار آن که شماره اقوام و ملل محدود بود این اصطلاح مشکلی ایجاد نمی‌کرد، ولی در عصر ما که از لحاظ جغرافیائی پنج قاره و مدها و صدها، اقوام و ملل در زیر این آسمان زندگی می‌کنند این عنوان نارسا است.

وقتی از فرهنگها و لغت نامه‌ها مایوس می‌شدیم ناچار به تبعات اسلام‌شناسان و زبان‌شناسان خارجی رو می‌آوردیم. یکی از مشهورترین آنها هنینگ است که سخن او در این باره چنین است:

واژه تازی یا تاجیک ترکی است و اصل آن قات جیک است. قات ترکی و پسوند جیک نیز ترکی است. یعنی پیرو و تبعه ترک. این تازی بمعنی عرب جداست و با هم بستگی و رابطه‌ای ندارد. تازی از طی و طائی ( قبیله طی ) آمده مانند رازی که از ری است.

این قول هنینگ را اغلب دانشمندان پذیرفتند. کسانی نیز مانند لاگارد و بارتولد بر این عقیده بودند که تاجیک از واژه تاج زبان پهلوی بمعنی دیهیم آمده است، ولی بارتولد از این نظر عدول و اعلام کرد که در این زمینه سهوی روی داده است.

باید متذکر شد که بارتولد یکی از دانشمندان اسلام‌شناسی است که به تفصیل درباره این لفظ سخن گفته است. او برای تأیید نظر خود به کرات به آثار محمود کاشغری و سایر مؤلفان ترک استناد می‌کند. حتی مقاله «دائرة المعارف اسلامی» را در این باب ترجمه کرده و به گفتار خود افزوده است. از جمله او چنین می‌نویسد: « هجوم اعراب در قرنهای هفتم و هشتم میلادی ( اول و دوم هجری ) ترکیب قومی و قبیله‌ای ساکنان ایرانی ترکستان را دگرگون ساخت و ایشان را به نام جدیدی موسوم گردانید. در ایران پیش از اسلام و عهد ساسانیان ( قرن سوم تا هفتم میلادی ) نزدیکترین قبیله بلوی از لحاظ جغرافیائی به ایران قبیله طی بوده که شهر حیره را در مغرب فرات احداث کرده بوده است...»

از این کلمه یعنی نام قبیله پادشاه واژه پارسی میانه یا پهلوی و نیز کلمه ارمنی «تاجیک» به معنی عرب پدید آمد. در عهد اسلامی به مشکلاتی متأخرتر این کلمه یعنی تازی و تازی برمیخوریم. از واژه اولی «تازی» کلمه ترکی «تجیک» پیدا شد. مترادف حرفهای «ز» و «ج» از وجود «ژ» خبر میدهد و واقعاً در تألیف محمود کاشغری این کلمه به شکل «توزیک» مشاهده میشود. محمود کاشغری و یک مؤلف ترک دیگر به نام یوسف بلاسغونی این واژه را در مورد مفهوم «ایرانی» بکار برده اند ، ولی ترکان پیش از عهد ایشان اعراب را «تاجیک» می نامیدند و این خود از کلمه چینی «داشی» که به معنی عرب است نیک پیداست (گزیده مقالات تحقیقی - و.و. بارتولد. ترجمه کریم کشاورز . ص ۳۱۶-۳۱۵)

شکی نیست که عنوان تازی با تاجیک زائیده سلطه و قدرت ترکان پس از اسلام است. معتصم خلیفه عباسی ایرانیانی را که مناصب عالی در دربار خلیفه داشتند به کنارزد و ترکان را پیش کشید ، از قرن پنجم هجری با استقرار سلطنت غزنویان در ایران ، ترکان به اوج قدرت دست یافتند و از همان زمان عنوان تاجیک پدید آمد. اوانسکی. ای.م. مؤلف مقدمه فقه اللغة ایرانی که به همت دانشمند فقید کریم کشاورز ترجمه شد واژه های تاب و تاجیک را تعمیم نمیدهد و به آن از دریچه چشم معنودیتهایی که در عرف نویسندگی مؤلفان شوروی رعایت میشود مینگردد. ولی همین مؤلف در حاشیه صفحه ۳۱۶ کتاب به عقیده ایرانیان و استناد میکند که «تات» در همه جای ایران به ایرانیان اطلاق میشده است در موردی که بخواهند ایشانرا از کردان و ترکان و عربان مشخص سازند . مثل ترک و تات ...

شانزده سال پیش استاد فقید مجتبی مینوی مقاله ای جامع تحت عنوان ترک و تازی در عصر یهودی تدوین کردند که در یادنامه ابوالفضل یهودی ( از ص ۷۴۶ تا ۷۴۳ ) منتشر شده است. در آن مقاله دانشمند فقید درباره این واژه چنین نوشتند: «تازی» و «تاجیک» و «تازی» در این مورد ارتباطی با لفظ تات دارد که در ترکی نام ایرانیان و نام زبان فارسی است و تازی با «فارسی زبان» مترادف است. بعضی از ترکی دانان اروپا اظهار کرده اند که چیک در ترکیب تات چیک بمعنی مغلوب است ، یعنی ایرانیان مغلوب ترک . بهرحال این کلمه هیچ ارتباطی با تازی بمعنی عربی ندارد که در دوره ساسانیان متداول بود و بعدها به لفظ تازی مبدل گردید.» (ص ۷۱۵)

روش استاد فقید در تدوین مقاله بسیار منطقی بود. یعنی معلّم له اصولاً از مراجعه به فرهنگها و لغت نامه های ایرانی و هند که مایه گمراهی و مرگردانی است چشم پوشیدند و از استناد به اقوال فلان و بهمان زبان شناسی دوری جستند و به قصد کشف حقیقت فقط به متون فارسی اعم از نثر و نظم مراجعه کردند و پس از قتل شواهد و امثله . چنین نتیجه گیری کردند : «از تمامی امثله ای که آورده شد روشن میشود که مراد از تاجیک و تازی و تازی»

در کتب فارسی اتباع و سکنه ایرانی در زمین‌های ایرانی نشین است. در مقابل ترکان یا مقولان که بر آن اراضی مسلط بوده‌اند. از مقاله‌ای که صدر در جشن نامه هفتادسالگی گیزه نوشته است (لایپزیک ۱۹۳۱ ص ۱ و ما بعد) معلوم میشود این اسمی است که ترکان بر ایرانیان گذاشته بودند و چنانکه عادت است خود ایرانیان نیز این اسم را برای خود بکار می‌برده‌اند تا خود را از ترکان فرمانروای خودشان ممتاز سازند. بعضی از فرهنگ نوپسان بگمان اینکه این کلمه با لفظ تازی ممکن است از یک اصل باشد آن را بمعنی عرب‌نژادی که در سرزمین عجم زائیده و برآمده است گرفته‌اند (برهان طالع و حواشی آن از دکتر معین و نیز لغت نامه دهخدا در لفظ تازی و تاجیک دیده شود). آثار این خلط و سهو عجیب در سبک شناسی مرحوم بهار (جلد سوم ص ۵۰ و ۲۴۶) نیز دیده میشود (ص ۷۲۶)

لغزش و سهوی که در این زمینه در آثار دانشمندان فقید دهخدا و دکتر معین و بهار دست داد در فرهنگهایی که در ایران یا در خارج تدوین و طبع میشد سابه انداخت. مثلا در فرهنگ عمید چاپ هفتم سال ۱۳۵۳ چنین میخوانیم: «تاجیک، غیر عرب و ترک، مردم فارس زبان و اولاد عرب که در عجم پرورش یافته باشد». (ص ۲۷۱).

در سال ۱۹۶۹ میلادی در تاجیکستان فرهنگ بزرگ دو جلدی تحت عنوان فرهنگ زبان تاجیکی منتشر شد. ذیل واژه تاجیک چنین آمده است: «تاجیک: ۱- نام یکی از خلق‌های آسیای میانه (در اینجا عبارتی از احمد دانش آورده میشود). ۲- مردم غیر عرب و ترک، مردم فارسی زبان، سعدی گوید:

شاید که پیاد شده بگوئید - ترک تو بریخت خون تاجیک. (جلد ۲ ص ۳۷۶)

تحقیق استاد فقید، مجتبی مینوی به سردرگمی‌ها و پراکنده‌گوییها در این زمینه پایان داد. و برخی از اهل تحقیق هروقت با این لفظ مواجه میشدند بهمین اکتفا میکردند که خواننده را به آن مقاله مستدل راهنمایی کنند. چنانکه فاضل ازجمند دکتر غلامحسین یوسفی در بخش توضیحات بوستان سعدی همین روش را بکار بردند. (بوستان سعدی تصحیح و توضیح دکتر غلامحسین یوسفی. ۱۳۵۹، ص ۲۴۲-۲۴۱)

یک نکته باقی مانده است و آن اینکه لفظ تاجیک و تازی که ترکی اصیل است با از زبانهای دیگر، مثلا از زبان چینی نشأت گرفته است.

آنچه استاد معظم محیط طباطبائی درباره ریشه چینی تاجیک متذکر شده‌اند از دایره حدس فراتر نمی‌رود.

واقع این است که سرزمین پهناور ما و اعراف آن در طی قرنهای متمادی تحولات سیاسی و فرهنگی عظیمی بخود دید. اقوام ایرانی ساکن این سرزمین به زبانهای سغدی-سکائی تخاری- خوارزمی... سخن میگفتند. در طی این قرن‌ها، اقوام و قبایل ساکن ترکستان

چین به این سرزمین هجوم می‌آوردند و در آنجا مسکن میگزینند و زبان آنها در زبانهای اهالی بومی نفوذ پیدا میکرد.

اختلاط زبانها تا دیری ادامه داشت. زبانهای بومی خط واحدی نداشتند. تا قرن هفتم و هشتم میلادی خط تغاری، یونانی بود که از چپ به راست نوشته میشد. خط سغدی آرامی بود که از راست به چپ تحریر می‌یافت. تغارستان را توخلو و سغد را سولمی می‌نامیدند. در کشفیات توران ، اسنادی از خط تغاری بدست آمد که اندک بود و با دشواری شناخته و ترجمه شد.

همه این عوامل حاکی از دشواری تحقیق در زمینه زبانهای بومی قدیم این سرزمین است. در قرنهای سوم و چهارم هجری که فارسی دری، در این سرزمین رواج یافت و ادبیات غنی و جذابی پدید آورد و زبانها و گویشهای معلی ، جای خود را به فارسی دری دادند. این وضع ادامه داشت تا زمانی که ترکان برای سرزمین دست یافتند و حکومت خود را مستقر کردند. در این اوضاع و احوال جدید فارسی دری نتوانست تحت فشار زبان ترکی چنان سالم بدربرد. در قلمرو پهنای حکومتهای ترک، زبان ترکی (مخصوصاً ترکی جغتائی) رواج یافت. بنابراین فقر منابع اصیل و دسترسی نداشتن به زبانهایی که در این سرزمین رایج بوده است یکی از دلایل عمده نامعلوم بودن ریشه خیلی از واژه‌هاست که در آن سامان متداول بود، از جمله همین ریشه اصلی تاجیک و تاژیک.

در حال حاضر از زبانهای ایرانی جز زبان تاجیکی و تاتی و طالشی ، در آسیای میانه باقی نمانده است. زبان تاتی سخت تحت نفوذ ترکی آذربایجانی است و کم کم منسوخ میشود. لغایت زیادی از زبان روسی وارد زبان تاجیکی شده است.

تغییر خط یکی از عوامل عمده به تحلیل رفتن زبانهای ایرانی در این منطقه بود از هفتادسال پیش باستان شناسان شوروی و جب به جب خاک آسیای میانه را مورد کاوش قرار دادند و اسناد و مدارک تاریخی زیادی مربوط به سیاحت فرهنگی اقوام ساکن ماوراءالنهر بدست آوردند. این اسناد با دست نخورده بایگانی میشود و با تلخیص آن بزبان روسی منتشر میگردد. هر چند وقت یکبار کتاب و رساله و مقاله‌ای در باب زبانهای اقوام قدیم ساکن ماوراءالنهر طبع و نشر میشود که البته در ایران، به سبب عدم رواج زبانی روسی، انعکاسی نمی‌یابد. یکی از بهترین آثار تحقیقاتی در این زمینه کتاب «زبان خوارزمی» ، زبان ابوریحان بیرونی ، تألیف پرفسور فریمانی ، آ. آ. است که در سال ۱۹۵۶ میلادی منتشر شد. امروز در خوارزم کسی را پیدا نمیکنید که به این زبان آشنا باشد. زبان ترکی جغتائی ، جای آنرا گرفته است. دیگر آثار پرفسور میلر ، ب. و محقق زبانهای تاتی و طالشی است که یکی از بهترین آثار او، کتاب زبان طالشی است (طالشی‌های ساکنان داغستان شوروی) که در سال ۱۹۵۳ طبع شده است. همینقدر باید گفت که يك ایرانی ساده‌هالك نهاد ، اگر موفق شود

از نسخه‌های نفوس خطی کتابخانه‌های لندن گراد و تاشکند ، از موزه ارمیتاژ درلنین گراد ، از موزه ملل آسیا در مسکو و مراکز حفظ اسناد و کتیبه‌ها و نوشته‌های تاریخی درلنین گراد و مسکو دیدن کند محال است که از مشاهده این همه آثار زنده فرحگه قلبم ایران منقلب نشود.

میر احمد طباطبائی (احمد استوار)

\*\*\*

## باز هم تات و تاجیک

همانگونه که استاد گرامی محیط طباطبائی اشاره نموده‌اند واژه‌های تات و تاجیک ایرانی هستند. براین امر دلائل فراوان وجود دارد و حتی میتوان ریشه این واژه‌ها را در زبان اوستایی بازیافت.

۱- اگر اسامی ممالک و اقوام آریائی (هند و اروپائی) را مقایسه کنیم مانند گیهای بسیاری در میان آنها مشاهده می‌شود، همانند آلبانی نام منطقه‌ای در قفقاز کهن و آلبانی کشوری در اروپای کونی - فاروج منطقه‌ای در خراسان و فاروئه مجمع‌الجزایری در شمال دانمارک - ونیز مانند گی‌نامه‌های ساکسون باسگری - گل‌باگول - پاریز (دحوالی کرمان) با پاریس - کرمان و کرمانج با کرمان - ایرلند و ایران حال نامهای داج (هلندی) و Deutsch (بسکون‌بام) (آلمانی) و Tyak (آلمانی بزبانهای سوئدی - نروژی...) را با ریشه تاج‌درتاجیک مقایسه کنیم آیا شباهت این الفاظ گویای ریشه آریائی ریشه تاجیک و مانند آن تات نمی‌باشد. در درون ایران و نیز پاکستان قومی بنام جات وجود دارند که تبار آنها آریائی است ریشه جات درست‌قلب و اژه تاج درتاجیک است اینهم یک‌تربینه دیگر.

۲- در اوستا نامی وجود دارد که با احتمال قریب به یقین با واژه تات و تاجیک هم‌ریشه است. آن نام واژه دائیتیا Daitia است که نام رود مقدسی در ایران و پنج بشمار میرود (رک صفحه ۴۸ خرده اوستا تفسیر و تالیف پورداود ، از انتشارات انجمن زرتشتیان بمبئی ایران لیک بمبئی).

با توجه به اینکه پسوند *da* در زبانهای آریائی در اسامی مکان و ملتها اضافه بر- ریشه کلمه می‌باشند (مقایسه Armeniq و ارمن اثیره و ایر) ریشه این واژه Daitia یا دائیتی می‌باشد.

هرچا ایران و پنج را تصور کنیم یعنی در شمال شرقی یا شمال غربی ایران تات‌ها یا تاجیک‌ها در همان حول و حوش وجود دارند. اگر توجه کنیم *aiti* اوستایی به آن در زبانهای دورانی بعدی ایران بدل می‌شود چنانچه *Paizi* به پات بدل شده است این واژه به آسانی به دات تبدیل می‌یابد و با توجه به دگرگونی دال و تاء در زبانهای ایرانی (همانند دایه به تابه) بدل شدن

دات به تات منطقی است. نیز میتوان متسویین به این ناحیه و رودخانه را (دائیتیک) شمرد که برور به تاتیک - تاتی وتاجیک بدل شده است. پس منطقی است که افراد پیرامون رود مقدس دائیتی یا دائیتیا نام این رود مقدس را بعنوان حاشیه نشینان آن بر خود نهادند. اما این تنها واژه در زبان اوستایی نیست که با تات وتاجیک شباهت دارد. واژه داه وداخ که استاد معیط طباطبائی آورده اند - نام داتیس سردار ایرانی دوران هخامنشیان بر روایت یونانیان (که با احتمال بسیار داتی) بوده - نام ارمنی دادارشیخ ( توجه به بخش نخست این واژه شود) و نیز واژه داتار اوستایی (خالق - پدید آورنده خلق) همگی شباهتهایی با کلمه تات دارند (چنانچه واژه دات بمعنی داد نیز).

این مانند گیها اولاً تبار ایرانی و اوستایی واژه های تات و تاجیک را باز می نمایند چنانچه شباهت فرزند به عمه وعمو و هموزاده و پدر بزرگ تبار راستین او را نشان می دهد. حال تات وتاجیک از ریشه دائیتی (نام رود) آمده اند یا از ریشه داخ و داه (نام کشور) و یا داتیس و دادرشی و یا احياناً دات و داتار (دادار) جای بحث بسیار دارد. شاید هم واژه های داتار (دادار) یعنی خداوند بزبان اوستایی دادا نام یکی از خدایان ( یا مظاهر پرستش ) سومری - daddy پدر بزرگ انگلیسی - دادیک (جد بزبان ارمنی) و تات فارسی با هم مربوط باشند و مثلاً ریشه مذهبی داشته باشند. شباهت داتار و تات شاید همانگونه باشد که مردم نام رحمان و رحیم را بر فرزندان خود نهادند و یا همانگونه که هرمزگان از واژه هرمز اشتقاق یافته که خود کوتاه شده امور امزداست. شاید تات بمعنی خلق بوده و داتار بمعنی پدید آور. شاید هم همه این ریشه ها (دادار پدر جهانیان ددی پدر بزرگ انگلیسی دادیک ارمنی دده پدر بزرگ در ترکی آذری و بسیاری گویشهای ایران - دودمان) بعنوان اصل و منشأ باشد. بهر حال این مطالب هم فرضیه هستند و نیاز به پژوهش بسیار را باز می نمایند.

در زبان سکایی نام Targitos بروایت هرودوت بازگوشده که ریشه آن Targit است. این ریشه نیز میتواند یادگر گونی اندکی به تاجیک یا تاگیت وتاجیک بدل شود. تارژیت جد بزرگ سکایان بوده است که تاجیکان از تبار آنها بشمار می آیند.

۴- اینکه واژه های تائوچی (هرزگر وتاجیک) در زبان چینی وتائوشیه (تازی) در آن زبان دیده می شود بمعنی چینی بودن تبار این کلمات نیست، زیرا فاعله بر آنستکه همسایگان

۱- نامهای داه (اسم کشوری در اوستا) - Dahyu کشور در فانس میاستان - داسو (سانسکریت یعنی کشور) - Taigha خانه دد جهان گالی اسکالندی و ایرلندی نیز با واژه تاجیک شباهت دوری دارند. آیا این نام میتوان مردم شهر نشین و معدن در برابر قباایل چادر نشین (تانار) پیکار نمی رفته ؟

نام قومی را بشوند و آترا با اندک‌گرگونی بزبان خود جاری نمایند و اگر جز این باشد بعینست که خودمردم اسم بومی خود را فراموش کنند واسی را که مسایگان بر آنها نهاده‌اند بکار برند. بعلاوه اگر تاجیکان نام چینی را برگزیده باشند تانهای آذربایجان که مجاور چین نبوده‌اند. اینکه در زمانهای حاضر نامهای همانند پنجاب را می‌یابیم که تبار ایرانی دارند، بمابین نظر من نیست، زیرا قوم پنجابی از آمیخته شدن عناصر مهاجر ایرانی و هندی پدید آمده (چنانچه زبان پنجابی) لذا این نام را از سوی ایرانی هارت برده، اما تاجیکان از آمیخته شدن مردم ایران و چین بوجود نیامده‌اند که نام چینی را بر خود بنهند.

۳- کاربرد واژه تات در زبان ترکی اویغور (دیوان لغت اترک کاشغیری) و ترکی خنز (دمقورقوت) و نیز دو واژه مانند دده (پدر بزرگ در ترکی آذری و اغوز) و تاتار (نام قومی ترک) بمعنی این نیست که این واژه‌ها غیر آریائی هستند. من در اینجا نمی‌خواهم پژوهش خود را پیرامون تبار ایرانی زبانهای تورانی باز گوئی کنم و یا بظرفیات پدرسون و بعضی زبان‌شناسان شوروی پیرامون تبار آریائی زبانهای اورالی آلتایی اشاره نمایم، اما حداقل قضیه آنست که آمیختگی وسیع اقوام ایرانی تبار خوارزم و سفید پیرامون آن باترک‌زبانان فرهنگ این اقوام را ملامت از تعبیرات و واژه‌های ایرانی کرده، چنانچه واژه کند یا کنت سندی بمعنی شهر و قصبه در همه زبانهای تورانی (ترکی) و کلمه بان (بانگ = اذان) در دده قورقوت و صلحا واژه دیگر همانند آسمان و خدا در ترکی اویغور و قبی و واژه‌های اولیه همانند من - او - هر - که - کی در فارسی و ترکی آذری و دیگر زبانهای ترکی که بگمان من نمودار تبار مشترک است. اگر تبار هم مشترک نباشد آمیختگی واژه‌های ایرانی جای انکار ندارد، لذا میتوان شباهت دادیک ارمنی و Daddy انگلیسی و دادار اوستایی و دده ترکی آذری و دده در زبانهای محلی ایران و نیز تات و تتر را براحتی تعبیر نمود. بدنیست بدانیم تاتاران غازان در شمال شوروی و فنلاند قیافه‌ای کاملاً مشابه اقوام هند و اروپایی (آریائی) دارند. تاتارهای کهن نیز بطور مسلم آمیختگی با اقوام ایرانی مجاور داشته‌اند و یادآور این شعر هستند (بگفتا که از نام خاتونیم - ز سوی پدر آفریدونیم) و شاید بالعکس.

آنگاه بیاد آوریم که ترکان واژه تات را بر غیر ترکان اطلاق کرده‌اند و سخن نغز (ترک تات سیز بولماز یعنی ترک بدون تات یعنی ایرانی نمی‌شود) نشانگر آمیزش شدید فرهنگی ترکان و تاتهاست. من بامید خداوند کتایی در دست چاپ دارم که تبار ایرانی اکثر ترکان بویژه ترکان دون ایران را بخوبی نشان میدهد. حال اگر تبار ایرانی تورانیان یا ترکان را منکر شویم آمیختگی جای انکار ندارد.

۵- در همسایگی اقوام هند و اروپایی نامهایی همانند طائی (قوم حاتم طائی) دیده می‌شود که احتمالاً واژه تازی از آن آمده است (فراموش نکنیم نام تازی مرسوم همه ایرانیان نبوده و اولین کشیه که اسم عرب در آن دیده می‌شود بزبان پارسی هخامنشی - خوزی و بابلی است یعنی کشیه داریوش) همچنانکه در همسایگی هند نام Thai تائی (نام قوم تایلند) دیده می‌شود. مقایسه نام کامبوج با کامبوجیا (اسم منطقه‌ای در بلوچستان کهن) و کامبوجیه (پادشاه ایران - راجع به دونالد اخیر به مقاله آباپف ترجمه دکتر عنایت‌الله رضا مراجعه شود) و نیز سیام (نام دیگر تایلند) با سیام در ایلام (خوزستان کهن) و میان (پیرامون خمین و نام قریه‌ای است) نمایانگر پیوندهای فرهنگی همسایگان مردم آریایی ایران و هند است. شاید هم این نامها تصادفاً شبیه باشند. بهر حال میتوان پژوهشی پیرامون شباهت واژه‌های طائی - تازی - تائی (نام قوم تایلند) - تاهیتی (نام کشوری در اقیانوسیه) و Daitia اوستایی و تات و تاجیک انجام داد. هرگونه تعبیر شود، دلایل قبلی ما را درباره تبار آریایی واژه‌های تات و تاجیک رد نمی‌کند. راستی چطورست این نامها همه در مناطق آریائی‌نشین و یا اطراف آنها رواج دارند.

۶- همانگونه که استاد معظم آورده‌اند تاجیک در درازای تاریخ ملتی جدا نبوده است. تاجیکان در شوروی - افغانستان - ایران - پاکستان پراکنده‌اند بر وایت اطلس ملتهای شوروی بخشی از تاجیکان در خراسان ایران زندگی می‌کنند و بر وایت خانم شهرین آکنیر در کتاب مسلمانان شوروی فارسی‌زبانان بومی پاکستان عملاً تاجیک هستند. در قرن حاضر مسایل سیاسی ملیتهای سیاسی همانند آلمان شرقی (ملت آلمان شرقی) و ملت آلمان غربی یا ملت کره جنوبی و ملت کره شمالی پدید آورده ملت تاجیک چنین مقوله‌ای باید باشد نه مقوله فرهنگی آنهم بدرزای تاریخ. در یکی از کتابهای چاپ تاجیکستان که اینک نامش را بنیاد نمی‌آورم خواندم که تاجیکان خود را از تبار ایرانی می‌خوانند. دانشمندان شوروی زبان تاجیکی را زبان ایرانی دانسته‌اند و صدراللعین عینی دو کارنامه خود فارسی تاجیکی و فارسی ایران را یکی دانسته. البته یکی بودن فرهنگ ایرانیان حاضر و تاجیکان را نباید با مسایل سیاسی درهم آمیخت حقیقت آنستکه تاجیکستان شوروی کشوری دیگرست با شرایط فرهنگی و اقتصادی دیگر و ایران کشوری است دیگر با شرایط دیگر. تاجیکان خراسان و تاجیکان شوروی بنوکشور جداگانه تعلق دارند، در همین حال فارسها و تاجیکان میراثهای مشترک فرهنگی دارند و جزئی از ملت و امت اسلام هم هستند. چکیده کلام آنکه: تاتها و تاجیکان همتگونند که زبان و تبارشان نشان میدهد آریایی و ایرانی تبار هستند. نام آنها با شمال سیه رقوی از نام دائیتی رود مقدس ایران ریح اقتباس شده اما وجوه اشتقاق دیگری در زبانهای اوستایی - فارسی کهن - سکھی متصورست.

کاربرد این واژه در زبان چینی از تأثیر زبانهای ایرانی در چین حکایت می‌کند (که



خود به مقاله بس و سیمی نیازمندست ) و کاربرد واژه‌های مانده همانند تاتار - تازی - تای (تایلند) در همسایگی اقوام آسیایی نشانه روابط نزدیک فرهنگی میان این اقوام می باشد .  
 ترکان بگمان من از اعقاب تورانیان که شاخه‌ای از ایرانیان کهن بوده‌اند پدید آمده و ترکان چین ثمره آمیزش اقوام تورانی با چینیان زرد پوست هستند . در حال فرهنگ غالب اقوام ترک مالامال از واژه‌های ایرانی است (ترکات سیزبولماز) لذا واژه‌های تات - تاجیک و حتی تاتار تبار ایرانی دارند

### منابع و مآخذ

- ۱- خرده اوستا ، جزوی از قامه مینوی اوستا ، تفسیر و تألیف پورداود
- ۲- فقه‌الغه ایرانی ، ارانسکی ، ترجمه کریم کشاورز
- ۳- دوره تاریخ ایران باستان تألیف پیرنیا
- ۴- زبان آموز هلندی - دانمارکی و سوئدی از انتشارات Teach yourself لندن و نیز خود آموزهای سفری Berlitz
- ۵- فقه‌الغه سومری از دکتر فوزی رشید (نیز الواح سومری گرامر ترجمه رسایی)
- ۶- کتابهای متعدد دیگر از جمله دیوان لغت الترك کاشغری ، ترکی پیش از قرن سیزدهم ، و اطلس ملت‌های جهان ، تاریخ افغانستان پس از اسلام عبدالحمی حبیبی ، مهاجرت نواد آریا لریدون جتیدی .

دکتر سید محمد علی سجادیه

\*\*\*

### چند نکته در باره المعجم شمس قیس

۱- شمس در صفحه ۵ المعجم<sup>۱</sup> از احیاف «مفاعیلن» را چهارده ذکر کرده و زحاف «اسباع» یا «تسیخ» را از قلم انداخته است، ولی خود در صفحه ۲ و ۱ شماره از احیاف این بحر را پانزده گفته و اسباع را هم بر آن افزوده . این اختلاف در ذکر تشعبات بهر دو مواضع دیگر هم دیده می شود.

□ □

۲- در صفحه ۸۲ ، ذیل «بیت مقوم»:

اگر بار مرا باز نوازد      دل‌م با غم موداش بسازد

۱- این مقاله بر مبنای «المعجم» تصحیح مرحوم علامه محمد قزوینی و تصحیح مجدد «مرحوم مدرس رضوی» رضوان... علیها از انتشارات ذوالار ، تهران ۱۳۶۰ ، تنظیم گردیده است .

وزن آن چنین آمده است : مفاعیل مفاعیل فعولن مفاعیلن مفاعیل فعولن .  
ولی یقین آنست که تقطیع مصرع دوم ، بعینه مانند مصرع اول است یعنی « مفاعیل  
مفاعیل فعولن » و « مفاعیلن » در « ابتداء » اشتباه است و بنظر میرسد غلط چاپی باشد  
ولی چون گمراه کننده است تذکر آن لازم دیده شد.



۳- در صفحه ۱۰۱ ، شمس قیس در مبحث انواع تلفظ «تاء» در شعر ، این مثال را  
آورده است :

«مرا تاغم عشق دلبر بجاست» و «سوس استدلال‌های او بوضوح نشان میدهد که  
«سین» را در کلمه «بجاست» متحرک خوانده و وزن «فعولن فعولن فعولن فعولن» را اراده  
کرده است ، ولی از آنجا که این تقطیع ، مقتضی سلب جزالت از سخن منظوم فوق است و  
چون مرحوم مدرس رضوی را بر کلام فصیح و جزیل ، وقوف کامل بوده است ، پنداشته‌اند  
کتاب در تحریر درست وزن دچار سهو گردیده‌اند و در نتیجه ، استاد در سطر چهارم و پنجم ،  
بجای «فعولن» ، «فعول» قرار داده‌اند.



۴- صاحب المعجم در صفحه ۱۲۳ ، وزن بیثی را بدینگونه ضبط کرده :

«آن سرو سهی که بار خورشید روان دارد      همواره ستاره ازدو چشم من روان دارد  
مفعول مفاعیلن مفاعیل مفاعیلن      مفعول مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن»

تقطیع این بیت بگونه شمس قیس ، خارج شدن آهنگ بیت را در پی دارد . در مصرع  
اول ، «دال» کلمه «خورشید» را باید به اشباع تلفظ کرد بطوریکه در برابر «فاعیلن» از  
«مفاعیلن» ، قرار گیرد ،  
یعنی :

آن سرو / سهی که با / ر خورشید(ی) / روان دارد  
مفعول / مفاعیلن / مفاعیلن / مفاعیلن

بدین ترتیب ، تقطیع مصرع اول بنا مصرع دوم ، تطبیق کامل پیدا میکند و همه  
انحراف صاحب المعجم برای آن بوده است که خواسته مثالی مطابق عنوان «شمن اُخرب  
مقبوض مکفوف سالم عروض و ضرب» بیاورد و «دال» «خورشید» را در برابر لام «مفاعیل»  
(مکفوف) قرار دهد.

۱ - شمس قیس در این موارد ، حرف بعد را هشد می‌سازد ، ولی امروز افزودن يك  
معوت بلند رواج بیشتری دارد.

۵- در صفحه ۱۲۸ ، بیتی بدینگونه نقل و تقطیع شده است:

«بس چو تویی من وز دوجهان بیزارم      بکار من کن نظری وگر نه دل بردارم  
مفاعِلن مفاعِلن مفعِلن مفعولن      مفاعِلن مفعِلن مفاعِلن مفعولن»  
آنچه مسلم است ، از مصراع اول ، کلمه‌ای ساقط شده و من گمان میکنم این کلمه  
«برای» باشد . بدین ترتیب : «بس چو تویی برای من ، وز دوجهان بیزارم»



۶- شمس قیس در صفحه ۱۳۷ بیتی آورده و آن را ثنیل و نساخوش خوانده است ،  
بسبب خطایی که در تلفظ کلمه «شغل» و در نتیجه ، در تقطیع بیت مرتکب شده ؛ وی با همه  
فضیل و دانش برای جستن تلفظ صحیح کلمه «شغل» قصور کرده و به لغت مراجعه نکرده تا  
بداند که واژه «شغل» را بالفتح و فتحین و بالضم و ضمّین ، ضبط کرده‌اند و گفته :

«پسرا گر تو بخواهی شغل ما      می بسازیش همیدون بزه‌انی  
فعلاتن فعلاتن فاعِلن      فاعلاتن فعلاتن فعلاتن»

در صورتی که اگر کلمه «شغل» را مثلاً بفتحین تلفظ میکرد این تقیصه مرتفع می‌شد،

یعنی :

پسرا گر / تو بخواهی / شغل ما  
فعلاتن / فعلاتن / فاعِلن



۷- در صفحه ۱۴۲ ، این بیت :

دلبر من کجا رفت      وز بر من چرا رفت

بروزن دوبار «مفعِلن فعولان» آمده است . ناگفته نماند که همین بیت را بروزن  
دوبار «فاعلاتن فعولان» مساوی «فاعِلن فاعِلن فاع» یا «فاعِلن فاعِلیان» نیز می‌توان  
تقطیع کرد.



۸- مؤلف المعجم در صفحه ۱۴۳ ، برای «شمن مختلف اجزاء از بحر «منسرح» بیت

ذیل را شاعر مثال آورده و بدینگونه تقطیع کرده :

«آن روشنایی که بود گشته نهان در زمین      آنسک بشرق رسید وز طرف او بردمید

مستفعِلن فاعِلان مفعِلن فاعِلان      مستفعِلن فاعِلان مستفعِلن فاعِلان ،

اصولاً عروض المعجم ، برداشتی از عروض عرب است و شمس قیس به تساوی طرفین  
بیت ، توجهی نداشته و گر نه «گشته نهان» را با اندک اشباع در تلفظ ، می‌توانست بر

«مستفعلن» تقطیع کند ، مگر اینکه نسخه «ذ» را صحیح بدانیم که مصرع دوم را بدینگونه ضبط کرده :

«آنك بمشرق رسيد وز طرف اودميد  
مستفعلن فاعلان مفتعلن فاعلان»



۹- شمس قیس در صفحه ۱۳۳ ، وزن بیثی را که شاهد «مطوی همچون احذ» از بهر «منسرح» آورده ، بدینگونه ضبط کرده است :

«روی مگردان ز من حبیبی      که دود جان مرا طیبی  
مفتعلن فاعلات و فاعلن      مفتعلن فاعلات و فاعلن»

بهرتر بود وزن این بیت را «دوری» یا بقول خواجه نصیر «چهارخانه» می دانست و آن را بر چهاربار «مفاعله فاعله» تقطیع می کرد که در «صدر» بیت ، «مفاعله» بنا به قاعده معمول در قدیم ، به مفتعلن بدل گردیده .



۱۰- بیثی در صفحه ۱۵۳ المعجم ، بدینگونه آمده است :

بسنبیل چون مرسمن را بیوشانیلی نکویسی  
یفزودی ای مشمود ز که آمختی نکویی

مرحوم علامه تروینی در باورنی نوشته اند: «علاوه بر اضطراب معنی قافیه این بیت صحیح نیست .»

جای تعجب است که نوشتن کاف فارسی بایک «مرکش» که مربوط به رسم الخط قدیم می شود ، استادی مانند علامه تروینی را به اشتباه انداخته است. قافیه مصرع دوم «نگویی» می باشد و بدین ترتیب خطای قافیه واضطراب معنی ، هیچکدام موردی ندارد.



۱۱- در صفحه ۱۶۲ ، بیت مرفوع از بهر «مجتث» این شاهد را آورده است :

«ای پسر می بیاز و باز بریط      مرغ مسمن بیاز و باز بریط  
فاعله فاعلاتن فاعلاتن      مفتعلن فاعلاتن فاعلاتن»

شمس قیس همین بیت را در صفحه ۱۷۲ مثال بیت «مسندس معذوف» از بهر «مشاکل»

۱- بخاطر داریم که آقای دکتر شمیسا نیز این نکته را در جایی تذکر داده اند و شاید برخی موارد دیگر را هم اهل عروض متذکر شده باشند که بنده هنوز برخورد نکرده ام.

ذکر کرد، و بجای «مرغ مسجن» ، «مرغ فربه» نوشته و ظاهر آهین درست است زیرا دو مصراع ، مطابقت عروضی پیدا می کنند چنانکه نسخه « ذ » هم «مرغ فربه» ضبط کرده و بر «فاعلن فاعلاتن فاعلاتن» تقطیع کرده است.



۱۲- شمس قیس در صفحه ۱۶۷ ، دو بیت از شعر معروف رودکی را بدینگونه نقل و تقطیع کرده :

می آرد شرف مردمی بدید	آزاده نژاد از درم خرید
مفاعیل مفاعیل فاع لان	مفعول مفاعیل فاع لان
هر آنکه که خوری می خوش آنکه است	خاصه چو گل و یاسمین دمید
مفاعیل مفاعیل فاع لان	مفعول مفاعیل فاعلان

گویا در بعضی منابع<sup>۱</sup> ، مصرعهای دوم این ابیات با « واو عطف » آغاز شده یعنی :

« و آزاده نژاد از درم خرید »	« و خاصه چو گل و یاسمین دمید »
------------------------------	--------------------------------

و بدین ترتیب تقطیع رکن «ابتداء» هر دو مصرع بر «مفاعیل» صحیح است نه «مفعول» و آوردن «واو عطف» در آغاز مصراع از مختصات شعر قرون اولیه نضج سخن پارسی است و رودکی خود در اشعار دیگر نیز همین کار را کرده مثلا در این بیت :

کهن کند بزمانی همان کجا نو بود      و نو کند بزمانی همان که خلقانی بود



۱۳- در ابتدای صفحه ۱۶۸ ، مطلع شعر خسروی را بدینگونه نقل کرده :

«چنان دانی کم خواستار نیست      یا شهر مرا جز تو یار نیست»

به استناد برخی منابع<sup>۲</sup> ، واو عطف از ابتدای مصراع دوم ساقط شده است. «ویا شهر مرا جز تو یار نیست»



۱۴- در همان صفحه ۱۶۸ ، در تقطیع بیتی از شعر خسروی ، لغزش روی داده که از شمس قیس انتظار نمی رود.

« همی گویم برتر شو از دلسم	ترا با دل من هیچ کار نیست
مفاعیلن مفعولن فاعلن	مفاعیل مفاعیل فاع لان

۱- نمونه اشعار رودکی ص ۱۹ و ۲۰ / لیما صالح رامسری / انتشارات امیرکبیر / تهران ۱۳۶۰

۲- پاسداران سخن، چکامه سزایان ص ۵۱ / دکتر مظاهر صفا / انتشارات زوادمشهد

تقطیع بیت فوق بی تردید خطاست، گویا به این نکته توجه نداشته که اجزای هر مصراع را باید در کنار هم و در رابطه باهم تقطیع کرد، نه بطور مجزا. ناگفته نماند که مرعی نداشتن این اصل، در مواضع دیگر هم مسبب گمراهی شده است. اکنون تقطیع صحیح بیت مذکور:

همی گوی / م برترش / وز دلم      ترا باد / ل من هیچ / کار نیست  
مفاعیل / مفاعیل / فاعلن      مفاعیل / مفاعیل / فاعلن

□ □

۱۵- در صفحه ۱۷۱ المعجم، تحت عنوان «بیت معجوف» از بحر «خفیف»، این بیت را نوشته:

«غمزه چون تیر زلف چون قیر      چشم پر خواب زلف پرتاب  
فاعلاتن مفاع لسن فاع      فاعلاتن مفاع لن فاع»  
نسخه «ذ» بصورت «چشم پر خواب و زلف پرتاب» ضبط کرده و اگر آن را بدون «و» بخوانیم، وزن آن را می توان «دوری» یا «چهارخانه» دانست، یعنی دوبار «فاعلن فاع» فاعلن فاع» یا چهاربار «فاعلیان».

□ □

۱۶- در همان صفحه ۱۷۱، وزن بی بی بدینگونه آمده است:

«روی چون آینه ز خورشید      داشته پیش نقش آزر  
فاعلاتن مفاع لن فاع      فاعلاتن مفاع لن فاع»  
در این بیت، «صدرین» را بجای «فاعلاتن» بر «مفتعلن» نیز می توان تقطیع کرد.

□ □

۱۷- در صفحه ۱۷۲، وزن بی بی را بدینگونه نوشته است:

«ای پسر می بیار و باز بربط      مرغ فربه بیار و باز بربط  
فاع لاتن مفاعیلن فعولن      فاع لاتن مفاعیلن فعولن»  
«حشو» مصرعهای فوق را بجای مفاعیلن» بر «مفاعلن» نیز می توان تقطیع کرد.

□ □

۱۸- در صفحه ۱۷۹ ذیل عنوان «مثنی اثرم» از بحر «مستقارب»، این بیت را آورده:

«مهر تو ای ماه نیکو سیر      کرد سرا از جهان بی خیر  
فعل فعولن فعولن فعل      فعل فعولن فعولن فعل»  
بنظر میرسد که این، تقطیع حقیقی نباشد و تقطیع آن بر «مفتعلن فاعلن فاعلن» یا «مفتعلن فاعلاتن فعل» مناسب تر است.\*

محسن ذاکر الحسینی «پرنده» (نیشابور)

۱۹- آقای شیدا گیلانی غزلسرای نامور که این حواشی را خوانده اند در کنارش یادداشت کرده اند: دقت نظر تان شایان تقدیر و تحسین است. (آینسده)

## «آشتی نامه» و «تواره»

### دولت فارسی مهجور در کوه سینا

کتابی هست از «کازانتزاکیس» نویسنده مشهور یونانی که گزارش سفرهای اوست به خاورمیانه و شرق مسلمان. این کتاب با نام «Journeying» به انگلیسی ترجمه شده ، و من آن را به فارسی برگردانده‌ام و هم اکنون آماده چاپ است. يك فصل از این کتاب اختصاص دارد به دیدار «کازانتزاکیس» از «کوه سینا».

یکی از شتیدهایی که برای او جالب بوده است، اشعاری است که ظاهرآ راهنمایان بدوی به هنگام حرکت شترها به آواز می خوانده‌اند. (این کلام را در اصطلاح «حدی خوانی» می گویند.) او یکی از این اشعار را بدین گونه نقل می کند:

«يك آواز قنیمی عربی، تشبیهاتی خشن برای ستایش این مصاحب محبوب بدویان- [شتر] به کار می برد :

[۱] شتر بر ماسه‌ها گام می نهد و پیش می رود. بدنش به سختی چوبهای تابوت است.

[۲] رانهایش استوارند و به دروازه قلعه‌ای بلند می مانند.

[۳] جای ریسمان بردنده‌هایش چون جویهای خشک و انباشته از ریگ است.

[۴] جمجمه‌اش به سختی يك سندان است.

[۵] به راستی شتر مانند پلی است که صنعتگر یونانی می سازد و فرازش را با آجر می پوشانند.<sup>۲</sup>

البته «کازانتزاکیس» عربی نمی دانسته و ظاهرآ کسی که به هر دو زبان «عربی» و «یونانی» آشنا بوده ، این اشعار را برای او به یونانی ترجمه کرده است . مدتها بود که آرزو می کردم اهل «عربی» این اشعار را بیابم . زیرا مطمئن بودم که این اشعار در طی از عربی به یونانی ، و از یونانی به انگلیسی ، دچار تغییر و تحریف شده است . چندگاه پیش که تفسیر «ابوالفتح رازی» را ورق می زدم ، ناگاه چشم بدین بیت افتاد :

كقنطرة الرومي اقم ربها لتكتفنن حتى شاد بقرمد

که صاحب «روح الجنان» آن را برای منظور خود استشهاد کرده بود. بی گرفتیم و بیت را در «معلقات سبع» یافتیم و به همراه آن ابیات دیگری را، که مضمون آنها همان است که از قول «کازانتزاکیس» نقل کردم.

۱- شماره‌ها الحاقی است فقط از جهت تطبیق عبارات با اشعار عربی ، آورده شده.

۲- Nikos Kazantzakis. Journeying. (U.S.A. 1975) p.98

سرانجام معما حل شد:

این اشعار ، ایاتی است از معلقه «طرفه بن العید»\*  
 اما این که کازانتزاکیس از این اشعار با عنوان «آواز» یاد می کند - نه «شعر» تأییدی  
 است بر این نکته که او اینها را به صورت آواز و ترنم از زبان شتربانان می شنیده است.  
 در همین «کوه سینا» ، بلکه در مسیحی وجود دارد که در قرن ششم میلادی ، توسط  
 «ژوستین اول» امپراطور روم شرقی بنا شده است.

«کازانتزاکیس» وقتی تاریخچه دهر را شرح می دهد ، چنین می نویسد:  
 «یک قرن بعد محمد [ص] با به عرصه جهان نهاد و از کوه سینا عبور کرد ... راهبان  
 با احترام بسیار به او خوش آمد گفتند و محمد خشنود شد و آن پیمان مشهور - «آشتی  
 نامه»<sup>۲</sup> - را به آنان داد.»<sup>۳</sup>

نمی توان حدس زد که این ترکیب اصیل فارسی - آشتی نامه - که در هیچ یک از  
 فرهنگهای موجود ، ضبط نشده ، کی و چگونه وارد این منطقه دوران داده شده است. امروز  
 به جای این لغت ، ترکیب «عهدنامه» یا «صلح نامه» را به کار می بریم . ظاهراً در کهن  
 ترین متون فارسی دری نیز ترکیب «آشتی نامه» وجود ندارد. گمان می کنم تاریخچه این  
 لغت به پیش از اسلام برگردد. یعنی زمانی که «ساسانیان» حکومت می کردند و این اصطلاح  
 باید از آن روزگاران در این ناحیه معمول شده باشد.

یک لغت دیگر پارسی نیز در «دیر سینا» وجود دارد که آن هم قدیمی و کهن است. و  
 آن لغت «تواره» است. مجموعه معانی که فرهنگهای مختلف فارسی برای این لغت ذکر  
 کرده اند ، چنین است : «تواره» خانه ای باشد که در آن بجز سرگین و پلیدی و گاه هیچ نبود  
 (صباح الفرس) . خانه ای را نیز گویند که در آن گاه و سرگین و پلیدیها ریزند (برهان قاطع).  
 زبیل دان (ناظم الاطباء). خسار سردیوار و دورباغ و فالیز باشد (برهان قاطع). «اکنون  
 برای اینکه منظور راهبان سینارا از این لغت دریاییم ، مفهوم آن را از زبان «کازانتزاکیس»  
 بیان می کنیم :

«صومعه ، قرنهای مشقات را تحمل کرد. بردگانی که «ژوستین» فرستاده بود مسلمان  
 شدند. و آنان به منظور به چنگ آوردن غذا و پول راهبان را شکنجه می کردند . دروازه

۱- مملقات سبع ، ترجمه عبدالمحمد آیتی ، (تهران ، ۱۳۵۷) ص ۳۰-۳۲.  
 آیتند - آقای دهقانی پنج بیت را نقل کرده اند و چون صفحات مجله معدومست  
 علاقه مندان به ترجمه آقای آیتی مراجعه کنند.

The Achtiname - ۳

Nikos Kazantzakis. *Journeying*. P. 103 - ۳

Touvara - ۵



بزرگ از قرص همیشه بسته نگهداشته می‌شد و پلوان روحانی از طریق يك گذرگاه زیر زمینی که به باغ راه داشت، با بیرون ارتباط برقرار می‌کردند. دوهای آهنین کوتاه و راهروهای زیرزمینی تاریک هنوز پابرجای‌اند و در اینجا حفراهی بزرگ به عمق سیزدهمتر به نام «تواره» وجود دارد که انسانها و کالاهای به وسیله قرقه از میان آن بیرون کشیده می‌شدند.»<sup>۲</sup>

پس ، این «تواره» در واقع جایی بوده است که در عمق زمین حفری شده و کالاهای آن نگهداری می‌شده‌اند و در مواقع ضروری راهبان از آن به عنوان «پناهگاه» نیز استفاده می‌کرده‌اند. در فرهنگهای فارسی مستقیماً چنین معنایی برای این لغت ، ثبت نشده است. اما صاحب «فرهنگ رشیدی» برای لغت «تواره» - به معنی خانه‌ای که از نی و علف‌سازند - بدین بیت از «ناصر خسرو» استشهاد کرده :

بباید لغت آخر چند باشی      چو متواری در این خانه تواره

از مجموع آنچه که فرهنگ‌ها در باره کلمه «تواره» آورده‌اند ، بدین نتیجه می‌رسیم که این «تواره» «اتبار» بوده است. - انبار کالا یا هر چیز دیگر. اما آنچه‌آن که «کازاتزاکیس» توصیف می‌کند این «اتبار» يك «انبار زیرزمینی» بوده است که در مواقع ضروری به عنوان «پناهگاه» نیز مورد استفاده قرار می‌گرفته. لغت «تواره» با توجه به کلمه «متواری» در شعر «ناصر خسرو» همین مفهوم را القا می‌کند. یعنی: تاکی می‌خواهی همانند «فرازیان» در این تواره «پنهان» شوی ، بالاخره يك روز باید بیرون آیی و خود را آشکارا کنی. گمان می‌کنم صاحب «فرهنگ رشیدی» که این بیت را برای لغت «تواره» شاهد آورده ، دچار اشتباه شده است.

محمد دهقانی (اهواز)

\*\*\*

### ساقی نامه الهام اصفهانی

الهام اصفهانی از شعرای اواخر قرن ۱۲ هجری قمری است که از بعضی اشعارش چنین برمی‌آید که معاصر کریم‌خان زند بوده است. شعری که در برخی از منابع با عنوان الهام اصفهانی از آنها یاد شده است از نظر زمان حیات با این شاعر مطابقت نمی‌کنند.

دیوان خطی از این شاعر در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران وجود دارد که در ۱۸ محرم سال ۱۳۰۵ هجری قمری نوشته شده است. از بررسی اشعار این دیوان ۳۹۹ صفحه‌ای جای زیست او ، اصفهان معلوم می‌شود.

تا که تو یاز این و آن شده‌ای  
و یا :  
چون وفاتست بخوبان اصفهان (الهام)  
خوشر آنست که روجانب بغداد کنی  
و درجایی :

خوش لهجه اصفهان الهام  
یا بلبل دل نگار شیداست  
این دیوان حاوی در حدود ۳۴۰۰ بیت از غزلیات ، مشویات ، مقطعات و بجزیه است  
که به ترتیب حروف تهجی مرتب شده است . در اواخر دیوان تعدادی اشعار حاوی ماده  
تاریخ بمناسبت های مختلف وجود دارد که همان اواخر قرن ۹۲ هجری را نشان میدهند.  
و شعری نیز توسط شاعر دیگری درباره ماده تاریخ فوت وی گفته شده که متأسفانه تسمی  
از آن در اثر پوسیدگی و صحافی از بین رفته است .

از حسین . . . و اکبر مدام  
آنکه الهام در تخلص نام داشت  
آنکه ابوان شبابش شد تمام  
تا که من گنجینه در سفته ام  
از این شعر چنین برمی آید که نامش حسین و نام پدرش اکبر یا ترکیبی از این کلمه  
بوده و از مدح کسان خودداری می نموده است . از سرزنش هایی که در خطاب به زاهدان  
و پاکو دارد تعلق خاطرش به نوعی از طریقت معلوم می شود ، اصولاً می توان گفت که سرودن  
سابقه از خصوصیات شعرای متصوف است که بایشوابان شریعت مخالفت داشته و آنها  
را قشری و نا آگاه و گمراه می پندارد .  
الا ای زاهد خود بین که دانم  
و یا :  
گاهی پایست زهدی تو گهی در قید هوس  
برای آشنائی بیشتر ایاتی از دیوان او را نقل می کنیم :

مگر از حال غریبان خبری نیست ترا  
ای که برسوی اسیران گذری نیست ترا

نظف دگر است الهام اشعار مجدد را  
نبود عجب از یاران بر نظم تو رشک آرند

غلمان صفت آن نگار ساده  
کج کرده کلاه و ایستاده

شادمانم ز آنکه چون الهام اندر کلبه ام  
کوری چشم رقیبان شاهد دلداره هست

عاشقی الهام در پیرانه سر  
زانکه بر حال دگر می بینمت

## ساقینامه الهام اصفهانی

اگر فتنه می بارد از آسمان  
ولیکن عجب آتشی میزند  
منه دل تو بر عهد او زینهار  
بیا ساقی آن باده خوشگوار  
مگر بکنم از محنت روزگار  
بیا ساقی آن می که جان میدهد  
که از حد مرا ناکوایی گذشت  
بیا ساقی آن می که غم میبرد  
بمن ده که از غم بر آسایم  
بیا ساقی آن باده همجو روح  
که جز محنت و غم نماند بکسی  
بیا ساقی آن باده سروری  
بمن ده که بی یاور افتاده ام  
همان پیر زال است این خاکدان  
چه شد رستم و کی قباد و کیان  
کجا شد سلیمان و دارا و جم  
که بر عهد او دل تواند نهاد  
بیا ساقی که غم بجان آیدم  
بیاور از آن باده جسانفزا  
بیا ساقی آن می که جان پرور است  
بمن ده که غم کرده ام راه خوبی  
در این ره دلیلی کنون بایدم  
بیا ساقی از لطف جامی بنده  
که واقف شوم من ز باران خاک  
که می بینم این چرخ فیر و ز قام  
همین میدهد پادشاهان یعنی  
بمن ده که دارم غباری بدل  
نبینی که او را بغیر از نفاق  
بیا ساقی آن می که بی نفس بود

من و فتنه و جور او در جهان  
ندانم نهال که بر میکند  
که اسپند، نگبرد در آتشی قرار  
بیاور که بی باده رفتم ز کار  
بر آیم زمانی بگورم قرار  
بیاور که جان را توان میدهد  
باین ناکوایی جوانی گذشت  
بیاور که از دل آسم میبرد  
مگر راه شادی بفرمایم  
بیاور که در این جهان فتوح  
ز کس هم نشانی دور و زاسدیس  
بیاور که دل را کند پآوری  
ز بی یآوری جان ز غم داده ام  
که بر باد غم داد تاج جهان  
چند جام چه میبند و نوشی روان  
چند آینه جاه و مال و حشم  
که در دم دهد از جفای بیاد  
بسیزین مصیبت روان آیدم  
بمن ده که از خود رها اند مرا  
بیاور که جان را بسی رهاست  
ندارم دلیلی بجز آه خویشی  
مگر راه مقصود بنمایم  
ز باران پنهان پیامی بنده  
کزین ماجرا سپنه ام کشته جانک  
نگردد زمانی کسی را بکام  
که چون سینه ما از کین کرده ای  
ازین کینه در آسمان منتقل!  
نباشد دگر شیوه اتفاق  
بیاور که بسیار دلکش بود

در آن کلمه‌ای جوانی کنم  
 ندانده بجز نام او را زمین  
 ؟ مگر شد به حکمت بنام ساقها!  
 بناگامی من که گامی بسته  
 ز من برده یکبار سبزو قرار  
 قرار دل و کام جانم تویی  
 اساس سلیمان به پیمان! چه شد  
 بی‌اور که از پی نیاز و لبها!  
 زمانی از آن باوه خرم شوم  
 بی‌اور گهی بختدم هموا نوح  
 در آن خطلم عمر و مرگت گنمت  
 بی‌اران پیشین صلائی بون  
 از این نغمه‌جان مرا شاه‌کن  
 ز بی قدری این جهان خراب  
 که چشیدم چه میکند آرزو  
 ز تم پخت پانی باین شاه‌کان  
 وئی مرغ دل بند دام منست  
 در گنج حکمت گمایم تو را  
 بگویم که کورس کجا بودی  
 در آن حکمرانی جوانی کنم  
 ظلمت را بر آرم بگلبا تگله‌رود

میرهادایت حماری

بمن ده کرو کامرانی کنم  
 نظر کن فلاطون که شدیم نغمین  
 نمائند از او غیر نامی بجا  
 بیا ساقی از لطف جامی بسته  
 که ناگامی دهر و اندوه یار  
 صبور دل ناتوانم توئی  
 سکندر کج رفت و دارا چه شد  
 بیا ساقی آن می نه ماه العنب  
 بنده بلکه آسوده از غم شوم  
 بیا ساقی آن باو ده همجو روح  
 بمن ده که عمرم بفلت گشت  
 مگنی کجایی نوالی بون  
 بیا کنگ طرب نغمه بنیاد کن  
 که دارم بدل قصه بی حساب  
 بیا ساقی از آن شراب تگو  
 بمن ده که سرمست و شادی کنان  
 که این تیره منزل نه جای منست  
 میبندد که سرخوش نمایم تو را  
 چو هر دست گرم کنون جامی  
 بمستی دمی حکمرانی کنم  
 چو الهام هر که بر آرم سرود

\*\*\*

## واگو

در میان کودکان نارس بازی لطیف و زیرکانه‌ای رایج است که پرورش دهنده دقت و حافظه و تربیت کننده قدرت مشاهده و سرعت انتقال ذهن آنهاست. این بازی را «واگو» می‌نامند که به معنی «بازگویی» است. زیرا شعری توصیفی برای بازیکن می‌خوانند که او باید هرچه سر بیشتر ردیف و قافیه‌های آن را از آخر به اول باز گویند.

بازی چنین است که بازی‌کنان پس از این که دورهم گرد آمدند، سر دسته ظرفی جلو آنها می‌گیرد و می‌گوید «خانۀ خدا را پر کنید؟» و هر کس گندم برشته یا نخود برشته و یا کشمش داشته باشد در آن می‌ریزد. آنگاه سر دسته بازیکنان شعری برای بازیکنی می‌خواند.

او باید پس از شنیدن هر مصراع ردیف و قافیه آن مصراع و مبراعهای پیش از آن را از آخر به اول بی هیچ درنگ بازگو نماید. هر جا که سوخت (یعنی نتوانست) به شمارش هر چند ردیف و قافیه‌ای که توانسته بازگو کند کشش یا نخود برشته به جایزه می‌گیرد. اما اگر بازی کنی همه ردیف و قافیه‌ها را بدون تأمل از آخر به اول بازگو کرد بازیکنان دست زنان به افتخارش بارها می‌خوانند که :

از بس مویز بخورده

خونۀ خدا رو برده

این بچه گل یگفته

خانۀ خدا همان ظرف پراز تنقلات است که بجایزه گرفته است.

اینک چهار شعر از این بازی با آنچه مخاطب باید بازگو کند.

### (۱)

آشتر چهار است در بلندی

«در بلندی»

کله‌اش به مثال کله قندی

«کله قندی ، در بلندی»

چشمش به مثال آینه بندی

«آینه بندی ، کله قندی ، در بلندی»

گوشش به مثال باد بزن بی<sup>۱</sup>

«باد بزن بی ، آینه بندی ، کله قندی ...»

چیش<sup>۲</sup> به مثال دهنة پانگی<sup>۲</sup>

«دهنة پانگی ، باد بزن بی ، آینه بندی ...»

فیش<sup>۳</sup> به مثال غارتگی

«غارتگی ، دهنة پانگی ، باد بزن بی ...»

گرزن<sup>۴</sup> به مثال قازقنگی<sup>۴</sup>

«قازقنگی ، غارتگی ، دهنة پانگی ...»

سینش<sup>۵</sup> به مثال نخته سنگی

«نخته سنگی ، قازقنگی ، غارتگی ...»

کمش<sup>۶</sup> به مثال طبل جنگی

«طبل جنگی ، نخته سنگی ، قازقنگی ...»

لنگش<sup>۷</sup> به مثال يك قفتگی

«يك قفتگی ، طبل جنگی ، نخته سنگی ...»

تغیش به مثال جفت زنگی  
 «جفت زنگی ، يك قزنگی ، طبل جنگی ...»  
 گندش به مثال دستا هوتگی  
 «دستا هوتگی ، جفت زنگی ، يك قزنگی...»  
 پشکش ۱۰ به مثال جوزقندی  
 «چاروپنگی ، جوزقندی ، دستا هوتگی...»  
 دمبش به مثال چاروپنگی ۱۱  
 «چاروپنگی ، جوزقندی ، دستا هوتگی...»

## (۲)

این مارچوگر به هوفه داره  
 «هوفه داره»  
 درکوه وکدر خونه داره  
 «خونه داره ، هوفه داره»  
 يك بچشك ۱۲ گت ۱۴ کوه ۱۵ چونه ۱۶ داره  
 «چونه داره ، خونه داره ، هوفه داره»  
 سری چو چماق گلوله داره  
 «گلوله داره ، چونه داره ، خونه داره»  
 چشمی ۱۷ ریتینک ۱۸ گردونه داره  
 «گردونه داره ، گلوله داره ، چونه داره...»  
 يك زبون سیوی ۱۹ قبطونه داره ۲۰  
 «قبطونه داره ، گردونه داره ، گلوله داره...»  
 صد بندست ۲۱ بالاش ۲۲ پیمونه داره  
 «پیمونه داره ، قبطونه داره ، گردونه داره...»  
 مسی ۲۳ زامام جعفری ۲۴ نشونه داره  
 «نشونه داره ، پیمونه داره ، قبطونه داره...»

## (۳)

این مخه ۲۵ بلند سر به آسمون بی ۲۶  
 «آسمون بی»  
 بارش ۲۷ شکری ز زعفران بی  
 «زعفران بی ، آسمون بی»  
 قند و عسلی ازش چکون ۲۸ بی  
 «چکون بی ، زعفران بی ، آسمون بی»

حب نبال ۲۹ که از جنون ۲۰ بی  
 «جنون بی ، چگون بی ، زعفران بی ...»  
 جنبش کبکابن ۲۱ مرش ۲۲ شاهون بی  
 «شاهون بی ، جنون بی ، چگون بی ...»  
 دارش ۲۲ الی ۲۴ آگرد، دون ۲۵ بی  
 «دمون بی ، شاهون بی ، جنون بی ...»

## (۴)

دختر به این قشنگی  
 لطیف تر از پرنده  
 با چشم شوخ و شنگی  
 با ابرون ۲۶ کمندی  
 بلندتر از خدنگی  
 مثال حبه قندی  
 خیلی بچه زرنگی  
 شعر به این بلندای  
 وارون ۲۷ بگی نه لنگی

چنانکه از مصراع آخر شعر معلوم است باز گوکننده باید تمام شعر را از آخر به اول بخواند.

اینک معانی لغات معولی آورده می شود:

- ۱- بی: باشد ۲- چیل ، دهان ۳- یاننگ ، گیوه ، ملکسی ۴-
- فین ، دماغ ۵- قازقلنگی ، لكلك ۶- سینش : سینش ۷- کم ، ( بهضم کاف) شکم ۸- گند ، بیضه ۹- هونگ ، هاون ۱۰- پشک ، پشکل
- ۱۱- پشک : خونه خرما ۱۲- هوفه ، صدای ماروگر به به وقت خشم . ۱۳-
- بجشک : گنجشک ۱۴- کت ، بزرگه ۱۵- توادر ۱۶- چونه ، چانه
- ۱۷- چشمی ، چشمهای ۱۸- ریقین ، ریز ، کوچک ۱۹- سودوی ، سیاهی
- ۲۰- قیطونه ، قوطانه ، مانند نخ ، ریسمان گونه . ۲۱- بدست ، وجبه ، به اندازه
- دست باز از دست تا انگشت کوچک ۲۲- بالا ، قدوقامت ۲۳- مسی ، مسج ،
- دست مرطوب به چیزی کشیدن . ۲۴- گویند که امام جعفر صادق (ع) ماری در آستین خود پناه دادند . اما آن جانور موذی انگشت حضرت را گزید و خون از انگشت حضرت جاری شد . حضرت دست خونین خود را بر پشت مار کشید که تادامن قیامت به مجز حضرت بریشش بماند تا یادآور بدکنشی و ناسپاسی او باشد .

از این جهت مارهایی که خطی سرخ بر پشت دارند مار جعفری گویند.

- ۲۵- مخ : نخل ، درخت خرما ۲۶- بی: باشد ۲۷- پارش ، شمرش ،

میوه اش ۲۸- چگون ، چکان ، چکنده ۲۹- نبات ، نبات است ۳۰-  
 جنون ، جنان ، بهشت ۳۱- کیکاب ، نوعی خرما ی درخت ۳۲- شاهون ، شاهانه ،  
 نوعی خرما ی که خوشمزه است ۳۳- دار : قدوقامت درخت ، تنه درخت . ۳۴-  
 الی (به فتح اول و کسر دوم) ، هویدا ، آشکار ۳۵- دمون ، دامن ، پائین ۳۶-  
 ابرون ، ابروان ، ابروها ۳۷- وارون ، وارونه ، بمعنی ، از آخر به اول .

### گرامت رعنا حسینی

( شیراز )

## در باره المستخلص (جواهر القرآن)

تاریخ وفات معدن معدن نصر بخارائی ، مؤلف کتاب المستخلص یا جواهر القرآن  
 سال ۶۹۳ هجری قمری است . این رقم در مقدمه کتاب المستخلص که سال گذشته بطبع  
 رسیده بنا با احتمال ۷۶ قید گردیده و از برخی قرائن و مطالبی که کاتبان نسخه در مقدمه کتاب  
 نوشته بودند پست آمده است . ولی بنا به مندرجات تاریخ ملازاده وفات وی هفتاد سال پیش  
 از این رخ داده ، یعنی روز سه شنبه هژدهم شهر شعبان سنه ثلث و تسعین و ستمائه .  
 از مدیر محترم فصلنامه دانش که نخستین بار این نکته را کشف و یادآوری فرموده اند  
 تشکر می نماید . چون این کتاب بنام دیگری یعنی «جواهر القرآن» نیز نامیده شده است برخی  
 از علاقه مندان که به مطالعه آن پرداخته اند در مقام پرسش بر آمده اند که «معلوم نگردید  
 این نام از کجا آمده و این عنوان از کجا گرفته شده است ؟» اینک برای مزید توضیح می-  
 نگارد : که این نام مأخوذ از دویستی است که مصنف در پایان نسخه ای که اساس قرار داده  
 شده آورده است (و در صفحه ۱۷۵ بچاپ رسیده) و چنین سروده است :

برماست خدای را سپاس و منت	چون داد بر اتمام جواهر منیت
مختمومه طلب همی کنم از فضلش	ختم بر ایمان و رفتن بر سنت (کذا)

بیت دوم ظاهراً در هم ریخته و مشوش است ، بهمان صورت که در متن آمده درج  
 شد . شاهد بر سر بیت نخستین است که آخرین کلمه مصراع دوم آن در هنگام چاپ «منت»  
 طبع شده (بضم میم . بروزن سنت) بمعنی قدرت و توانائی ، ولی در نسخه اساس «منیت»  
 آمده . بمعنی آرزو و مقصود . هر دو کلمه در این شعر از جهت مراد و معنی بجا و مناسب  
 بود ، ولی واژه دوم بنظر رسیده که بهتر و بیشتر وافی بمقصود میباشد . بدین سبب متن  
 را به «منت» تصحیح کرد .

کتاب المستخلص باستانداین بیت مؤلف «جواهر القرآن» نامیده شده است . شادروان  
 استاد میتوی نیز که عکس این نسخه را از ترکیه بایران فرستاده نام کتاب را بخط درشت  
 و جلی «المستخلص یا جواهر القرآن» نامیده است . دکتر مهدی درخشان





## احسان طبری

۱۲۹۵ - ۹ اردی بهشت ۱۳۶۸

احسان طبری، نویسنده و پژوهنده چهل سال اخیر فرزند حسین طبری (یکی از عالمان دین در شهرسازی مازندران) بود. طبری دوره کودکی، نونهالی و تحصیل مدرسه ابتدائی را در زادگاهش گذراند. خود در کتاب «دهه نخستین» (۱۳۵۸) توصیف خوبی از آن روزگار و شنیدنیها و خواندنیهای زندگی بر جای گذاشته است.

در دوره تحصیل دبیرستان و دانشکده (در تهران) به سائقه جویایی و نوحواهی به گروه پیروان و همفکران دکتر تقی ارانی پیوست و با مکتب مادپگری و مبانی متمدنانه سوسیالیسم و کمونیسم آشنایی گرفت و در پی آن در ۲۶ اردیبهشت ۱۳۱۶ همراه پتجاه و دو تن دیگر، درس بیست و یک سالگی به زندان در افتاد و در سال ۱۳۱۹ به اراک تبعید شد و با پشامد شهریور ۱۳۲۰ آزادی یافت و چون گروهی از همان یاران زندانی با جمعی دیگر حزب توده را تشکیل دادند او هم به دنبال تفکرات اجتماعی و جذبات پیشین عضویت آن حزب را پذیرفت و از فعالان دل سپرده شد. در میانه آن جمع یکی از چند تنی بود که ذوق سرشار ادبی و شور کتابخوانی و هنرنویسندگی داشت. پس نام آوری یافت و در نگارش روزنامهها و نشریات حزبی پیشگامی گرفت. از آن جمله مجله ماهانه مردم به سردبیری او نشر می شد (از ۱۳۲۵ - ۱۳۲۷).

پس از پیش آمد حوادث غیرمعمولی آذربایجان، و سپس حادثه تیرزدن به شاه در دانشگاه چون حزب توده غیرقانونی اعلام شد طبری همانند جمعی دیگر از افراد حزب از ایران رفت و قریب به سی سال روزگار کار آوری و توانائی جسمانی او در غربت و آوارگی از وطن در شوروی و آلمان شرقی و احتمالاً بعضی از کشورهای از آن سنخ گذشت. اقامت در آن

سرزمینها مجالی بود که اطلاعات عینی و علمی او درباره آن کشورها و مراسمشان زیاد شود و بیشتر دریابد که نحوه زندگی در آن جوامع چگونه است و توفیق مرام پذیرفته او تا چه حد تواند بود.

در مسکو به فرا گرفتن معارف کمونیستی دانشگاهی پرداخت و ضمناً برای او فرصتی پیش آمد که زبانهای روسی و آلمانی را خوب بیاموزد و با دانستن زبانهای انگلیسی و فرانسه که در ایران فرا گرفته بود دامنه دانش خود را گسترش دهد.

در دوران مهاجرت چند رساله حزبی و سیاسی به چاپ رسانید و در نگارش مجله دنیا (دوره دوم و سوم) همکاری عاشقانه می کرد و مقالات زیادی در آن به چاپ رسانید. با حوادث تازه ایران در نیمه دوم سال ۱۳۵۷ به وطن بازگشت و باز به فعالیت سیاسی و حزبی پرداخت. تا اینکه در اواخر خزان، ۱۳۶۰ به زندان در افتاد و در نهم اردیبهشت ۱۳۶۸ در گذشت.

در دوره زندان اخیر، بیشتر به ستیج عقاید و آرایی پرداخت که زندگی را با آن گنوا نیده بود. نتیجه و حاصل مطالعات این دوره دو کتابی است که به نامهای «کوزراهه» و «شناخت و ستیج مارکسیسم» به چاپ رسیده و مضامین آنها نسخ فعالیتها و عقاید اجتماعی و سیاسی اوست که نوشتههای پیشینش مظاهر کامل آن طریقه از تفکر بود. بزاد نبخش قهرمان، شاعر آزاده، قطعه ای در مرگ او سروده است. چون تنها رثائی است که دیده شد از «آدینه» (ش ۳۳) نقل می شود:

طبری وقت و جانش از غم رست	مترک تن شادمانی جان بود
جانش از قید تن رهائی یافت	جان به تن در مضیق زندان بود
هیچگاه آن چنانکه خواست نزیست	که نصیبش ز عمر حرمان بود
خواست تاره برد به آب حیات	خالل از خضر ره، که شیطان بود
رهروی با دو دیده شبکور	رهنمایش به آب حیوان بود
به جوانی تناده در ظلمات	مات و گم کرده راه و حیران بود
ملکی بود کز و ماوس دیو	پی انگشتر سلیمان بود
اختری دور مانده از فلکش	در فضاهای تیره سرگردان بود
در جهان بودنش پی دشوار	وز جهان رفتنش نه آسان بود
آخر عمر دردمندی شد	که ورا مرگه نجاه درمان بود
خوب شد رفت زانکه گر می ماند	رنج او غمغزای یاران بود
بس کنم زین سخن از او گفتن	که چنو کم کسی در ایران بود
با همه فضل و دانش و هنری	ایش برتر هنر که انسان بود

آثار طبری را باید در چهار دوره فهرست کرد :

### الف) نوشته‌های دوره حزب توده

(سالهای ۱۳۲۶ - ۱۳۲۷) که از فهرست خانبا با مشار آورده می‌شود .

۱- آنتی روزیک (از فردریک انگلس). (۹۰ ص)

۲- شکنجه و امید . ۱۳۲۶ (۱۱۶ ص)

۳- در دوزخ . ۱۳۲۷

۴- رؤیای چینی . ۱۳۲۷

۵- دو هفته در اتحاد جماهیر شوروی . با همکاری مهندس کیانوری (۱۰۸ ص)

۶- خدایان از بندرسته . (به امضای طباطبا که ظاهراً اوست)

### ب) نوشته‌های روزگار غربت .

(چاپ شده در کشورهای اروپای شرقی) - ۱۳۲۸ - ۱۳۵۷) : نام و مشخصات آنها از روی فهرستهای W. Behn استخراج می‌شود .

۷- گدومات . ۱۳۴۳/۱۹۶۴ (۱۱۴ ص)

۸- بررسیهایی در باره برخی از جهان بینی‌ها و جنبشهای اجتماعی در ایران .

۱۳۴۸/۱۹۷۰ (۴۰۶ ص)

۹- بنیاد آموزش انقلابی . ۱۳۵۰/۱۹۷۱ (۱۲۱ ص)

فروپاشی نظام سنتی و زایش سرمایه‌داری در ایران از آغاز تمرکز فاجار تا آستانه

انقلاب مشروطیت . ۱۳۵۴/۱۹۷۵ (۱۵۵ ص)

۱۰- الفیای مبارزه . استکهلم ۱۳۵۶/۱۹۷۷ (۴۲ ص)

۱۱- جامعه ایران در دوران رضاشاه (یک تحلیل عمومی) . ۱۳۵۶/۱۹۷۷

۱۲- فرهاد چهارم . استکهلم . ۱۳۵۶/۱۹۷۷ (۷۱ ص)

### ج) نوشته‌های دوره بازگشت به ایران (۱۳۵۷ - ۱۳۶۰).

فهرستی از چاپ شده‌های این دوره که آن مرحوم خود به‌من داده است در اینجا بطور

عکس چاپ می‌شود .

شماره ترتیب	نام کتاب	تعداد صفحات	مشخصات
۱	برخی برده‌ها در زبان پهلوی و چگونگی آنها	۵۴۱	جامعه دوم - ۱۳۵۸ - نشرات سهامی خاص انتشارات قوه (سپس خ. ا. ت. ا. ت.) - تهران
۲	خزانه‌های فلسفی - آنتهای (دوره مقالات)	۵۷۱	جامعه دوم - تهران - ۱۳۵۹ - زبان نشرات
۳	گشودنات (دوره تاریخی-مفهوم)	۱۳۸	جامعه دوم - ۱۳۵۸ - تهران
۴	خازانه برده (زبان)	۲۵۰	جامعه اول - ۱۳۵۸ - " " "
۵	فرهنگ و زبان (زبان تاریخی)	۱۴۴	جامعه دوم - ۱۳۵۸ - " " "
۶	سز جاده (اداسایله، تاریخ)	۲۲۱	جامعه دوم - ۱۳۵۸ - " " "
۷	دهه نخستین (تاریخ نگاری)	۲۱۲	جامعه اول - ۱۳۵۸ - " " "
۸	داده‌دستم (داستان)	۲۰۸	جامعه اول - ۱۳۵۸ - " " "
۹	سازنی از فرهنگ و زبان در فرهنگ (مقالات)	۲۷۵	جامعه اول - ۱۳۵۹ - انتشارات مروارید - تهران
۱۰	دوران برآمدن آگاهی و فرهنگ مردمی (مقالات)	۱۳۲	" " " " " " " " "
۱۱	فلسفه برده‌های پهلوی	۱۰۴	" " " " " " " " "
۱۲	بنیاد آموزش انقلابی (داستان)	۱۵۵	جامعه دوم - تهران - ۱۳۵۸ - سپس خ. ا. ت. ا. ت.
۱۳	شکوه و امید (داستان فلسفی)	۱۲۹	" " " " " " " " " " " " "
۱۴	برخی مسائل خداداد فرهنگ ایران (مجموعه مقالات دوره نخستین)	۹۷ - ۱۵۱	جامعه اول - تهران - ۱۳۵۸ - " " " " " " "
۱۵	سنگ‌های آریه - شناخت ایران و جهان	۷۸	جامعه اول - " " " " " " " " "
۱۶	جامعه و جامعه شناسی (مقاله)	۳۸	جامعه دوم - " " " " " " " " "
۱۷	دیار و داستان و داستان نگاری (مصاحبه)	۳۲	جامعه اول - ۱۳۵۹ - نشرات مروارید - تهران

تذکره - محلی تیره مردود آریه از طرف سپس خ. ا. ت. ا. ت. - ایران در دهه دهه واپسین - جامعه دوم - داریوش و گسترش توسعه انقلابی - (جامعه اول) دوره مجله شعر نیام - مقاله ای خ. ا. ت. ا. ت. - مقاله دوس - دگر مپسی نیام - شرکت محلی از ادب با پرسی - فرهنگ و ادب -

شناخته شود که چون در قسمت معرفی کتابهای تازه سال ۱۳۶۰ مجله آینده کتاب «مولوی هگل شرق» به نام او معرفی شده بود چنین توضیحی را درباره آن به من نوشت: «اتفاقاً این بدبختی تجدید شد که (مولوی هگل شرق) که همان عنوانش سراپا غلط است و در ایام انقلاب کاسیکاران به نام اینجانب نشر دادند در مجله معتبر شما نیز به نام من ثبت شده است! این کتاب را مرحوم امامی (نوروز) برادر ظهیرالاسلام و امام جمعه تهران در زمان پهلوی نوشته و مطالب آن در سطح نازلی است و خداوند مرا از نگارش مطالبی تا این حد نامربوط مصون بدارد! این را هم نتوشتم که متعکس بفرمائید بلکه برای اطلاع نوشتم که شاید تصحیحی درجایی چاپ کنید که جزو مذکور در فوق به نگارنده مربوط نیست.»

لازم به یادآوری است که از کتابهای مذکور در یادآوری او ظاهراً فقط کتاب اول به چاپ رسیده است. پس ازین نوشته تا به زندان در اتادنش چه چاپ شده است نمی دانم، مگر این کتابچه ها که نامشان در یکی از فهرستهای W. Behn آمده است:

۲۹- ایران در دوسده واپسین ۱۳۶۰ (۴۰۳ ص) (مجموعه ای است از دو کتاب شماره های ۸ و ۱۰)

۳۰- چهره يك انسان انقلابی (برخی مسائل اخلاقی و انسان شناسی) ۱۳۶۰.

(۶۳ ص)

۳۱- درباره منطق عمل (چگونه می توان به اجتماعی مبنای علمی بخشید؟)

۱۳۶۰ (۲۱ ص)

۳۲- دو مقاله درباره تبلیغات ۱۳۶۱ (۲۷ ص)

### د) نوشته های دوران زندان هشت ساله پایان زندگی

۳۳- کز راهه (خاطراتی از تاریخ حزب توده) خرداد ۱۳۶۶ (۳۱۸ ص) (دو یا سه بار چاپ شده)

۳۴- شناخت و سنجش مارکسیسم ۱۳۶۸ (۴۹۸ ص)

شئیده شد که در زندان کتابی در نقد افکار کسروی و تقی زاده و صادق هدایت و فریدون آدمیت نوشته است.

طبری رفت و از او به میراث ماند نوشته هایی که فهرست آنها را دیدیم. قسمتی از آنها جنبه ادبی، پژوهشی و تاریخی دارد و قسمتی منحصراً سیاسی و هیجانی و یادگار روزهای جوانی و آوارگی و لرنیتگی است. چون سیاست و هیجان همواره با تحولات روزگار و تمایلات نفسانی دوره های زندگی درگنرست از نوشته های سیاسی فقط نقشی در سرگذشتها می ماند. اما آنچه ادبی و تاریخی و دور از عوامل سیاسی روز است یادگار ماندگار قلم و لکر نویسنده ای است که تحولات زندگی را باید از «نخستین دهه» تا «کز راهه» خواند.

ایرج افشار

## ایرانشناسان در گذشته

□ ویلهم ایلمس W. Eilers متولد ۲۷ سپتامبر ۱۹۰۶ (در لایپزیگ) که تحصیلات خود را در رشته شرقشناسی در برلین به پایان برده بود (۱۹۳۸) در تاسیستان امسال درگذشت. او از استاد مسلم زبانشناسی زبانهای ایرانی بود و سالهای دراز در دانشگاهها ماربورگ و وورتسبورگ (آلمان) تدریس کرد. مدتی هم دانشیار دانشگاه سیدنی (استرالیا) بود. در سال ۱۹۷۳ دانشگاه تهران او را به استادی افتخاری برگزید.

ایلمس یکبار از ۱۹۳۶ تا ۱۹۳۵ از سوی مؤسسه باستانشناسی آلمان در ایران به تحقیقات علمی پرداخت. پس از آن چندین سفر به دعوت دانشگاهها و دولت ایران به کشورمان آمد. تعداد مقاله‌هایی که او نگاشته است (همه اکثراً درباره زبانها و گویشهای



ایرانی) از یکصد مقاله علمی مجاوزست و اغلب مقالاتی است مفصل مانند مقاله‌ای که درباره دماوند نوشت. اخیراً موفق به چاپ سه جلد کتاب مفصل درباره لهجه‌های خوانساری و گزی شده است. امیدواریم یکی از دوستان مقیم آلمان (مثلاً آقای میرحمید مدنی) چک‌های از افکار و مطالعات علمی ایلمس را بنگارد و بفرستد.

همی که از او چاپ شده است در تاسیستان ۱۳۵۳ در وورتسبورگ (که همان او بودم) ازو گرفته شده است.

□ بازیل گری B. Gray از دانشمندان انگلیسی متخصص نام‌آور و عالم در رشته هنرهای ایرانی، مخصوصاً نقاشی در اواخر خرداد ۱۳۶۸ در سن برتر از هفتاد دو گذشت. گری رئیس مؤسسه مطالعات ایرانشناسی بریتانیا بود.

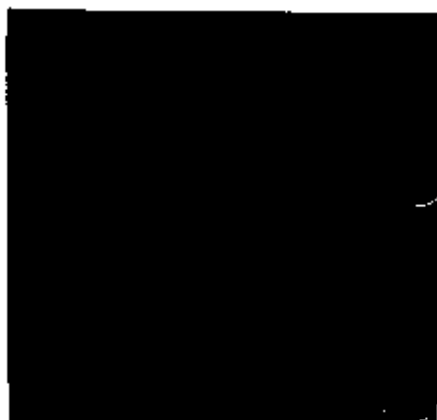
## دکتر داود منشی زاده

تهران ۶ شهریور ۱۲۹۳ - اوپسالا ۲۶ تیر ۱۳۶۸

دکتر داود منشی زاده فرزند ابراهیم منشی زاده بود. پدرش در جریان انقلاب مشروطیت شرکت داشت و چون در سالهای بعد یکی از مؤسسان «کمیته مجازات» بود اعدام شد. تحصیل احوال او را عباس اقبال در مجله یادگار (سال سوم) نوشته است. داود منشی زاده در سال ۱۳۱۰ از سوی دولت برای تحصیل به فرانسه اعزام شد و پس از تحصیل درجه لیسانس ادبیات به آلمان رفت. در سال ۱۳۲۲ از دانشگاه برلین به دریافت درجه دکتری ادبیات و فلسفه ناپل شد. در سال ۱۳۲۶ به تدریس ایران شناسی در دانشگاه موننخ دعوت شد.

در سال ۱۳۲۸ به ممبر رقت و استاد مدعو دانشگاه اسکندریه بود.

در سال ۱۳۳۰ به ایران آمد و به فعالیت ادبی و سیاسی پرداخت. تألیف و ترجمه و نگارش مقالات از کارهای ادبی اوست و تأسیس حزب دسومکاه (حزب سوسیالیست ملی کارگران ایران) از فعالیتهای سیاسی. چندسال بعد از ایران خارج شد و در اوپسالا به استادی دانشگاه رسید و تدریس فرهنگ ایران زمین باستان را برعهده داشت و در ۱۹۸۰ بازنشسته شد.



داود منشی زاده ششم شهریور سال ۱۲۹۳ زاده شده بود و در ۲۶ تیرماه ۱۳۶۸

درگذشت.

تألیفات چاپ شده دکتر منشی عبارت است از:

به زبان آلمانی

- Das Persische im Codex Cumanicus , 1969 ( Acta Universitatis Upsaliensis )
- Ta'ziya des Persischen Passionsspiel, Uppsala, 1977 .
- Topographisch - Historische studien zum Iranischen National Epos. Wiesbaden, 1975 , (Abhandlungen für die Kunde des Morgenlandes , 41, 2)
- Die Geschichte Zarer's . Ausführlich Kommentiert. Uppsala , 1981. (Acta Universitatis Upsaliensis, 4)

#### مقالات ادبی

- شرقشناسان و شرقشناسی در آلمان. مجله یادگار . سال ۵ ( ۱۳۲۷/۸ ) ش ۹/۸۵  
ص ۷۳ - ۸۱
- جهاننداری پارسها ، ترجمه از ه. ه. شدر . مجله دانش. سال ۲ ( ۱۳۲۹/۳۰ ) :  
ص ۳۷۳ - ۳۸۱ و ۴۱۳ - ۴۲۲

#### تحقیقات ایرانی

- ۱۳۳۳ گیل گمش ، کهنه‌ترین حماسه بشری از شرق قدیم : از گنوزک بورکھات .  
۶۵ ص ( سری سوم دفتر دوم )
- ۱۳۳۴ داریوش یکم پادشاه پارسها . از پتر بولیوس یونگه . انتشارات دانشگاه  
تهران .
- ۱۳۳۵ جهاننداری پارسها : نوشته ه. ه. شدر . ۵۰ ص (سری دوم دفتر چهارم)
- ۱۳۴۳ آسیا در کشمکش با اروپا ( هونها ، ساسانیان ) از فرانتس آلتهایم ،  
۱۴۸ ص .
- ۱۳۶۸ وهرود و ارتگ . پژوهش ژوزف مارکوات. ( از انتشارات موقوفات دکتر  
مصمود افشار).

#### ادبیات و رسانه‌های سیاسی و تبلیغی

- ۱۳۳۰ پیکار با اهریمن . ۶۱ و ۶۰ ص (سری یکم دفتر دوم)
- ۱۳۳۲ ماها دختر گریزان کدو ، نوشته والدمار نسلن . با امضای د.م.



- ۱۳۳۲ در بدر بی بهشت . ۱۲۶ ص ( از انتشارات حزب سومکا )
- ۱۳۳۳ دورانبدی دوتکنیک . از خوزه اتکا ای گاست . ۶۷ و ۱۲ ص ( سری دوم دفتر یکم ) .
- ۱۳۳۳ انلکتول . به انضمام خط سومکا . از خوزه اتکا ای گاست . ۱۵ و ۱۲ ص ( سری دوم دفتر پنجم )
- ۱۳۳۴ طغیان توده ها . از خوزه اتکا ای گاست . ۱۴۲ ص ( نشریه فرهنگ سومکا ) .
- ۱۳۳۶ پسرگمشده . از آندره ژید . ۲۹ و ۱۹ ص ( سری سوم دفتر چهارم )
- ۱۳۳۶ کمونیسسم و لیبرالیسم و چند نوشته وسخرانی دیگر از رهبر سومکا ، ۷۴ و ۸۰ ص ( سری یکم ، دفتر نهم ) .

\*\*\*

## علی سامی

۱۲۸۹ - ۱۳۶۸

بیگمان درگذشت علی سامی ، مردی که صاحب کمالات اخلاقی بمانند و فضایل علمی سودمند بود برای فرهنگ ایران سوگی است ماندنی . آن مرحوم فریفته فارس و شیراز و دبستان فرهنگ پایدار ایران بود . نسبت به دوره ایران باستان مطالعات عاشقانه می کرد و تدریس و تألیف در آن رشته میزان خوبی از پای بندی او به مفاخر گذشته است .

مجله آینده همدرست با همه دوستان او و اعضای کانون پارس که بنیادی بود تأسیس یافته به همت سامی .

برمدیر مجله فرض است این نکته را بنویسد که آن مرحوم یکی از علاقمندان پرشور تشکیل جلسات کنگره تحقیقات ایرانی و از شرکت کنندگان همیشگی و منظم آن بود و همیشه در کارهای مربوط به تشکیل آن کنگره همکاری و دلسوزی داشت .

خوشبختانه فارسیان آزاده مخصوصاً شیرازیان همپیمان او نسبت به آن مرحوم ادای احترام شایسته کردند و مجالسی برپا داشتند و نمونه شرحی است که حسن آمده به نثر و پرویز آزاده خائفی به شعر در باره آن مرحوم ارسال داشته اند .

استاد علی سامی ، باستانشناس معروف و پژوهشگر خستگی ناپذیر روز ۲۲ مرداد ۱۳۶۷ از شیراز به سرای جاوید شتافت .

او سال ۱۲۸۹ خورشیدی در شیراز بدنیا آمد . پدرش میرزا بزرگ نقاش و ادیب

بود و سالها در دبیرستانها بتدریس زبان عربی و ادبیات فارسی اشتغال داشت . جدش ملاعلی کازرونی از مدرسان و ادیبان و شاعران مقیم شیراز بود که شرح احوالش در فارسنامه و آثار المعجم به تجلیل آمده و فرجه الدوله مدتی از مجالس درس او استفاده کرده است . علی سامی پس از تحصیلات ابتدائی و متوسطه در مدرسه شعاویه ، در سال ۱۳۰۸ خورشیدی با استخدام آموزش و پرورش درآمد و در دبستانها به آموزگاری پرداخت . در سال ۱۳۱۴ ریاست کار برداری آن اداره منصوب شد بساختن آرامگاه حافظ و تعمیرات موزه پارس به تصدی او انجام گرفت و از اسفند ۱۳۱۸ تا خرداد ۱۳۳۰ ریاست بنگاه علمی تخت جمشید را بعهده داشت و پنج سال آخر را با حفظ سمت رئیس اداره کل باستانشناسی فارس بود .

سامی از بنیانگذاران و تاسیس دانشکده ادبیات در شیراز تا سال ۱۳۳۹ مدت شانزده سال بتدریس دروس معامشنی و ساسانی و تاریخ تمدن جهان پرداخت و از دانشگاه آزاد آسیائی به دریافت درجه دکترای افتخاری نایل شد .

او عضو چند کنگره بین المللی از جمله : « کنگره بین المللی خاورشناسان » و « انجمن آسیائی پاریس » ، « کنگره ایران شناسی » بود و کنگره تحقیقات ایرانی بود . سامی همیشه از سلسله جنبانان مجامع ادبی ، هنری ، فرهنگی و اجتماعی شیراز بود و عضویت یازده انجمن را در شیراز داشت .

سامی در سال ۱۳۳۱ انجمن ادبی و تحقیقی « کانون دانش پارس » را بنیاد نهاد که خوشبختانه مدت سی و نه سال با شرکت استادان و ادیبان و شاعران و نویسندگان و هنرمندان ادامه یافت و پیش از پنجاه جلد کتاب از سوی اعضاء آن کانون تاکنون تألیف و بیجاپ رسیده است که در روی جلد بعضی از آنها جمله « از انتشارات کانون دانش پارس » دیده میشود .

فهرست تألیفات او چنین است :

- ۱- گزارش کاوشهای علمی پاسارگاد
- ۲- تاریخ پیدایش خط و تحول آن در شرق باستان
- ۳- پاسارگاد یا قدیمی ترین پایتخت ایران
- ۴- مجلد دوم گزارشهای باستانشناسی
- ۵- شرح آثار تاریخی جلگه مرودشت
- ۶- پارس در عهد باستانی
- ۷- شرح آثار تخت جمشید با همکاری مرحوم سید محمد تقی مصطفوی
- ۸- شرح آثار تخت جمشید بزبان انگلیسی ترجمه شارپ



- ۹- شرح کاوش‌ها و آثار پاسارگاد بزبان انگلیسی ترجمه شارب
- ۱۰- شرح آثار تاریخی شیراز بزبان انگلیسی ترجمه شارب
- ۱۱- تاریخچه شیراز و شرح آثار باستانی شیراز
- ۱۲- مجلد چهارم گزارش‌های باستان‌شناسی حاوی کاوش‌های هشت ساله تخت جمشید پاسارگاد و ترمهای مقابل تاریخی فارس
- ۱۳- تمدن هخامنشی (در سه جلد)
- ۱۴- تمدن ساسانی (در دو جلد)
- ۱۵- پارسکده
- ۱۶- شیراز (شرح مفصل آثار باستانی و سیرفرهنگ و هنر در ادوار گوناگون)
- ۱۷- روزها و یادها (دو جلد)
- ۱۸- شیراز شهر جاویدان
- ۱۹- تحقیقات باستان‌شناسی (پلی کپی شده)
- ۲۰- نقش ایران در فرهنگ اسلامی
- تألیفات آماده به چاپ او بشرح زیر است:
- ۱- جلد چهارم تمدن هخامنشی
- ۲- جلد سوم و چهارم تمدن ساسانی
- ۳- تمدن قدیم ملات ایران و تمدن پیش از هخامنشی
- ۴- تاریخ تمدن جهان از آغاز تا کنون
- ۵- بهار جاویدان (مشمول بر یک سلسله مقالات ادبی)
- ۶- مجموعه مقالات و سخن‌رانی‌ها

جهانا چه دادی که او را گرفت  
 زمین ناگهان خالی از آدمی شد  
 گلی را ربودی که باغی ز گل بود  
 تو داس هراسی ، هیولای مرگی  
 تو دست برینی ، تو گوهر گزینی  
 نه روشنگر جمع ما را ربودی ،  
 تف تشنگی را ، تب خستگی را ،  
 بزرگی شد از پاك بهنای ایران  
 نمیرد که جا کرده در جان شیراز  
 کعبانگرد چشم اینک که او نیست ،  
 همه روشن ، خامشانند ، وایا !  
 صلیب وطن بر تن نائوان بود  
 نه آسان شکستی چنان راست بالا  
 چنین خامش ارستگ و خالک و گیاه است  
 به هنگامه رزم ضحاک جادو  
 فریدون ما بود و فردای ما بود  
 جهانچه گویم چه کردی ، چه کردی !  
 صدفهای خالی است لبهای خامش  
 جهانا ، کسانت عقابان نگون کرد  
 تو مردی سر پاکمردان ربودی  
 چه سرماپها برد سوداگر عمر ،  
 نسیم این به من گفت ، غارتگری بینا  
 چو ایران نباشد مبادا تن من  
 چه گویم ، چه بنویسم ای سامی من  
 چنان سخته گفنی و سفت ایستادی  
 ز کوه استواری ، ز دریا بزرگی ،  
 شکیبیا به کواشگری ، سخت کوشی  
 نه دانا ، که دانا دلی برتری هست  
 سکندر اگر پشت دارا شکسته است  
 نه با سحر گفتار ، خاصان نشاندی

به اشکم نشاندی و دریا گرفت  
 تنی را گرفتی و تنها گرفت  
 بهاران سبز خدا را گرفت  
 که نیکان ، بدان بی معایب گرفت  
 که دردانه بردی و یکتا گرفت  
 نه او را ، که مارا هم از ما گرفت  
 ندادی زلال گوارا ، گرفت !  
 نژاده ، همو بود و عمدا گرفت  
 اگر جاودانی ، ز هر جا گرفت  
 و یا هست و چشم تماشا گرفت  
 تو خورشید ، از آسمانها گرفت  
 تو گوئی ، صلیب و مسیحا گرفت  
 دوتا شد بهرنجی گران ، تا گرفت  
 تو از بطن فریاد ، آوا گرفت  
 درفش از همان خصم اعدا گرفت  
 فریدون گرفتی و فردا گرفت  
 که چاووشی از مرد هیبت گرفت  
 که در زبان ذری را گرفت  
 شگفتا ! که اینبار غنقا گرفت  
 ثری کالبد ، از ثریا گرفت  
 نه سامی درین سود و سودا گرفت  
 که جان صفا از مصفا گرفت  
 دوباره تو فردوسی از ما گرفت  
 که از خامه دام شود انشا گرفت  
 که انگار سختی ز خار گرفت  
 گشاده دلیها ، ز صحرا گرفت  
 ره مرد دانای ییبا گرفت  
 چراغی فرا راه دانا گرفت  
 تو در داوری پشت دارا گرفت  
 ز غوغائیان نیز ، غوغا گرفت

چو تاریخ را ، قاب پیدا گرفتی  
به تأیید « بد » راه حاشا گرفتی  
که در جای جای وطن جا گرفتی  
تو پیش از همه رفته ماوا گرفتی  
چرا سامی از بین اسما گرفتی

در آئینه ، دیرینه تصویر کردی  
ز « خوبی » زدی بانگ تا بیکرانها  
کجا جویمت های سالار اسپران  
براین خاک و این خطه دیر مانده  
ترا بایدت نام « ایران » گذارند

\*\*\*

فسوسا ا هم اووا ، همانا گرفتی  
که عمری سرفخر بالا گرفتی  
اهورائیا ، رتبه والا گرفتی  
جسواز بلندی ز جسوزا گرفتی  
قلم بر گرفتی و دنیا گرفتی  
که تنها ، تو با مهر تنها گرفتی  
کنون عالمی بی تو ، دروا گرفتی  
که خلقتی همه وای وایا گرفتی  
چه گویم دگر ، نای گویا گرفتی

من او برگزیدم که پیر وطن بود  
فرو بر تو ای فر فرزانه مردان  
ربودند امشام بندهانت ، آزی :  
بلند اختر ، آسمان ، بخت و تخت  
بنالم ، بیالم ، بگویم ، بگویم :  
کجا ، بی تو شاید گرفت انجمن ، هان ؟  
به دروا نشاندت اگر داغ باران  
نه این چامه را شیوه شیون آمد  
قلم در رثای قلم سینه چاک است

### پرویز خانقی

\*\*\*

آقای عبدالعلی قصبعی کارشناس ساختمان در شیراز که برای کارهای باستانشناسی  
در مرمت آثار قدیم یا مرحوم سامی کار می کرد در سوک سامی دو قطعه سروده است که  
چند بیت یکی از قطعه ها را برای نشان دادن علاقه مندی همکاران آن مرحوم به چاپ  
می رسانیم .

یا کیست آنکه گام نهد جای پای تو  
دلها گشوده بر همگی در هوای تو  
گاهی بگفت وای من و گاه وای تو  
بودی و در زمانه بماند بقای تو  
پنهان نگشته از قلم پر بهای تو  
گر بنگرند دیده شود جای پای تو

بر باغ دل کرا بنشانم بجای تو  
از لطف بی حساب تو ای سامی عزیز  
هر کس شنید رفتنت از جان و دل گریست  
بنیان گذار جمله آثار دل پذیر  
هر کوششی ز مردم و هر خدمتی بشهر  
بنیاد هر بنای ز آثار ترون ما

صبر از کفم شود که بهر جمع دوستان  
 گنجی نهان به سینه و دریا به شیشه‌ای  
 درد تو عشق میهن و داروش آب و خاکه  
 بنم که خالی است از این بهمدجای تو  
 ما غافل از تحمل بسی انتهای تو  
 هم آشنا بدرد تو ام هم دوی تو

عبدالعلی فصاحتی

\*\*\*

استاد سامی در شیراز ، بزرگه ناپیدائی نبود ، در اکثر بل همه مجالس و محافل فرهنگی ، ادبی و نیز اجتماعاتی که در شیراز تشکیل میشد حضور داشت ، خواه این اجتماع يك مجلس ختم یا بزرگداشت یا يك جلسه فرهنگی محدود یا في المثل كنگره منطقه‌ای یا جهانی به حساب می‌آمد ، در حقیقت شادروان سامی شناسنامه شهر شیراز بود که با خلق و خوی پسندیده احترام همه طبقات را با خود داشت . خضوع و خشوع و خاکی بودن استاد دلپذیرترین بادی است که از گاه آموزگاری تا عهد استادی دانشگاه از او در خاطر مردم شیراز برای همیشه زنده خواهد ماند ، و این از مجالسی که به کرات از طرف طبقات مختلف مردم جهت تجلیل از مقام علمی و فرهنگی و ادبی او در شیراز برپا گردید ، بگونه چشم گیری خود را نشان داد . در بزرگداشت از این پیر دیر قلم ، فضلا و دانشمندان و شعرا يك دل و يك جهت سوگ او را فریاد کردند . در مراسم تشییع و تدفین او میتوان گفت کلیه طبقات مردم شرکت داشتند از اساتید دانشگاه گرفته تا مردم کوچه و بازار . خدا میداند این برای رونق دادن به این چند رج مطلب خرد نیست ، علاوه بر اساتید بخش ادبیات و تاریخ از سایر بخشهای دانشگاه نیز شرکت کننده کم نبود و این در موقع تعطیلات دانشگاهی همه از معیوبیت استاد ناشی از منشی او سرچشمه میگرفت .

یکی از سخنرانان زمانی طولانی تنها به ذکر نام اشخاصی پرداخت که تلگرافی از سراسر ایران فقدان او را به خاندانش تسلیت گفته بودند ، از جمله تلگراف جناب عالی (مدیر آینده) ، روزهای متعددی خانه مرحوم سامی از جمعیت سوگوار خالی نمیشد ، علاوه بر مجالس معمول و سنتی نمایشگاهی از آثار ایشان بهمت مدیر انتشارات نوید شیراز و اداره کل فرهنگ استان فارس در محل کتابخانه ملی شیراز برپا شد .

نیز در سه مجلس فرهنگی که در شیراز بدین منظور تشکیل شد از جمله در حافظیه ، اساتید دانشگاه ، فضلا و شعرا در تجلیل و منقبت آن بزرگوار به ایراد سخنرانی و خواندن شعر پرداختند که بطور اجمال و به ترتیب حروف تهجی به درج نام آنان خواهیم پرداخت حسن امداد ، ناصر امامی ، محمد باصری ، بیات خراسانی ، بیات کرمانشاهی ، پیروی ، توکلی ، چهره نگار ، پرویز خانقی ، دکتر ابوالحسن دهقان ، صدراذوالرباستین ، دکتر

بنصور رستگار ، سیاسی «شاهد» ، سامی (یکی از فرزندان آن مرحوم) ، ضرابی ، دکتر طاووسی ، عطار ، قصحقی «پدر و پسر» ، هوشنگ فنی ، دکتر محرومی ، خانم افسر معرفت ، مؤید محلاتی ، نمازی «پدر و پسر» ، دکتر یوسف ، خانم یغمائی و ...

صدرالدین ذوالریاستین شیوازی

\*\*\*

## جعفر سلطان القرائی

۱۲۷۵ (تبریز) - ۱۳۶۷ (لبریز)

او در آغاز نزد پدر خود شیخ ابوالقاسم و برادر خود حاج میرزا جواد که از دانشمندان و علمای زمان بودند درس خواند. سپس از محضر میرزا ابوالقاسم انگلی و حاج میرزا اعلی اصغر ملک استاده برد. اما اطلاعات ادبی و تاریخی و هنری وسیع و دقیق او از راه مطالعه مستمر و دقت در کتب خطی و نشست و خاست با ادبا و شاعران ، مخصوصاً در تهران ، به دست آمده بود. او مخصوصاً در شناخت نسخه‌های خطی و تشخیص اسناد و اوراق هنری و تاریخی از متبحران کم‌مانند روزگار خود بود. اما متأسفانه به علت گرفتاریهای پیشه‌ای و بازار گانی و وجود وسواس علمی نتوانست آهنگان را از گنجینه مالمال تجربه و دانش خود چندان که در بایست بود بهره‌ور سازد.

برای من ، آشنایی و دوستی با او یکی از برکات زندگی فرهنگی است. نخستین بار در مهرماه ۱۳۴۳ بود که به دفتر مجله آینده آمد و ده تومان بهای اشتراك آن را پرداخت و به پدرم سلام رسانید و رفت (چهل و پنج سال پیش).

پس از آن میان ما مراد علمی و فرهنگی آغاز شد. با ایشان و دوست مرحوم معهود فرهاد معتمد و آقایان محمد تقی دانش‌پژوه و عباس زریاب خوبی و مرحوم معهد ارموی هر چند یکبار مجمعی می‌داشتیم و در آن محفل گرم صحبت از کتاب و نسخه خطی می‌رفت.

سلطان القرائی در سالهایی که متیم تهران شده بود و مرحوم جواد کمالیان محفل ادبی یکشنبه‌ها را دایر نگاه می‌داشت ، منظمأ به آنجا می‌آمد.

مرحومان ادیب بجنوردی ، مدرس رضوی ، ابراهیم بوذری ، سلطان القرائی ، سید محمد مشکوة ، سید محمد باقر سبزواری از مشارکت‌کنندگان پیش‌گسوت در آنجا بودند. دکتر منوچهر ستوده ، اصغر ویوسف بوذری ، مهدی کمالیان ، دکتر عباس زریاب ، معهد تقی دانش‌پژوه ، مصطفی قربی و من هم اغلب می‌رفتیم. (اگر مهدی کمالیان لطف کند و

و خاطرات مربوط به آن دوره ادبی را به رشته قلم درآورد متضمن فوایدی خواهد بود). در آن محفل همسخنان، گاهی به گاه سلطان‌القرائی قیض‌بخش بود و برای من درس آموزندگی.

چندی نگذشت که کتابخانه مجلس شورای ملی برای خریدن نسخه‌های خطی کمیونی ترتیب داد که دکتر مهدی بیانی، مدرس رضوی و سلطان‌القرائی از رفتگان و محمدتقی دانش‌پژوه و دکتر اصغر مهدوی و دکتر عباس زریاب و شاید یکی دو تن دیگر در آن عضو بودند. باز درین جلسات من همیشه از نکته سنجیها و دقت نظرهای آن مرحوم در نسخه‌های خطی نکته‌ها می‌آموختم.

آخرین باری که او را دیدم در بهار سال ۱۳۵۷ بود. از ایشان استعفا کرده بودم به کتابخانه مرکزی بیاید تا درباره تشکیل نمایشگاه صحافی سنتی از فواید بصیرت و مشورتش بهره‌رورشیم. دوسه جلسه که تشکیل شد آمد و نکته‌هایی سودبخش یادآور شد. السوس که نتوانست شرحی را که پذیرفته بود در موضوع صحافی قدیم بنویسد (برای چاپ در کتاب صحافی سنتی) و به سرانجام برساند.

سلطان‌القرائی به مناسبت پیداشدن خاتمه آذربایجان به تهران هجرت کرد (سال ۱۳۲۳ - ۱۳۲۵) و چندسالی در تهران ماند و به کسب و کار در حجره‌ای از پاساژهای گلوبندک با آرامی مشغول بود. حجره‌اش کانسون ادبی و فرهنگی و همسخنی بود. غالباً ادیبان و هنردوستان و کتابپروشان قدیمی در آنجا دیده می‌شدند. من هم گاه به گاهی سعادت آن داشتم که در آنجا او را ببینم.

جزین در همان روز گاران چون خانه کوچکی در خیابان اوین (شمیران) اجاره کرده بود. هفته‌ای دوسه بار در اتوبوس شمیران همسفر بودیم و این ساعات باز فرصتی بود برای فراگرفتن تازمهای کتابشناسی از او. بعدها خانه دیگری اختیار کرد.

سلطان‌القرائی نسبت به مرحومان محمد قزوینی، عباس اقبال، سعید نفیسی اظهار ارادت بیش از حد می‌کرد و چون خود کتابشناس و نسخه‌یاب بود بیشتر به خواندن آثار و مقالات آنان می‌پرداخت.

من کتابخانه سلطان‌القرائی را تماماً ندیدم. اما آن مقدار از کتابهاش را که به کتابخانه مجلس شورای ملی رسید دیده‌ام و واقعاً نفیسی در میان آنها بود که باید آنها را دید تا به اهمیت هریک پی‌برد. یکی از نمونه‌های عالی نسخ متعلق به او «اسئله و اجوبه» رشیدالدین فضل‌الله همدانی است که خود شرحی مفصل به اصرار من در معرفی آن نوشت و در مجله مهر (۱۳۳۱) چاپ کرده‌ام. امید است بقایای کتابخانه او به دست اهل برسد و از نابودی برکنار بماند.



کتاب چاپ شده از مرحوم سلطان القرائی «روضات الجنان و جنات الجنان» در تاریخ مزارات تبریز تألیف کربلانی حسین تبریزی است که در دو جلد جزو سلسله انتشارات پنگاه ترجمه و نشر کتاب به چاپ رسید و من مفتخرم که در چاپ آن کتاب با ارزش قلمی برداشته‌ام. کتاب چاپ نشده او که گاه یادی از آن می‌کرد «المعادل» نام دارد. امید است برادرزادگان دلموزش نسبت به چاپ آن اقدام کنند.

۱.۱

### از میان نامه‌های جعفر سلطان القرائی

۱۳۳۰

... مخلص به آقای خوئی ارادت قلبی دارم. در صورتی که در مقام تفقد از حال درویشان هستند با کمال امتنان حاضر و در ساعت مقرر با اشتیاقی بسیار انتظارمقدم ایشان و شخص جناب مستطاب عالی هستم.

۱۳۳۰/۴/۶

... منزل جنید مخلص در خیابان آرامنه است. از طرف خیابان شاهپور وارد آرامنه شوید از دست چپ خیابان اگر بشمارید درست مقابل دوخت یازدهم خیابان مزبور واقع گردیده که در جنب کوچه موسوم به کوچه نو بنا شده و در برابر کوچه مزبور دکان لیمونات فروشی در روی جوب آب فرار گرفته. شبهای رمضان بنده معمولاً در منزلم و قارغم و تا ساعت دوازده بیدار. هر موقع تشریف بیاورید بی‌مانع است...

۱۳۳۱/۳/۲

مقاله که در سیاق کتاب اسثله و اجوبه در مجله مهر درج و از من روایت شده بود دیروز خواندم. بسیار ممنون و متشکرم لیکن خیلی متأسف شدم وقتی که در دو ورق مطلب سیزده غلط شمردم. البته اصل مسوده مقاله مسوق قرائت در دسترس مخلص نبود تا از روی تحقیق تطبیق شود.

مکتبه با این قرب مسافت حکایت از کم لطفی دارد و بنا نبود که با رسومات عادی به رفتار شود. خواهشمندم لطفاً و عنایتاً یادی غریب شهر خودتان فرموده ...

۳۱/۱۰/۱۶

مرقوم فرموده‌اید که ترجمه احوال میرعماد قزوینی به وسیله آقای حاج حسین آقا نخجوانی توسط پست سفارشی به عنوان ارادت کیش ارسال شده از آقای نخجوانی که حامل نامه جنابعالی بود تحقیق کردم اظهار بی‌خبری فرمودند.

آقای دکتر بیانی مستقیماً يك نسخه از آن ترجمه به من فرستاده و کرامت فرموده‌اند دیگر محتاج ایه نیست. خواهشمندم من بعد مجله مهر و سایر مراسلات پستی را در تبریز

مجله شتران (تاحیه ۴) قرب مسجد حاج آقا بابا به عنوان مخلص ارسال فرمائید آنجا محل سکونت من است ...

ابلاغ سلام به آقایان خوئی و محبت و آنها که تقدیر از حال مخلص نمایند بسته به لطف جنابعالی است.

۳۱/۱۲/۲۲

کرانه‌ای که مشتمل ترجمه احوال میرصادق ترویجی بود دوزخ قبل بوسیله آقای حاج حسین آقا نجف‌آبادی رسید... شماره ۹ - ۱۰ مجله مهر تا امروز به ارادت کیش ایصال نیافته.

۳۱/۱۲/۲۳

اینکه تصمیم تدوین و چاپ‌ونشر مجموعه‌ای با همراهی و مساعدت جماعتی از اعیان و اصداق دارید امیدوارم در این منظور مؤید و موفق بوده و با نشر افکار عالیه و تحقیقات فائده‌دستان فاضل محیط علم و ادب را منور و روشن داشته و این مجموعه به نوشته‌های دیگران از اصحاب دانش فائق آید (اشاره به نشر فرهنگ ایران زمین است)

۳۲/۸/۱۲

همانطوری که مرقوم رفته مجله فرهنگ ایران زمین مرتباً ایصال مخلص یافته بسیار متأسفم که مجله اول مجله که شماره یک آن است از من به پشما رفت و یکی از متعلقان ارادت کیش آن را به رسم دوستی از من ره برد ...

حضور حاضرین محضر و دوستان عزیز علمی‌المصروف به محضر فیض اثر آقای زریاب عرض ارادت می‌شود.

۳۳/۱۲/۶

... مهربانیهای سایر دوستان مقیم طهران و عزیزان آن شهر هیچوقت فراموش نمی‌شود. همیشه در آرزوی زیارت باران آن دهارم.

۵۳/۵/۲۹

قبول دعوت برای مخلص متعز است. قوا و عضلات با اراده توانایی ندارد. از مراحم و انطاف آن جناب بی‌نهایت ممنون و سپاسگزارم و از محرومیت خود سخت متأسف. در پاسخ نامه تعویق رخ داد مریض بودم معذوزم دارید.

\*\*\*

## حبیب الله ذوالقدر (تابناک)

اصطهبانات ۱۲۸۹ - تهران ۱۳۶۷

در گذر از اصطهبانات (دم خرداد ۶۸) از دوست دیرینه‌ام دکتر حسن منشی شنیدم که حبیب الله ذوالقدر (تابناک) اصطهباناتی در زمستان ۱۳۶۷ در تهران درگذشت. برمن ناگوار آمد که بیخبر مانده‌ام و کسی مرا از ولات او آگاه نکرد که یادی از آن شاعر و روزنامه‌نویس شورمند و سخن‌شناس درمجله گفته آید.

ذوالقدر حدود هشتادسال داشت که درگذشت. در شعر بیشتر به «اخوانیات» و سرودن شعرهای وطنی و ملی علاقه‌مند بود. او بمداز شهریور ۱۳۴۰ به روزنامه‌نویسی پرداخت و از زمره نویسندگان سیاسی و روزنامه نگاران شیراز بود و روزنامه «شیخون» را می‌نوشت و جانب ملیون را نگاه می‌داشت.

او درین سالهای اخیر به نگارش تاریخ ناحیه اصطهبانات و دیگر ونبریز مشغول بود و اطلاعات و مواد خوبی گرد آورد که حتماً باید انتظار داشت تا توسط فرزند برومندش به چاپ برسد.

ذوالقدر مردی پرشور بود. درمهرماه ۴۶ غزلی سرود که با حینف دوسه‌بیت و با عنوان پائیز و بهامضای د. تابناک در مجله نگین (شماره ۳۱ - آذر ۴۶) به چاپ رسید. چون همگان نمی‌دانند که ازوست چندبیت آن نمونه‌وار تجدید چاپ می‌شود

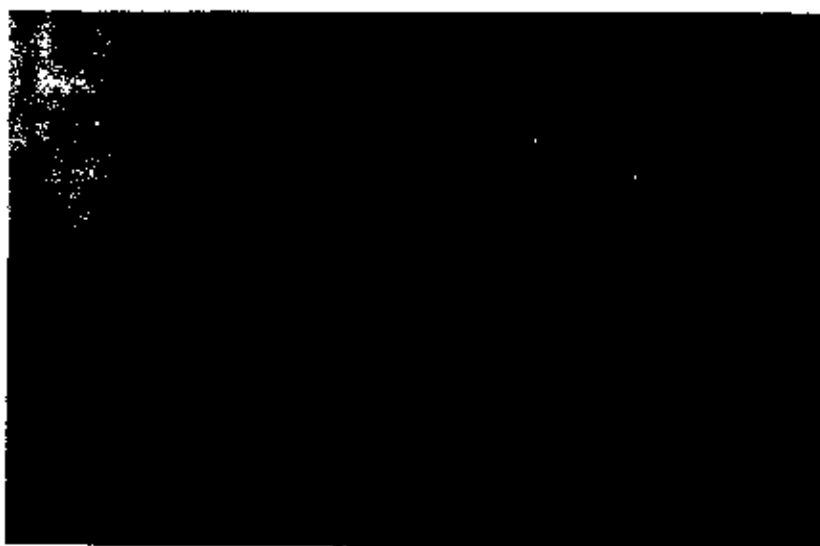
پائیز با شکوه غم آمیز بگذرد	این چند روز دیر گذر ، نیز بگذرد
در مرگ باغ رقص غم آنود برگها	چون برق با نسیم سبکخیز بگذرد
بادخزان که «فشن» درخت و «پش» گیا	له کرده زیر چکمه و مهیز بگذرد
پائیز را مناظر بدرود و احتضار	در سردی سکوت غم انگیز بگذرد
باتشنه کلمی ای چمن خشک لب‌ساز	کز آسمانت ابر گهر بیز بگذرد
آلوده خمار نشیند به پای غم	دور رها و توبه و پرهیز بگذرد
می‌خواند مرغی از قفس انتظارها	کسی مرغواوی مرغ شباویز بگذرد
آزادی است عشق من و جان فشانش	هرجا که با جمال دلاویز بگذرد
مشتاق آن سپیده دم من که نم دم	بی بیم رهنان سحرخیز بگذرد

اینکه سرگنشتی را که خویش و همشهری گرامی و فاضل او آقای یحیی نواب مرقوم داشته است می‌آوریم :

حبیب الله ذوالقدر متخلص به «تابناک» در سال ۱۲۸۹ در اصطهبانات فارس به دنیا آمد ، تحصیلات خود را در اصطهبانات و شیراز به پایان برد و خدمت کار دولتی خود را با

سنت دبیری شروع کرد . سپس در اداره اوقاف ادامه داد ، و تا زمان بازنشستگی در آن تشکیلات خدمت کرد .

زندگی اجتماعی مرحوم ذوالقدر به خدمات فرهنگی و مبارزه سیاسی گذشت . خدمات فرهنگی خود را با انتشار اشعار در روزنامه آغاز کرد ، مضامین شعرهای نخستین وی بیشتر فلسفی و عرفانی است . پیش آمد شهریور ۱۳۲۰ که آزادی نسبی در محیط اجتماعی ایران بوجود آمد تعالیه های او جنبه سیاسی بخود گرفت و سردبیری روزنامه « جهان نما » و سپس انتشار روزنامه های « شیخون » و « هنگامه امروز » برای بیان عقاید سیاسی در آن راه بود . پیش از شروع نهضت ملی شدن نفت به مناسبت انتشار مقالات و اشعار بر ضد حکومت های وقت زندانی شد و در سال های حکومت مصدق پیوسته در صنف نیرو های ملی و ایران مصدق در منطقه فارس مبارزه کرد و در این راه خدمات زیادی را متحمل شد . بعد از کودتای ۲۸ مرداد از طرف فرمانداری نظامی مورد تعقیب بود و پس از مدتی در پدیری سرانجام دستگیر شد و بزندان افتاد .



بار دیگر در سال ۱۳۳۱ با عده ای از همفکرانش دستگیر شد و بزندان افتاد . در دوران این زندان به اعتصاب غذا پرداخت و این شعر را سرود :

تشد ابرو خشم از سنگینی باز نفس ما را  
 که این سنگین ، سبکتر باشد از بال مگس ما را  
 به رهم عدل و آزادی ، خلاف هر چه در عالم  
 به جرم راستی اتکند در زندان ، هوس ما را

نخواهم از قفس ، آزادی و در باغها عشرت  
 غرض پیرایش باغ است ، از هر خار و خس ما را  
 تنگ سرمایهگان توبه فرما را زما برگو  
 گران جانیم و نتواند خریدن هیچ کس ما را  
 بلند اندیشه‌ای ، اندیشه انگوزه ملی  
 به این چال سیه افکنده‌ی آز و هوس ما را  
 خود آزادی بدست آور که کس نفرستد این گوهر  
 از آن سوی بهار و ساحل رود ارس ما را  
 کند از بنیه تبلیغ گوش گمراهان را هر  
 که نماید نشان کاروان ، بانگ چرس ما را  
 شما را کاخ استبداد و ظلم و تنگ ، جاویدان  
 ضمیر تابناک و دولت پساپند ، پس ما را

\*\*\*

## زین العابدین رهنما

نصف ۱۲۷۲ - تهران ۱۲ تیر ۱۳۶۸

فرزند شیخ‌العراقین مازندرانی بود . در جوانی ( قبل از کودتای ۱۲۹۹ ) که از  
 عراق به ایران آمد به روزنامه‌نگاری و نویسندگی پرداخت . نخستین آزمایش او نگارش  
 روزنامه «رهنما» و مجله «رهنما» در تهران بود . به‌مناسبتی روزنامه «ایران» را برعهده گرفت  
 و چندین سال متعهد به آن کار بود تا اینکه مقضوب شد و روزنامه از او گرفته شد و از ایران  
 تبعید شد و روزنامه به مجید موقر واگذار گردید . پس از شهریور بیست نیز چندی روزنامه  
 ایران را با همکاری فرزند خود حمید رهنما منتشر می‌کرد .

رهنما عموماً در جریانهای سیاسی ایران فعالیت می‌کرد و به نمایندگی مجلس ،  
 معاونت وزارت طرق ، معاونت وزارت کشور ، معاونت نخست‌وزیری ، ریاست اداره کل  
 تبلیغات ، وزیر مختاری دفرانسه و سفیری دسوریه و لبنان رسید .

شهرت دیگر رهنما به تألیف کتاب « پیامبر » است که بارها ( شاید بیست بار ) به چاپ  
 رسیده و خلاصه‌ای از آن به فرانسه ترجمه شده است .

کتابهای دیگر او که به چاپ رسیده اینهاست :

- امام حسین

- ترجمه و تفسیر قرآن (چهار جلد)
- حقوق در اسلام . تألیف دکتر مجید خلوری . (ترجمه)
- ژاله (داستان اجتماعی)

\*\*\*

## اکبر داناسرشت (صیوفی)

تهران ۱۲۹۰ - تهران ۲۵ فروردین ۱۳۶۸

اکبر داناسرشت در تهران زاده شد و در تهران در گذشت. از قضات خوش نام، درست و دانشمند بود. جز تحصیلات دانشگاهی دارای تحقیقات شخصی بود و از فضائی چون سیدحسین مشکان طیبی و سیدجلال الدین طهرانی علوم ریاضی و نجوم آموخته بود. در مصاحبه‌ای که با کیهان فرهنگی کرد گوشه‌هایی از زندگی و کار علمی خود را بازگفت. (سال ۲ شماره ۵).



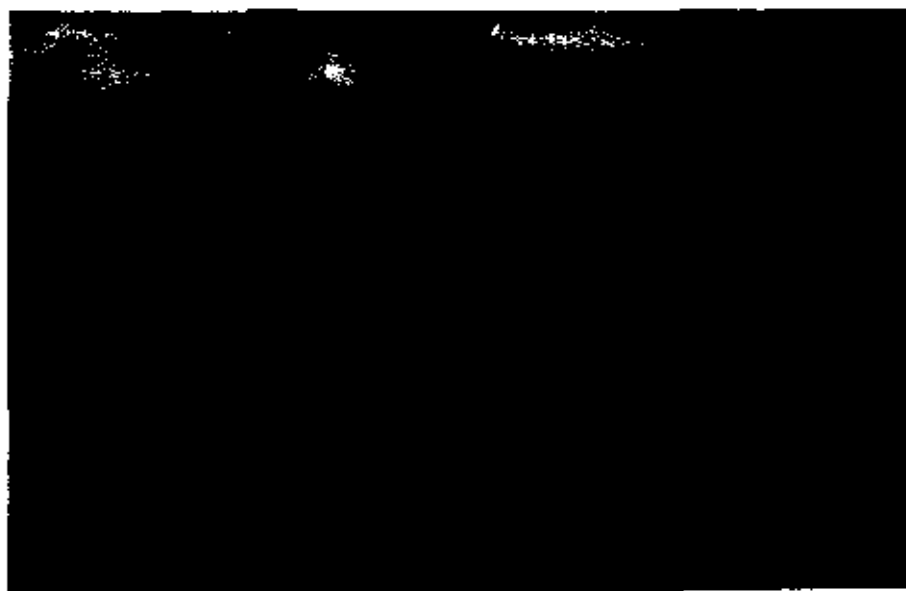
فهرست تألیفات او چنین است:

- [ترجمه] الآثار الباقیه : تألیف بیرونی. ظه‌بار چاپ شده است
- [ترجمه] تحقیق مالک‌هند : تألیف بیرونی. ظه‌دوبار چاپ شده است
- افکار سه‌رودی و ملاصدرا یا خلاصه‌ای از حکمت‌الاشروقی و اشعار . (۳۶ ص)
- دوبار چاپ شده است
- تاریخ فلاسفه اسلام . ۱۳۱۵ . (۷۴ ص)
- [ترجمه] رساله الغفران یا بهشت و دوزخ معزی . ۱۳۲۴ . (۴۱ ص)
- [ترجمه] روانشناسی یا علم النفس از شفا . (۱۸۹ + ۲۶ ص) . پنج‌بار چاپ شده است

## مر تضي صرافي

اصفهان ۱۳۱۶ - تهران ۱۳۶۸

از مدرسان و فضلاء دانشگاهی بود که در شهریور ۱۳۶۸ درگذشت. از کارهای با ارزش او انتشار مجله «دو سمن» (یکسال) بود. دیگر «رسائل جوانمردان» مشتمل بر هفت قنوت نامه که با مقدمه‌ای از هانری کرین به فرانسه در سال ۱۳۵۲ به چاپ رسید. صراف در تاریخ قنوت و جوانمردی پژوهشهای زیاد کرده بود و باید امید داشت که هسبر فاضلش (خانم مهدخت معین) آنها را به چاپ بفرستد. صراف گاهی شعر هم می‌سرود و چندی در دانشگاه اوترخت (هلند) و چهار سال در دانشگاه داکا (بنگلادش) تدریس می‌کرد. درگذشت او مایه درخج بسیارست.



## دکتر حسین بحر العلومی

از استادان ادبیات دانشگاه تهران و اصفهانی بود. روز ۲۶ آبان ماه ۱۳۶۸ درگذشت. سالهای دراز در دبیرستانها و سپس در دانشگاه تدریس کرد. سنش از هفتاد در گذشته بود.

رساله دکتری او تصحیح دیوان کمال‌الدین اسماعیل اصفهانی بود و توفیق یافت آن را به چاپ برساند. کار دیگر او تدوین و تألیف «کارنامه انجمن آثار ملی» است.

## فریدون نفیسی

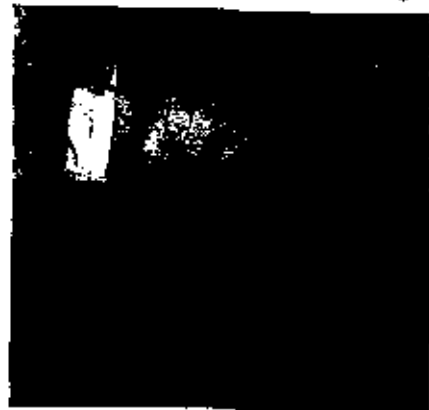
(۱۳۶۸-۱۳۰۲)

دوست فاضل و نازنین و گوشه گیرمان ، فریدون نفیسی که در ماهان کرمان زندگی می کرد درگذشت . اوسالهای توانایی را در خدمت فرهنگ گذرانید و در تعلیم و تربیت استادی و دلسوزی داشت . خطش زیبا بود . نامه های دلنشین و شیرین و ادیبانه می نوشت اما کم می نوشت .

پدرش نعمت الله نفیسی از خاندان ششمده ساله کرمان و طبیب مشهور آن شهر بود و «داداشو» شهرت داشت .

در هر محفلی که سخن از او می رود نامش به نیکی یاد می شود و اخلاقش و توجهش نسبت به بیماران ستایش می شود .

فریدون نفیسی در نگارش روزنامه روح القدس (کرمان) با دکتر ابوالقاسم پورحسینی همکاری داشت .



فریدون نفیسی به کتاب علاقه وافر داشت و سالهای اخیر زندگی را در ماهان به مطالعه و تحقیق می گذرانید . پس از بازنشستگی به آنجا دبستگی یافته و در باغ ملکی خود مقیم شده بود . در یکی از سفرها که به خانه اش وارد شدم او را مشغول مطالعه چنگی خطی دیدم که مجموعه ای کم نظیر و دلپذیر بود . خوشخط بود و خوش انتخاب . امیدست که خاندان فرهنگی و ممتازش موجبات استفاده عمومی از آن چنگ را فراهم کنند و یادداشتهای پراکنده او را هم مجموعه سازند و به چاپ برسانند .

محمود رضا احمدی دوست فاضل و شاعر سخن شناس کرمانی درباره دوست فقیدمان دو قطعه سروده است : ایاتی از یکی از آنها را نقل می کنیم و برای شادی دوست از دست رفته همزبانی یاران کرمانی را خواستارم .

ایوج افشار



می طلبید بزم جانفزای فریدون  
باز بساییم به خاکپای فریدون  
گر نه طنین گیرد از نوای فریدون  
وام نکردی گراز و فای فریدون  
جمله قرین بود با صفای فریدون  
احمدی آنکوشد آشنای فریدون

باز دلم می کند هوای فریدون  
جانب ماهان روم که روی ارادت  
شعر و ادب را مقام و مرتبتی نیست  
تقش نیستی وفا به قالب هستی  
مهر و محبت سراغ کردم و دیدم  
قدر فریدون ز روی فهم شناسد

\*\*\*

### دکتر محمود بازقلعه‌ای

(۱۳۰۶ - ۱۳۶۸)

بانی و رئیس جامعه دندانپزشکی کیلان و از خویشاوندان نزدیک میرزا حسین خان کسائی و محمدعلی المراشته (شاعر و مدیر هفته‌نامه چلنگر) بود. به یاد او سروده‌ام.

حلقه پیوند ما از دست رفت  
انس شورانگیز ما با خویش برد  
داغ حسرت بر همه دلها گذاشت  
ترک تن گفت و حیات از سر گرفت

همدم دلبنده ما از دست رفت  
آنکه شیدای محبت بود مرد  
رفت و ما را با غمش تنها گذاشت  
جان علوی سوی جانان برگرفت

دستگیر پای از ره مانده بود  
جان پاکش جلوه مهتاب داشت  
سایه بود و عزت افتادگی  
نامور شد همت والای او  
موج بود و یکنفس سامان‌تداشت  
در بروی خود پرستی بسته بود  
سینه بی کینه‌اش پر داغ بود  
شمع بود و ز آتش دل می گذاشت  
لیک آندر جام دل خوناب کرد

او طنین ناله درمانده بود  
آسمان بود و صفای تاب داشت  
قله بود و رفعت آزادگی  
گنج گوهر جان روشن رای او  
با همه دریا دلی طولان تداشت  
دیده بر شوغای هستی بسته بود  
دلگشا رویش چو صبح باغ بود  
خنده بر لب باغم پنهان بساخت  
چشمه مهرش کسان سیراب کرد

وای مهرش چون زدل بیرون کنم  
تا قلم شرح فراقش می نگاشت  
جمع یاران را پریشان کرده است  
همشمن آه بر لبهای ماست  
مرگ خوبان جهان پایندگیست

من حدیث فرقت او چون کنم  
کاش رنج روزگارم می گذاشت  
گر چه مرگش خانه ویران کرده است  
لیک یادش همدم شبهای ماست  
نصه بر غصه نامش زندگیست

احمد علی دوست (درشت)

## رضا شایان

رضا شایان فرزند عباس شایان از مردم بابل در اواخر مهر ۱۳۶۸ درگذشت .  
تحصیلات حقوق کرده بود و در آغاز جوانی عضو وزارت کار بود . بعدها وکالت دادگستری  
پیشه کرد .

مدیر مجله او را از سالی که به دوره ادبی مدرسه نیروز بهرام آمد ( سال ۱۳۲۱ )  
و همدس شد ، می شناخت . در دانشکده حقوق و علوم سیاسی این همدرسی ادامه یافت .  
از همان آغاز جوانی به فعالیتهای سیاسی علاقمند بود و تظاهرات شدید ملی داشت .  
و در دوران زمامداری دکتر مصدق و پس از آن با خلیل ملکسی همکاری می کرد و در  
شورای جبهه ملی ایران عضویت یافت . مدتی هم به همراه خلیل ملکسی زندانی و محاکمه  
شد . مردی راست و درست و پایبند به راه خود بود .

رضا شایان در زمینه گردآوری لغات مازندرانی ( به گویشهای مختلف آن ) زحمات  
زیادی کشیده و مجموعه ای نفیس فراهم کرده است که بازماندگانش باید آن را چاپ کنند .  
از دوست عزیز آقای غلامعلی سیار هم یادداشتی درباره او رسیده است که در شماره  
دیگر چاپ می شود .

\*\*\*

## مریم اعظمی

### درس هشتاد و هشت سالگی ( مهرماه ۱۳۶۸ )

بتشویق و راهنمایی ایشان از پائیز سال ۱۳۲۶ به ثبت و ضبط و یادداشت برداری از  
این آداب و آیین پرداختم و از سال ۱۳۳۳ دست به گردآوری واژه های سنگسر زدم که  
هزاران واژه و اصطلاح و ضرب المثل سنگسری را شامل میشود و دستور زبان سنگسری  
را در بر میگیرد که بعدها بسال ۱۳۵۱ با همکاری دانشگاه میسیسیگان امریکا بصورت کتابی  
مفصل و جامع انتشار یافته است . بعبارت دیگر سادرم بدلت هجده سال رموز و دقائق  
زبان سنگسری را که جایش در حقیقت میان فارسی باستان و فلاس میانه است بمن گوشزد  
میکردند که به انتشار چنین کتابی جامع منتهی گردید .

ضبط گاهنمای باستانی سنگسر و آئین جشنهای ملی از جمله برپاداشتن جشن تیرگان  
و آئین آن در سنگسر را نیز میلیون ایشان میباشیم و انتشار آن در بررسهای تاریخی  
بسال ۱۳۴۷ در نتیجه پایبندی ایشان با آداب و رسوم محلی سنگسر بود .

هم بر اهنمایی مداوم ایشان با درهای عامیانه مردم سنگسر را گردآوری و بسال  
۱۳۴۹ در مجله هنر و مردم انتشار دادم .

براثمائی و یاری ایشان متون سنگسری را در دوازده جلد گردآوردیم که به زبان سنگسری و ترجمه فارسی است. این متون شامل مطالب گوناگون از تاریخ سنگسری، آداب مربوط به زایش نوزادان عروسی و مرگ، مجموعه اشعار سنگسری که از روزگاران گذشته برجای مانده، انواع بازیهای داخل و خسارج منزل، آئین گله داری، سنن خیل نشینی و دیگر مطالب است که کار برد واژه های سنگسری و دستور زبان را بخوبی آشکار میسازد و در واقع باید آنرا مکمل واژه نامه بدائیم که بدان اشاره شد.

### چراغعلی اعظمی سنگسری

\*\*\*

### بدرالدین مدنی

بدرالدین مدنی مترجم و نویسنده ای که در سالهای آخر عمر درباره زندگی و آثار سعدی کار و تحقیق می کرد. در ۱۳۶۷ در تهران درگذشت.

او زبان فرانسه را خوب می دانست و نوشته های رومن رولان علاقه داشت و چندین نمایشنامه از او از جمله ووبسپیر را به فارسی برگرداند. تحقیقی مقدماتی درباره داستانهای شاهنامه داشت که زیر عنوان «دریچه ای بر کاغ بلند...» به چاپ رسیده است.

م. امین مؤید

\*\*\*

### احمد الوند

... احمد الوند شهیرزادی شاعر و نویسنده و روزنامه نگار دوران پیش بیست و ششم اردیبهشت ۱۳۶۸ شمسی درس پنجاه و چهارسالگی درگذشت.

احمد الوند عضو اطاق بازرگانی و رئیس اداره انتشارات اطاق بازرگانی و منابع و معادن بود و در عین حال با مجلات و نشریات از جمله مجله های بامشاد و فردوسی همکاری نزدیک داشت و در سالهای ۱۳۴۸ یا ۱۳۴۹ سردبیر مجله «خوشه» بود و تا زمان تعطیل، این نشریه را اداره میکرد.

الوند شعر می گفت و نویسنده ای توانا بود و بخصوص در طنز نویسی مسلط بود و در اکثر اشعارش رگمائی از طنز دیده میشود. احمد الوند در میان دوستان مطبوعاتی اش جای خاصی داشت و مورد احترام دوست و آشنا بود.

خسرو شاهانی

\*\*\*

## مرتضی حنا نه

(۱۳۰۱ - ۱۳۶۸)

پنرش مهندس محمدمحنا نه فرزند مهندس عبدالرحیم خان فرزند عبدالغفار خان صلیق الملك از اعیان چوپانیان بود. پنرش به لحاظ عشقی که به مولانا جلال الدین رومی داشت، در انتخاب نام فامیل خود از شعر معروف:

« بنواخت نور مصطفی آن استن حنا نه را

کتر ز چویی نیستی حنا نه شو حنا نه شو»

سود بسته بود. مهندس محمد حنا نه مؤسس دبیرستان ایران شهر (قریب کنونی و ثروت سابق) بود. او که مردی تحصیل کرده و با فرهنگ بود، پسر خود را بالاچار برای تحصیل موسیقی به هنرستان عالی موسیقی فرستاد که در آن زمان تحت نظر ده تن از استادان چک اسلواک اداره می شد. او نزد «اوربانتس» به فراگیری «هورن» که یکی از سازهای بادی در ارکستر سمفونیک است مشغول شد و بعدها تحت عنوان «کرست Chobist» اول در ارکستر سمفونیک تهران بکار پرداخت. پس از سال ۱۳۳۰ گسرتهای مختلفی را رهبری کرد و با مساعدتهای پرویز محمود (فرزند محمود محمود) پایه ارکستر سمفونیک نوین را در تهران گذاشت. در سالهای ۱۳۳۶ - ۱۳۳۳ مرتضی حنا نه چهارمین رهبر این ارکستر (پس از پرویز محمود، روبن گریگوریان و روییک صفاریان) بود.

در سال ۱۳۳۲ بمناسبت جشن هزاره ابن سینا، حنا نه آثار خود را با حضور مستشرقین وقت، با گروه کر و ارکستر سمفونیک اجرا کرد و تحت توجهات «چرولی» سفیر کبیر ایتالیا از بورس هنری دولت آن کشور استفاده کرد و در سفر چندین ساله خود، معلومات و تحصیلات خود را در زمینه موسیقی کلاسیک غربی تکمیل نمود. پس از مراجعت به ایران، در هنرستان عالی موسیقی کلاس تعلیم «هورن» و تدریس «ارکستر اسپون» را عهده دار شد و در ضمن عضو شورای موسیقی رادیو ایران نیز شد. در همین اوان به کمک چند شاعر ترانه سزا، چند تصنیف هم ساخت که نت آهنگ و اشعار آنها در مجلات رادیو ایران همان سالها درج شده است. در زمان تصدی نصرت الله معینیان وی ارکستر سمفونیک رادیو ایران را بنام «ارکستر فارابی» پایه گذاری کرد که با آن ارکستر، آثار خود و آهنگسازان هم مشرب خود را اجرا و ضبط کرد. در همین سالها بود که وی آثاری از موسیقی ایرانی را با حذف مختصات سنتی، تعدیل پردهها بسبب موسیقی اروپایی و شیوه اجرایی غربی، به اجرا گذاشت. وی که از جمله اصحاب تحصیل کرده در مکتب موسیقی غرب بود، مانند بسیاری از اقران خویش موسیقی ایرانی را نیز از همان دیدگاه می نگریست و سعی در درگونی آن بر اساس تئوریها و مبانی علمی موسیقی غرب بود.

از سال ۱۳۳۳ به بعد وی در کشورهای مختلف به ایراد سخنرانی ، رهبری ارکستر و اجرای آثار موسیقی پرداخت و در تلویزیون نیز تا مدتی بخشهای آموزش موسیقی ایرانی را به عهده داشت. در سال ۱۳۵۰ جایزه بهترین آهنگساز فیلم را برای ساختن موسیقی فیلم « فرار از تله » (ساخته جلال مقدم) دریافت کرد . حنا به تا اواخر عمر به مطالعه و تألیف و تدریس مشغول بود و سال گذشته کتاب « گامهای گمشده » از او انتشارات مروش با کیفیت مرغوب بچاپ رسید . تا آنجا که من میدانم نزدیکترین فرد به او و آثارش ، آقای تورج زاهدی هنرشناس جوان و نامی معاصر است که گذشته از شوقمندی و کل در رشتههای گوناگون هنری ، برجستهترین کارشناس «موسیقی فیلم» در ایران است و بجا خواهد بود اگر به تألیف و تدوین یادنامه‌ای در مورد استاد اقدام کنند.

مرتضی حنا به مردی آرام و سلیم‌النفس بود، در بحث و مجادله بسیار مؤدب و منصف بود. خاطره برخورد های ملایم و مطبوع او همواره در خاطر من خواهد ماند. با اینکه این اواخر از بیماری ورتجوری قدری ملول شده بود ولی در رفتارش تغییری حادث نشده بود. مرتضی حنا به در مورد موسیقی ایران نظریات قابل تمسقی داشت. زمانی گفته بود:.. «مشکل موسیقی در کشور ما ، «محدودیت» های موسیقی سنتی نیست . مشکل ، نداشتن مصنف خلاق است. هنرمند ایرانی در مسجد جامع اصفهان توانسته است از يك آجر کوچک موزه‌ای بی‌همتا بیافریند. پتهوون سمفونی شماره پنج خود را با گسترش نبوغ آسای دونت خلق کرد . مگر آنها که فعلا در ایران در گامهای موسیقی علمی آهنگسازی می‌کنند چه اثر حیرت‌انگیزی خلق کرده‌اند؟ سیستم گامهای موسیقی ملی يك نظام علمی است. مصنف واقعی می‌تواند در همین گامها ، شاهکارهای هنری بیافریند. در داصلی ما این است که ما هنرمند واقعی کم داریم...»

آینده : مقاله‌ای از استاد موسیقی آقای حسینعلی ملاح رسیده است که در شماره بعد چاپ می‌شود.

## مهدی پرتوی آملی

۱۲۹۶ - خرداد ۱۳۶۸

مرحوم مهدی پرتوی متولد آمل تحصیلات ابتدائی خود را در آن شهر و دوره متوسطه را در بابل و ساری و تحصیلات عالی را در دانشسرای عالی تهران در رشته تاریخ و جغرافیا به پایان رساند و از شهریور ۱۳۱۶ در دبیرستان پهلوی ساری به تدریس مشغول شد و سپس به نظامت و ریاست دبیرستان منصوب گردید و مدت پنج سال در این سمت خدمت کرد و بعد ریاست فرهنگه شهرهای بابل و انزلی و چند بخش فرهنگه تهران را به عهده داشت . او چندی تدریس فنی و مدت ده سال رایزنی فرهنگی در عراق بود. تألیفات او که چاپ شده:

۱- فرهنگه عوام آمل.

۲- ریشه‌های تاریخی امثال و حکم. (۲ جلد)

رضا شایان

## در گذشتگان دیگر

□ احمد رضائلی زاده (زاده ۱۲۸۶) از استادان و مؤلفان رشته شیمی و ازدییران بسیار دلسوز. از کتابهای شیمی متعدد چاپ شده و از جمله «شیمی مدرن» آخرین آنهاست. او در ترجمه کتاب «ژند گینامه علمی دانشوران» همکاری داشت. (درگذشت ۲۸ خرداد ۱۳۶۸).

□ دکتر ناصر بیات، فرزند مرحوم سهام السلطان بیات که تحصیل کرده سوئیس و از اخبار روزگار و از دوستان مدیر مجله بود. به ملکی خانم قشقائی همسر و فرزندش کاوه بیات تسلیم گفته می‌شود.

□ دکتر ژانت شیبانی Jeanne Chaybany (درگذشت اواخر خرداد ۱۳۶۸). او همسر فاضل استاد دانشمند دکتر عبدالله شیبانی بود. از کارهای علمی این بانو تألیف کتاب *Les voyages en Perse et la pensée Française au XVIII siècle. Tehran, 1968.*

□ عبدالله باقری (زاده ۱۲۹۲) از اساتید هنر تذهیب و تشریح در سن هفتاد و شش سالگی.

□ غلامرضا مرشد (زاده ۱۳۱۴ ق) رئیس انجمن ادبی کتابخانه و زیری یزد از مطلعان تاریخ و فضیلت آن شهر. (درگذشت ۲۳ دی ۱۳۶۷)

□ حسین فیروز ازدییران فاضل و فرهنگ دوست بود. سالهای دراز در دانشسرای عالی مدیریت و معلمی کرد. سپس به دانشگاه آمد و در امور آموزشی دانشگاه از خادمان دلسوز بود. او از اعضای مدیره «انجمن کتاب» بود. زادگاهش فیروزآباد میبد یزد بود و در سن هفتاد و نهمین ۱۳۶۷ درگذشت.

□ دکتر صالحی متخصص بیهوشی اوائل آبان ماه درگذشت. چون از همشهریان و همشاگردیها و معاشران و دوستان دکتر عباس زویاب، دکتر رسول پورناگی، علیقلی جوانشیر، دکتر محمد امین رباعی بود به آنان تسلیم می‌گوئیم. دکتر صالحی خوش معطر و ادیبشناس و بسیار هوشمند بود.

□ دکتر جواد مصطفوی (زاده ۱۳۰۶) از اعضای هیات علمی دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه مشهد.

□ بابا مردوخ (شیوا) از فضیلت کردستان (زاده ۱۳۰۲). درگذشت پانزدهم ۱۳۶۷.

## یادی از فخر الدین میر فخرائی «گلچین گیلانی»

صبح در شب ۲۷ فروردین ۱۹۲۲

شعرهای خون

دوسته تا شش ز خون در گام دادند  
دوسته تا ماه دگر بیهوده جام دادند  
این چنین بخشش کجایم بر کسید چرا  
بسن نبود آنچه یک غم شام دادند ؟  
ز چشم رنگ دل را که جان با شش چرا  
کج کتبه همیشه و بر تمام دادند ؟

سر زشتی که کن اگر نیست با باربری  
شصت سال پیش که چون شام گلان دادند  
ای پستار زمانی که کفایت (و)  
دلوانی چه تو چندی هیمان دادند  
ای پستار بر بضم آنچه های سری  
بود اگر بود ز کف دست و ز بیم دادند  
چشم ای دل که در این بگردن بیستی  
با خیالی و وسای هر تمام دادند  
هم نام در دست در کتبه در دست  
گفت تاوت بجای بر تمام دادند

از مرگ نابهنگام و زودرس شاعر بلندقدر معاصر میر فخر الدین میر فخرائی - گلچین گیلانی - پانزده سال می گذرد. اخیراً در میان ناممقانیم به دستخطی از گلچین برخوردیم که حاوی یک طنز منتشر نشده است و فکر می کنم بجا خواهد بود اگر موافقت فرمائید عین دستخط گلچین به مناسبت پانزدهمین سال درگذشت او درآبشده به چاپ برسد. اینک ضمن تقدیم فوتوکویی دستخط مزبور اضافه می کنم که در آن دستخط منظور از پسران آقای دکتر حسینعلی سلطانزاده پسران استاد بازنشسته دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران و منظور از شهین در سطر ماقبل آخر دستخط همسر گلچین است.

من و پسران و گلچین سه سال در دارالمعلمین عالی هم کلاس بودیم و بعد از دارالمعلمین در سال ۱۳۱۲ با همدیگر برای ادامه تحصیل به انگلستان رفتیم ، پسران و من در آغاز جنگ دوم جهانی به ایران برگشتیم ولی گلچین با اینکه لسان ادبیات گرفته بود و او طلب رشته پزشکی شد و سالهای سخت جنگ را در لندن به تحصیل پزشکی و کار در بی بی سی گذراند. او پس از اخذ دکترای و کسب اجازه طبابت بقیه عمر کوتاه خود را در غربت گذراند و هرگز به ایران برنگشت.

فوتوکویی دوم آخرین دستخط و احتمالاً آخرین شعری است که گلچین چند روز قبل از مرگش در یازستان سروده است.

دکتر محمد حسن گنجی

کتابخانه مرکزی تهران - دفتر اسناد و کتابخانه ملی

کتاب: یادداشت‌ها و خاطرات استاد دکتر...

موضوع: (محل) ...

از خردباد نشانی در از طرف...

در این ...

کتابخانه ...

در مورد ...

کتابخانه ...

کتابخانه ...

کتابخانه ...

کتابخانه ...

کتابخانه ...

کتابخانه ...

کتابخانه ...

[Redacted Section]

به فکر پر کردن باقی حتماً شود!

آون تر (حالت) ...

کتابخانه ...

کتابخانه ...

کتابخانه ...

کتابخانه ...

کتابخانه ...

کتابخانه ...

کتابخانه ...

کتابخانه ...



## یادبود نامه شهریار

### ۱- مثنویهای شهریار

در شماره نخستین امسال از درگذشت محمد حسین شهریار (۱۳۶۷) یاد شد و اینک برای نشان دادن تأثر عمده‌ای از نویسندگان و سرایندگان نخست یادداشتی که مهدی برهانی درباره شاعر نوشته است چاپ می‌شود و سپس گزیده‌هایی از اشعار شاعران. چون آقای برهانی در نوشته خود به مثنویهای شهریار پرداخته‌اند باید گفت که نخستین بار حسن ارسنجانی مثنوی «صدای خدا» را با مقدمه‌ای که خود بر آن نوشته بود به چاپ رسانید. ارسنجانی با شهریار مدتی در بانک کشاورزی همکار و عضو دفتری بودند. شهریار از شاعران پارسی‌سرای مقتدر تیره‌یز بود. اوقصیده معروفی درباره آذربایجان دارد. این صفحات به این دو مناسبت به یادنامگی او ترتیب یافت.

در مثنوی دست و پال شاعر باز است بهمین روی مجموعه‌های بزرگ داستانی و حماسه‌های ما در قالب مثنوی ریخته شده است و با آنکه شهریار شاعر غزلسرا بود با همه اینها او را در مثنویهایش عریان‌تر و ناب‌تر می‌توانیم ببینیم ، افزون بر این تنها با نگرش به به یکی دو مثنوی می‌توان سبک و روش هر شاعر را در بابت و مشت را نمونه خروار قلمداد کرد .

بعکس سایر صنوف شعر که برای درک روش شاعر باید کل آثار او مورد ارزیابی قرار گیرد تا اخذ و اقتباس و تأثیر پذیری و تیز ابداعات و ابتکارات شاعر روشن شود. در مثنوی زیر به یکی از ویژگیهای شعر شهریار که در آمیختگی زبان کوچه و بازار با زبان ادیبانه است بر می‌خوریم :

عشق ای حسایه آوارگی      عشق ای سرمایه بیچارگی  
عشق ای زندان تاریک بلا      عشق ای زنجیر پای مبتلا

می‌توان دید بیان لطیف عاشقانه از گویش عادی جدا نیست. شعر صنایع و بدایعی ندارد اما کلامی گویا، رسا و دل‌انگیز است. از همین حال و هوا بر شهریار بزبان کوچه و بازار پای می‌گذارد .

راحت از بار غم دل کن مرا      یا بکش یکباره یا ول کن مرا  
کیج و گول و ابله و خل کردیم      لا تنولت و آسمان جل کردیم

دیده میشود در کاربرد اصطلاحات عامیانه شجاعت و بی پروائی خاصی نشان میدهد. اینککه سطح شعرش را نازل بیندازند نمی‌هراسد. ولی در همه جا شهریار به آهنگ کلام توجه داشته و شاید هم این هم آهنگی بدون توجه و بر اثر ذهن ورزیده و زیباشناسی پدید آمده باشد و البته این ویژگی را در شعر حافظ هم می‌بینیم و اگر بدانیم که شهریار حافظ را برترین و لطیف‌ترین شاعران ایران میداند شاید بتوان گفت این ورزیدگی ذهن در انتخاب واژه‌های متناسب و خوش آهنگ بر اثر فرورفتگی در دیوان خوابه و هلمسی مداوم با اشعار وی در شهریار پدید آمده است. برای نمونه در همان مثنوی به این ویژگی بپردازیم:

عشرت از مارشته الفت گسیخت      آن سیویشکست و آن پیمانہ ریخت

اما اگر در مثنویهای شهریار دقیق شویم در میابیم در این سنخ از شعر بیشتر روح آزاده و طبع بی‌قید او خود را نشان میدهد. نوجوئی و تازه‌خواهی در مثنویهای شهریار بیشتر نمود دارد. هر چند پیش از او ایرج میرزا مثنوی را به اوجی دیگر برد و شاید هم در کاربرد اصطلاحات عامیانه و گویش نزدیک به حرف زدن شهریار به ایرج میرزا هم نظر داشته است. من در همین مثنوی کوتاه بیست و هشت بیت که برای بررسی برگزیده‌ام به بسیاری از اصطلاحات عامیانه برخورد کرده‌ام که در گویش جاری مردم عوام کلر برد دارد مانند این مصراعها:

ما برادر مرد میدان نیستیم      تازه‌داری میکشی خط و نشان

\*\*\*

پکزه‌ان گرما جوان بودیم و نشی      دور ما را خط بکش

جای گرفتن این اصطلاحات در یک شعر عاشقانه مستبعد بنظر میرسد. ولی بهر روی در شعر شهریار جای افتاده است.

شهریار چه در غزل و چه در مثنوی بدون منظور و بی‌هدف شعر نگفته است. شعر او با زندگی در آمیخته و هر کدام فصلی از سوز و سازها و الفت و خیزهای روح و زندگی او را نشان میدهد. هر مثنوی شهریار برای بیان موضوع و مطلبی بوده و شاید بتوان او را بیشتر پیرو مکتب «وقوع» دانست.

واقع نگاری و حکایت حال و معال از شیوه‌های ویژه شهریار است و در غزل هم به مناسبت شعر می‌گوید و شاید نتوان در همه دیوان او شعری یافت که صرفاً بغاطر خلق مضمون و بازی با کلمات سروده شده باشد، هر چند با کلمات هم زیبا بازی کرده است.

اگر گفتم شهریار از ایرج الهام گرفته و به شعر او نظر داشته در شعر (روح پروانه) که هم وزن با زهره و منوچهر است این تأثیر را بهتر میتوان یافت. البته کلر استاد شهریار

مطلقاً هوی تقلید و کپیبرداری‌های مبتذل را ندارد و در همان شعر تعابیر ابتکاری و چه بسا متکی بر اساطیر ملی و مذهبی فراوان است :

رفته ز رخسار جهان آب و تاب      میکند آهنگ غروب آفتاب  
طلالع یعقوب فلک شد سیاه      یوسف خورشید فروشد به چاه<sup>۱</sup>

و شاعر هم از تصویر زیبای شب باز به مکتب وقوع یسر میگردد و از دوستانی میگوید که در محفلش جمع میشوند و «گرامافونی» سوزنش دل صفعه‌ای را میخراشد و آنرا بصدا درمیآورد. در اینجا شهریار در استفاده از وسائل مدرن و نو در شعر موفقی‌تر از دیگرانی چون بهار و ایرج است. برای بیان مطلوب خود خوب از (صفعه) و (گرامافون) سود میبرد و در ضمن (مصنوع ظریف فرنگ) را میستاید.

آه که این صفعه شیون اساس      یافت چو باناوک سوزن تماس  
گوشی نیشش بهر گک جان زدند      آتش تیزش را دامن زدند

و این همان صفعه‌ای است که برخلاف صفعه قبل که آهنگ فرنگی شادی مینواخت موسیقی ایرانی غم‌انگیزی بخش می‌کند. شاعر در چند بیت به علت اندوه غالب بر موسیقی ایرانی میبرد آزد و آرزو میکند باز روزی موسیقی ایرانی همان طراوت و شادابی زمان بارید و تکسار را بیاید.

اینجا «پروانه» خواننده دلسوخته و خوش‌آوای ایرانی آواز میخواند که هر چند شهریار اشاره‌ای دارد ولی مایه شیده‌ایم پروانه درواپسین لحظات عمر سراز محبوب خود حسیب سماعی استاد ستور میخواهد بر بالینش حاضر شود و همراه ساز و آوازی میخواند و آخرین اثر هنری خود را که با سوز درون و زخم سل درآمیخته و حزین‌ترین یادگار موسیقی ایرانی است پدید می‌آورد - باغزل معروف حافظ و درمایه دشتی :

اگر به کوی تو باشد مرا مجال وصول

رسد ز دولت وصل تو کار من بحصول

خرابر ز دل من غم تو جای نیافت

که ساخت در دل تنگم قرارگاه نزل

باری هر چند قطعه «روح پروانه» تصویر زندگی يك هنرمند و پایان غم‌انگیز عمر اوست تصاویر زیبای کلامی در کنار جملات گفتاری و محاوره‌ای با هم درمیآمیزد و هیچ ناهم‌آهنگی ندارد. این تلفیق تصاویر شاعرانه با جملات عامیانه که از مشخصات کار شهریار است در ابیات زیر دیده میشود. درجائی میگوید:

موی فرو هشته و در پیچ و تاب      چون شب هجر من و آشفته خواب

دوخته بر پر سرخ بلندش نگاه      بارش انجم ز دو چشم سیاه

در همین شعر میتوان ابیاتی از گونه دیگر هم یافت :

شوهر من وصله ناجور بود      منکه نمی خواستمش زور بود...  
دست و دل من بسوی شو نرفت      آب زن و شوی بیک جو نرفت  
بسکه نکوهیده اش اخلاق بود      طاقتم از جفتی او طاق بود

در همین قطعه شهریار به تجربه دیگری هم دست میزند که تکرار آنرا من در جای دیگر ندیدم. البته سلمان ساوجی به مثنویاتش قطعه و غزل و بیت آن هم با وزن دیگری داخل کرده است ولی شهریار برای بیان نظر خودش در پایان قطعه روح پروانه وزن دیگری اختیار میکند. شاید می پندارد برای گفتن مکنون خود به وزن بلندتری نیاز دارد:

پروانه بحال تو دل شمع بسوزد      تنهانه دل شمع دل جمع بسوزد ...

باری چنان نوحه ای غم انگیز بر مرگ پروانه میسراید که هر قلب سخت را می لرزاند.  
بعد از تو دگر پرده ساز است دریده

بعد از تو دگر قامت چنگ است خمیده ...

بعد از تو دگر زخم کند زخمه ، دل چنگ

دیگر نزنند زمزمه تار بدل چنگ

بعد از تو دگر بغض بگیرد گلوی نمای

بیرون بجهد از گلوی نای بجز وای

بعد از تو خم باد بهوشید و بخوشید

بعد از تو بسرز دلف و بربط بخروشید

کوتاه سخن آنکه شهریار در مثنوی دستی توانا و شوه ای ویژه خود داشت و همه این مثنوی ها آمیخته با زندگی او و دارای هدف و منظوری است و موضوع دارد. با خواندن اشعار شهریار به بسیاری از مسائل زندگی روابط و زیر و بمهای روحی و فکری او میتوان برد. چون کمبود کاغذ اجازه قلمبرداری و تطویل نمیدهد تا گزیر ویژگی های مثنوی های شهریار را فهرست وار باز میگوئیم:

- کلام ادیبانه و زبان عامیانه در شعر شهریار با هم درمی آمیزد و ناجور نمی نماید.

- با استفاده از واژه ها و مضامین امروزی مثل گرامافون - بی بی م - اتومبیل به شعرش

ونگه زمان میزند. اما گفتارش در این مقوله نامتجانس و غریب نیست.

- اشعار او به تناسبت موضوعی سروده است مانند (در مرگ حسین مجلل) قارخانان

« که گویا ساز دوستی در منزل او جامانده است - زیارت کمال الملک - به برادرزاده ام

موشنگ - درنیشاپور و ... درغزل نیز همین مسأله بر شعر شهریار حاکم است.  
- در شعر معتقد به تحول و تجدید حیات بوده است و آثار این نوگرایی در همه آثارش  
پوشم میخورد.

... جانم از تو کوی نجات دهد      ادبیات را حیات دهد  
خرما را ز جوی بجهاند      ادب از انعطاف برهاند ...<sup>۱</sup>

- متکی به ادبیات گذشته و اساطیر است چه اساطیر ملی و چه مذهبی.  
- پیر و مکتب و قنوع است و رویدادها را باز گو میکند اما با توصیفات زیبای شاعرانه  
- مضامین نو در شعر شهریار فراوان دیده میشود. بهمین میزان تصاویر بدیع و

خیال انگیز

- تناسب و هم آهنگی حروف موسیقی شعر شهریار دلپذیر ساخته است.

### مهدی برهانی

#### ۲- رئای محمد حسین شهریار

هزار حیف ز فقدان «شهریار» سخن      که اشکبار به سوکش هزارها هستند  
عقابی از به سوی آسمان کند پرواز      به بوستان بلاغت هزارها هستند  
اگر درخت گرانبازی از هنر بشکست      هزار گل به سر شاخسارها هستند

به ملک و ملت و دین عاشقانه دل میرند

بشوق ، در صف خدمتگزارها هستند

### ابراهیم صهبا

به ترگه میرسخن «شهریار» می گرید      چو دیده در گره افتاد کاروبار سخن

بلی! اجل پدر شعر را ز صحنه ربود      شکست مسند والاش در کنار سخن

توهم پیاده رو راه کاروانی اگر

بریز قطره اشکی بحال زار سخن

### هارون شفیعی (طالش)

(شهریار) داغ و رگت اختیار از کف ربود      طاقی بی اختیاران سخن از دست رفت  
از تو «آذربایجان» آذربایجان افروخته است      چون امیر پاسداران سخن از دست رفت

در کنارت روزگاری ، روزگاری داشتیم      حسرتا آن روزگاران سخن از دست رفت  
گوهر تاج هنر بشکست (شهنازی) از آنکه  
شهریار شهریاران سخن از دست رفت!

### اسحاق شهنازی

در غزالان غزل تایی نماند      شعر تر را اعتباری بود و نیست  
راستی گلنغمه شیراز را      در تغزل یادگاری بود و نیست  
گفت «صائم» اشکریزان همچو شمع  
ملک جان را شهریاری بود و نیست

### صائم کاشانی

بجای پیک میا پیک جان شکار اجل      بصد شتاب در ایوان شهریار آمد  
سری بگوشوی آورد عازفانه و گفت      که خیز و خرقه تهی کن که پیک یار آمد  
خبر کنید گل و لاله بهشتی را      که شهریار به نزحتگه «بهار» آمد  
عروس لاله گریبان درید و ساز «صبا»  
نوشته اند به دیوار کاخ استغنا  
دهار عشق نماند تهی ز نغمه شوئی  
که ساز (بهجت تبریز) از آن دیار آمد

### پرویز خدیوی (جاوید)

تا شهریار از ستم روزگار رفت      از نای‌وای و سوز بانگ سه تار رفت  
تاریخ رحلتش چو همایون ز طبع خواست  
با سیل اشک گفت بیا شهریار رفت

### همایون کاشانی

یک عمر به بازار هنر بادل آگاه      صراف گهر بودی و آخر چه خریدی؟  
خورشید هنر بودی و در سایه نشستی      شاهین غزل بودی و زین بوم پریدی  
گر زندگیت داشت لروودی و فرازی      پنهان نتوان کرد که در شعر خریدی  
مغرور نه از بخشش و تعظیم امیری      همگین نه ز توهین و ز تحقیر عنیدی  
دلشادانه از تمغه و تحسین بلندی      دلگیر نه از طعنه و آزار بلیدی  
با موی سپیدت چه طلب داشتی از دهر      موی سپیدت داد مگر بخت سپیدی؟

شادابی پژمردۀ لبخند غمینت      میداد گواهی که ز دوران چه کشیدی  
 طی شد همه ایام شمت با مند مرگ      هر چند تو را داد زمان رنج مدیدی  
 خاموشی تو مبدأ فریاد رهائی است      کز مرگه به آسایش جاوید رسیدی  
 ز اندوه تو تا خاک جهان است بلرزد      از خاک تو پا گیرد اگر شاخه بیدی  
 گریست بدان محنت و جان داد بدین رنج  
 ای کاش نهال قد شاعر نغمیدی

### مهدی برهانی

شاعر «افسانه‌ی شب» خویشتن افسانه شد  
 آری آن افسانه در این روزگار از دست رفت  
 آنکه با «مرغ بهشتی» گفت از «مذبان دل»  
 «مکتب» خود را نهاده یادگار از دست رفت  
 زندهی جاوید مانند بی گمان در شعر خویش  
 خود خطای بود اینکه گفتم، شهریار از دست رفت

### یدالله عاطفی کرمانشاهی

شهریار آن شهریار ملک دانش نیز مرد  
 گشت از سوکش جهان معرفت چون شام تار  
 آن نفوشی را که او ترسیم در شعرش نمود  
 هیچ نقاش ز بر دستی نبرد اینسان بیکار  
 گفت تاریخ دگر «احسان» بسال فوت او  
 (شد بناگاه این زمان ملک ادب بی شهریار)

### حسن فصیحی (شیرازی)

شاعر که نظم شعر شعار حیات اوست      شعری از او بماند ولیکن شعار مرد  
 وقتی زبان فارسی آذری بماند      اندر دهان شعر، امیدتار مرد  
 وقتی «عتر» به خطه تبریز جان سپرد      چندان عجب نه، بهجت آگرداغدار مرد  
 پیر خرد چو از سر تابوت وی گذشت  
 پرسید خود چه شد که برانجام کار مرد؟

(سال هجری قمری) ۱۳۰۹ = ۲۰۲ - ۱۶۱۳

### محمد محیط طباطبالی

- ۱ - هنر تخلص شادروان اسمعیل امیرغیزی معلم و مربی شعری عصر حاضر تهریز...
- ۲ - بهجت تخلص نعتیون شهریار که تا ۱۳۰۵ شمسی به کار میرسد.

ای شهریار رفتی و اما به جان دوست  
 از جان دوستان تو تائب و قرار رفت  
 طبع تو آفریده بسا شاهکار شعر  
 از مرغزار خاطره آن شهسوار رفت  
 تنها نه او به مرز نهایت رسیده است  
 پوینده شاهران وطن زین تبار رفت  
 «همت» فغان زسینه برآورد و باز گفت :  
 دردا که اوستاد سخن شهریار رفت

### احمد نیکو همت

آوخ که از دیار سخن شهریار رفت  
 روح طراوت غزل آبدار رفت  
 شعر ترش و قباور مرغان و عشق ناب  
 شعر حلال شعر از این روزگار رفت  
 بر نغمه‌ی سدتار «هبادی» به بال شوق  
 بوی «صبا» شنید و چو مشک تنار رفت  
 این بلبل کرانه سرای جمال عشق  
 از آفت خزان به پناه «بهار» رفت

### منوچهر هدایتی خوشکلام (رشت)

\*\*\*

## توضیح درباره نامۀ عارف

نامۀ عارف که با اظهار شرمندگی از بی‌حرمتی او نسبت به ملک‌الشعراى بهار در شماره پیش درج شد بحق موجب تأسف عده‌ای از علاقه‌مندان بوده است. شاید اولی آن بود که آن کلمات حذف شده بود و نمی‌خواستیم روحیه عصبی و بغض‌آلود عارف را ترسیم کنیم.

تردید نیست که مرحوم ملک از نسبتهای ناروای عارف مبری است و هیچ‌کس تصور چنان اختلاقی را درباره مرحوم ملک ندارد. همه آن اسنادها را ناشی از روح عصبانی و ناآرام عارف می‌دانند.

به‌رحال مجله آینده شرمندگی و پوزش خواه است.





## نکته‌هایی درباره‌ی خاطرات دکتر آذر

### توضیح دفتر مجله

آقای دکتر شمس‌الدین امیرعلائی به مناسبت مطلبی که آقای دکتر مهدی آذر در مقاله خود درباره‌ی ایشان یاد کرده‌اند پاسخی داده‌اند که با توجه به رعایت صرفه-جویی در کاغذ بخش مستقیم جوابی آن را چاپ می‌کنیم.

کوشش مجله آینده در انتشار نوشته‌هایی که جنبه‌ی خاطرات دارد معمولاً بر آن است که از نقل و چاپ قسمتهایی که برخوردارند به برخورداران می‌باشد خودداری کند. به همین ملاحظه دو سه بخش کوتاه از مقاله آقای دکتر آذر ام چاپ نشده مانده است. اگر تصور آن می‌شد که در قسمت مربوطه به آقای دکتر امیرعلائی هم احتمال دیگری هست از نقل آن پرهیز می‌کردیم.

خاطرات نویسی کار آسانی نیست و «فراموشی» یکی از مواردی است که گاه به نوشته خللی وارد می‌سازد.

در سلسله مقالات آقای دکتر آذر که دستشان از مدارک به دور است پسا که بعضی مسامحات غیرمهم روی داده باشد. ولی آنچه مسلم است در حسن نیت و صداقت گفته ایشان کسی مختصر شک نمی‌کند. و از طرفی همین نکته کوچک که در نوشته ایشان نسبت به آقای دکتر امیرعلائی پیش آمده حقی را برای آقای دکتر امیرعلائی در توضیح مطلب ایجاد کرده است که خوانندگان بهره از آن خواهند برد.

از رجال سیاست ایران انتظار آن می‌رود که در نگارش خاطرات مردم را از بیخ و بنهای اساسی تاریخی آگاه فرمایند.

## -۱-

ایشان می‌نویسد... اما آقای دکتر امیرعلایی که در زمان توقیفهای قبلی جیبۀ ملی در فرانسۀ بود و با دانشجویان هم ارتباطی نداشت، بازداشت شده بود و این اولین بازداشت شدن او بود. لذا ژنرال نمی‌بودن به او خیلی سخت می‌گذشت... و در جای دیگر می‌نویسند... آقای دکتر امیرعلایی و صادق پهلاد بواسطۀ مجرد بودن یا عدم امکان حمل غذا از عهددار شدن تأمین ناهار و شام معذور شناخته شدند...»

۱- من بار اولی نبوده که بازداشت و زندانی شده بودم بلکه آنگاه که هنوز ایشان در کود میاست وارد نبودند چهاربار بازداشت و زندانی شده بودم و این پنجمین بار بود که با اتفاق ایشان زندانی شدیم. شرح آن چهاربار با ذکر تاریخ در کتابهایم چاپ شده بقرار زیر:

الف) - بتاريخ ۱۶ آبان ۱۳۲۸ در حکومت مساعد (هنگام انتخابات) من، دکتر سنجایی و دکتر شایگان پفرمانداری نظامی (که فرماندار خسروانی فرمانده نیروی هوایی بود) جلب و بازداشت شدیم (صفحه ۱۷۵) کتاب (مجاهدان و شهیدان راه آزادی).

ب) - روز ۲۲ فروردین ۱۳۳۵ هنگام جریان انتخابات دورۀ نوزدهم، من و دوستان همفکر بازداشت شدیم (صفحه ۲۱۸ همان کتاب).

ج) آخر ۱۳۳۷ زمان ریاست تیمور بهتیار در سازمان امنیت، من و دوستان همفکر بازداشت شدیم (صفحه ۳۴۴ همان کتاب).

د) - روز ۲۹ تیر ۱۳۴۰ من و سایر دوستان در مزار شهدای سیام تیر بازداشت شدیم (صفحه ۳۷۱ همان کتاب).

ه) - اول بهمن ۱۳۴۰ بمناسبت واقعه دانشگاه، من و سایر دوستان (منجمه آقای دکتر آذر) بازداشت شدیم و این پنجمین بازداشت من بود. (روزنامه کیهان ۳۱ تیرماه ۱۳۴۰ و شماره‌های بعد).

سخت‌تر از این بازداشتها تبعید من (و دوستان دیگر) به پرازیجان و یزد است که شرح آن در صفحات ۳۰۲ تا ۳۱۷ کتاب «مجاهدان و شهیدان راه آزادی» داده شده اینکه می‌نویسد... از زمان توقیفهای قبلی جیبۀ ملی در فرانسه بودم (یعنی من) باید عرض کنم که من دو رسالۀ دکتری یکی دانشگاهی و دیگری دولتی راجع به نفت و سیاست از دانشگاه فرانسه گذرانده‌ام که هر دو علیه شاه و اوضاع زمان و سیاست و مسایل اقتصادی و نفت (در اوج قدرت شاه) یوده‌زمانی که سرلشکر پاکروان رئیس سازمان امنیت بود مرتب مولوی معاون ایشان بوده که رساله‌ها توقیف شد و خیال جلب مرا به محاکمه داشتند که اوضاع و احوال و مصلحت خودشان به آنها اجازه جلب مرا نداد و من با اینکه تعدادی از رساله‌ها را با لیست فرستاده بودم بدون هراس بوملن مراجعت کرده بودم که جیبۀ ملی استقبال کم‌ظنیری در فرودگاه مهرآباد

از من بعمل آورد و در صفحه ۱۹۹ به بعد کتاب «مخاطرات من در یادداشت‌های پراکنده» چاپ شده است.

۲- اینکه می‌نویسند... آقای دکتر امیرعلایی و صادق پهناد بواسطه مجره بودن یا عدم امکان حمل غذا از منزل از همده تاسین ناهار و شام معذور شناخته شدند... صحیح است که بواسطه مجرد بودن و نداشتن وسیله حمل غذا از منزل نمیتوانستم غذا به زندان بیاورم. اما به شهادت دوستان هم بیند که هم‌اکنون چند نفر از آنان در تهران هستند قرار بود هر روز یکی برای همه از منزل غذا بیاورد، من نوبت خود را که بخاطر دارم (دو بار بود زیرا زندانی بودن ما بیش از یک ماه و اندکی طول نکشید و بعد دوستان هم تقریباً چهارده نفر بودند) با مرحوم شمشیری قرار گذاردم با تأدیة وجه چلوکباب به زندان بفرستد و همین‌طور هم شد و دکتر آذر هم دو بار از منزلش غذا آوردند.

### دکتر شمس‌الدین امیرعلایی

- ۲ -

۱- در صفحه ۵۷۷ سال ۱۴ مرقوم فرموده‌اند: روز دوم آذر ۱۳۴۲ به امر او [شاه] عده‌ای از سربازان و کماندوها و افراد ژاندارمری... به دانشگاه حمله می‌کنند. واقعه دانشگاه در روز دوم آذرماه ۱۳۴۰ در دولت دکتر علی امینی اتفاق افتاد - درحالیکه در سال ۱۳۴۲ حسنعلی منصور بعد از آنکه علم و دولت او ساقط می‌شود زمام امور را در دست گرفته بود.

۲- منظور شاه از این جریان... در واقع این بود که دولت امینی را که به واسطه طرفداری آمریکا بیشتر از آنچه شاه در نظر داشته است طول کشیده بوده است... ساقط کند (صفحه ۵۷۸)

۳- در صفحه ۵۷۸ می‌آورد که: تیمور بختیار که در آن زمان فرمانده حکومت نظامی و رئیس سازمان امنیت بود به خیال آنکه بعد از سقوط دولت دکتر امینی شانس نخست‌وزیر شدن را خواهد داشت با همدستانان سرلشکر نصیری رئیس شهربانی اجرای آن واقعه و مسمیه را بر عهده گرفته و مقدمات تاختن ژاندارمها و پاسبانها و کماندوها را به دانشگاه ترتیب داده بود.

آقای دکتر در اینجا مطالب را طوری تحریر کرده‌اند که من خواننده دچار تردید می‌شوم که مسئول جریان شاه بوده است و یا اینکه تیمور بختیار...!

۴- صفحه ۵۸۲ - ۵۸۳ شاه بعد از مطالعه گزارش... دستور آزادی اعضای جبهه ملی را... صادر کرده بود لذا بازجوییها و بازپرسیها موقوف گردید و پرونده‌ها بسته شد از روز چهاردهم فروردین‌ماه چند نفر آزاد شدیم.

۵- صفحه ۵۸۳ - دو سه روز بعد از آن من در خیابان تصادفاً به آقای پرفسور جمشید اعلم... برخوردیم او به احوالپرسی ایستاد و در ضمن صحبت، جهت دستگیری و آزاد شدن من و آقایان جبهه ملی را جویا شد من بی‌جهت توقیف شدن و قریب سه

ماه در زندان ماندنمان را..... شرح دادم.  
بطوریکه ملاحظه فرمودید آقای دکتر آذر و رفقا فروردین ماه ۱۳۴۱ در دوران حکومت دکتر امینی از زندان آزاد شده‌اند و فقط سه ماه توقیف بوده‌اند، حادثه مدرسه فیضیه در سال ۱۳۴۲ و در دوران حکومت علم اتفاق افتاده است - حال چگونه آقای دکتر در یک شب مهابت با آقای مهندس بازرگان در حیاط زندان قدم می‌زده است مسأله‌ایست که لااقل بنده نویسنده از درک و کیفیت آن عاجز هستم ضمناً برای مزید اطلاع مرض می‌کنم که شخص مهندس بازرگان در کتاب مدافعات در ص ۲۵۷ هفت مکرر آورده است که: دادستان اعلام کرد:

در تاریخ ۲۶/۳/۴۲ در حکومت اسدالله علم هنگامی که آقایان مهندس بازرگان و دکتر سعایی ردیف ۱ و ۲ از زندان قصر به زندان قزل‌قلعه منتقل می‌شدند - در موقع حمل اثاثیه زندانیان چهار برگه نامه که عبارت از دو برگه متن اعلامیه‌ایکه در زندان قصر تهیه و تصمیم بچاپ و نشر آن را داشتند..... از داخل اثاثیه آقای دکتر سعایی کشف شد.....

احمد سمیعی (ا. شتوا)

-۳-

آقای حسن بقائی تائینی که شهرداریس را برای زندگی و آزادی انتخاب فرموده‌اند نامه‌ای در توضیح بر بعضی از خاطرات آقای دکتر آذر نوشته‌اند و دلیرانه بر ما طمعه می‌زنند که «اگر شهادت چاپ این چند کلمه بود در آینده ناگفتنی‌ها را خواهم گفت». ما بدون اینکه ادعای شهادتی داشته باشیم قسمت اصلی نامه ایشان را چاپ می‌کنیم، مگر سطرهای که بدون ارائه قرینه یا دلیلی نوشته‌اند و آن مطلب دروغ محض است و نیز قسمتی که مربوط به آقای دکتر امیرعلائی است، چون خودشان توضیح داده‌اند ضرورتی به چاپ نوشته دیگر نیست.

• • •

در مورد ماجرای قتل سه دانشجو در دانشکده فنی اولا سال ۴۲ نبود و سال ۴۳ بود. دوم نیکسون رئیس‌جمهور نبود و آیزنهاور بود. سوم و مهمتر از همه بابت آمدن هیچ مقامی نبود - نویسنده این سطور آنزمان دانشجوی دانشکده حقوق و از فعالان طرفدار مرحوم دکتر مصدق بودم، عده‌ای حدود یکصد و پنجاه نفر دانشجوی در فضای دانشگاه مقابل دانشکده فریاد می‌زدیم مصدق پیروز است. عده‌ای در همین حدود از دانشجویان دانشکده فنی شعار میدادند. سربازان که از مدتی قبل در دانشگاه مستقر گردیده بودند به طرف ما حمله می‌کردند و ما همگی بداخل ساختمان رفته مخفی میشدیم، همزمان دانشجویان دانشکده فنی شعار میدادند و سربازان بطرف آنان حمله میکردند. آنان نیز داخل دانشکده شده خود را در طبقه زیر و محل دیگر شوقاژ و شیرم مخفی میکردند. این موضوع بیش از ده بار تکرار شد و سربازان مسافت دانشکده فنی و حقوق را که حدود دویست متر بود با سرعت طی کردند و موفق به دستگیری یا شرب

و شتم میچکس نشدند. لذا شدیداً مصیبتی و خشم‌آلود بودند و آخرین بار آتش‌گشودند و سه دانشجو کشته شدند.

رشدیانی‌ها در بازار و جنوب شهر عوامل داشتند و در دانشگاه مطلقاً - خود و عواملشان رخنه نکردند. آنکه بنام مستخدم رشدیانی نامیده‌اند - مهتدس انزلیچی است. فرج‌الله فرود نبود و فتح‌الله فرود یکی از شخصیت‌های روز بود که بعداً شهردار تهران و سناتور شد.

سید جعفر بهبهانی - خود را وارث مشروطیت میدانست - قبلاً در حکومت اول شریف‌اماسی با آقای فتح‌الله فرود و دکتر هلی‌امینی مؤلف بودند و در گوشه‌وکنار تهران با برگذاری میتینگ از حکومت انتقاد میکردند و روابط بسیار نزدیک با آقای دکتر امینی داشتند. پس از فرمان نخست‌وزیری امینی بهبهانی میخواست سه نفر وزیر در کابینه امینی داشته باشد - با اینکه امینی پس از اخذ فرمان نخست‌وزیری به منزل آقای بهبهانی آمد توافق نشد. لذا خطبها جدا شد و موحوم بهبهانی که بنا به‌دلیل مختلف مابین بازاریان و روحانیون نفوذ فراوان داشت با برگذاری مراسم روضه‌خوانی در منزل وسیع خود (اول خیابان آمل) و نطق‌های سیاسی امینی و کابینه‌اش را پیاد انتقاد میگرفت و بتدریج مخالفین دولت امینی در آنجا اجتماع چند هزار نفری تشکیل میدادند و شاه سخت مخالف این بود - که این مرد - چون فلان‌زاده است - از دانی خود محمدعلی‌شاه تبعیت کرده و همانطور که محمدعلی‌شاه مجلس را به توپ بست و یا مشروطه مخالف بود امینی مجلس را منحل می‌کند و انتخابات را انجام نمی‌دهد و ارکان مشروطیت را متزلزل خواهد کرد. دکتر امینی دستور بازداشت او را داد و سه روز بهبهانی در شهربانی توقیف بود. عده زیادی در شهربانی اجتماع کردند تا آزاد شد.

حسن بقائی نائینی (پاریس)

### دو نامه درباره دکتر مظفر بقائی

به‌مناسبت یادداشت کوتاهی که درباره درگذشت دکتر مظفر بقائی در شماره مرداد ۱۳۶۷ نگاشته شده بود دو نامه به اعتراض به دکتر مجله رسیده است و به احترام نویسندگان، زیده و خلاصه‌ای از آنها را (حتی بیش از آنچه نوشته‌ایم) به چاپ می‌رسانیم تا تصور تمسبی درباره آینده نشود.

- ۱ -

در شماره اخیر آینده خبر مرگت دکتر مظفر بقائی کرمانی را بطور مختصر انتشار داده بودید، و به کنایه گفته بودید که بقائی به قدرت قوام‌السلطنه مقام و شهرت یافت و از او جدا شد و به دکتر مهدق پیوست و به او هم وفادار نمائید... الخ درباره همکاری او یا قوام باید متوجه این نکته بود که بقائی چون حسن

ارستنجایی نبود که برای دستیابی به عنوان نمایندگی بر مردم لاهیجان تحصیل شده باشد.

بقائی فرزند پدری خوشنام و آزاده چون میرزا شهاب کرمانی بود که خاندانش در راه آزادی و مشروطیت فداکاریها کرده‌اند. بقائی ریاست فرهنگستان کرمان را داشت که حزب قوام تشکیل شد، ام از آنجا که بقائی به تصدیق دوست و دشمن اداره فرهنگ آن استان را در کمال تلسوزی و بی‌نظری و مروت براساس اخلاق اداره میکرد و از سوی مردم به نام حزب انتخاب شد.

ملت بریدن او از قوام فساد بود که همیشه با حکومت مقتدر قوام توأم بود. بقائی نتوانست با فساد تاریخی حکومت قوام السلطنه بسازد، و ناچار خود را از حزب دموکرات ایران بیرون کشید. ولی او هرگز به مصدق نپیوست، بلکه این مصدق بود که پس از استیضاح دولت ساعد مراغه‌ای نخست نامه‌ای حاوی تقدیر و تشکر برای بقائی فرستاد، و سپس از آقای حسین مکی تقاضا کرد که واسطه آشنائی آن دو شود.

مسئله وفاداری مردان سیاسی از آن مسائل بی‌پایه و مسخره‌ای است که در فرهنگ سیاسی مبین ما رواج وسیعی یافته بدون آنکه مفهومی داشته باشد. همکاری سیاسی «ازدواج» نیست که طرفین از یکدیگر توقع وفاداری داشته باشند. اگر رمز سرخوردگی بقائی را از مصدق بخواهید، قصه‌های پرسیصای عابد، شیخ صنمان و دکتر فلاوست را دوباره بخوانید.

### رحیم صفاری

- ۲ -

... من هرگز با دکتر بقائی همکار و همگام سیاسی نبودم و سالها خدمتشی سیاسیمن رویاروی یکدیگر بود ولی بحق دکتر بقائی یک رجل سیاسی بود. او هرگز به قوام السلطنه، به مصدق السلطنه، به شاه بیوفایی نکرد... شما مختارید و هر کسی نیز آزاد است که با عقاید و خدمتشی و دیدگاه سیاسی دکتر بقائی موافق نباشد، همچنانکه من هرگز یا وی هم‌رای سیاسی نبودم ولی گناه تابه‌شودنی است که وی را به بیوفائی سیاسی و دودوزه‌بازیگری معرفی نمائیم...

رحیم زهتابفرد

### نکته‌هایی از تاریخ روزگار مصدق

در سالهای پند از انقلاب از دکتر مصدق دو کتاب زیر عنوان‌های «تقریرات مصدق در زندان» و «خطرات و تألمات مصدق» چاپ و منتشر گردید. دکتر محمد مصدق درین دو کتاب در پنج مورد از آقای حسین مکی نام برده. در تقریرات نوشته است:

.... آقای حسین مکی در مجلس نطقی کرد و دامنه نطق را بجائی رسانید که

مدت مجلس منقضی شد و قرارداد تصویب نشد. آقای مکی برای این کار از من هم کمک خواست و این دو نامه را در این باب نوشتم و یکی از آنها را آقای مکی در جلسه ماقبل آخر مجلس قرائت کرد. و دیگری را به آقای معاهد نخست‌وزیر وقت نوشتم و نظرم نیست که آن هم در مجلس قرائت شد یا نشد. این دو نامه به تمویق کار کمک کرد و مجلس بدون اینکه قرارداد را تصویب کند منقضی شد. (صفحه ۱۱۴) .... آمدیم گفتیم جلسه ملی یک دبیر سیاسی داشته باشد و یک دبیر اداری، مکی دبیر سیاسی باشد و دکتر شایگان دبیر اداری که صورت جلسه بنویسد و کارهای اداری را بکند و سروسورتی به کارها بدهیم. مکی بدش آمد و قهر کرد. خلاصه از این لحاظ کار سر نگرفت. (صفحه ۱۳۶).

دکتر مصدق در کتاب خاطرات و تألمات می‌نویسد:

.... نقشه استیضاح بسیار ماهرانه ترسیم شده بود و فرق آن با نقشه غائله روز ۹ اسفند این بود که در نه اسفند یک حس خشم و غضب بچشم می‌خورد. باین معنا که می‌خواستند من از بین بروم و دولت بملت نابود شدن نخست‌وزیر ساقط شود. در صورتیکه در نقشه استیضاح هیچ نظری نسبت به شخص من نبود بلکه می‌خواستند دولت از بین برود و دولت دیگری که مطیع باشد مصدر کار شود و جریان واقعه از این قرار بود:

دکتر شایگان و دکتر عبدالله منتظمی هر دو کاندید ریاست مجلس بودند و می‌خواستند هر کدام از اکثریت مجلس موافق با دولت استفاده کنند و تریک در این باب با دیگری مبارزه می‌کرد. نظر باینکه دربار با انتخاب دکتر شایگان مخالف بود یک عده از وکلای اکثریت موافق دکتر منتظمی سرا بصف نمایندگان اقلیت پیوستند که دکتر منتظمی را بریاست مجلس و حسین مکی نماینده دیگر مجلس و یکی از مخالفین دولت را به عضویت هیئت اندوخته اسکناس انتخاب کنند و سرا از این جهت که بدنام نشوند و چون رأی مخفی بود اسم هر کس را که می‌خواستند می‌نوشتند. این نقشه در وهله اول بی‌سروصدا به‌موقع اجرا رسید. یعنی دکتر عبدالله منتظمی بریاست مجلس و حسین مکی به‌عضویت هیئت اندوخته اسکناس انتخاب گردید و من از دعوت او برای شروع بکار خودداری کردم. چونکه او از این نظر انتخاب شده بود (که) آنچه دولت از پشتوانه اسکناس استفاده کرده بود و آن عده اعضای دیگر هیئت پشتوانه از نظر حس وطنپرستی فاش نکرده بودند فاش کند و نتیجه این بشود که نرخ اجناس ترقی کند و مخالفین بتوانند زودتر دولت را ساقط نمایند. (زیرنویس صفحه ۱۹۱).

.... این عقیده یکی از رجال بود که هر کس از من تصدیق‌نامه‌ای بگیرد، در یکی از روزهای زندگی می‌تواند از آن استفاده نماید و روی این عقیده اول خود آن رجل از من تقاضای تصدیق‌نامه نمود که چون برحسب معمول تصدیق‌نامه را مافوقی بماندون می‌دهد برای اینکه اعمال نیک و کردار پسندیده‌ی او را تعسین کند و من هیچوقت مافوق او نبودم که چنین تصدیق‌نامه‌ای بدهم، شرحی راجع بحسن اخلاق او

نوشته برایش فرستادم. حسین مکی هم که هنوز مخالفتش با من آشکار نشده بود به دستور آن رجل از من همین تقاضا را نمود که خودداری کرده (صفحه ۳۶۷).

از نامه استوکس به اتلی که در ضمیمه هردو کتاب چاپ شده است:

.... امر دیگری که پریشانم می‌دارد لجاج سفیر مادر ایران است که پا را در يك كفش کرده که با مصدق نمی‌توان گفت‌وگوی کرد. چنین می‌پندارم که با وی می‌توان گفت و گوی کرد اگر زبان چموشانی امثال «فاطمی» «حسیبی» و «مکی» را ببندیم یا دستشان را از کار کوتاه کنیم. دانستن این نکته برای ما بس مهم است که شاه و بیشتر ایرانیان بصیر که من با آنان روپرو شده‌ام معتقدند که با مصدق به از هر کس دیگر می‌توان کنار آمد و مصلحت کشورشان هم در این است که ما در این باره یکوشیم. (صفحه ۳۹۴)

اینک از کتاب «وقایع سی تیر» تالیف آقای حسین مکی مطالبی را نقل می‌کنم

.... يك روز صبح زود (قبل از طلوع آفتاب) دکتر مصدق بمن تلفن کرد که برای کاری ضروری يك ساعت زودتر از ساعت مقرر تشکیل جلسه رسمی به مجلس بروم و با ایشان ملاقات کنم، گفتم اطلاعات می‌کنم و اگر ضرورت و فوریت دارد همین حالا بیایم؟ گفتند خیر همان یکساعت زودتر کافی است!

ساعت ۸/۵ صبح وارد اطاق استراحت نخست‌وزیر شدم. نخست‌وزیر لباس پوشیده، كفش بپا کرده آماده بیرون رفتن، اما روی تخت‌خواب نشسته و مشغول‌تحریر بود.

گفتم «جایی می‌خواهید تشریف ببرید؟»  
گفتند برای همین کار خواهش کردم بیائید، بلی می‌خواهم بیایم در جلسه‌ی امروز مجلس و این تظلمی را بکنم و استعفا بدهم بروم یسنزل خودم»  
گفتم: استعفا بدهید! چرا؟

با ناراحتی و غضب گفت: «آقا مگر در جلسه گذشته ندیدید قاسم فولوند چه گفت؟ مگر نمی‌بینید دولتهای ابولفتح میرزا نماینده کرمانشاه چه تحریکاتی می‌کنند؟ مگر نمی‌بینید که بعضی از نمایندگان وابسته بدربار چه می‌کنند؟ اینها تحریکات مادر و خواهر شاه است. می‌خواهم بیایم در جلسه و به ملت ایران و نمایندگان بگویم که چون دربار و خواهر و مادر شاه تحریک می‌کنند و مانع از پیشرفت کارند، با این کیفیت ادامه زمامداری مقذور نیست و به نلت ایران و مجلس استعفا بدهم بروم بی کارم.»

با ملایمت گفتم: «حساب آقای نخست‌وزیر این کار صحیح نیست و ما را دشمن‌شاد خواهید کرد و جیبه ملی را منشی‌یاف معرفی خواهید نمود و علاوه استعفای جنابعالی لطمه شدیدی بعمل ملی شدن نفت وارد خواهد آورد و مردم را با اینهمه مبارزه‌ای که کرده‌اند مأیوس خواهد کرد.»

دکتر مصدق اظهار داشت من تصمیم خود را گرفته‌ام و بهمین ترتیب هم عمل خواهم کرد!



گفتم: «اگر تصمیم گرفته‌اید پس چرا بنده را احضار و موضوع را مطرح فرمودید؟»

گفتند: «خواستیم شما از تصمیم من و موضوع نطقی که میخواهم بکنم مسیون باشید»

گفتم: «چنانچه با من همکاری می‌کردید و باید هر عملی هم که امروز میخواهید بکنید یا صلاحدید و مشورت آنها باشد. درست است که چنانچه از روزی که نخست‌وزیر شدید به جبهه ملی اعلام فرمودید که دیگر عضو جبهه ملی نیستید ولی این موضوع مکتوم است و مردم خبر ندارند، لذا هر عملی را که شما بکنید، بحساب جبهه ملی خواهند گذارد، من نمیگذارم شما از این اطلاق خارج شوید تا رفقا بیایند».

رفته‌رفته کار از مباحثه بمجادله کشید، در همین موقع سید کمال (ناظم مجلس) پشت در اطلاق دکتر مصدق زنگت جلسه را بندها درآورد. دکتر مصدق از جا برخاست که بیرون برود. با دست جلو ایشان را گرفتم. دستم را رها کرد، اما دو دست ایشان را از پشت محکم گرفتم تا از حرکت ایشان مانع شوم کشمکش بین ما شروع شد چند دقیقه تقلا کردیم و عاقبت، زور دکتر مصدق چربید. من هم فوراً در اطلاق را کلید کرده، کلید را در جیبم گذاشتم و گفتم تا رفقا نیایند در را باز نخواهم کرد.

دکتر مصدق و من هر یک نفس‌زنان بطرفی رفتیم، دکتر مصدق روی تخت خواب افتاد و من روی صندلی نشستم چند دقیقه گذشت، دکتر فاطمی بماون نخست‌وزیر پشت در آمد و با زدن به در اجازه ورود خواست. گفتم تا رفتای دیگر نیایند در را باز نخواهم کرد. در همین گفتگو بودیم که دو سه نفر دیگر از رفقا رسیدند در را باز کردم و ماچرا را تعریف کردم و اضافه نمودم که به آقای نخست‌وزیر پیشنهاد کردم که ابتدا بهتر است که برای اتمام حجت شخصاً با شاه ملاقات کنید و مطالب خودتان را بگوئید اگر روی خوشی نشان نداد به آخرالدوا که رفتن به جلسه و ابراد نطق است متوسل شوید.

رفقا همگی عمل مرا پسندیده و تأیید کردند و گفتند این کار آقای دکتر مصدق هیچ به مصلحت نیست. من دیگر توقف نکردم از اطلاق خارج شدم. نسیانم بعد از خروج من چه مطالبی گفته شد ولی صلا دیدم که دکتر مصدق از تصمیم خود عدول کرد و در جلسه رسمی حضور نیافت. (صفحات ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳).

در صفحه ۹۴ کتاب به نقل از شماره ۸۷ مورخ سی‌ام تیرماه ۱۳۳۱ مجله خواندنیها آقای مکی مقاله‌ای را نقل می‌کند که در مورد آن چنین اظهار نظر می‌کند صفحه ۹۵ - مقاله حاضر جامعترین و بی‌طرفانه‌ترین نوشته مستدل و مستندی است که تاکنون (۳۰ تیر ۱۳۳۲) در این باره منتشر شده.

اینک از همان صفحه ۹۵ کتاب قسمت‌هایی از مقاله مذکور را که زیر عنوان «نقش اشرف و ملکه مادر» است می‌آوریم:

«تاکنون تقریباً روشن شده، در رأس عواملی که منجر به روی کار آمدن قوام»

السلطنه و پیشامد وقایع سی تیر گردید قبل از همه والاحضرت اشرف و ملکه مادر و بعد سیاست خارجی نقش مهمی را برعهده داشته‌اند مداخله ملکه مادر و مخصوصاً خواهر شاه در امور مملکت، چیز تازه‌ای نبود....

.... تقریباً هفت‌ماه قبل از وقایع سی تیر بود که دکتر مصدق از دست مداخلات تاروای شاهدخت اشرف و ملکه مادر میخواست استعفا بدهد، توضیح آنکه روز دوشنبه ۲۵ آذر ۱۳۳۰ ناگهان خبری به سرعت در محافل سیاسی تهران انتشار یافت این خبر ناگهانی خبر استعفای شیرمترقبه دکتر مصدق بود، دکتر مصدق جدا تصمیم به استعفا گرفته و حتی اعلامیه مربوط به این موضوع را نیز برای انتشار در رادیو آماده کرده بود....

بعد در قسمتی از این مقاله به نقل از روزنامه «ایران ماه آمده است:

روز شنبه دکتر مصدق آقای حلاله وزیر دربار را خواسته و گله زیادی از دربار کرده و گفته است علیاحضرت ملکه مادر و والاحضرت اشرف با اغلب نمایندگان مخالف دولت در مجلس ارتباط سیاسی نزدیک دارند و مخالفین دولت را پیوسته تحریک و تشویق میکنند و آقای «میدلتن» کاردار سفارت انگلیس نقشه‌های مخالفت‌آمیز خود را در دربار طرح می‌کند اگر ارتباط دربار با وکلای مخالف دولت قطع نشود من با بیان علت استعفای خود برای مردم کناره‌گیری خواهم کرد.

در این نوشته که قبول آقای مکی مستدل و مستند است نکاتی هست که با تحلیل آقای حسین مکی نه تنها مغایرت دارد بلکه نشان‌دهنده موضوعی است که در صفحات بعد به آن اشاره خواهم کرد در صفحه ۱۳۰ در زیرنویس می‌خوانیم:

شاه با حکومت مصدق از چندی قبل موافق نبود، منتها برکناری مصدق هم خالی از مغایراتی نبود و به همین لحاظ برای جلوگیری از خطرات احتمالی، به دو سه نفر از اعضای جبهه ملی پیشنهاد شد که قبوله زمامداری نمایند.... در صفحه ۱۴۷ می‌خوانیم....

نگارنده از چندی قبل که تحریکاتی برای سقوط دولت دکتر مصدق میشد بی‌خبر نبودم و به نقشه پشت‌پرده هم تا اندازه‌ای وارد شده بودم.... در صفحه ۱۲۱ در زیرنویس می‌خوانیم:

روز یکشنبه ۲۹ تیر که از «درپندس» هازم شهر بودم. نیک‌پور پیغام قوام را آورد که: قوام‌السلطنه میگوید: «حاضریم با جبهه ملی همکاری نمایم و هرکس را بخواهید در کابینه خودم وارد کنم و در مساله نفت هم مشورت نمایم و گفتیم بلو بگوئید آیا صدور چنین اعلامیه؟! و با اعلان جنگی که به ملت ایران داده‌اید؟ دیگر محلی برای همکاری باقی گذاشته‌اید....»

در صفحه ۸۹ می‌خوانیم:

.... شاه هم که در صدد کنار گذاشتن دکتر مصدق بود بفکر اقتاده بود که با بعضی از سران موافقین دولت مذاکره و زمینه برداشتن دولت را بسنجد. اتفاقاً روز

اول خرداد ساعت ۹ صبح از دربار به من تلفن شد که اعلیحضرت فردا ساعت چهار بعد از ظهر شما را احضار کرده است. روز محمود همین‌که به سرسرای بزرگت کاخ رسیدیم، خبر دادند، فوراً پذیرفت به اطلاق دفتر شاه وارد شدم درحالی‌که ایستاده بود، دو سه قدم جلو آمد و دست داد. میز گردی وسط اطاق و دو مبل مقابل هم گذارده بودند، شاه در حینى که میخوامسته بنشیند بمن هم با دست اشاره کرد و گفت بفرمائید. از حال مزاجی و ناراحتی کبدی و طیب مصالح و رژیم غذایی و از این قبیل پرسش نمود. در همان موقع دو نفر پیشخدمت با دو سینی که در آن فنجان چای و قنددان بود وارد شدند، یکی از آنها بطرف شاه و دیگری بطرف من آمد. پس از صرف چای، شاه قوطی سیگار دکامبل، امریکایی را از جیب بیرون آورد سیگاری برای خود برداشت و سپس قوطی را بطرف من دراز و تعارف کرد. سیگار برداشتم. خلاصه خیلی خودمانی مثل دو دوست نزدیک رفتار و مکالمه میکرد.

در صفحه ۹۱ میخوانیم:

.... پس از ده یا پانزده دقیقه صحبت‌های متفرقه، باصل پرداخت و اظهارداشت: دکتر مصدق دیگر قادر نیست که به زمامداری ادامه دهد و در لایه هم کاری از پیش نخواهد برد و نمیتواند مسأله نفت را حل کند چون انگلیسیها تا او مصدر کار است حاضر به توافق نیستند و ما را در محاصره اقتصادی گرفته‌اند. خزانه مملکت هم خالی و دولت مبالغی مقروض است، قرضه ملی هم کاری از پیش نبرده و نتوانست بهران مالی را رفع کند، بیکاری روز بروز زیادتر میشود. و سپس از زودخوردهای خیابانی و عدم امنیت و نفوذ فوق‌العاده کمونیستها و شیره صحبت کرد، بالاخره گفت: من تمیخواهم حکومت را از دست جیبه ملی خارج کنم، دکتر مصدق را کنار بگذارید و یکی از شماها مانند اللهیار صالح یا خود شما بیائید و مسأله نفت را حل کنید. کلام شاه را قطع کردم و گفتم: «دکتر مصدق را چگونه میتوان کنار گذاشت؟...»

در صفحه ۸۷ میخوانیم:

در آتروز من در شهر نیوم ۲۲/۲/۲۹ و دکتر مصدق نتوانسته بود یا من صحبت کند. صبح روز بعد نایب نخست‌وزیر به من تلفن کرد.... و گفت بروید با شاه ملاقات کنید و از تحریکاتی که دربار علیه کابینه میکنند جلوگیری و او را از هواقب این تحریکات مخصوصاً حالا که موضوع در دیوان دادگستری لایه مطرح است و ممکن است باعث محکومیت ایران بشود، همانطور که سراجت لایه دارید برخطر دارید و در خارج هم مراقب مخالفین باشید.

در صفحه ۸۷ میخوانیم:

من تا آنموقع هیچگاه تقاضای ملاقات یا شاه را نکرده بودم حتی در سلامها هم حرکتی نمی‌کردم.... تقاضای ملاقات برای من بسیار سنگین و ناراحت‌کننده بود چنانچه مدتی فکرم را مشغول کرده بود که چه باید کرد.

در ۸۹ میخوانیم:

اتفاقاً روز بعد ساعت ۹ صبح از دربار به من تلفن شد که اعلیحضرت فردا

ساعت چهار بعد از ظهر شما را احضار کرده است در اینجا باید گفته شود یا مصدق و علم‌الدینی داشته و یا اینکه خاطره نویسی در تحریر مطالب رشته را کم کرده است. در صفحه ۸۶ آمده است:

هنگامی که دکتر مصدق برای شرکت در جلسات دیوان دادگستری بین‌المللی به لاهه رفته بود دربار و انگلیسیها به فعالیت پرداختند تا حکومت دکتر مصدق را ساقط نمایند. نخست‌وزیر از این تحریکات بی‌اطلاع نبود؛ زیرا مرتباً تلگرافهای ریز و یا تلفون، مطالب و گزارشها را به اطلاعات می‌رساندند. دکتر مصدق تیز از لاهه برای خنثی کردن مخالفتها در مواقع ضروری اقدام مینمود. برای آنکه مطلبی بدون تأخذ گفته نشده باشد بهتر است به نوشته یکی از همراهان که همراه دکتر مصدق به لاهه رفته بود اشاره نمود آنگاه به سایر مطالب پرداخت.

نقل از شماره ۱۹۴۵ اطلاعات هفتگی مورخ ۲۲ تیرماه ۱۳۵۸: ۲۸ روز همراه دکتر مصدق در دیوان لاهه، بقلم یکی از همراهان دکتر مصدق چه حادثه‌ای پیش آمد که دکتر مصدق از رفتن به دادگاه لاهه خودداری کرد؟

پس از صرف سبانه به محله بطرف اطاق دکتر مصدق رفتم، دکتر غلامحسین‌خان مصدق با قیافه متین و سپریان خود مثل همیشه در آنجا بود. مرا که دید بدون آنکه مجال دهد ستوالی بکنم گفت: «بچه درست شنیده‌اید آقا امروز پداده‌گاه نخواهد رفت و نطق ایشان را شخص دیگری ایراد خواهد کرد.»

پرسیدم: «آخر چرا، چه موضوعی موجب شده است که ایشان از رفتن به دادگاه منصرف شوند؟»

جواب داد «امروز صبح خبرهای تازه‌ای از تهران رسیده است، تحریکات پشتت ادامه دارد و در این موقعیت خطیر هم دست‌بردار نیستند. بهر حال پدرم چون میبایست تمام بعدازظهر و عصر را بوسیله تلفن با سهندس رضوی و دکتر معظمی و مکی در تماس باشد و مسائل فوری و حادی را که پیش آمده است تلفنی با ایشان حل کند تصمیم گرفت به دادگاه نرود.»

امیدم آن است که آگاهان چریان و یا خوانندگان آگاه و بررسی‌کنندگان تاریخی ما را بر حقایق امور مطلع گردند.

احمد سمیعی (ا. شنوا)

### گوشه‌ای از نامه محسن‌میلش به محمدتقی دانش‌پژوه

مجلد اول منطقیات فارابی شما به وسیله دوستان احمد مهدوی دامغانی بمن رسید و با بی‌صبری در انتظار مجلدات بعدی هستم. در دیباچه آن به دو چیز اشارت کرده‌اند.

۱- نسخه کتاب الحروف فارابی در پاکو است امینوارم که آن به دستم برسد

تا یا چهار نسخه آن را دوباره نشر دهم.  
 ۲- فهرست آثار فارابی را امیدوارم که با کمک دانشگاه بوردو آن را با نگاه  
 به نسخه‌های لاتینی و عبری چاپ کنم و به شما خواهم آگاهی داد. من از اینکه در  
 دیپاچه منطقیات فارابی از من یاد کردید سپاس‌گزارم.

مصطفی سبلی

### هفته دستگاه موسیقی

شماره ۶ تا ۸، آینده رسیده، بسیار سپاسگزارم که به بنده افتخار دادید و  
 مطلب استاد «نی‌داود» را چاپ فرمودید.  
 در این مطلب اشتباهی کوچک بچشم می‌خورد، که یا غلط چاپی است و یا بنده  
 قصور و اشتباه کرده‌ام. با پوزش فراوان، چنانچه ممکن است لطف فرموده و در شماره  
 آینده آن را تصحیح بفرمائید. در صفحه سیصد و ۳۰۰، در زیر موضوع «امکان تغییر  
 فرم در موسیقی ایرانی» آمده است: «این سؤال مطرح میشود که آیا نی‌داود مرکز  
 در صد آن بوده است که در فرم موسیقی ایرانی تغییری بوجود آورد و مثلاً هشت  
 دستگاه متداول را بیشتر یا کمتر سازد؟»  
 هشت دستگاه اشتباه است، و هفت دستگاه صحیح است. البته در گذشته بیش  
 از هفت دستگاه بوده است، اما موسیقی‌دانان ایرانی در صده اخیر بیش از هفت  
 دستگاه برای موسیقی ایرانی قائل نیستند.

کیخسرو بهروزی  
 (لوس آنجلس)

### هفت‌سوران

در شماره اخیر آینده که به دستم رسیده است داستانی (یا «مجله» و یا «برده‌ای») در  
 تحت عنوان «هفت‌سوران» به قلم دکتر غلامعلی سیار آمده است که با یک دنیا لذت و  
 تعجب خواندم. تعجب از این جهت بود که تاکنون نام چنین مرد صاحب‌قلم و صاحب  
 بصیرت و با قدرتی را در وصف رسوم و عادات و مجسم ساختن آنها ندیده و نشنیده  
 بودم. خدا یارش باشد و باز هم از همین نوع مجالس و پرده برای هموطنانش  
 بنویسد.

محمدعلی جمالزاده

### فهرست کتابهای ترجمه شده به فارسی

«فهرست کتابهای ترجمه شده به فارسی» نام الیست که کتابخانه بنیاد  
 پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی آن را گردآوری و تنظیم کرده و در دست چاپ  
 است. این فهرست شامل مشخصات کتابشناختی بیش از چهارده هزار عنوان کتاب  
 می‌باشد که از ابتدای رواج صنعت چاپ در ایران (اولش دوران قاجار) تا پایان

سال ۱۳۶۶ در ایران چاپ شده است.

این اثر به شیوه فهرست‌سازی معمول در علم کتابداری نوین است و براساس نام مؤلف تنظیم شده و برای افراد و سازمان‌هایی که به‌کار ترجمه، تألیف و تحقیقات کتابشناختی مشغولند منبع سودمند خواهد بود. علاوه بر آن، اطلاعات کتابشناختی این اثر که سعی شده است با دقت فراهم آید، فهرست‌تویسمان کتابخانه‌ها را در فهرست‌نویسی کتابهای فارسی کمک خواهد کرد.

کار تهیه و تدوین پیوست سال ۶۷ فهرست نیز ادامه دارد. بزودی اطلاعاتی پیش‌فروش این مجموعه از طریق جراید کثیرالانتشار به اطلاع خواهد رسید. از محققان و مترجمان تقاضا می‌شود در صورتی که کتابی را در دست ترجمه دارند یا از آن مطمئن این بنیاد را آگاه فرمایند.

بنیاد پژوهشهای اسلامی (مشهد)

### کمیابی کاغذ

بنالد ایرج افشار از کمیابی کاغذ

فزاید بر هم بسیار از کمیابی کاغذ

ز نظم و نثر دلخواهش در «آهنسده»

نیارد کرده چاپ آثار از کمیابی کاغذ

شماره آذر و دی، پهن و استند «بگشوده»

به خرداد آمده این یار از کمیابی کاغذ

گرامی یادگار دکتر افشار سخندان را

خدا یاری کند در کنار از کمیابی کاغذ

ز حق خواهم خریدار مقام دین و دانش را

مبادا هم در این بازار از کمیابی کاغذ

امیدم آنکه توفیقش رفیق آید در این خدمت

نبیند بیش ازین آزار از کمیابی کاغذ

دکتر سید برهان‌الدین میرمنصوری

### خدمتگزاری برای زبان فارسی در آلمان

در هتلی که اقامت دارم دو نوجوان ایرانی خانه دارند. دوره دبیرستان را در نزدیکی کلن میگذرانند. روزی که با آنها سخن از زبان پارسی میرفت گفتند ما اینجا کلاس فارسی داریم. جویاً شدم گفتند هفته‌ای دو ساعت فارسی میخوانیم. پرسیدم در دبیرستان خودتان؟ گفتند نه در کلن پیش آقای اسپاه انگیزی. گفتیم حتماً بطور خصوصی. گفتند نه کاملاً رسمی. حتی کارنامه هم میدهند و مورد قبول وزارت فرهنگ کلن هم است. سپس با یکی از آنان دیدن آقای اسپاه انگیزی رفتم. ایشان سخت شیفته و پای‌بند زبان و فرهنگ والای پارسی است. اصلاً اهل نور و کجور مازندران است و خود را از تبار اسپهبدان طبرستان می‌داند. دوره اقتصاد را در دانشگاه وین و دکترای

ریاضیات را از دانشگاه کلن گرفته و از سال ۱۳۵۲ خورشیدی کارمند وزارت فرهنگ کلن شده و با کوشش و پیگیری ایشان زبان فارسی در دیستان و دبیرستان بجای زبان دوم پذیرفته شده است. رفت و آمد دانش‌آموزان کلن و اطراف آن شهر تا محل کلاس پارسی رایگانی است. کلاسهای فارسی را در سال ۱۳۶۶ بنیاد کرده‌اند. از ایشان پرسیدم انگیزه شما در بنیاد کلاس زبان فارسی چه بود؟ گفت دیدم ایرانیان در آلمان بسیار شده‌اند بچه‌هاشان که در آلمان بدنیا آمده و با اینکه بزرگ میشوند غالباً فارسی را نمی‌دانند و یا اینکه کم‌کم از یادشان خواهد رفت. این بود انگیزه من در ایجاد کلاسهای فارسی. هفته‌ای ۱۲ ساعت ایشان فارسی تدریس میکنند که شامل دستورزبان - انشاء - دیکته - خواندن و نوشتن است. متون کهن را خلاصه میکنند. اساس کارشان خلاصه کردن داستانهای شاهنامه فردوسی است و آموختن آن. هم به نظم و هم به نثر می‌آید - تعداد دانش‌آموزان زبان فارسی ایشان یکصد و پنجاه نفر است.

جلیل حقیر (مسافر کلن)

### نامه دوستی افغانی از غربت آباد امریکا

از آغاز اگست در مرکز مطالعات افغانستان، دانشگاه اوپاها، به تدوین فرهنگ دری به انگلیسی (بین بیست و سی هزار کلمه) مشغول هستم و می‌رویفتم زیاد است. مدت دو سال برای این کار تعیین شده که یقیناً ناکافی است. در روزهای آخر هفته (شنبه و یکشنبه) هم بر مواد این فرهنگ کار می‌کنم. فرهنگ فارسی مرحوم دکتر محمد معین را از کلیفورتیا خریدم که مآخذی مهم و معتبر است. ولی متأسفانه اشتباهات و نارساییهای گوناگون مخصوصاً دستوری و جغرافیایی در آن راه یافته که باید یادداشت و نشر شود تا در چاپ(های) آینده در صورت امکان تصحیح شود. نسخه مورد استفاده من در ۱۹۸۵ چاپ شده. پس از دریافت نامه شما این موضوع و نشر آن که به عقیده من مهم است به ذهنم خطور کرد. تا حال حرفهای آ، ا، ب را تمام کرده‌ام و مسایل مورد بحث در فرهنگ فارسی به شمول اعلام، عمدتاً مربوط به همین حرفهاست. اگر بتوانم که این نکات را گرد آورم و برای چاپ در مجموعه‌یی که شما در نظر دارید آماده بسازم شاید به گردآوری و توضیح چنان موارد و مسایل ادامه بدهم...

نمیدانم مجله‌های آینده، راهنمای کتاب، مجله دانشکده ادبیات تهران، سخن، مجله‌ات تحقیقات ایران‌شناسی... اکنون هم نشر میشود یا نه. اگر ممکن باشد فرستادن هر کتاب و مجله‌یی به مرکز مطالعات افغانستان، دانشگاه نبراسکا در اوپاها، سودمند و سزاوار سپاسگزاری خواهد بود. خوشبختانه افغان‌نامه و چند کتاب دیگر چاپ ایران در مجموعه مخصوص کتابخانه این دانشگاه هست.

محمد نسیم تکبته سمیلی (امریکا)

### قرارداد نفت ایران و انگلیس

در صفحه ۱۲ شماره فروردین - اردیبهشتماه ۱۳۶۷ دانشمند گرامی آقای دکتر جواد شیخ‌الاسلامی مقاله‌ای دوباره دقتی تمديد امتیاز نفت جنوب نوشته‌اند و درباره حلت تمديد قرارداد اظهار نظر کرده‌اند که «تا یادداشت‌های سرچان کدمن بی‌کم و کسر انتشار نیابد حل این مشکل تاریخی از عهد محققان سیاسی خارج است.» در تأیید نظر ایشان توجه خوانندگان مجله آینده و آقایان دکتر جواد شیخ‌الاسلامی و حسینعلی هروی را به قسمتی از مقاله که در تاریخ ۲۲ فوریه ۱۹۳۲ در «اوپل نیوز» چاپ لندن نوشته شده است جلب می‌کنم:

«دمروف است که شاه با یکی از دوستان شرکت نفت انگلیس و ایران و در حقیقت خیلی بیشتر از اغلب وزیران و کارمندان عالی‌مقام یا شرکت دوستی می‌ورزد. امتیاز شرکت در اواخر سال ۱۹۳۲ بدست شاه لغو شد و چنانکه بخاطر داریم خود شاه بود که در بهار سال گذشته با سرچان کدمن شخصاً مذاکرات دوستانه نمود و در نتیجه امتیاز جدید و قرارداد جدیدی از آن به وجود آمد. مساعی جهت حسن تفاهم با وزیران و کارمندان عالی‌مقام مدت چند هفته بیفایده ماند ولی همینکه شاه شخصاً بمذاکرات مستقیم پرداخت تسبیلاتی در اوضاع فراهم شد و طبق ابلاغیه کمپانی قرارداد جدید منصفانه و عادلانه می‌باشد. از طرف دیگر بعلت افزایش درآمد ناشی از قرارداد جدید موجبات رضایت ایرانیان فراهم گردید و در وضع فعلی بین دولت ایران و شرکت نفت هم‌آهنگی موجود است.»

خسرو اقبال (واشینگتن)

### تعداد مشترکان آینده در رشت

در گرامی‌نامه شماره ۱۱ و ۱۲ (بهمین و اسفند ۶۵ در صفحه ۷۹۵) آماری نشر و مشترکین آن مجله را در منطقه گیلان (رشت، لاهیجان، انزلی، صومعه‌سرا، آستارا بترتیب ۱۲ - ۴ - ۱ - ۱ - ۱ - ۱ - ۱۹ نفر اعلام داشته‌اند که باعث تأسف فرادان گردید. باید استحضار داشته باشند که سندرجات ارزشمند آن مجله گرانقدر نزد مردم فرهنگ‌دوست این سامان علاقمندان فراوانی دارد. خوشبختانه اخیراً برای اینجانب معلوم گردید که اکثر خوانندگان آن مجله از سال‌ها قبل به تک‌فروشی‌های مطبوعاتی مراجعه و مشترک شده‌اند که جای بسی خوشوقتی است. خواهشمند است چنانچه در آینده آماری نشر میفرمایند لطفاً جمع رقم حقیقی مشترکان مجله را ذکر نمایند که موجب دلگرمی بیشتر خوانندگان و تشویق دست‌آوردان گردید.

محمد جوادی (رشت)

### خاطره‌ای از غلامحسین رحیمیان

روزی از روزهای ۱۳۶۶ مرحوم غلامحسین رحیمیان به آغاچاری آمده بود.



فرزندش سپندس رحیمیان تازه در شرکت نفت آنجا استخدام شده خویشی دوری با نویسنده دارند مشتاق ملاقات ایشان بودم و دو سؤال از نامبرده داشتم که یکی را بطور مفصل در آخرین شماره آینده شهرپور دیدم و درباره ملی شدن نفت و تقاضای لغو امتیاز جنوب و امضانکردن مرحوم مصدق و کاملاً آنچه نوشته شده از آقای رحیمیان شنیدم.

سؤال دوم درباره پیشنهاد جمهوری شدن ایران و نامزدی مرحوم دهخدا و اینکه پس از ۲۸ مرداد که حکم اعدام ایشان صادر شده بود چگونه از زندان آزاد شده است.

آقای رحیمیان گفت که تقاضای فرجام داده و شاه دستور آزادیش را داده است. پس از رهائی از زندان تقاضای ملاقات از شاه کرده و پس از حضور در دربار از شاه میپرسد علت عفو چیست؟  
شاه میگوید:

در کمینترین مسکو که نمایندگان کمونیست از دنیا در آنجا جمع شده بودند از طرف ایران شما نماینده بوده‌اید.

در شب آخر اقامت در مسکو استالین میهمانی باشکوهی ترتیب داده و به افتخار نمایندگان هر کشور جام خود را بلند کرده و بقیه بوی تاسی میچسته‌اند. هنگام برداشتن جام ایران سلامتی جمهوری ایران گفته و حاضرین قیام میکنند ولی نماینده ایران از جای خود پرنمیخیزد استالین متوجه شده و علت را جویا میگردد آقای رحیمیان میگوید هنوز کشور ایران مشروطه است و جمهوری نشده که سلامتی جمهوری ایران گفته شود استالین بفراسه دریافتی و جمله خود را اصلاح میکند و سلامتی مشروطه سلطنتی میگوید و آقای رحیمیان شرکت می‌کند شاه میگوید علت عفو شما این عمل بوده است.

دکتر محمد جزایری (اهواز)

### زبان مردم لارک\*

در جزیره لارک به زبانی تکلم میشود که گویا جزو زبانهای شرقی فارسی است. البته فعلا عده‌ی کمی با این زبان تکلم می‌کنند، چگونگی می‌توان در این خصوص اطلاعاتی کسب کرد.

### زعیم معتدل

\* گروهی از مردم جزیره لارک بزبان کمزادی (با ضم کاف) سخن می‌گویند و در متون از آنها بنام کمزاری‌ها و کمازره نام برده شده است. لهجه کمزاری از گروه زبانهای ایرانی است، و در جزء دسته زبانهای ایرانی بلوچی بحساب آورده‌اند در طوائف (شعوح) و (جلندی) در مسقط و عمان نیز با این لهجه گفتگو می‌شود و ظاهراً هم در جزیره لارک و هم در مسقط و عمان و هم در شرق آفریقا این لهجه در حال از بین رفتن است. در تحقیقات مینورسکی در دائرة المعارف اسلام - در تحقیقات

پرفسور گرشویچ دربارهٔ لهجه‌های بلوچی - در تالیفات مرحوم سدیدالسلطنه - در تحقیقات و یادداشت‌های مرحوم معمدامین از این لهجه یاد شده و مرحوم نیکلا درست در مجلهٔ فرهنگ ایران‌زمین و اخیراً نیز محققین ژاپونی از آن نام برده‌اند.

### نام پدر به جای پسر

ضمن نکته‌ها و خرده‌های مندرج در شمارهٔ ۲-۵۳ سال چهاردهم آینده مرقوم فرموده‌اید: «نمیدانم بیچاره محمدبن زکریای رازی چه کرده است که غالباً او را بنام پدرش زکریا یاد می‌کنند!»

همان لحظه که این مطلب را مطالعه می‌کردم بخاطر گذشت که محققاً جنابعالی وقوف بر آن نیز دارید که این نه تنها محمدبن زکریای رازی است که غالباً او را بنام پدرش یاد می‌کنند. حسین‌بن منصور حلاج هم هست که قرن‌هاست بنام پدرش «منصوره» و یا «منصور حلاج» یاد شده و میشود. منتها چون جنابعالی هنگام اشاره به محمدبن زکریا، در موقف بحث یا اشاره به حسین‌بن منصور حلاج قرار نداشته‌اید، طبیعتاً باین موضوع اشاره نفرموده‌اید.

اکبر پیلهور

## توضیحاتی دربارهٔ مقالهٔ خاندان قراقرز لوی همدان

پس از مطالعه مقاله آقای اذکائی راجع به خاندان قراقرز لوی مندرج در شمارهٔ ۴ و ۵ سال ۱۳ مجلهٔ آینده چون مربوط به خانواده ما و حاوی پاره مطالب بود که با اطلاعات و یادداشت‌هایم تطبیق نمیکرد مقتضی دیدم توضیحاتی در این زمینه بنهم.

الحق باید از آقای اذکائی که زحمت زیادی در جمع‌آوری اطلاعات برای شناسایی یکی از طوایف معروف ایران متحمل شده‌اند تقدیر کرد و او را مورد تحسین قرارداد. اینک توضیحاتی بترتیب شماره صفحات مجله:

صفحهٔ ۲۲۹ سطر ۱۴: در واقع اوهم (مقصود فریدالملک است) جزو خاندان مزبور نتواند بشمار آمد. در صورتیکه پدرم از اقرباد مسلم خانوادہ حاجیلو (قراقرز لوی) بود. در همین صفحه تحت عنوان حاجیلو نوشته شده (حاج عبداللهخان از طایفه ازبکلو (بین‌هلان حاجیلوها معرفی شده). تاکنون نه شنیده و نه در جایی خوانده‌ام که ازبکلو همان حاجیلو است. شاید منبجی که این موضوع از آن اقتباس شده اشتباه کرده باشد.

صفحهٔ ۲۴۰: عزت‌الملوک دختر امیر نظام زوجه منتصرالملک نبود و از دوشیزگی بعقد مارم السلطنه درآمد و در زوجیت اوباقی ماند.

صفحهٔ ۲۴۲ سطر ۷: راجع به وقت املاکی از طرف عبدالعسین خان، مرحوم عبدالعسین خان جد دوم نگارنده طبق وقت‌نامه که رونوشت آن را دارم بسال ۱۲۳۶ املاکی وقت اولاد ذکور خود از بطن خانم جانی‌خانم که در آن تاریخ سنتر بودند و بعداً

محمدخان (جد دوم) هم اضافه شد نمود . بعد از فوت عبدالعسین خان هم برادر هر یک ۱/۲ سهم خود را تملك و معصوم را بعنوان مال الاجاره بین خود تقسیم می نمودند ولی در ۱۲۷۷ املك را مانند املك شخصی تقسیم نمودند و موردی برای دخل و تصرف در املك بوسیله ورثه رضوی پیش نیامد .

صنعت ۲۳۴ سطر ۱ : پدرم فقط يك دختر بنام شرف جهان خانم داشت . خواهر دیگرم (امیر زاهد خانم) مادری و دختر حسین خان امیر (متوفی در ۱۳۰۷) بود بعنایت الملك پسر ذوالریاستین شوهر کرد .

سطر ۸ : میرزا هاشم خان برادرم در سفر مهاجرت فقط تا بغداد رفت و برگشت و باستانیول نرفت و بسال ۱۳۰۷ شمسی مرحوم شد .

سطر ۱۲ : اسم سعود فرید را هدایت الله و ابوالقاسم هم ذکر کرده اند . در صورتیکه این دو اسم لقب و کنیه این جانب است که سابقاً معصوم بود . فرید الملك لقب پدر و بعد برادرم بود .

سطر ۱۸ : اسامی فرزندان عبدالعسین خان در شجره نامه که بعداً از آن یاد خواهیم کرد ذکر شده است .

اینکه راجع به وضع نگارنده اظهار بی اطلاعی شده ذیلا بطور خلاصه توضیح میدهم :

از سال ۱۳۱۵ در حدود بیست سالگی بخدمت در راه آهن دولتی ایران مشغول بودم . در اواسط مدت خدمت بمدیریت مالی آن مؤسسه منصوب شدم و همین سمت را تا موقع بازنشستگی بعنوان مأمور در سازمان برنامه و شرکت ملی نفت ایران داشتم . در جنگ دوم جهانی که راه آهن در اشغال توای متفقین بود سال های سختی را گذرانیده و اصطکاکاتی با افسران و مأمورین آنها داشتم . در سال ۱۳۲۶ در رأس هیئتی از کارمندان مالی راه آهن برای مطالعه عازم اروپا شدم و اطلاعاتی در راه آهن بلژیک و سوئیس کسب کردم .

پس از بازنشستگی در سال ۱۳۳۲ بدعوت وزارت راه بموجب تصویب نامه بمعاونت ثابت اداری آن وزارت بمدت پنج سال انتخاب شدم ولی پس از یکسال ونیم از سمت خود استعفا دادم .

نظریابینکه از سابقه خانوادگی خود اطلاع درستی نداشتیم از یکی از اقوام سالخورده که در حدود شصت سال قبل فوت شد کسب اطلاع نمودم . ناه برده که یادداشت هائی از خانواده داشت شجره نامه از حاج محمد صلرخان (جد ششم) بی بعد در اختیارم گذاشت و راجع به کیفیت تأسیس خانواده تراگزولو اطلاعاتی داد که خلاصه آن را ذیلا مینگارم .

( ترا مصدکه یکی از امراء یا شاهزادگان ترکستان بود بطور نهر با اهوان خود

بایران مهاجرت کرد و در تفریه (طاسران) نزدیک کبودرآهنگ همدان گرفتار عشق دختری میشود و او را بتکاح خود درمیآورد و در آنجا متوطن میشود. بترویج از دهات اطراف خریداری مینماید و تشکیل خانواده قراگزلورا میدهد. اولاد و احفاد او در آن حوالی زیاد میشود و دوتیره حاجیلو و عاشقلو بوجود میآید. بعداً افراد هر دوتیره خودرا قراگزنومعرفی مینمایند. از شاخه‌های دیگر این طایفه که در سایر نقاط از جمله شام بوده‌اند اطلاع درستی ندارم. شاید پس از استقرار قرامحمد در همدان از قبیلۀ او قسمت‌هایی به نقاط دیگر مهاجرت کرده باشند.

چندی قبل بمنظور اطلاع و آشنائی اقوام از سابقه و لاحقۀ خانواده با استفاده از اطلاعاتی که بدست آورده بودم جزوۀ خصوصی تحت عنوان (شرح حال خانوادگی) با ذکر داستان قرامحمد در مقدمه و شجره‌نامه از حاج محمد جعفرخان بی‌بعد که خود آن را تکمیل کرده بودم با توضیحاتی راجع به خانواده از عبدالصمد خان و اولاد او تا جائیکه اطلاع داشتم تنظیم کردم.

نکات فوق توضیحاتی است که راجع به خانواده خود (حاجیلو - قراگزلو) دارم. نسبت بسایر تیره‌های قراگزلو چون اطلاع کلی ندارم نمیتوانم اظهار نظری بکنم. در آخر توضیحات مربوط به نوشته آقای اذکائی بدون اینکه قصد انتقاد داشته باشم يك نکته کلی را یادآوری می‌نمایم و آن نحوه معرفی افراد خانواده‌ها است که احیاناً بواسطه ابهام، درهم بودن و پراکنندگی مطالب مربوط به افراد برای خواننده بست آوردن تصویر روشن و مشخص از اشخاص مورد نظر مشکل است. البته این نقیصه مربوط بنویسنده محترم نیست بلکه منابعی که این اطلاعات از آنها نقل شده باین صورت بوده است و آقای اذکائی برای شناساندن منابع عین نوشته‌های آنها را با اسامی منابع ذکر کرده‌اند.

تصور میکنم اگر در مقدمه بحث راجع بهر طایفه شجره‌نامه آن را ولو ناقص قرار می‌دادند و بترتیب اطلاعات مربوط بهر فرد را جمع‌آوری و یکجا میتنوشتند مقصود حاصل میگردد. بدیهی است سبک نوشته‌های منابع طوری است که بواسطه ابهام استخراج مطالب مورد نظر اشکال زیاد داشته و لسی ممکن بود در عین جمع‌آوری مطالب پراکنده (ابهام) تردید، و یا فقدان اطلاع در جای خود متعکس میشد.

در خاتمه بطوریکه در بالا اشاره شد بذکر آثار و نوشته‌های خود اختصاراً میپردازم: تنوین یکصد و پنجاه کلاسور تصاویر چاپی باز پر نویسی در نقاط و وقایع و شخصیت‌های مختلف جهان و ده کارتون یریده روزنامه اطلاعات و مجلاتی از بریده مقالات مجلات خارجی که در زمان تصدی جناب عالی به کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران هدیه کردم و ده جلد راهنمای مصور مربوط بده کشور آسیائی و اروپائی که برای چاپ تدریجی به آقای

ابوالفضل قاسمی متصدی وقت کتابخانه دادم .

چون شرط هدیه کلاسورهای فوق‌الذکر بکتابخانه ادامه و تکمیل آنها بود و با وجود تذکرات مکرر عملی و انجام نشد درصدد برآمدم مجموعه دیگری از تصاویر برای خودم تنظیم نمایم . این مجموعه اکنون به بیست و پنج جلد رسیده است . برای اینکه مفیدتر و استفاده از آن برای عموم امکان‌پذیر باشد در مقدمه تصاویر مربوط به کشورها خلاصه از تاریخ و وضع سیاسی و اقتصادی هر یک را نوشتم .

پارسال پیشنهادی برای تلخیص و طبع آنها بکتابخانه دانشگاه دادم که در صورت عملی شدن کتاب بی‌سابقه‌ای در مطبوعات ایران میشد . کتابخانه پس از ملاحظه نمونه با این پیشنهاد موافقت کرد ولی بعداً متعذر بفتقدان اعتبار لازم شد .

غیر از کتاب «خاطرات فرید» که دوازده سال قبل بطبع رسید و مربوط بخاطرات پدرم بود که ملاحظه فرموده‌اید، کتابهای دیگری در رساله‌هایی تدوین یا ترجمه کرده‌ام که بواسطه اشکالات چاپ تاکنون موفق بطبع آنها نشده‌ام . از جمله جلد دوم خاطرات فرید است که با استفاده از یادداشت‌های هفتادساله خود تدوین کرده‌ام و بنظرم کتاب جالبی است مشتمل بر دو قسمت : قسمت اول یادداشت‌های روزانه بسیک معمول تا سال ۱۳۳۰ و قسمت دوم که ابتکاری است حاوی اطلاعات طبقه‌بندی شده در زمینه امور شخصی، سیاسی، اجتماعی مذهبی، علمی، هنری و غیره راجع بایران و کشورهای خارجی است .

### مسعود فرید

\*\*\*

۱- نویسنده محترم در مورد خاندان امیرافغم شورینی به‌خصوص مرحوم امیرافغم قابلوئی ترسیم کرده‌اند (سال چهاردهم صفحه ۲۶۶) که با آنچه در همان شماره در مقاله‌ای بقلم آقای دکتر باستانی‌پاریزی استاد محترم تاریخ دانشگاه تهران (در صفحه ۴۱۰ و ۴۱۱) از ایشان به نیکی یاد شده است مغایرت در مقاله آقای دکتر باستانی‌پاریزی امیرافغم پس از فوت امیر نظام گروسی به حکومت کرمان منصوب شده است در صورتیکه در نوشته آقای اذکائی ایشان به جای سید محمودخان علاءالملک دیبا به حکومت کرمان منصوب شده است (سال چهاردهم صفحه ۲۶۹)

۲- زادگاه خاندان ناصرالملک مانند همه بزرگان تیره هاشقلو قره شورین بوده است نه قصبه بهار . هیچ‌یک از افراد سرشناس تیره هاشقلو در بهار سکونت نداشته‌اند (سال سیزدهم صفحه ۵۶۸)

۳- جوانمیر راهزن ، در دوره ناصرالدین شاه به دست مرحوم حسین‌خان امیر (حسام

الملك اول) به نام اتحاد است نه احتشام الدولة بزرگ (نوه حسام الملك اول). زیرا در آن زمان احتشام الدولة جوان کم سنی بیف نبوده است (سال چهاردهم صفحه ۲۷۵)

۴- شهرستان همدان امروزه با توسعه‌ای که در این شصت سال اخیر حاصل کرده طبق آمار وزارت کشور ۷۶۶ قریه و قصبه دارد. چگونه یکی از بزرگان اهل تراگزلو صدسال پیش میتوانسته يك تنه دارای ۲۰۰ ، ۲۰۰ پارچه آبادی باشد ( سال چهاردهم صفحه ۶۰۹ ) .

۵- آیا میشود هم‌زمان در حیات پدر به پسر همان لقب داده شود (سال چهاردهم صفحه ۶۰۲). اصلاً در قریه عاشقلو فردی بنام حسین علی‌خان ضیاءالملك دوم وجود خارجی نداشته که ایشان این فرد را کشف کرده‌اند و در وجود ایشان هم اصرار ورزیده‌اند چنانکه ضیاءالملك سومی هم در این خانواده وجود نداشته که ایشان از او یاد کرده‌اند ( سال چهاردهم صفحه ۶۰۳). حسینعلی ضیاءالملك فرزند حسینعلی ضیاءالملك بود نه حسینعلی مرحوم.

۶- طبق صورت مذاکرات مجلس که فتوایی آن ضمیمه شده شادروان مدرس با وکالت ضیاءالملك فرمند مخالفت نکرده که نویسنده محترم جزماً مرقوم داشته‌اند ( سال چهاردهم صفحه ۶۰۴). شادروان مدرس در طرح اعتبارنامه فرمند اجازه صحبت خواسته‌اند تا نظر خود را راجع به انتخاب نفر دوم از همدان بیان دارند. صراحتاً در نطق خود گفته‌اند: در انتخاب آقای ضیاءالملك بنده مخالفتی نکردم برای اینکه اهل ولایت بودند و البته بستگان دارند. در دوره پیش هم وکیل بوده‌اند. ولی با آن‌ها نفر وکیل دیگر مخالفم ... ( صفحه ۵۱ مذاکرات مجلس دوره ششم ، شماره ۱۲۵۸).

۷- آنچه در کتاب خاطرات و تألمات شادروان دکتر محمد مصدق آمده و ایشان نقل کرده‌اند مربوط به حسینعلی‌خان ضیاءالملك اول است نه حسینعلی فرمند (بقول نویسنده محترم ضیاءالملك سوم) که در آن زمان جوانی حدود بیست‌ساله بوده است .

بانک ملی ایران در سال ۱۳۰۴ شمسی تأسیس شده است و آنچه مرحوم دکتر مصدق نوشته‌اند مربوط به مذاکره احتشام السلطنه رئیس مجلس اول با رجال آن زمان برای تأسیس بانک ملی سال ۱۳۲۵ قمری است (سال چهاردهم صفحه ۶۰۴).

۸- مجلس چهاردهم در اسفند مساء سال ۱۳۲۲ گشایش یافت نه سال ۱۳۲۱. ( سال چهاردهم صفحه ۶۰۴)

۹- کتاب «هبت» ترجمه محمود فرمند است نه حسینعلی فرمند ، از انتشارات امیر کبیر (سال چهاردهم صفحه ۶۰۴).

۱۰- قریه آهشینه و بالتوجه سد اکباتان در جنوب شرقی همدان است نه شمال شرقی آن . (سال چهاردهم صفحه ۶۰۰)

۱۱- ناصر الملك فقط يك دختر داشت که همسر مرحوم حسين علاء بود (ص ۵۰۵)  
همسر ضياء الملك از اهالی شورين بوده است.

## هوشنگ فرمند

\*\*\*

## روباه رزه - گلانگان

امروز آبدارو ( = سرم ) را از مچ دستم جدا کردند . و این پنج‌صین روز است که  
بیمارم و برای چهارمین بار به بخش مراقبت‌های دایم قلب افتاده‌ام . این بار آخر که سه‌روز  
پیش وسط اطلاق درد سینت بر زمینم زد و چهارتن از جوانان خانواده پتوپنجم کرده از زمین  
برداشتند نگاهی پر به اطراف انداختم و دیدن قیافه‌ها مخصوصاً دو دختر کوچکم گلنار و  
پاسمن حالتی داشت که به‌ظن قوی ییتی از خسرو و شیرین را جل می‌کرد . با اینکه سینک  
ندارم و توصیه شده‌است استراحت مطلق بکنم نمی‌توانم خودداری بکنم . خودکار و کاغذی  
به التماس از یکی از خدوآوندان محبت و انسانیت ( = پرستاران ) گرفته ماجرا را  
می‌نویسم :

قوی پتو روی صندلی عقب اتومبیل افتاده بودم ، درد ، پشت و سینهام را واقعاً اره  
می‌کرد . حقیقه مجال آم کشیدن و آم گفتن نمی‌داد و امکان اشک ریختن هم نبود . همچون  
رشکبران نظامی مشمول نفرین اوشده بودم .

هر آنکه بر نظامی می‌برد رشک نفس بی‌آه ییتد دیده بی اشک

جا به‌جا خشکیده بودم که ییتی از خسرو و شیرین پیش‌رویم ایستاد :

اگر صد علم جالینوس دانی چو مرگ آید به جالینوس مانی

درین حال معنی واژه « لینوس » Linus یونانی که تقریباً به معنی رثاء و مرثیه  
به ذهنم گذشت ، یعنی وقتی مرگ برسد از خود مرثیه و گریه و ناله بر جای می‌گذاری .  
والله اعلم .

طیب روزگار ایون فروش است . حالاکه این چنین شد دو سال است دو مطلب از  
لیلی و مجنون یافته‌ام ممکن است فرصتی پیش‌نیاید جایی چاپ بشود و حریف است استنعاء  
می‌کنم اگر ممکن شد چاپ بکنید .

۱- در همه نسخه‌های خطی و چاپی در مرگ لیلی که فصل خزان و اوایل خزان است  
مثل حال - چنین آمده :

روباه زره فتاده در راه آلوده به خون چو سوی روباه

و من بادم است نظر داده‌ام که اولاً روپاه زره ممکن است درست نباشد ثانیاً احتمال دارد اسم درختی با گیاهان باشد و حالا این بیت بدون تردید برای من حل شده است. پائیز دو سال پیش هر روز صبح دامنه کوه‌های گوهردشت می‌رفتم و هر روز وضع صحرا از نظر منظره عوض می‌شد.

یک روز دیدم همه چیز خشکیده و از بین رفته و گیاهی مانده است که میوه‌های ریز مانند داشت به رنگ تمشک یا ریودانه مانند انگور و به رنگ گوجه‌فرنگی و در آخر باهجان به این گیاه می‌گویند قوش نوزومی (انگور پرته). با خود گفتم می‌آدا این همان باشد که در نیلی و مجنون آمده و آمدم مراجعه کردم و باقم :

قوش نوزومی (ترکی) = عنب‌الثعلب عربی است و فارسی عنب‌الثعلب درست همان لغت روپاه زره خواهد بود به تقدیم راء بر زاء یعنی (رز-ه). پس به صورت زیر صحیح است.

« روپاه زره ، فاده در راه آلوده به خون پیوموی روپاه  
بیت دیگر که بنظرم خیلی مهم است : در اوایل نیلی و مجنون آنجا که شاه انجستان از نظامی خواسته این کتاب‌ها را به نظم بکشد مصراع‌های مختلف و غلط در چهارده روایت آمده : « گوهر به کلاه آن بر افشانده و شکل‌های دیگر و من تصحیح کرده‌ام با استدلال و با توجه به شکل‌های شکسته بسته نسخ قدیم به صورت زیر نوشته و تصحیح کرده‌ام :  
« گوهر به گلانه گان بر افشانده.»

و یعنی مفصل پیش کشیده‌ام در تعلیقات که این لغت باید به معنی هلك چشم و شیره و نزدیک به همین معنی باشد. حالا این لغت را یافته‌ام، قوم سلجشور و نامدار چاردولی در نزدیکی میان‌دو آب تاریخی دارند که جای جهت آن نیست. اما همانند مادر نظامی گورد هستند. آنجا فرزند را وقتی با محبت خطاب می‌کنند می‌گویند گلانکم (به فتح کاف) Galalakam ، درست همانکه گردان دیگر ناحیه که می‌گویند چاو کم Chavakam یعنی چشم من ، همانکه مامی گوئیم «نور چشم من». پس مصراع به صورت زیر صحیح است : گوهر به گلانگان بر افشانده یعنی اشک بر چشمان ریخت. چون نسخه ندارم (دم دست ندارم) شاید گوهر ز گلانگان بر افشانده صحیح باشد.

### پهروز لروتیان

\*\*\*

#### خلاصه پاسخ به ایرادات مربوط به اشعار کسایی

شرحی در آن مجله نوشته دیدم مشتمل بر انتقاد از کتاب اشعار کسایی مروزی که اینجانب فراهم آورده‌ام. برای آنکه ضمن برخی از خوانندگان او چند روشن گردد باصول



کلی این انتقاد و روش آن بطور اختصار اشاره‌ای میشود و مابقی را بانصاف و بصیرت مردم آگاه و داوری صاحبان نظر باز میگذارد.

۱- از روش التقاطی ایراد گرفته‌اند ، ان شاء الله بعدها بلزوم استفاده از این روش و ضرورت آن پی خواهند برد. خاصه هنگامی که اشعار یا عباراتی تکلی مغشوش و مشوش باشد و ابیات پس و پیش آن هم معلوم و درست نباشد.

۲- ایراد کرده‌اند چرا در زیر هر مطلب و هر جمله و پای هر صفحه‌ای ماخذ نداده‌اند و از این و آن یاد نکرده‌اند ...

اما چنین بنده‌ام که اگر منتقد محترم عکس این مطلب را مینوشتند مناسب تر مینمود. چه این جانب برای نشر مقاله و قطعه شعری از دیگری شش بار نام نویسنده آن را ذکر کرده‌ام. در امور علمی غرض اصلی کشف حقیقت است نه اظهار فضل و خودنمایی.

۳- ایراد شده است مؤلف چندجا «ظواهر» نوشته ، قید این کلمه لازم نبود ! مطلب تقطعی است.

دانشمندان و محققانی بزرگ چون مرحومان علامه قزوینی و بدیع الزمان فروزانفر و همایی و قمی زاده و امثال آنها هر وقت مطلبی را بیان میکردند با احتیاط و با قید کلمه «ظواهر» و «علی الظاهر» و «بطوری که من فهمیده‌ام» و عباراتی نظیر آنها نقل میکردند.

۴- برخی سهوها و اشتباهات که در چاپ اول رخ داده از تنوع غلطهای مطبعی بوده که بر اثر شتابکاری پدید آمده و خود من نیز بدین نکته متذکر و علیرخواه شده‌ام ( رك ص ۱۴۰ و ص ۱۱۴ ) - و بیشتر آنها در چاپ دوم اصلاح گردیده که منتقد محترم بجای دوم هیچ اشارتی نفرموده و توجهی نداشته‌اند.

۵- دیگر آنکه این جانب بپاره‌ای از مجهولات بصراحت اعتراف کرده و مکرر گفته‌است «برخی اشعار بنظر من معنی درست و روشنی ندارد ، هم نسخه‌ها مغشوش است و هم پس و پیش شعرها نز دست نیست» ( رك ص ۴۸ و ۱۱۶ و ۱۱۷ ) - و غالباً در کنارشان کلمه «کذا» گذاشته شده است.

اما در مورد ایرادهائی که برای ابیات و اشعار گرفته‌اند : از جمله آنها یکی آنست که چرا بجای «خویش» «خوش» چاپ شده . ( این غلط مطبعی در چاپ دوم اصلاح گردیده است . ) و چرا کلمه «خجالی» به «معالی» تبدیل و تصحیح شده ( زیرا در هیچ يك از کتب لغت چنین کلمه‌ای نیامده بنابراین غلط بودن آن برخلاف نظر شما که نوشته‌اید «خیر» ، چنین نیست درست است ... ) از بدیهیات میباشد . - یا فلان قصیده سی بیت است چرا در کتاب شما بیست و هفت بیت چاپ شده ؟ یا چرا جای بعض ایسات عوض شده ؟ یا چرا عنوان فلان قصیده که در فهرست ذکر شده در متن کتاب نیامده ؟ و چرا فلان بیت که منسوب بدیلمی است بنام کسانی آمده ۱۹ یا چرا «باغ و صحراء» بجای «داغ و صحراء» !!! آمده ؟ و چرا «آراست

بوستان راه «واراست بوستان راه» چاپ شده؟ و چرا معنی «مطرف کبود» بجای «پارچه خزر نگارین» «جامه خزر»؟ یا چرا فلان بیت از فلان نسخه نقل شده نه از فرهنگ اسدی! - یا چرا بجای «شغل خویش همی بر!» «شغل خویش همی بز» درج شده.

این طرز ایرادها به سیاستمداری و منطقه کاری بیشتر شبیه است تا بانتقادهای ادبی. غالب استادان و دانشمندان و ادیبانی که این کتاب را دیده و خوانده‌اند، از آن به نیکی یاد کرده و آن را خاصه برای دانشجویان سودمند و آموزنده تشخیص داده‌اند.

### دکتر مهدی درخشان

\*\*\*

#### نسخه‌ای دیگر از دیوان حافظ

آقای هدایت ارشادی بیش از چهل سال است که در خرید و فروخت نسخه‌های خطی مهارت دارد و بسیاری از نسخه‌های خوب و قدیمی را که به‌دست آورده به کتابخانه‌های ایران مخصوصاً مجلس شورای مجلس سنا، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران فروخته و امروزه آن همه نفایس است.

اخیراً نسخه‌ای از دیوان حافظ، بدون تاریخ ولی قدیمی، به‌دست آورده است و درنامه‌ای به من چنین اظهار نظر کرده «در ماههای آخر عمر حافظ» نوشته شده است. آنچه مسلم است این نسخه قدیمی است و قابل استناده در تصحیح دیوان حافظ زیرا براساس مطابقتی که میان عکس مرحمتی با نسخه‌های چاپی کردم این نظر قطعیت دارد. ضمن چاپ عکس چند ورق از آن، برای آگاهی محققان حافظ شناس مطالبی هم که از آقای ارشادی شنیده شده و قابل رسیدگی است منحصراً نقل قول می‌شود:

آقای هدایت ارشادی می‌گوید که چون حافظ، حافظ قرآن و قاری آن بوده «ملك القرا» لقب داشته است و به همین سبب است که در روزگار و عهد خود در بعضی از نسخه‌ها عنوان او «ملك شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی» آمده‌است و از آن جمله است آنچه ایشان دیده.

(۱) جنگی مورخ ۷۷۷ حاوی اشعار بیست شاعر و از جمله بیست غزل از حافظ که آن را به مرحوم عبدالعسین خان بیات فروخته و در آغاز نقل اشعار حافظ آمده: منتخب اشعار ملك القرا مولانا شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی.

(۲) نسخه اختیارات بندهی مورخ ۷۸۵ به خط کمال غیاث طیبی که در آغازش دو غزل از حافظ بوده و پس از آن غزلی (ز کمال غیاث که بیت آخرش این است:

حافظ خوشخوان من نقد کمال غیاث      نقد کمال غیاث حافظ خوشخوان من  
و ذیلش رقم کمال غیاث قصه خوان شیرازی بوده . پس کاتب هم طبیب بوده  
است و هم قصه خوان . ظاهراً هموست که دولتشاه سمرقندی در تذکره خود احوالش را  
به تفصیل ذیل کمال الدین غیاث الفارسی آورده و در میدان سعادت شیراز بساط مناقب  
خوانی می افکند و ترکیب و ادویه می فروخت .

۳) جنگی حاوی پیش از سی رساله عرفانی از شاه نعمت الله ولی و عین القضاة و میرسید  
علی همدانی . دو یکی از رساله های علی همدانی عنوان حافظ « ملک شمس الدین » قید  
شده بود .

۴) همین نسخه دیوان حافظ که اخیراً پیدا کرده است و ذکرش آورده شد و مقدمه  
گل اندام را ندارد .

ضمناً ایشان متذکرست که حافظ ابرو حافظ را با عنوان « مولانا » شناسانده نه  
خواجه ، که در مقدمه گل اندام هم مولانا الاعظم است .

### ایرج افشار





<p>که به هم که در خودم باز آید  شخص از باز آید  آه که رفتند آه هم  همی آه که رفتند آه هم</p>	<p>کوسه اولی از باطام  فردم خوش رفت بیان  همین غافل بود که رفت  آه که رفتند آه هم</p>
<p>که از آنکه خوش خوش از آنکه  آه که رفتند آه هم  همی آه که رفتند آه هم  همین غافل بود که رفت</p>	<p>برده ای که از باطام  فردم خوش رفت بیان  همین غافل بود که رفت  آه که رفتند آه هم</p>

<p>این بار دیدم که در آن  تور در حلقه در سپهر  این غیب تا آه که رفت  آه که رفتند آه هم</p>	<p>ظهور است که از آنکه  آه که رفتند آه هم  همین غافل بود که رفت  آه که رفتند آه هم</p>
<p>آه که رفتند آه هم  همین غافل بود که رفت  آه که رفتند آه هم  همین غافل بود که رفت</p>	<p>آه که رفتند آه هم  همین غافل بود که رفت  آه که رفتند آه هم  همین غافل بود که رفت</p>

## تکذیب مطالب مربوط به دکتر محمد مصدق

### در کتاب « ذکاء الملک فروغی »

چون در کتاب « ذکاء الملک فروغی و شهریور ۱۳۲۰ » نوشته آقای دکتر باقرعالی (صفحات ۱۵۸-۱۶۱) که اخیراً انتشار یافته اشاراتی به نام من شده است لزوماً این توضیحات را می‌نویسم .

۱- من با فرزندان مرحوم فروغی ( جواد ، محسن ، محمود و مسعود ) در حشر و نشرهای معمولی آشنا شدم و با محمود دوستی پیدا کردم و چون وطن پرست و لایق و کارآمد بود به او ارادت دارم .

۲- اینکه نوشته شده است که با مرحوم محسن فروغی در پاریس به هنگام تکمیل آشنا شدم درست نیست . زیرا زمانی که ایشان در فرانسه درس می‌خواند من در دانشگاه لوزان سویس تحصیل می‌کردم و از آنجا فارغ التحصیل شدم نه پاریس . من وقتی که در لیون و پاریس دوره دیرستان را می‌گذراندم یعنی سالهای ۱۹۲۲-۱۹۲۶ مرحوم مهندس هنوز برای تکمیل به خارج نیامده بود . اولین بار که فرزندان فروغی را ( بدون محمود ) دیدم در مهمانی خانۀ ونسان کتابچی خان در ژنو حدود سال ۱۹۳۲ میلادی بود .

۳- در دوره تدریس در دانشگاه تهران طبعاً هر چند یکبار مرحوم مهندس را در جلسات دانشگاهی و مهمانیها می‌دیدم و این درست نیست که نوشته شده است : « مدام باهم در رفت و آمد و نشست و برخاست بودیم . » آشنایی و معاشرت میان ما آنچنان نبود که ایشان به من « غلام » بگویند ، دیگر چه رسد به آنکه مرحوم فروغی بزرگ که هیچگاه او را ندیده‌ام مرا « غلام » نامیده باشد .

۴- آنچه در مورد مراجعه من به مرحوم مهندس نوشته شده است به این مضمون که دو روز پس از انتصاب مرحوم فروغی به نخست وزیری نزد مهندس رفتم و خواستم مویجات انتقال پدرم از احمدآباد را فراهم سازم کذب محض است . مراجعه‌ای درین باره به مرحوم مهندس نکردم . حال پدرم هم در آن روزها خوب بود .

ما از آزادی پدرمان بوسیله نامه رسمی سپید امیر احمدی ، فرماندار نظامی تهران آگاه شدیم . نامه مذکور توسط نامه‌رسان دولتی به منزل پدرم داده شده بود و همان است

که متن آن را آقای حسین مکی در کتاب «نظفهای دکتر مصدق» چاپ کرده و مورخ ۲۱ شهریور ۱۳۲۰ است (صفحه ۱۱۲ چاپ دوم کتاب مذکور).

۵- اینکه از قول مهندس فروغی نوشته شده است که پدرم قریب ده روز قبل از استعفای رضاشاه از تبعید بیرون آمد (ص ۱۵۷) با تواریخ مذکور تطبیق ندارد. زیرا نامه آزادی پدرم مورخ ۲۱ شهریورست و رضاشاه روز ۲۵ شهریور از سلطنت استعفا کرد. بنابراین فاصله چهار روزست نه ده روز.

۶- آزادی پدرم درین کتاب به مناسبت دوستی من با مهندس فروغی یاد شده است. ولی همه می دانند که مرحوم فروغی پس از تصدی نخست وزیری تحت تأثیر اوضاع پیش آمده و نظفهای نمایندگان مجلس و مآلا برای جلب رضایت عمومی نخست موجبات آزادی تبعیدیهای سیاسی (از جمله پدرم) را فراهم کرد و پس از آن در تاریخ ۲۶ شهریور طبق صفحه ۱۵۹ کتاب حاضر فرمان عفو عمومی را منتشر ساخت.

پدرم هم در خاطرات کوتاهی که از دوره تبعید اصفادآباد خود در سال ۱۳۳۱ در سالنامه دنیا منتشر کرده است گفته: «تاشهریور ۱۳۲۰ که تمام مقصرین سیاسی خلاص شدند حکم آزادی من هم رسید و تصمیم گرفتم که در همانجا بمانم.» (کتاب مصدق و مسائل سیاست و حقوق، صفحه ۱۲۲).

قرینه دیگر براینکه رضا شاه و دولت رأساً به فکر آزادی مخالفان سیاسی افتادند مطلبی است که در همین کتاب از قول مهندس فروغی نقل شده است و مربوط است به روز ۱۱ شهریور که رضا شاه به خانه فروغی می رود و هنگام خروج چون نوه کوچک فروغی را می بیند می پرسد این نوه شماس است؟ فروغی جواب می گوید نوه دختری چاکر و نوه پسری مرحوم اسدی است. «شاه با شنیدن نام اسدی چهره درهم کشید. چند لحظه سکوت کرد و به فکر فرو رفت. بعد خیلی جدی گفت خودتان ترتیب آزادی زندانیان سیاسی را بدهید.» (صفحه ۹۹)

پس اگر این سخن مرحوم مهندس فروغی درست است پدر من هم طبق همین دستور آزاد شد.

۷- موضوع نقشه خانه خیابان کاخ و نظارت ساختمان آن توسط مرحوم مهندس فروغی نادرست یا دروغ است، آن خانه که در حوادث ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به توبه بسته شد در سال ۱۳۱۶ الی ۱۳۱۷ ساخته شده و در آن مسکن کرده بودیم.

بعلاوه چگونه ممکن است برای خانه ای در آن سنوات که بامبالغی نزدیک به سی چهل هزار تومان تمام شد مبلغ سی هزار تومان حق نقشه کشی داده شود آن هم کسی مانند پدرم که وقتی پرتقال نسبتاً گرانی برایش خریدند بودم نخورد و گفت حرام است.

تمام حرفی که در مورد نقشه و چک سی هزار تومان و کاغذ پدرم در معرفی مهندس به لوژراماسونی در قبال چکی که توسط من به مهندس داده شده سراسر پرداخته خیال و مورد تکذیب است.

البته، من از مرحوم مهندس فروغی برای زمینی که در خیابان توام السلطنه کوچه اعتماد داشتم حوالی سنه ۱۳۱۸ تقاضای طرح «کروکی» کردم و ایشان آن را تهیه و لطف کرد ولی من از آن استفاده نکردم و ایشان هم حق الزحمه‌ای از من مطالبه نکرد.

### دکتر غلامحسین مصدق

#### معنای «جرغه» در زبان مردم بوشهر

در مجله آینده آذر سانسند ۱۳۶۷ (شماره ۹ تا ۱۲ سال چهاردهم) آقای سیروس پرهام در مقاله «ایلات بهارلو و اینانلو» وجه تسمیه «جزمه» را به نقل از محمد شبانکاره‌ای یادآور شده‌اند که «دو صورت بیشتر نمیتواند داشته باشد یا این تسمیه ریشه در تلفظ ترکی «جزمه» به معنی کفش ساقه بلند دارد یا اینکه «جزمه» مصحف «جرغه» است که هم نام یکی از تیره‌های ایل بهارلو است و هم نام دهی است از دهستان..... به دنباله مطلب افزوده‌اند «معنای جرغه نیز تاکنون بر ما پوشیده مانده است».

کلمه «جرغه» در گویش مردم بندر بوشهر بکار میرود و به معنای تشکیل گروه دادن و اجتماع کردن مردم است در یکجا و در مقطع زمانی خاص. (اگر دعوا و حادثه‌ای رخ دهد و بلافاصله جماعتی به دور آن گرد آیند بگویند..... برای چه جرغه زده‌اند).

عبدالعزیز احمدی ریشهری (بندر بوشهر)

آینده: «جرغه» در بوشهری باید تلفظی از «جرگه» باشد

#### فطن السلطنه نه مجد السلطنه

در صفحه ۶۹۸ سال چهاردهم لقب محمدعلی مجد «فطن السلطنه» بود. نه «مجد السلطنه» (تذکره مجید سمران).

□ شماره ۲-۱ سال ۱۵ (صفحه ۱۰۹) در ردیفهای ۵، ۹ و ۱۳ (جدول میور زهره) آخر هر سطر کلمه «کم» اضافه است و بایستی حذف شود.

### رباعیات خیام

چند ماه پیش يك نسخه از اولین چاپ ترجمه رباعیات خیام (فیتز جرالد) به مبلغ یکصد و پنجاه هزار دلار در لندن به فروش رفت.



### دوستی

وہ چه راحتی - چه راحت توصیف ناپذیری که انسان به شخصی کاملاً مطمئن باشد. با او لازم ندانند که افکار خود را بسنجند و کلمات را وزن کنند، بلکه هرچه هست از دانه و گاه همه را بیرون ریزد و بداند که دست دوست مخلصی آنها را گرفته از غربال می گذراند و آنچه را که به داشتن بیوزد نگاه می دارد و باقی را به یک نفس از سهربانی بر آنها می دهد به باد می دهد.

آینده - این قطعه را آقای مجیدمهران در اوراق خود یافته و برای چاپ به ما سپرده اند.

### سرو دریمی

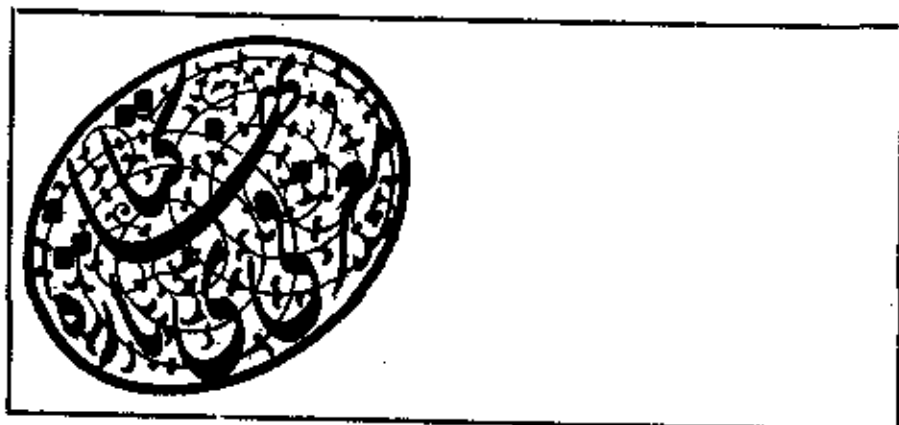
در فضای فزاینده یکی از کهن ترین سروهای دیدنی و تاریخی ایران تا چندی پیش برپای بود. ازین سرو در بعضی از کتابهای تاریخی فارس و سفرنامه ها یاد شده است و من بدنه تناورش را در چند سفر پیشین دیده بودم.

اسم آن که با مهندس محمدحسین اسلامپناه و همایون صنعتی به سرفوت آن رفتیم از سرو نشانه ای نبود. تکه هایی از بدنه آن کنار اداره اوقاف افتاده بود. گفتند آن را بریدند چون خشک شده بود و چون ملکیت نداشته است چوبش به اداره اوقاف رسیده است.

کاش سازمان میراث فرهنگی یا سازمان جنگل بانی قسمتی از بدنه آن را تصاحب می کردند و برشی از آن را در یکی از موزه های فارس به مردم نشان می دادند همانطور که بدنه بسیاری از درختهای کهنسال در موزه های نباتات یا طبیعی یا تاریخی مسالک دیگران به نمایش گذاشته شده است. شاید این گونه فکرها خنده آور باشد. ولی به قول همایون یکی از کهنترین موجودات ایران درگذشت.

## انتشارات موقوفات دکتر محمود افشار

- (۱) نامواره دکتر محمود افشار - جلد چهارم
- (۲) فرمانروایان گمنام - تالیف پرویز اذکاتی - جلد اول
- (۳) وهرود و ارنک - تالیف ژوزف مارکوارت - ترجمه داود منشی زاده
- (۴) زبان فارسی در آذربایجان - نوشته و پژوهش عده ای از دانشمندان
- (۵) نامواره دکتر محمود افشار - جلد پنجم
- (۶) گزارش سفارت کابل - نوشته سید ابوالحسن قندهاری - به کوشش محمد آصف فکرت هروی



## دائرة المعارف بزرگ اسلامی

نخستین جلد (آب - آل داوود) با اندازه و طرح مناسب و چاپ و کاغذ و جلد مرغوب زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی منتشر شد (۱۳۶۷). ناشر آن مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی است که بنا به شرح مننوج در آغاز آن سازمان علمی - تحقیقاتی است و به منظور تدوین دائرة المعارفهای اسلامی عمومی و تخصصی در اسفند ۱۳۶۴ در تهران تأسیس شده است و نخستین اثر تحقیقاتی مرکز همین دائرة المعارف است که به دو زبان فارسی و عربی نشر می‌شود و اینک متن فارسی در دسترس قرار گرفته است.

در مقدمه ده صفحه‌ای بقلم سرپرست علمی و سرور استوار (کاظم موسوی بجنوردی) آمده است «اعتراف می‌کنیم که در امر خطیر انتخاب مدخلها با همه دقتی که به عمل آمده کمال مطلوب حاصل نشده است و مسلماً در چاپهای بعدی برخی از مدخلهای جلد اول حذف و مدخلهایی دیگر افزوده خواهد شد.»

شاید نکته مهمتر در تألیف دائرة المعارف همین است که چه باید نوشت. و از چه باید گذشت. با تعداد صفحات معین و مجلدات محدود طبعاً امکان ندارد تمام معارف بشری را در یک دائرة المعارف وارد کرد و البته در دائرة المعارفهای تخصصی (مانند همین که نام اسلامی دارد) این امر دشوارتر است و ناچار گرد آورندگان دائرة المعارفند که با توجه به هدف و طرح خود و نیازمندی خواننده و مراجعه کننده تصمیم گیرنده خواهند بود.

اغلب نامهایی که در شورای مدیران پیشنهاد شده می‌شود و آنها عنوان را برمی‌گزینند و ایجاد هماهنگی می‌کنند برای مراجعه کننده به دائرة المعارف آشناست و هر یک در کار خود میرز و آگاه، نامهای محققان و مؤلفان و ویراستاران و همکاران که نزدیک به یکصد نفر است نیز همان کیفیت را دارد.

بخشهای علمی مرکز برای تألیف مقالات و ویرایش علمی نه تأست؛ معارف اسلامی - فلسفه و کلام - ادیان و مذاهب و عرفان - ادبیات - ادبیات عرب - تاریخ - جغرافیا - هنر و علوم.

بعلازاین که مدخل (عنوان) برگزیده شد کار عمده انتخاب کسی است که باید در آن موضوع مقاله بنویسد و عملیتر آنکه ازو خواست چه مقدار و به چه کیفیت و براساس چه منابع و مآخذی آن منسل را پیروراند تا هم عالمانه باشد و هم به اندازه باشد و هم منابع و مآخذ اساس و اصلی دیده شده باشد.

خوشبختانه تاجایی که آگاه شده‌ایم مرکز کتابخانه خوبی برای کار محققان تأسیس کرده است که نزدیک به یکصد هزار جلد کتاب و مجله دارد و فتوکپی منابع را در اختیار نویسنده‌گان می‌گذارد.

اغلب مقالات با نام نویسنده آن چاپ می‌شود و بعضی از مقالات با نام بخشی که آن مقاله را تهیه کرده است.

کلمات خارجی همه جا در زیر صفت و منابع و مآخذ در پایان هر مقاله آورده شده. بعضی از مقالات بجهت آنکه چند جنبه دارد به قلم چند نفرست ، مثلاً آتش را چهار پژوهنده نوشته‌اند.

اینک نگاهی بیفکنیم به چند منسل ، آن هم در زمینه‌های تاریخی و جغرافیائی و بطور مثال، ورنه اگر مشابهاتی داشته باشد قید نمی‌شود.

□ آباه : مأخذ دیده نشده : تاریخ و جغرافیای شهرستان آباه. تألیف عبدالرحیم شریف ، تهران ، ۱۳۳۵ ، صفحات ۱۹۲ + ید

- آوردن نام آثار تاریخی مهم آن منطقه فراموش شده است، مگر اینکه هنگام ذکر سوریان ، ایزدخواست ، سورمق از آنها یاد شود.

□ آتش : پس از آن « آتشبازی » و تاریخ آن در چند سطر بیست می‌آید.

□ آتشکده : از نظر جغرافیای تاریخی و باستانی جای ذکر بیشتر داشت و وقتی مطلب آتشکده (کتاب) یک ستون و نیم است ، آن آتشکده دیگر می‌توانست پنج ستون داشته باشد.

□ آثار : در میان کتابهایی که با کلمه آثار نام گذاری شده است « آثار و احیاء » رشیدالدین فضل‌الله همدانی و « آثار ایران » (که در جای خود دست کمی از آثار عجم ندارد) مناسبت داشت که قید شده باشد.

□ آجودانباشی : ضرورت داشت گفته شود که عنوان « آجودانباشی کل » هم بوده است. حسن‌خان و اللهیارخان در دوره قاصری به این عنوان رسیدند.

□ آجودانباشی مقدم : دو مأخذ می‌بایست نام « سفرنامه آجودانباشی » چاپ

محمد مشیری می‌آیند، اگرچه این کتاب همان سقزنامه گره‌روزی چاپ فتاحی است که در مآخذ گفته شده، ولی چاپ محمد مشیری مقدمه دیگری دارد و فوایدی دیگر.

□ آجودان حضور: قبل از اینکه سید محمد مردک معرفی شود حق بود که خود اصطلاح توصیف شده بود که به چه شغلی اطلاق می‌شده است (مانند آجودانباشی). از همین دست است «آجودان مخصوص» که چهارنفر این عنوان را داشته‌اند.

□ آخوند خراسانی: از مناهمی که برای اطلاع از فعالیت‌های آخوند در فضایی مشروطیت اعتبار دارد مقاله عباس اقبال آشتیانی است در مجله یادگار.

□ آخونداف: ازین کلمه می‌بایست به آخوندزاده ارجاع داده شده بود و همچنین از «آخوندزاده» که خود چنین امضاء می‌کرده است به آخونداف. برای خط او به مقاله اینجانب در مجله اطلاعات ماهانه راجع به نمایشنامه نویسی در ایران مراجعه شود.

□ آذربایجان: چون نام دو روزنامه «آدمیت» را آورده‌اند روزنامه آذربایجان (حیرزآقا پلوری) دست کمی از آن دو نداشته است.

□ آذری: چرا نام نویسنده مقاله یاد نشده است؟

□ آرایش‌نگار: ضروری به آوردن کلمه بطور مستقل نبود و می‌بایست از نظر اصول کار به صائب رجوع داده می‌شد.

□ آرمان: نام این مجله تحقیقی نیامده است. اگر «آدمیت» قابل ذکر است، آرمان قابلتر است، مگر اینکه برای روزنامه‌ها و مجله‌ها سال معینی در نظر گرفته شده باشد و این مطلب می‌بایست در جایی گفته شده بود.

امید است این کار بسیار سودمند که با سرآغازی چنین، نوید روزهای بهتری را در پی دارد بیاید و هر چند یکبار، هرچه زودتر، مجلدی تازه از آن منتشر شود.

\*\*\*

## Encyclopaedia Iranica

Vol. III, Fascicle 7

Edited by E. Yarshater

Routledge and Kegan Paul, London, 1988.

این جزوه از Banan (بنان خواننده آواز) آغاز و به بردیمان ختم می‌شود و چهل و هشت پژوهنده در نگارش آن سهیم‌اند.

مقاله « بند ( سد ) به نسبت اهمیتی که در تمدن ایران دارد کوتاه است . پلاتونول درین مقاله از بندهای فارس و خوزستان و حتی بند تهرودکاشان نام برده ، ولی از بندهای خراسان یاد نکرده است . پلاتونول درمقاله بندرعیاس از میان منابع متعدد فارسی منحصراً سفرنامه سدیدالسلطنه را یاد می کند ، درحالی که کتاب مفصل و معروف سدید به نام خلیج فارس و بندرعیاس که دوبار چاپ شده حتماً قابل ذکرست .

قسمتی از مقاله « بتگه » را آقای سعیدی سیرجانی نوشته است . از منابع مفید برای این قسمت کتابهای « تننات کئنه » سلیم الحکماء و « سنگه و سبو » ( یا شب نشینی رمضان ) ازعمو قابل ذکر بود . همچنین از تذکره نصرآبادی هم اطلاعاتی دست آوردنی است . ژ . رایینو در تاریخ بانکداری سنتی ایران ( صرافی ) مقاله قابل توجهی دارد بنام

Banking in Persia. The Institute of Bankers Dec. 1891.

در مقاله « بنائی » تلفظ لهجهای « دیوار » « تیفال » Tifal آمده است ولی آنچه مصطلح تر و مرسوم ترست « دیفال » است . از سنگه بام غلتان درین مقاله galtaban و قلیتبان ( کلمه قوش ) یاد شده است . البته در لغتها ( از جمله در ناظم الاطباء ) هم ذکر آن هست ولی « صورت مصطلح و مرسوم » بام غلتان است نه قلیتبان و قلیتبان به معنی همین سنگه ظاهراً « غلت بام » بوده که در تلفظ بدان شکل درآمده است .

خانم مری بویس در مقاله « بانو پارس » ضرورت داشت محل وقوع آن زیارتگاه زردشتی را که در زرجوع / زرجوع ( ۹ ) است ذکر کرده بود ( نگاه کنید به یادگارهای یزد جلد اول ، ص ۴۵-۴۸ )

کلمه باقلوا و وصف نوعهایی که از آن می پخته اند در رساله توراالله آشپز شاه عباس هست ( آشپزی دوره صفوی دیده شود ) .

مقاله های « بار » و « باران » و « برده » مفصل و پر مطلب است . مقاله « برکه » نگارش آقای تقی ینش است .

\*\*\*

## مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی

### دانشگاه تهران

پس از مدتها و سالها که این مجله مهم ادبیات فارسی و علوم انسانی وابسته به دانشگاه تهران و نخستین مجله رسمی دانشگاهی در زمینه تحقیقات ایرانی متوقف شده بود یک دفتر یکساله اش ( ۱۳۶۷ ) خوشبختانه به اندازه ( قطع ) اصلی خود انتشار یافت . بیست و چهارمقاله فارسی و یک مقاله انگلیسی در آن هست و همه به حروف ریز آی بی امی

بد قواره و با صفحه بندی ملال آور و خسته کننده. از امتیازهای مجله ادبیات تهران، در آغاز نشر خوبی نسبی چاپ و حروف متناسب و خوانای آن بود. در چاپخانه دانشگاه تهران چاپ می شد و همه امکاناتی که وجود داشت در آن به کار می رفت. معلوم نیست چرا حالا چنان مجله ای باید با این سرو وضع نابسامان به چاپ برسد و از حروف خوب چاپخانه دانشگاه در حروف چینی استفاده نشده است.

این تذکار ناخوشایند منحصر آ برای آن است که مدیران دانشکده و مجله، با مجله را به همان حال توقف نگاه دارند یا آنکه آن را به چاپ خوبی بیاورند. شماره تازه بد چاپ و بدتماست.

ظاهراً همه مطالب مجله پژوهشها و نگارشهای اعضای هیأت علمی آن دانشکده است، به این مناسبت تذکار نکته ای ضرورت دارد و آن اینکه بر معقق بینا و حق شناس فرض آن است که در ارائه تحقیق خود نخست سیر پیشین آن موضوع و کوششهای پیشین را باز گو کند و خوب و بد کار آنان را بنویسد و سپس عقاید و آگاهی های خود را عرضه کند. درباره چند مقاله از دو دفتر اخیر این نکته گفتنی است ولی فعلاً از ذکر موارد خودداری می شود. امید است همین سخن سر بسته تأثیر خود را بنماید.

\*\*\*

## تראثنا

نخستین شماره سال چهارم (پیاپی ۱۴) این مجله فصلی چاپ تم که یکسره به زبان عربی است رسیده. ناشر آن « مؤسسه آل البیت لاحیاء التراث » است و کتابشنام متبعر آقای عبدالعزیز طباطبائی از فضلائى است که در انتشار آن اهتمامی بلین دارد. عمده مواضیح مقالات مندرج در دوره این مجله عبارت است از معرفی نسخه ها، کتابشناسی، پژوهشهای دینی و متن متون کهنه مرتبط با مقاصد مؤسسه. تردید نیست که انتشار این نوع مجله های تخصصی و محققانه مایه شادمانی است.

اینکه که مجله به چهارمین سال انتشار رسیده است و حکایت از تائیده و دوام آن دارد، این نکته را از باب روش علمی و مقاصد فرهنگی یاد آور می شود که با توجه به این که زبان مشترک و ملی و رسمی ایران (مصرح در قانون اساسی) فارسی است وقتی يك نشریه تحقیقی به ضرورت علمی به زبانی غیر از فارسی به چاپ می رسد، می باید چکیده و خلاصه ای از مضمون مقاله های مندرج در آن را به زبان فارسی در پایان همان نشریه منتشر کرد تا فایده چنین مجله عامتر و عمومی تر گردد. چه بسا که مستشرقین فارسی را از عربی بهتر بدانند و بخوانند و البته همه ایرانیان.

\*\*\*

## فهرست مندرجات مجلات

کتابخانه مرکزی آستان قدس (مشهد) چهار دوره است (جمعاً ۱۵ شماره) که هر شماره‌ای (یکصد و سی صفحه می‌شود) فهرست مندرجات مجلات ایران را منتشر می‌کند و البته کاری مفیدست. اما حق نیست درین موقع که کاغذ کمیاب و دیریاب است آن را با صفحات نیمه بنید و عنوانهای بزرگ مجلات نشر کنند.

اگر این فهرست دوستونی و سه اسلوب کتابشناسیها تهیه شود و با حروف (۱۵) به چاپ برسد تعداد صفحات حتماً به نیم تقلیل خواهد یافت.

## ایران‌شناسی

مجله‌ای است ویژه پژوهش دو تاریخ و تمدن و فرهنگ ایران و زبان و ادبیات فارسی که به مدیریت دکتر جلال متینی (استاد ادبیات فارسی و رئیس پیشین دانشگاه مشهد) هر سه ماه یکبار در امریکا منتشر می‌شود و نخستین شماره‌اش در ۲۰۳ صفحه فارسی و ۳۵ صفحه انگلیسی به چاپ رسیده و نشر شده و به دفتر مجله رسیده است.

این شماره حاوی مقاله‌هایی است از پال اسپراکمن - دکتر اسلامی ندوشن - دکتر امید سالار - امیکو اوکادا - جلال خالقی مطلق - حمید دباشی - لئونارد هایشان - حسین فرهودی - دکتر حشمت مؤید - دکتر جلال متینی - پرتسور نذیر احمد (هندی) - مایکل هیلمن - دکتر احسان یارشاطر و نقل دو مقاله از علی اکبر سعیدی سهرجانی و کامران قانی از روی مطبوعات ایران.

همه مقالات پژوهشی است و دکتر جلال متینی بنا این شماره نشان داده است که منحصرأ دوستدار و خواستار انتشار مجله‌ای است که از راه فرهنگی و پژوهشی نگاهبان زبان و ادبیات فارسی و تاریخ ایران باشد.

## کتابداری

از انتشارات کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران

(۱)

دفتر سیزدهم . تهران . ۱۳۶۷ . ویزی . ۱۶۰ ص . ( شماره ۲۸ )

حاوی دوازده مقاله است . دو تا از مقاله ترجمه است از نوشته‌های خارجیان متخصص در زمینه کتابداری . مقالات دیگر معرفی نسخه‌های خطی و کتابشناسی است از کتابهای قدیمی . نمونه‌هایی از صفحه آرایی چاپهای سنگی (ص ۱۲۸-۱۶۰) که در پایان

آورده‌اند همه یادگار زحمات و رنجهایی است که مرتضی میزبانی که کارشناس هنری کتابخانه بود با همکاری و راهنماییها انجام داد و این مجموعه برای نمایشگاه در آنجا تهیه شده بود و حق بود که یادآور زحمات پیشینیان و علاقه مندیهای آنان و مخصوصاً میزبانی شده بود. معمولاً در میالک مترقی مرسوم است که اگر کاری را دیگران انجام داده‌اند بعدیها یادآور سابقه امر می‌شوند، مانند باقی گذاردن نام مؤسس و ایجادکننده نشریه و نمایشگاه و جز آن.

## (۲)

دفتر چهاردهم - تهران - ۱۳۶۸. وزیری، ۱۰۷ ص.

حاوی نه مقاله در زمینه کتابداری و کتابشناسی و نسخه شناسی است، در پایان گزارش دوساله کارهای کتابخانه مرکزی درج شده است و از عجائبی که در آمار آن دیده می‌شود اینهاست:

۱۰۰/۰۰۰/	کتابهای چاپ فارسی
۴۳۵۰/	کتابهای چاپ عربی
۹۰۰۰۰/	کتابهای چاپ انگلیسی
۷۰۰۰/	کتابهای چاپ فرانسه
۲۰۰/	کتابهای چاپ آلمانی و متفرقه
<u>۲۰۱۵۵۰/</u>	

قطعا این آمار با دفتریت کتابخانه در پایان سال ۱۳۶۶ مطابق نیست و محال است که شماره آخر سال برای همه زبانها چنان اعدادی باشد. این ارقام سرراست فقط از باب رفع تکلیف ضبط و ثبت شده است. بعلاوه کی می‌توان باور کرد که تعداد کتابهای آلمانی و متفرقه ( روسی، ترکی، اردو، ژاپنی و دهها زبان دیگر ) در چنان کتابخانه‌ای کلا فقط دویست عدد باشد!

## فهرست کتابهای تازه

تنظیم محمد رضا نائل. اهواز. ۱۳۶۸.  
رجلی. ۷۷ ص (نشریه شماره ۱۶).

فهرستی است که با دقت تهیه شده و شماره‌های موجود از هر مجله و نشریه را معرفی می‌کند و کاش همه کتابخانه‌ها چنین فهرستی را منتشر می‌کردند.

## فهرست، کتابشناسی

اهواز، دانشگاه، کتابخانه مرکزی  
فهرست نشریات ادواری موجود در کتابخانه  
مرکزی دانشگاه چمران، ۱۳۶۷، تهیه و



حاوی اطلاع کوتاهی است درباره تأسیس این مؤسسه در سال ۱۳۶۰ که از ادغام دوازده بنیاد و انجمن و فرهنگستان و مرکز تحقیقاتی پیشین به وجود آمد. پس از آن توضیحاتی است درباره تحقیقاتی که مؤسسه مذکور در دست انجام شدن دارد و پس از آن فهرستی از انتشارات مؤسسه به چاپ رسیده است.

### مباحث اجتماعی

#### بهنیا ، عبدالکریم

قنات سازی و قنات داری ، تهران ، مرکز نشر دانشگاهی ، ۱۳۶۷ ، وزیری ، ۲۳۶ ص (شماره ۲۰۲)

نخستین کتاب مستقل بر پایه تحقیقات جدید است که به زبان فارسی درباره قنات نشر می شود.

نخستین تذکر آن است که چرا مرکز نشر دانشگاهی درباره نمونه کتاب کلمه قنات را به خط لاتین Qanat نوشته اند در حالی که فرنگیها هم آن را در زبانهای خود به نقل از فارسی Qanat می نویسند.

کتاب در چهار بخش (جمعاً دوازده باب) و چند پیوست است : آشنائی با قنات - قنات سازی - قنات داری - هیدرولیک قنات .

فهرست مشایخ حاوی مشخصات ۳۳۵ مقاله و کتاب فارسی و ۲۲۸ کتاب و نوشته خارجی است و حکایت از علاقمندی و وسعت مطالعات مؤلف دارد .

برای آگاهی ایشان باید گفت که ظاهر آ آخرین کتاب در زمینه معرفی قنات ایران کتابی است که به زبان ژاپنی به قلم اکراکی نشر شده است و معرفی آن در مجله آیتنه پیش آمده .

#### خاکساری ، محمد علی

کتابشناسی خراسان ، مشهد . کنگره جهانی حضرت رضا علیه السلام ، ۱۳۶۷ ، وزیری ، ۴۳۶ ص

#### رضائی ، احمد

فهرست مشخصات کتابشناسی پایان نامه های دکتری دانشکده ادبیات و علوم انسانی . گروه آموزشی زبان و ادبیات فارسی (۱۳۲۱-۱۳۶۶) . تهران ، دانشکده ادبیات ، ۱۳۶۶ . وزیری ۲۱۰ ص

عجب است که درین فهرست نام رساله های دکتر پرویز نائل خانلری ، دکتر ذبیح الله صفا ، دکتر حسین خطیبی نیست و شاید اسمهای دیگر! مشهد ، مسجد گوهرشاد ، کتابخانه

فهرست نسخه های خطی کتابخانه جامع گوهرشاد مشهد ، جلد سوم ، تألیف محمود فاضل ، مشهد ، اداره حج و اوقاف ۱۳۶۷ ، وزیری ، ص ۱۰۸۷ تا ۱۸۳۸ .

دکتر محمود فاضل با ممارستی که در فهرست نویسی نسخ خطی دارد تا کنون شش جلد فهرست مستقل از نسخه های موجود در دانشکده الهیات مشهد و مسجد گوهرشاد را به روش صحیح تنظیم و منتشر ساخته است .

در جلد کنونی نسخه های ۱۰۸۷ تا ۱۶۶۴ معرفی شده و عکس آنها که اهمیت داشته در پایان آمده است و نه فهرست دارد : کتابهای معرفی شده ، مؤلفان کتابها ، فهرست موضوعی ، کتابهای خط مؤلف ، تاریخ تحریر نسخه ها ، نقش مهرها ، کاتبان ، مانکن .

مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی گزارشنامه . تهران ۱۳۶۷ . وزیری ۱۷۰ ص

به کوشش حسین ثقفی اعزاز، تهران، انتشارات  
وحید، ۱۳۶۶، وزیری، ۷۲۱ ص (۳۲۰ ریال)

اینگاری است از خلیل‌خان اعلم‌الدوله  
بدین معنی که در مقابل کلمه فارسی فقط يك  
کلمه فرانسه و سپس يك شعر فارسی به شاهد  
آورده است، مثال:

تمنا : demande

ای دوست تا که دسترسی داری  
حاجت بر آرز اهل تمنا را

تمنا : supplication

توان هزار سال به طوفان نوح شست  
شرعی که ما به دل ز تمنا نوشته‌ایم

تمنا : imploration

دلم دارد تمنای وصالش  
دریغ از تمنای محالش

تعجب است که اعلم‌الدوله نام شاعران  
را زیر اشعار نوشته است و رنه می‌دانستیم  
که این بیت از کیست

سبویی که سوراخ باشد نخست  
به موم و سریشم تگرود درست

(زهر کلمه سریشم)

کوشش حضرت آقای ثقفی اعزاز در نشر  
تألیفی از پدرشان درخور تقدیر است.

### درخشان، مهدی

درباره زبان فارسی، چاپ دوم، تهران،  
دانشگاه تهران، ۱۳۶۷، وزیری، ۲۲۰ ص  
(۵۵۰ ریال).

اطلاعات و گفتارهایی است در باره  
املاء - انشاء - ترجمه و پاسداری زبان فارسی  
برای تدریس و تعلیم در دانشگاهها. چند مقاله  
مؤلف را هم که در روزنامه‌ها چاپ شده است  
در آن می‌خوانیم.

ضمناً گفته شود که از امیرج افشار دو  
پادداشت درباره فنات در مجله بغما هست که  
از نگاه کتابشناسی است:

نامه‌ای درباره فناتم ۳۰: ۳۵۵-۳۵۶  
و تحقیق ژاپونی درباره فنات (۳۱: ۲۱۱-۲۱۲)

## زبان فارسی

### آذران (نحعی) حسین

نامنامه - مجموعه نامهای زیبای ایرانی  
چاپ هفتم با تجدید نظر کامل، تهران،  
کتابخانه طهوری، ۱۳۶۷، جیبی ۲۴۰ ص  
(۵۵۰ ریال) زبان و فرهنگ ایران ۱۱۴.

دکتر حسین آذران در سال ۱۳۳۳ اینکاری  
کرد و مجموعه ای از نامهایی که برای  
نامگذاری نوزادان مناسب بود چاپ کرد و  
اینک چاپ هفتم آن را که از هر حیث آراستگی  
و پیراستگی یافته و به حروف زیبایی تجدید  
حروف چینی شده است منتشر می‌شود.  
در این دفتر تنها نامهای فارسی و ایرانی  
تبار آمده است.

### ابوالقاسمی، محسن

پنج گفتار. در دستور زبان فارسی. بابل،  
کتابسرای بابل، ۱۳۶۷، رقمی، ۹۶ ص.

در این رساله علمی و تحقیقی این مقالات  
منتلرج است:

عمل آغازی - تحول معنی واژه در زبان  
فارسی - درجات صفت - پیشوندهای نام‌ساز -  
ده، دهی، دهید، دهاد، دهاده.

### اعلم‌الدوله ثقفی، دکتر خلیل‌خان

فرهنگ فارسی - فرانسه باشواهد شعری.

## روایت پهلوی

روایت پهلوی متنی به زبان فارسی میانه (پهلوی ساسانی). ترجمه مهشید نغرائی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۷، وزیری، ۲۲۳ ص (۶۰۰ ریال).

ترجمه‌ای است روان و گویا، کاش در هر بند فقرات مطالب که با شماره است سرسطر آورده می‌شد تا یافتن هر قهره‌ای آسان می‌بود. از صفحه ۸۵ یادداشتهای مترجم برین متن پهلوی است، فهرست‌های کتاب عبارت است از: واژه‌ها و عبارتها، نامها و اصطلاحات، متنهایی که در یادداشتها به آنها استناد شده.

## ژاد سپرم

گزیده‌های ژاد سپرم، ترجمه محمد تقی راشد محصل، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۶، وزیری، ۱۶۲ ص (۵۰۰ ریال)

از یادداشتهای توضیحی و لغوی مترجم بر متن است، ضرورت داشت که در هر بند، فقرات که شماره گذاری دارد سرسطر چاپ شده بود.

ترجمه زبنا و روشن است.

## ادبیات

## حقیقت، عبدالرفیع

ایران از دیدگاه علامه محمد اقبال لاهوری، تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، ۱۳۶۷، وزیری، ۳۵۵ ص (۱۸۰۰ ریال)

مؤلف با رسیدگی ریزه کارانه به اشعار اقبال لاهوری کوشیده است افکار اقبال را

درباره ایران و شاعران و متفکران این سرزمین عرضه کند.

## قزوینی، محمد

حافظ از دیدگاه علامه محمد قزوینی، به کوشش اسمعیل صارمی، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۶۷، وزیری، ۵۱۲ ص. (۲۵۰ تومان)

محمد قزوینی مطالب و مقالات متعددی درباره حافظ دارد که اینجا و آنجا پراکنده است. آقای اسمعیل صارمی یادوقی و ابتکاری خاص خود همه آنها را در چهار بخش تبویب و چاپ و کار مشتاقان را در دسترس بلدانها آسان کرده است.

بخش اول کتاب حاوی مقاله‌هایی است درباره قزوینی و سرگذشت او از ابراهیم پورداود، مجتبی مینوی، قاسم لکنی، محمد معین و اسراج انشار و حقا جای مقاله سید حسن تقی زاده کاملا خالی است و قصوری شده است که از طبع آن خودداری کرده‌اند.

بخش دوم مقدمه‌های قزوینی است بر کتابها و ربط با حافظ - بخش سوم مقاله‌های قزوینی است به نقل از مجله یادگار و یادداشت‌های قزوینی و بخش چهارم نامه‌های او است که در آنها مطلبی راجع به حافظ بوده است و بالاخره بخش پنجم لغات و تعبیرات و اصطلاحات است که قزوینی راجع به آنها مطلبی دارد.

## متون پیشینه

## بیهقی، ابوالحسن علی

معارج نهج البلاغه، حقیقه و قدم از محمد تقی دانش پژوه. اشراف السید محمود

تصحیح اصغر مهدوی و مهدی قمی نژاد ، تهران ، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی ، ۱۳۶۸ ، وزیری ، ۲۱۵ + ۴۳۷ ص (شماره ۲۱۰).

پیش ازین دکتر اصغر مهدوی ترجمه سیرت رسول الله به انشای رفیع الدین اسحق بن محمد همدانی ابرقوی را که از متون فارسی خوش زبان و شیرین و همعصر سعدی شیرازی است به چاپ متفح و با مقدمه ای عالمانه منتشر ساخت. اینک خلاصه سیره را که به انشای ادیب و نگارنده ای ناشناس از قرن هفتم هجری است از روی یگانه نسخه موجود با الحاق مقدمه ای مفصل و محققانه درباره سیره و رجال سند و روایات و راویان محمد بن اسحق و فهرستهای متعدد دقیق منتشر ساخته و متذکر شده است که این متن را آقای قمی نژاد از روی نسخه استنساخ و با سیرت تطبیق کرد و کلیه زحمات تصحیح و چاپ و فراهم آوردن فهرستهای کتاب را در عهده داشت.

### شهبازی ، شهباز

نشقای شغری یا آثار شعرای نشقانی ، دو کتاب ( اشعار مأذون و سروده های سایر شعرای نشقانی ) ، شیراز ، ۱۳۶۷ ، وزیری ، ۲۲ + ۲۱۷ + ۱۳ + ۸۴ + ۱۰ + ۲۰ ص .

این مجموعه در دو کتاب است. کتاب اول در دو بخش است با مقدمه مفصلی درباره نشقایی و شاعر ترکی سرای آن مأذون. بخش اول شعرای ترکی مأذون است و بخش دوم شعرهای فارسی .

شعر فارسی او ازین گونه است :

با درد کشان دوش مرا انجمنی بود  
گفتیم غم عشق و مجال سخنی بود  
از ما همه بی تابی و از او ناز و کرشمه  
از ما همه دل دادن ازو دلشکنی بود

المرعشی ، قم ، مکتبه آیه الله المرعشی النجفی ۱۳۶۷ ، وزیری ، ۷۰ + ۴۶۸ ص .  
( ۲۰۰ تومان )

هفتاد صفحه از کتاب مقدمه عالمانه دانش پژوه و فهرستهای مختلف کتاب است . بسیاری از نکته هایی که دانش پژوه درباره بیعتی درین مقدمه عنوان کرده است تازگی دارد و حکایت از احاطه او بر منابع و مآخذ بمائند همیشه می کند. حتی این بود که صفحه ای از نسخه درین مقدمه آورده شده بود.

### حافظ شیرازی

دیوان . به تصحیح و اهتمام احمد سهیلی خوانساری ، چاپ دوم ، تهران ، انتشارات علمی ، ۱۳۶۷ ، رقمی ، ۵۲۹ ص ( ۱۷۵۰ ریال )

### رشیدالدین فضل الله همدانی

آثار و اعیان ، متن فارسی درباره فن کشاورزی ، به اهتمام منوچهر ستوده و ایرج افشار ، تهران ، مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک گیل با همکاری دانشگاه تهران ، ۱۳۶۸ ، وزیری ، ۱ + هفتاد و نه + ۲۳۱ ص ( ۱۴۰۰ ریال )

### روشن اردستانی ، صادق

دیوان روشن اردستانی ، به کوشش احمد کرمی ، تهران ، نشریات ماه ، ۱۳۶۷ ، وزیری ، ۶۶۲ ص ( ۳۵۰ تومان ) .

این شاعر از شعرای روز گاو ناصرالدین شاه است و صاحب غزلیات و قصاید به اسلوب و مضامینی که در آن عهد مرسوم شاعران بود . دیوان خطاطی شده و مقدمه آن از آقای احمد کرمی است که دو معرفی و نشر آثار شاعران کم نام و گمنام پایمردی می کنند .

شرف الدین محمد بن عبدالله بن عمر خلاصه سیرت رسول الله ، با مقدمه و

مراجعه معتبر و مطالب منقول اغلب با نقد و احتیاط علمی همراه است.

### اصقہائیان ، داود

تحولات اروپا در عصر رنسانس ، تبریز ، دانشگاه تبریز ، ۱۳۶۷ ، وزیری ، ۲۲۷ ص ( انتشارات دانشگاه تبریز ، ش ۲۹۳ ).

انسوس است که اخیراً دانشگاهها چنین کتابهای دوسی تولید را با حروف « مہوع » آی بی امی به چاپ می‌رسانند . چاپی که دانشجو را از خواندن خسته می‌کند . نام کتاب گویای موضوع آن است .

### حائری ، عبدالهادی

نخستین رویاروییهای اندیشه گران ایران با دو رویه تمدن بورژوازی غرب ، تهران ، امیرکبیر ، ۱۳۶۷ ، وزیری ، ۶۳۵ ص ( ۲۷۰۰ ریال )

### خسروی ، محمد رضا

کلات نادری ، مشهد ، مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس ، ۱۳۶۷ ، وزیری ، ۹۵ ص ، ( شماره ۶۹ ).

حواوی اطلاعات سفرنامه‌ای و جغرافیایی و تاریخی و شرح ابنسہ و آثار تاریخی و مختصری درباره آبادیهای آن منطقه است . رساله‌ای است شیرین ، خواندنی و مملو از آگاهی .

از دوره ناصرالدین شاه دو سفرنامه مأموریت کلات را آقای قدرت الله روشنی زعفرانلو در فرهنگ ایران زمین چاپ کرده است .

### دورانت ، ویل

تاریخ ویل دورانت . جلد چهارم : عصر

مآذون تصیده‌ای هم به لهجه لری دارد . ( ص ۱۶۷-۱۶۹ ) . دیگر در تاریخ جنگ ۱۲۹۳-۱۲۹۸ میان بهادرخان و حاجی رستم خان گراشی مثنوی دارد ( ص ۱۷۰-۲۱۷ ) که برای تاریخ محلی خنج و لار خالی از اهمیت نیست . کتاب دوم حاوی اشعار ده شاعر ترکی سرای منطقه قشقایی است .

## تاریخ و جغرافیای تاریخی

### ابن مسکویه رازی

تجارب الامم ، حقه و قدم له ابوالقاسم امامی ، تهران ، سروش ، ۱۳۶۶ ، وزیری ، ۲ جلد ( ۳۹۳ و ۴۰۵ ص )

### اذکائی ، پوریژ

فرمانروایان گننام . جلد یکم ، تهران ، ۱۳۶۷ ، وزیری ، ۳۲۶ ص ، ( مجموعه انتشارات ادبی و تاریخی موقوفات دکتر محمود افشار بزدی ، ش ۲۲ ) ۱۲۰۰ ریال .

بخش یکم : امیران کرجی ( مدت نفر ) -  
بخش دوم حسنیگان بزرگانی ( سه نفر ) -  
بخش سوم علویان همدان ( در شش بهره ) :  
سادات حسنی - شریفان علوی - علاءالقولیها  
پادداشت تاریخی ( مسایلیک و مغولان ) - آثار  
علویان - استنتاج کلی و استدراکات .

استادی در علوم اجتماعی و تاریخ در حق کتاب نوشته است « این تحقیق گامی مهم در شناخت تاریخ فرهنگی و سیاسی و تاحلی اجتماعی و نظامی همدان شمرده می‌شود . تحقیقی است بالارزش با بهره گیری از منابع و

اردستان نوشت، به چاپ رسانید و چون نایاب شده بود سزاوار به تجدید چاپ بود و اینک تجدید چاپ جلد اول بطور انست نشر شده است ولی با نام تازه تاریخ اردستان. هیچ معلوم نیست بوجه ملاحظه نا بجائی اسم يك كتاب معروف شده را باید عوض کرد. این گونه حذفها نام تذکره آذر بیگدلی (آتشکده) هیچ خواهد شد.

بهر تقدیر به مناسبت تجدید طبع کتاب برای روان نویسنده دانشمند آن که به این مجله لطفی بیکران داشت شادمانی خواستاریم.

### سعیدی ، خسرو

اللهیار صالح ، جلد اول : زندگی نامه ، با مقدمه ایرج افشار ، تهران ، انتشارات طلایه ، ۱۳۶۷ ، وزیری ، ۲۳۵ ص (۱۲۵ تومان)

این کتاب ششدهای خسرو سعیدی است از احوال اللهیار صالح و وقایع زندگی او به طوری که آن مرحوم برای سعیدی برگفته و روایت کرده است.

جلد دوم کتاب حاوی اوراق و اسناد و نوشته‌هایی است که از صالح بازمانده است.

### سلطانی ، مجتبی

خط سازش ، تحلیل و بررسی تحقیقی و مستندی پیرامون تاریخچه ، مواضع و عملکرد « نهضت آزادی ایران » ، جلد اول ، تهران ، مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی ، ۱۳۶۷ ، وزیری ، ۶۱۶ ص (۲۱۰۰ ریال).

### مالووان ، م. ا. ل.

بین النهرین و ایران باستان ، ترجمه دکتر رضا مستوفی ، تهران ، دانشگاه تهران ، ۱۳۶۸ ، وزیری ، ۱۴۰ ص (۶۰۰ ریال).

ایمان (بخش دوم). ترجمه ابوالقاسم طاهری ، ویراستاری هرمز عبداللهی ، تهران ، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی ، ۱۳۶۷ ، وزیری ، ص ۷۸۳-۱۷۱۳ ص (۳۷۰ تومان)

درباره ارزشمندی عمومی این تاریخ جای سخن تازه ای نیست ، در جهان و ایران ناموری کامل دارد.

تجدید چاپ آن با تجدید ویراستاری که در سراسر ترجمه می شود آن را کتابی ارزشمندتر ساخته و مخصوصاً چون چاپ آن یکتواخت و زییاست و فهارس مسبوط و دقیق برای آن تهیه شده است مجموعه ای ماندنی و داشتی خواهد بود.

### دلدم ، اسکندر

اسلام نوشوری ، تهران ، مرکز فرهنگی هنری اقبال لاهوری ، ۱۳۶۷ ، رقمی ، ۱۳۸ ص.

نویسنده سفری به جماهیر شوروی رفته و در احوال مسلمانان آنجا (مشاهده و مطالعه) این کتاب را فراهم ساخته است. ابتدا جمهوری های مسلمان نشین يك يك معرفی شده اند و در دنبال آن مطالبی از این قبیل آمده است : نقش مسلمانان در جامعه شوروی - آموزش طلاب و مدارس علمیه - اماکن متبرکه و مساجد - گردهم آیی باکو - وفاداری به آرمان اسلام.

### رفیعی مهرآبادی ، ابوالقاسم

تاریخ اردستان ، بخش اول ، تجدید چاپ ، به کوشش محمد رفیعی مهرآبادی ، تهران ، کتابروشنی دهخدا ، ۱۳۶۸ ، وزیری ، ۲۶۳ ص.

مرحوم ابوالقاسم رفیعی مهرآبادی سالیانی پیش ازین سه جلد کتاب به نام آتشکده

ترجمه اسماعیل دولتشاهی، تهران، انتشارات یزدان، ۱۳۶۷، رقمی، ۳۳۰ ص (۱۲۵۰ ریال).

### یوسف اف ، فلیکس

خاطرات (قاتل راسپوتین). ترجمه دکتر عنایت‌الله رضا، تهران، کتابسرا، ۱۳۶۸، رقمی، ۲۹۷ ص (۱۵۰۰ ریال).

کتابهایی که در زمینه‌های تاریخی و اجتماعی توسط دکتر عنایت‌الله رضا ترجمه می‌شود به راستی مفید و خواندنی و عبرت آموزست.

## چاپهای خارج

### مسعود قمی

مثنوی شمس و قمر به انضمام غزلیات و اشعار پراکنده. به تصحیح و اهتمام علی آل داود. اسلام‌آباد (پاکستان). مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۶۷، وزیري، ۲۰۵ ص، (ش ۱۱۵ / گنجینه ادب. ش ۲۰)

از مسعود قمی شاعر که در ۵۸۹۰ در گذشته چند اثر شعری مانده است و برای نخستین بار است که آقای آل داود شمس و قمر او را با مقدمه‌ای در احوال شاعر نشر کرده است (از روی نسخه خطی مورخ ۹۷۷).

درباره نسخه یوسف و زلیخای مسعود قمی مقاله‌ای از ایرج افشار در مجله دانشکده ادبیات تبریز (سال ۱۳۴۴) و سپس در مجموعه کمینه (ص ۹۷-۹۹) نشر شده است که می‌تواند مکمل منبرجات صفحه ۱۹-۲۱ مقدمه آقای آل داود باشد.

مؤلف از محققان و باستان‌شناسان مشهور در رشته مطالعات تمدن بین‌النهرین است و این کتاب او هم مشهور.

جای چنین کتابی برای دست یابی به تمدنهای بین‌النهرین و ارتباط آن با ایران خالی بود و خوشبختانه آقای دکتر مستوفی آن را به فارسی ترجمه کرده است.

کاش انتشارات دانشگاه تهران عکسهای مهم این کتاب را به این صورت غیر قابل تشخیص چاپ نکرده بود. حق بود که عکسها روی کاغذ براق چاپ شده بود.

### مدرس اصفهانی ، حسن

مدرس در پنج دوره تفنینه، جلد اول، به کوشش محمد ترکان، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۷، وزیري، ۴۶۲ ص (۱۵۰۰ ریال).

### ناطق ، هما

ایران در راه یابی فرهنگی ۱۸۴۴-۱۸۴۸ لندن، مرکز چاپ و نشر پیام، ۱۹۸۸، رقمی، ۳۳۲ ص.

مندرجات این کتاب عبارت است از: دولت درویشان ( اشاره به حکومت حاجی میرآقاسی است) - روابط سیاسی - در آزادی ایمان ( اشاره است به فعالیتهای میسیونهای مسیحی ) - اندیشه نوسازی - پیوستها.

این کتاب بیشتر بر اساس اسناد و مدارکی تهیه شده است که در مراکز تعلیمات لزاریستها و دیگر مسیحیان دفرانسه موجود است.

### هنری ، جونس

مجموع افغان و زوال دولت صفوی ،

## آستان قدس - مشهد

سیاسی در ایران ، نگارش سید جواد طباطبائی  
تهران ، ۱۳۶۷ ، وزیر ، ۲۴۶ ص (اندیشه  
سیاسی ، ۳).

(۲) تقویم تحولات چین ، گروه مطالعات  
شرق آسیا ، به کوشش زهرا طاهری امین ،  
تهران ، ۱۳۶۷ ، ۲۶۵ ص (مباحث سیاسی ، ۵)  
(۳) فرهنگ استلال ، از جواد منصور  
تهران ، ۱۳۶۶ ، رقی ، ۲۸۱ ص (مباحث  
فرهنگی ، ۱).

(۴) نگرشی جدید بر علم سیاست : از  
موتی هالمر ، لاری اشتون ، چارلز گایل ،  
ترجمه منوچهر شجاعی ، تهران ، ۱۳۶۷ ،  
وزیری ، ۱۸۸ ص (مباحث پایه ، ۱)

## کتابخانه آیت الله مرعشی ، قم

## فهرست

۱۰۲ و ۳ ، فهرست نسخه های خطی  
کتابخانه عمومی حضرت آیت الله العظمی نجفی  
مرعشی. زیر نظر سید محمود مرعشی. نگارش  
سید احمد حسینی ، جلد های ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ ،  
قم ، ۱۳۶۶-۱۳۶۸ ، وزیر ، ۳۸۴+۱۰۶  
و ۳۸۷+۱۰۲ و ۳۷۹+ ، مقادیری تصویر.  
تا این مجلد ۶۴۰ نسخه در شانزده جلد  
فهرست معرفی شده است.

## کتاب تازه

سراج الانساب: تألیف سید احمد بن محمد  
کیا گیلانی ، زیر نظر سید محمود مرعشی ،  
تحقیق سید مهدی رجائی ، قم ، ۱۳۶۸ ،  
وزیری ، ۲۳۲ ص.

مؤلف از دانشمندان قرن دهم هجری است  
و نسخه تألیفش در کتابخانه آیت الله مرعشی در

(۱) فرهنگ افزوده های غذائی. تألیف  
رابرت اس. ایگو ، ترجمه فخری شهیدی و  
مسعود فلاحی ، مشهد ، آستان قدس (معاونت  
فرهنگی) ، ۱۳۶۷ ، رقی ، ۲۷۷ ص.  
(۸۰۰ ریال).

ترجمه است از :

Dictionary of Food ingredients.

(۲) گل و بوته در هنر اسلامی ، از جهان  
اینانو و مهران صدرالسادات ، مشهد ، بنیاد  
پژوهش های آستان قدس ، ۱۳۶۷ ، وزیر ،  
۱۳۶ ص.

(۳) کلمات نادری ، نوشته محمد رضا  
خسروی ، مشهد ، مؤسسه چاپ و انتشارات  
آستان قدس ۱۳۶۷ ، وزیر ، ۹۵ ص.  
(۲۸۰ ریال).

## انتشارات توس

(۱) پانزده گفتار: از مجتبی میتوی. چاپ  
سوم ، تهران ، ۱۳۶۷ ، وزیر ، ۵۲۷ ص  
(۲۴۰۰ ریال).

(۲) هفتاد سخن : از دکتر پرویز ناتل  
خانلری ، (جلد اول : شعر و هنر ، جلد دوم :  
فرهنگ و اجتماع). تهران ، ۱۳۶۷ ، وزیر ،  
۲ جلد (۳۴۶ و ۴۰۴ ص). جمعاً ۵۳۰ ریال.

## دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی

(۱) درآمدی فلسفی بر تاریخ اندیشه



بیهقی ، به تصحیح و تحشیه و تعلیق دکتر هادی عالم‌زاده ، جلد اول ، تهران ، ۱۳۶۶ ، وزیری ، ۱۱۸ + ۳۳۲ ص ( ۱۴۰۰ ریال )

مقدمه مصحح عبارت است از کیفیت تدوین لغت عرب و سهم ایرانیان - ژندگانی و آثار بیهقی - تاج المصادرها - نسخه اساس و شیوه ترتیب و تدوین - چند نکته دستوری و ترکیبات نادر و کهن - شیوه نگارش و ابوال. از متن ابواب ثلاثی مجرد درین جلد آمده به انضمام فهرستهای ضروری.

نسخه های مورد تصحیح پنج تاست : مورخ ۵۳۶ و ۶۴۸ و ۷۰۸ و ۸۵۱ و بی تاریخ آستان قدس و البته سی و یک نسخه را می‌شناسد و در مقدمه آنها را معرفی می‌کند ولی کار علمی و انتقادی خود را براساس پنج نسخه‌ای که معتبر و مضبوط‌ترست نهاده.

(۳) ترجمه شرح اصول کافی: کتاب عقل و جهل ، از صدرالدین شیرازی ، ترجمه و تعلیق محمد خواجوی ، تهران ، ۱۳۶۶ ، وزیری ، ۶۱۱ ص ( ۱۲۰۰ ریال )

(۴) ترجمه شرح اصول کافی : تالیف صدرالدین محمد شیرازی ، ترجمه و تعلیق محمد خواجوی ، تهران ، ۱۳۶۷ ، وزیری ، ۶۳۵ ص ( ۲۰۰۰ ریال ) . این مجلد کتاب فضل و علم و کتاب هجت است.

(۵) روایت پهلوی : متنی در زبان فارسی میانه (پهلوی ساسانی) . ترجمه مهشیدفنائی تهران ، ۱۳۶۷ ، وزیری ، ۲۲۳ ص ( ۶۰۰ ریال )

(۶) شرح اصول الکافی : صدرالدین محمد شیرازی ، عنی بتصحیح محمد خواجوی ،

قم موجودست و آن نسخه‌ای است که از روی نسخه کتابخانه ملك استنساخ شده. بخشی از آغاز کتاب مطالبی است مفید در تاریخ دوره صفوی و به جنگهای شاه طهماسب می‌رسد.

### تجدید چاپ

(۱) کشف الحجب و الاستار عن اسماء الکتب و الاسفار: از سید اعجاز حسین نساپوری کتوری. با مقدمه آیه الله العظمی شهاب‌الدین مرعشی نجفی . قسم ، ۱۳۶۸ ، وزیری . ۶۰۷ + ۱۷۸ ص .

تجدید چاپ است از روی چاپ مشهور کلکته و حقاً کار مفیدی انجام شده است.

(۲) اکتفاه القنوع بما هو مطبوع ، تالیف ادوارد فنديک . با مقدمه آیه الله العظمی مرعشی نجفی ، قم ، ۱۳۶۸ ، وزیری ۶۷۷ ص این کتاب در ۱۸۹۷ میلادی چاپ شده بود و بسیار نایاب بود و تجدید چاپ آن مفید و ضروری.

### مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی

(۱) اوزان و معیاسها در اسلام : تالیف والتر هیتس ، ترجمه و حواشی غلامرضا وزهرام ، تهران ، ۱۳۶۸ ، وزیری ، ۱۲۷ ص . ( ۶۰۰ ریال ) .

تحقیق پرسور هیتس از کارهای عالمانه اوست . این تحقیق چند سال پیش در مصر به زبان عربی ترجمه و نشر شده و ضرورت بود که به فارسی هم درآید و خوشبختانه آقای دکتر وزهرام این مقصود را برآورد.

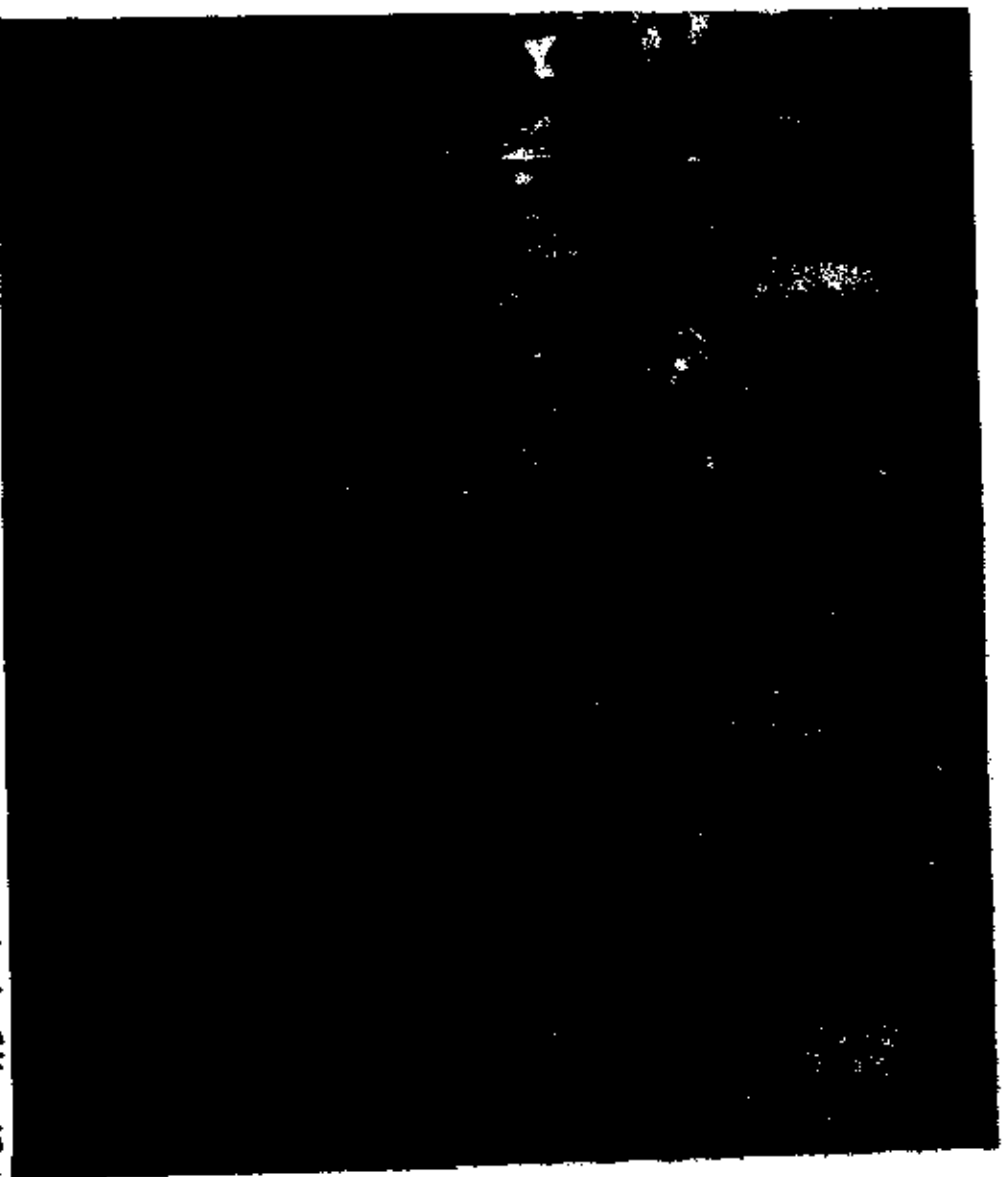
(۲) تاج المصادر : از ابو جعفر احمد مقری

- تهران ، ۱۳۶۷ ، وزیری ۶۵۹ ص ( ۲۰۰۰  
 ربال ) .  
 متن عربی مجلدی است که مشخصات  
 ترجمه آن پیش از این گفته شد .  
 ۷) گزیده های زاده سپهرم : ترجمه  
 محمد تقی راشد محصل ، تهران ، ۱۳۶۶ ،  
 وزیری ، ۱۶۲ ص ( ۵۰۰ ربال )  
 ۸) فوائد الرضویه : از ابوالحسن قزوینی  
 به تصحیح و مقدمه و حواشی دکتر مرهم میر  
 احمدی ، تهران ، ۱۳۶۷ ، وزیری ، ۱۹۶ ص  
 ( ۶۰۰ ربال )  
 مؤلف از فارسی زبانان هندوستان است  
 و کتاب را در سال ۱۲۹۹ تألیف کرده است .  
 متن از روی دو نسخه برلین و ملی ملک تهران  
 به چاپ رسیده و نادرستیهای چاپی و غیر چاپی  
 که در آن هست ضرورت به اصلاح دارد .  
 بطور مثال چند مورد گفته می شود :  
 ۱ ص : يوم التناذ / يوم التناذ  
 ۸ ص : طیس گیلک / طیس گیلکی ( ۵۹ ص )  
 ۹۰ ص : خواندگار / خواندگار ( در متن  
 فارسی ) دهها بار .  
 ۲۲ ص : دشت ارژن / دشت ارژن  
 ۲۳ ص : تربیت ختامه / تربیت ختامه  
 ( شاید )  
 ۲۷ ص : شتران نر و ماده / ... ماده
- ص ۲۷ : نایب / نایب  
 ص ۲۸ : ملک چاه / ملک و چاه  
 ص ۳۱ : عذار / عذار  
 ص ۳۲ : زبان / زمان  
 ص ۳۲ : به همتش / نهمتش  
 ص ۳۳ : ذوذابه / ذوذابه  
 ص ۳۶ : ترکان / ترکمان  
 ص ۴۳ : شتم ظریفی / شتم ظریفی  
 ص ۵۰ : موراد / موراد  
 ص ۵۲ : کشتیهای شکسته و درست ( درست  
 ابتعا معنی سیم و زر ندارد )  
 ص ۵۲ : کلکنده / کلکنده  
 ص ۵۲ : اخلاص ختا / اخلاص ختامه  
 ( ظاهراً )  
 ص ۶۱ : سفرگزین / سفرگزین  
 ص ۶۲ : طغیان جنت طبیعت / خبث طبیعت  
 ص ۶۲ : مودت و ختامه / مودت و ختامه  
 ص ۶۶ : مایه / مایه  
 ص ۶۶ : ظرایف / ظرایف  
 ص ۷۰ : انسان کلدی / ایشان کلدی  
 ( ظاهراً )  
 ص ۷۱ : احسفه / احسفه  
 ص ۷۵ : به تینا و تبرکا / تینا و تبرکا  
 ص ۷۵ : صبری / صوری

### مرد راه

از پای فتاده، سونگون باید رفت  
 خود راه بگویدت که چون باید رفت  
 عطار نیشابوری

گر مرد رهی میان خون باید رفت  
 تو پای پدراه درنه و هیچ پرس



عکس یادگاری از کرمان (مرحومی مهرداد دبستانی) از راست به چپ: ۱) سید محمدرضا مدنی کرمانی  
۲) حسین جودت رئیس مهارف ۳) محمود دبستانی کرمانی ۴) سردار نصرت مرآت اسفندیاری

## آینده

مجله فرهنگ و تحقیقات ایرانی (تاریخ، ادبیات، کتاب)  
این مجله همچو گونه پستوکنی و پستی اجتماعی، عالی و غیر آن به هیچ بنیاد مؤسسه و سازمانی ندارد.  
پناه‌کننده و نخستین صاحب امتیاز (در سالهای ۱۳۰۴ - ۱۳۴۰، چهار دوره) : دکتر محمود افشار  
مدیر مسئول کنونی و صاحب پروانه انتشار (از سال ۱۳۵۸، دوره پنجم) : ایرج افشار  
همکاران مدیر : کریم اصلهانیان (مدیر امور اداری) - بانک انشار (مدیر داخلی) -  
نورت‌الله روشنی زعفرانلو (مدیر امور همکاري) - محمد رسول دریاگشت - بهرام، کوشیار و آرش انشار

مقالات و نامه برای مدیر مجله به نشانی زیر فرستاده شود  
لفانی پستی مدیر مجله : صندوق پستی ۵۸۳ - ۱۹۵۷۵ - نیاوران (تهران) - ایران  
نامه‌های مربوط به امور اداری به نشانی ذیل ارسال شود  
لفانی پستی دفتر مجله : صندوق پستی ۳۱۴۱ - ۱۹۳۹۵ - تجریش (تهران) - ایران  
تلفن خانه مدیر : ۲۸۳۲۵۴، تلفن دفتر ۲۷۰۸۱۵

۱) محل ارسال مکاتبات رسمی : نیاوران - خیابان کامرانیه - کوچه سرو ناز - شماره ۴  
۲) محل دفتر اداری : تجریش - باغ فروس - چهارراه زعفرانیه - کوچه پنهانیش (عراق لب) -  
کوچه لادن - باغ موقوفات دکتر محمود افشار - شماره ۸  
دفتر روزهای یکشنبه و دوشنبه و سه شنبه ۹ - ۱۳ برای پرداخت اشتراک و خرید مجله باز است  
دفتر مجله در گوناگون مقاله‌ها و اصلاح ضروری آنها آزاد است و زودتر از یکسال از زمان رسیدن  
مقاله امکان چاپ آن نخواهد بود. نقل مطالب این مجله متصراً با اجازه دفتر مجله یا نویسندگان  
مقاله مجاز است. مطالب و نوشته‌های بدون امضا همه از مدیر مجله است.

### کتابهای موقوفات دکتر محمود افشار

۱) محل دفتر مجله آینده را - که رقبای از موقوفات دکتر محمود افشار بزرگوار است - واقف متولی  
برای کمک به امکان انتشار مجله، از سال ۱۳۵۸ به رایگان در اختیار مجله قرار داده است.  
۲) موقوفات مذکور مطابق و تقنامه و بنا بر نیت واقف و ادامه عمل او، هر سال دو دست و پنجاه  
دوره مجله را خریداری کرده و به دانشندان و مراکز علمی و کتابخانه‌هایی که وسیله ترویج و تعمیم  
زبان فارسی در کشورهای مختلف مستند فرستاده است.

### بهای اشتراک یکساله ایران

برای افراد : چهار هزار و پانصد ریال (اگر شخصاً نپردازند و نماینده فرستاده شود پنج هزار ریال)  
برای دانشجویان : سه هزار و پانصد ریال - برای مؤسسات پنج هزار ریال

### بهای اشتراک برای کشورهای دیگر

چون دسترسی به مقررگان در کشورهای دیگر دشوار است اشتراک مجله خارج در تهران  
برای دو سال پیش‌پیش دریافت می‌شود.

اروپا و آسیا : هفت هزار و پانصد ریال (هوایی) - آمریکا و ژاپن و استرالیا نه هزار ریال (هوایی)  
پست زمینی همه جا : پنج هزار ریال

بهای آگهی هر صفحه بطور نقد : یک هزار تومان، بطوری چهار تومان

لغظاً وجه اشتراک را حداکثر تا آخر شهریور بوسیله چک و یا توسط هریک از شعب بانک ملی ایران  
به حساب شماره ۱۷۹۵ و به نام ایرج افشار نزد بانک ملی ایران باغ فردوس (شعبه دوستانه) تجریش  
پرداخت و فتوکی قبض بانکی را بطور سفارشی حتماً ارسال فرمائید. در غیر این صورت مطلع نخواهیم  
شد که وجه اشتراک را پرداخت فرموده‌اید. زبیرا بانک رأساً اطلاعی به ما نمی‌دهد. در صورتی که  
وجه اشتراک تا آخر شهریور پرداخت نشود ناچار از فرستادن شماره مهرماه بجهت خودداری خواهد شد.  
در صورتی که شماره‌ای از مجله توسط پست نرسد و یا معیوب باشد لطفاً پیش از انتشار شماره بعدی  
مارا آگاه فرمائید. ورنه از ارسال مجدد مجله معذوریم

کتابفروشی تاریخ (بمدریت بانک انشار)

خیابان انقلاب، روبروی سینما دیانا، ساختمان فروردین، طبقه دوم - تلفن ۶۴۰۶۴۳۶

# AYANDEH

Founded in 1925 by Dr. Mahmood Afshar

Vol. 15, No. 6-9

1989

Editor : IRAJ AFSHAR

---

A PERSIAN JOURNAL OF IRANIAN STUDIES,  
INCLUDING ARTICLES ON IRANIAN HISTORY, PERSIAN LANGUAGE  
AND LITERATURE, BIBLIOGRAPHY, BOOK REVIEWS OF PERSIAN  
BOOKS AND OF FOREIGN BOOKS CONCERNING IRAN

All inquiries should be addressed to the editor:

P. O. Box 19575-583

Niyavaran, Tehran, Iran

---

Subscription manager Babak Afshar

Art advisor and abroad manager:

Bahram, Kooshiyar and Arash Afshar

---

Representative

Otto Harrassowitz

Postfach 2929

Wiesbaden, Germany

جلد ۱۵، شماره ۶-۹